بسم الله الرحمن الرحیم

از مجموعه آثار غرب‌شناسی ـ ۲

اسلام و تجدّد

مهدی نصیری

نصیری، مهدی، ۱۳۴۲ ـ
اسلام و تجدد/ مهدی نصیری. ــ تهران: کتب صبح، ۱۳۸۰.
۳۹۹ ص.
ISBN 964-6698-01-8
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۳۸۳] ـ ۳۹۹؛ همچنین به صورت زیرنویس٪نمایه.
۱. تجدد (اسلام). ۲. اسلام ــ تجدید حیات فکری. الف.عنوان.
۵ الف ۶ ن/ BP۲۲۹
۴۸/۲۹۷
کتابخانه ملی ایران ۲۸۱۲۲-۸۰م

نام کتاب : اسلام و تجدد
نویسنده : مهدی نصیری
ناشر : کتاب صبح
نوبت چاپ: سوم، بهار ۸۷ ـ ۲۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی : لیلا
شابک: ۸-۰۱-۶۶۹۸-۹٦٤ ISBN:964-6698-01-8

کتاب صبح :تهران ـ سهروردی شمالی، خیابان خرمشهر ـ شماره ۱۲ـ طبقه دوم
صندوق پستی۱۵۸۱۵/۳۵۹۴ تلفن ۸۸۵۰۱۳۳۰
E-mail: nasirionline@gmail.com
ketabesobh.persianbook.net
قیمت : ۳۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

فَاَعْرِضْ عَمَّنْ تَوَلّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ اِلّا
الْحَیوةَ الدُّنْیا ٭ ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْم

نجم / ۳۰-۲۹

پس، از کسی که از یاد ما دل می‌گرداند و جز زندگی دنیا
را نمی‌خواهد، روی برگردان٭ این منتهای
دانششان است.

مقدّمه

غرب عالَم، در قرون پانزده و شانزده میلادی، آبستن رخدادها و دگرگونی‌های نظری و فلسفی شد که مولود آن، مذهب و تمدنی ویژه و از جهاتی متفاوت با همه مذاهب و تمدن‌هایی بود که تاریخ بشریت نشان می‌داد. آن مذهب و تمدن ــ که اکنون موسوم به تجدد و تمدن جدید است ــ بیش از یک قرن است که بسط و نفوذی عالم‌گیر یافته و هیچ مذهب و جامعه‌ای از تأثیر آن برکنار نمانده است. جامعه اسلامی و شیعی ما نیز از این بسط و نفوذ، در امان نبوده و علاوه بر پذیرش مظاهر گوناگون تمدن غرب، پذیرای بسیاری از انگاره‌ها و آموزه‌های تجدّد نیز بوده است.

اکنون بحث معارضه «سنت» و «مدرنیسم» یا «اسلام» و «تجدّد» به عنوان جدی‌ترین مبحث محافل روشنفکری دینی مطرح است که پیوسته مُنتج به تراشیدن از پیکره اسلام، و انبساط و انعطاف دین به نفع «تجدّد» و «مدرنیته» می‌شود و این در حالی است که مدافعان

سنتی و اصول‌گرای اسلامی با پای فشردن بر تفاهم فی‌الجمله اسلام و تجدد، و مطلوبیّت و مشروعیّت اوّلی و ذاتی.[۱] وجوهی از تمدن جدید، عرصه را برای روشنفکران مزبور هموار کرده‌اند.

از آغاز ارتباط و تعامل ما با غرب، عمدتاً دو دیدگاه درباره نسبت جامعه ما با «تجدّد»، مطرح بوده است. یکی غربی شدن بدون قید و شرط که از سوی روشنفکرانی چون تقی‌زاده اعلام شد[۱]، و دیگری دیدگاه »تفصیل و تفکیک» بین وجه مادّی و مکانیکی تجدّد با وجه فرهنگی و معنوی آن؛ بدین معنی که اَخذ وجه مادّی و ابزارها و ساختارهای معیشتی تمدن غرب را مفید و بلکه لازم می‌داند اما وجه اعتقادی، فرهنگی و اخلاقی آن را مردود می‌شمارد. این دیدگاه با مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی، آغاز و تا به امروز همچنان از سوی عموم متفکران و اندیشمندان مسلمان، بر آن پای فشرده می‌شود. دیدگاهی که نمی‌پذیرد تجدّد و تمدن غرب را به عنوان یک مجموعه مرتبط و کلیّتی با روح واحد، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.[۲]

اما علاوه بر دو دیدگاه یاد شده، تلقی دیگری از تمدن جدید وجود دارد که در مقام تحلیل نظری، قائل به تفکیک و تجزیه تمدن جدید نیست و آن را کلیتی با روح و جان واحد می‌بیند، و تخطئه وجوهی و تصویب وجوهی دیگر از تجدّد را، غیرواقعی و اشتباه می‌داند. این دیدگاه، نسبت بین »اسلام» و «تجدّد» را تعارض به نحو کلی و ماهوی می‌بیند و صرف تشابه جزیی در پاره‌ای از امور را، دلیل وحدت و حتی تفاهم نسبی بین این دو نمی‌داند.

۱- در مشروعیّت اضطراری و ثانوی وجوهی از تمدن جدید، بحثی نداریم و در خلال مباحث کتاب بدان خواهیم پرداخت.

نگارنده این دفتر، در پی دفاع از دیدگاه اخیر و نقد نظریه غالب، با استناد به کتاب و سنت است و چکیده مدعایش این که:

تجدد و تمدن جدید با همه ابعاد و ره‌آوردهایش، محصول خودبنیادی بشر غربی و انحراف تمام عیار او از آموزه‌های وحیانی است و با فرض حضور حاکمیت دین ــ به معنای جامع و حقیقی آن ــ هرگز تمدنی از نوع تمدن جدید، ظهور نخواهد کرد. به بیان روشن‌تر، اگر حاکمیت اسلامی با حضور معصوم علیهم السلام و بسط ید او، تحقق و تداوم پیدا می‌کرد و حاکم اسلامی، در مقام تمدن‌سازی برمی‌آمد، محصول آن، تمدنی از نوع تمدن جدید و مشابه آن نبود، همان‌گونه که با ظهور حضرت بقیةالله الاعظم(عج) و استقرار حاکمیت صالحان، نشانی از این نوع تمدن نخواهد بود.

نگارنده بر این باور است که تنها راه نجات از هیمنه و سیطره روزافزون غرب ــ حداقل در مقام نظر و اعتقاد ــ، رسیدن به چنین دیدگاهی است، و پافشاری بر دیدگاه »تفصیل و تفکیک«، روز به روز بر انفعال و خودباختگی در برابر غرب می‌افزاید و آخرین مقاومت‌های سیاسی و فرهنگی جامعه را درهم می‌شکند. پذیرش نظریه نفی کلی تجدّد و تمدن جدید، اگرچه در مقام عمل ــ به دلیل اضطرارهای ایجاد شده و عدم گریز از اَخذ وجوهی از تمدن جدید ــ دستاوردهای نسبی و محدودی خواهد داشت، اما در مقام نظر و اعتقاد، می‌تواند نجات‌بخش باشد و افراد را از خطر ارتداد که فتنه و بلیه‌ای عام در آخرالزمان است، برهاند.

دیدگاه مطرح شده در این اوراق، برخلاف عادت رایج فکری و در تضاد با مشهورات و مسلّمات فراوانی است که در یک قرن اخیر، از سوی همگان ــ جز افرادی قلیل ــ تلقی به قبول شده است؛ بر همین اساس، بروز واکنش‌های بعضاً تند با چاشنی انگ‌هایی چون ارتجاع و

تحجّر، بعید نمی‌نماید؛ اما این انتظار وجود دارد که قبل از مطالعه کتاب، در قضاوت شتاب ورزیده نشود.

نگارنده آماده پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و پذیرش انتقادها برای تصحیح خطاها و لغزش‌هایش است که در این صورت، وامدار منتقدان و متذکران ارجمند، خواهد بود.

والحمد للّه رب العالمین

مهدی نصیری

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ سیدحسن تقی‌زاده به نمایندگی جمعی از روشنفکران ایرانی، دیدگاه خود را درباره تجدّد، در شماره اول دوره دوم نشریه کاوه (۲۲ ژانویه ۱۹۲۰) چنین اعلام داشت: «قبول و ترویج بلاشرط و قید تمدن اروپا و تسلیم مطلق شدن به اروپا، و اَخذ آداب و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان را بدون هیچ استثنا (جز زبان)، و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن‌پرستی کاذب می‌توان خواند»[۱]

[۲]- به عنوان نمونه، دهخدا خطاب به غربی‌ها می‌نویسد: «تمدن را ما دو قسمت می‌کنیم: یکی تمدن معنوی و روحی و یکی تمدن مکانیکی. از قسمت اول، شما بهره‌ور نیستید و هیچ مددی هم به آن نکرده‌اید، بلکه برای اختلاط و امتزاجی که با اقوام وحشی و آدم‌خوار در خون و اخلاق پیدا کرده‌اید، هرچه ممکن بوده سیر تمدن را کندتر کردید. دیر یا زود او را مغرب باید از مشرق اقتباس کند. اما در تمدن مکانیکی، کسی دست ما را نبسته است، مشغولیم و خیلی هم به سرعت.»[۲]

۱- ایرانیان و اندیشه تجدّد، ص ۱۰۹

۲- همان، ص ۱۰۸

بخش اوّل

نقد نظریه ترقی و تکامل تاریخ

- از توحش تا مدنیّت!
- نتایج نظریه ترقی و تکامل
- جعل یا کشف نظریه؟
- نظریه‌ای مبتنی بر حدس و گمان

قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا انْ تَتَّبِعُونَ الاّ الظَّنِّ وَ انْ اَنْتُمْ الاّ تَخْرُصُونَ[1]

بگو آیا نزد شما دانشی [دلیل اطمینان‌آور] است که آن را به ما ارائه دهید؟ جز از گمان پیروی نمی‌کنید و شما جز تخمین‌زنندگان نیستید.

از توحش تا مدنیّت[۱]

درک و بررسی نظرگاه تمدن جدید و دنیای متجدد درباره سیر تاریخ، تبار بشر و ادوار و اعصار تاریخی، و سپس کشف نظرگاه وحی در این باره، و سنجش انطباق این دو با هم، مهمترین مدخل بحث نسبت «اسلام» و «تجدّد» و نیز غرب‌شناسی است. بر همین اساس، از همین نقطه، طرح مباحث را آغاز می‌کنیم و سپس به حلقه‌های بعدی، می‌پردازیم.

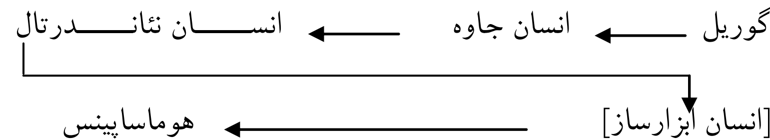
نظریه تاریخی غرب پس از رنسانس را می‌توان چنین خلاصه کرد:

«انسان برآمده از پرورش و تحولی طولانی، یا فرآورده فرجامین فراگردی است که عرصه دورانهای زمین‌شناسی بسیاری را پیمود و پدید آمدن رشته‌ای پیاپی از آفریدگان انسان‌وار، نمودار مرحله‌هایی است که بدان، صورت آدمی تحول یافت...[2]

انسان نئاندرتال آخرین حلقه تکاملی میمون به انسان کنونی است:

۱- انعام / ۱۴۸

۲- ترجمه تاریخ جهان لاروس، کتاب یکم، ص ۱۱



انسان هوماساپینس یعنی انسانی که افزون بـر ابزارسـازی، توانـایی اندیشیدن و تأمل داشت.»[۱]

«طبق آثاری که به دست آمده و محاسبه‌ای کـه دانشـمندان از نظـر زمین‌شناسی کرده‌اند، از عمر بشر بر روی زمین تقریباً یک میلیون سـال می‌گذرد. یعنی انسان، در اواخر دوره چهارم در روی زمین پیـدا شـده و آخرین دوره یخبندانها را نیز دیده و ماموتها را نیز شکار کرده اسـت. در طی نهصد و نود هزار سال، زندگی بشـر شـباهت بـه زنـدگی حیوانـات داشته و قدرت صنعتی او به ساختن آلات و ابزار سنگی محدود می‌شـده است. تنها از ده هزار سال پیش اسـت کـه تغییـر و تحـول بیشـتری در زندگی بشر به وجود آمده است و هر قدر این تحول به دوران ما نزدیکتر می‌شود، سرعت و دگرگونی آن هم بیشتر می‌شود.»[۲]

شهید سید مرتضی آوینی درباره نظریه غرب در باب تـاریخ تمـدن می‌نویسد:

«یکـی از مشـهورترین مطـالبی کـه کتابهـای درسـی مـدارس و دانشگاهها را پر کرده است، تحلیلهای داروینیستی بسیار شبهه‌ناکی است که غربی‌ها در باب تاریخ تمدن می‌گویند. در این تحلیلها، زنجیره وراثتی انسان کنونی را به میمون نماهایی می‌رسانند کـه پـیش از دوران چهـارم زمین‌شناسی می‌زیسته‌اند. سپس پیدایش اولین انسـان‌هـا را بـه اواسـط دوران چهارم زمین‌شناسی به حدود نیم میلیون سال پـیش مـی‌رسـانند.

۱- همان، ص ۲۶

۲- راهنمای تدریس کتاب تعلیمات اجتماعی سوم دبستان، ص ۲۵-۲۴ (استناد بـه ایـن مأخذ از آن روست که نشان دهیم در نظام آموزشی جدیـد از همـان دوران ابتـدایی، نظریه تاریخی غرب القا و ترویج می‌شود)

مشهور این است که نخستین جوامع انسانی، جامعه‌هایی اشتراکی است از آدمهایی بوزینه‌سان که در غارها می‌زیسته‌اند و از ابزارهای سنگی استفاده می‌کرده‌اند، شکارچی بوده‌اند و لباسهایی از پوست حیوانات به تن می‌کرده‌اند و با ایما و اشاره و از طریق اصواتی مقطع و تکامل نایافته با یکدیگر سخن می‌گفته‌اند.»[۱]

«نامگذاری دورانهای مختلف تکامل اجتماعی بشر اینگونه انجام می‌شود: دیرینه سنگی، میانه سنگی، نوسنگی، مفرغ، آهن و بالاخره عصر جدید که وجه مشخصه آن، اختراعات عصر جدید به‌ویژه ماشین بخار و ماشین چاپ است.»[۲]

نتایج نظریه ترقی و تکامل

پیش از آن که به بررسی این نظریه از نظرگاه وحی و دین بپردازیم، اشاره به نتایج فکری و عملی آن ضروری است:

قائل شدن مبدئی حیوانی برای انسان و نفی ابعاد معنوی و روحانی وی، راه را برای حاکمیت نفس اماره انسان که قوام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تمدن جدید به چنین حاکمیتی است، می‌گشاید و بستر روحی و روانی مناسب و مساعدی را برای محصور شدن انسان به خور و خواب و خشم و شهوت فراهم می‌کند و در چنین فضایی، حاکمیت سرمایه و سرمایه‌سالاری که از ممیزات و مقوّمات تمدن غرب است، به خوبی محقق می‌شود.[۲]

۱- توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۱۸۲

۲- همان، ص ۱۹۸، تذکر این نکته ضروری است که نظریه سیر خطی پیشرفت ابتدا از سوی کندرسه (قرن ۱۸ م) مطرح شد و در آغاز نظر به سیر تکامل بشر از بوزینه به انسان نداشت و فاقد چنین ادعایی بود. در قرن ۱۹ داروین نظریه مشهور خود را مطرح کرد و پس از آن بود که سیر تکامل بشر از بوزینه به انسان نیز به نظریه سیر خطی پیشرفت منضم شد.

نتیجه مهمتر القا و ترویج این نظریه، هموار شدن راه الحاد و حـذف خداوند[۳] از ذهن جوامع بود و به همین دلیـل، برخـی از صـاحبنظران، قبل از این که نظریه مزبور را به عنوان نظریه‌ای علمی و در حیطه دانش زیست‌شناسی، تلقی کنند، آن را به مثابه نظریـه‌ای فلسـفی کـه یکـی از پایه‌های مهم فلسفه حاکم بر غرب جدید است، قلمداد کرده‌اند:

«در قرن نوزدهم، فکر یا نظریه جدیـدی مطـرح گردیـد کـه از جملـه مهمترین نظریه‌های علمی به حساب می‌آمده و با آن که به واقع، بیشتر منشـأ و مبنـای فلسـفی داشـته اسـت تـا علمـی، یکـی از بحـث‌انگیزتـرین و مسئله‌سازترین نظریه‌های علمی از نقطه نظر دین بوده و ایـن نظریـه، همـان نظریه تکامل است. می‌توان گفت که این نظریه در قرن نوزدهم نیز شایع بوده و چارلز داروین و عده دیگری از زیست‌شناسـان آن را برگرفتنـد و مبنـای علوم زیستی قراردادند. اصل اساسی این نظریه، این است که اَشکال عالی‌تـر حیات در طی مدتی بسیار طولانی، از تطور و تکامل اشکال پست‌تر حیـات پدید آمده و بالیده است و دست خالق مطلق، در پیدایش »انواع» گوناگون و تحول تاریخی جهان در کار نبوده است. ممکن اسـت کـه خداونـد آن »آش مولکولی» اولیه‌ای را که کیهان‌شناسـان جدیـد در بحـث از آغـاز و تکـوین هستی بدان قائلند، خلق کرده باشد اما ظهـور انـواع گونـاگون [ذی‌حیـات]، صرفاً نتیجه تطور و تکامل درونی همان قالب مادی فضا – زمانی بود کـه در آغاز هستی مادی وجود داشت، بدون آن که مداخله و تصـرف هـیچ گونـه علل رازآمیز و متعالی در کار بوده باشد و این تطور و تکامل هم، هیچ قصـد و غایتی ندارد بلکه صرفاً از رهگذر تنازع میـان »انـواع» مختلـف و بقـای «انسب»، عمل می‌کند. این نظریه به ویژه آنچنـان کـه در زمینـه‌هـایی جـز زیست‌شناسی به کار گرفته شد، نقش و سهمی بسیار اساسی در انهدام فضا و مفهوم مقدس خلقت خداوند ایفا کرد. در واقع، اندیشه »تکامـل»، بـه انهـدام آگاهی مستمر از خداوند به عنوان خالق و حافظ انواع جانداران که در متون مقدس، از جمله در قرآن و حدیث با تعبیر «حَیّ» و «مُحیـی» آمـده اسـت،

کمک کرد. نظریه تکامل، در بیگانه کردن علم از دین و ایجاد جهانی که می‌توان در آن سیر کرد و شگفتی‌های خلقت را بدون کمترین احساس اعجاب و حیرت دینی، مورد مطالعه قرار داد نیز تأثیری اساسی داشت.»[۱]

آوینی نیز در بحث پیرامون نظریه تکامل، به این موضوع اشاره می‌کند:

«تفکر غربی همواره به این جهت متمایل است که با استناد حوادث و وقایع به علل و اسباب مادی آنها، وجود و دخالت خداوند را در عالم انکار کند.» [۲]

و از سیدنی پولارد، نویسنده کتاب »اندیشه ترقّی تاریخ و جامعه» نقل می‌کند:

«اصولاً اندیشه ترقّی، تنها پس از آن که زنجیر موروثی اسارت روح [آموزه‌های دینی در باب تاریخ] را از هم گسست، پیدا شده است و علم، اتکا به انتظام سرمدی عالم را برانداخت و خود به مهمترین جنبه زندگی انسان تبدیل شد و از اینجا بود که انسان توانست به اصل پیشرفت، وقوف حاصل کند.»[۳]

اما دستاوردهای نظریه »تکامل و سیرخطی پیشرفت جوامع انسانی» برای تمدن غرب، در اینجا به پایان نمی‌رسد و نتیجه مهم دیگر آن، تثبیت سیادت و کمال‌یافتگی غرب تحت عنوان مهد پیشرفت و ترقی است که اکنون شرق و دیگر جوامع را در سیر تکامل بشری پشت سر گذاشته و بر اریکه آقایی جهان تکیه زده است و دیگر جوامع در سیر تکامل، چاره‌ای جز حرکت در طریقی که غرب آن را طی کرد و به نقطه کنونی رسید، ندارند؛ در غیر این صورت باید همیشه داغ عقب‌ماندگی را

۱- جوان مسلمان و دنیای متجدّد، ص ۲۷۰-۲۶۹

۲- توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۲۰۶

۳- همان، ص ۲۰۶

بر جبین خود داشته باشند.!

در واقع، پذیرش نظریه سیر خطی پیشرفت ــ که انسان از عهد میمون بودن شروع کرد، ابزارساز شد و سپس با تجربه و آزمون شخصی و اتفاق و تصادف، طی قرون و اعصار، شیوه زندگی را آموخت و در هر قرنی از قرن سابق پیشرفته‌تر شد، اعصار حجر و مفرغ و آهن را پشت سر گذاشت و پس از رنسانس، با یک جهش شگفت‌انگیز [اعجاز انسانی!] به دوران ماشینیسم، اتوماسیون و توسعه تمام عیار رسید ــ گریزی از پذیرش غرب به عنوان اُسوه، افق و غایت حرکت فردی و جمعی، باقی نمی‌گذارد و اگر کسانی حتی منشأ حیوانی انسان را نپذیرند ولی سیر تدریجی، تجربی و تکاملی زندگی و معاش را باور کنند و به لحاظ سیاسی و اقتصادی و اخلاقی هم با غرب احساس تقابل کنند، بالاخره در مدار غرب قرار خواهند گرفت و حداکثر به عنوان مخالفین و مبارزینی منفعل باقی خواهند ماند؛ و بدین جهت است که امروز «توسعه یافتگی» و «ترقی و پیشرفت»، غایت القُصوای حرکت همه جوامع حتی جوامع اسلامی و جامعه ما قرار گرفته است و همگان – رادیکال و لیبرال، چپ و راست، سنتی و مدرن – در ضرورت نظری و عملی توسعه‌یافته شدن و به ترقی نایل آمدن، تقریباً کمترین تردیدی ندارند؛ و بدون تردید اگر نگاه به مقوله تکامل و ترقی و توسعه، از بیخ و بن عوض و اصلاح نشود، غربی شدن تمام عیار، و هضم در نظم نوین موعود غرب، سرنوشت محتوم ماست.

آقای سیدنی پولارد به این دستاورد مهم نظریه ترقی و تکامل نیز برای غرب توجه دارد:

«حمایت‌وسیع‌متفکران از مفهوم «ترقی» نیز لزوماً از اعتقادات فلسفی و تعقلی آنان سرچشمه نمی‌گیرد و در غایت امر به این حد می‌رسد که علم و تکنولوژی به افزودن بر منافع مادی غرب ادامه خواهد داد و به لطف غرب، همه جهانیان سریعاً به معیارهای اقتصادی و سیاسی

مغرب زمین نزدیک خواهند شد.»[۱]

در واقع، به لطف ترویج جهانی همین نظریه، غرب، همه اقوام و ملل را تحقیر کرده و با القای احساس عقب‌ماندگی، همه سنت‌های اصیل آنها را از اعتبار انداخته و قبله‌ای جز خود باقی نگذاشته است و همه فضایل و ارزش‌ها، منحصر و متجلی در تعابیر و واژه‌هایی چون توسعه، تجدد، تکنولوژی، مهندسی، پیشرفت، تولید، مصرف، رفاه، اوقات فراغت، شادی، لذت، سرمایه، تجارت، آزادی، بهره‌وری، نیرو، انرژی، نوگرایی و ... شده است.

با پذیرش اندیشه ترقی و سیر خطی پیشرفت تاریخ، منطقاً باید پذیرفت که دوران انبیا و پیامبران اولوالعزم: و ائمه معصومین علیهم السلام، لااقل در شیوه معیشت، و از جهت آگاهی از علوم و دانش‌های طبیعی، سراسر بدبختی و عقب‌ماندگی بوده است:

«متفکران قرن هفدهم و هجدهم با انطباق فرضیه‌های عوام پسندانه علوم جدید بر جهان و فرض یک سیر خطی مستقیم تاریخی برای پیشرفت ابزار و روش‌های تولید غذا و پرستش تکنولوژی، به اندیشه دترمینیستی [جبری] ترقی دست یافتند. بنابر این اندیشه، انسان امروز نسبت به همه زمان‌های گذشته در بالاترین حد از پیشرفت و ترقی قرارگرفته است و العیاذبالله جای هیچ تردیدی وجود ندارد که مردم امروز در مقایسه با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب و اولاد او، بینش عالمانه‌تر و حقیقی‌تری نسبت به جهان آفرینش دارند، به راستی چرا مردم غرب به این حد از عجب گرفتار آمده‌اند؟»[۲]

یکی دیگر از صاحب‌نظران می‌نویسد:

«پس، از منظر نظریه ترقی تاریخی که نظریه غالب قرن روشنایی

۱- اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ص ۱۱-۱۰

۲- توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۲۳۸

(قرن هجدهم) بوده، تاریخ و فرهنگ بشری در افق زمان پیشرفت می‌کنـد و رو به کمال می‌رود. بـدین اعتبـار همـه فرهنـگ‌هـای گذشـته و معـارف و مأثورات پیشین، نسبت به فرهنگ جدید نـاقص‌انـد و فرهنـگ رنسانسـی، صورت و کمال همه فرهنگ‌های گذشته (دینـی و اسـاطیری و فلسـفی) بـه شمار می‌آید. این نحوه تلقی، به وضوح فرعونیت جدید را نشان می‌دهد کـه در آن به تدریج، آدمی خود را در قلّه پیشرفت و کمال تـاریخی نسـبت بـه گذشتگان می‌بیند. بدین ترتیب نظریه ترقی، اصل الاصول مطالعات تـاریخی و فرهنگی و انسان‌شناسی و کلاً در برگیرنده همه علوم و معارف گردید.»[۱]

و طبیعی است که چنین ذهنیتی، بستر روانی مناسـب بـرای پـذیرش دیدگاه‌هایی از این دست می‌تواند باشد که »شریعت و احکام دینی بـه درد گذشته می‌خورده است و اکنون که دوران پیشـرفت و ترقـی اسـت، دیگـر موضوعیت چندانی ندارد» ؛ «باید شریعت و احکام شرعی را متناسـب بـا ترقی و پیشرفت بشر، به روز و کارآمد کرد»؛ «امروزه چنین اقتضا می‌کنـد که برداشت و قرائتی متفاوت از گذشـتگان نسـبت بـه دیـن و شـریعت و احکام فقهی و شرعی داشته باشیم تا از مسیر پیشرفت بشری عقب نمانـده و با دستاوردهای بشری به تعارض نیفتیم» و....

نگاهی به تاریخ مشروطه و مروری بر آثار منورالفکران سـکولار و لاییک مانند آخوندزاده، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا ملکم ارمنـی و ... به وضوح بیانگر این نکته است که مهمترین حربه اینان برای مقابلـه با دین و شریعت و متدینین و متشرعین، موضوع ترقی و پیشرفت غـرب و عقب‌ماندگی مسلمین و ایران بود و متأسفانه چون کمتر کسی در اساس این اندیشه، خدشه و تردیدی داشت، مؤمنین و متشرعین اغلب در موضع انفعال قرار داشتند و برای آن که متهم به جهـل و عقـب‌مانـدگی نشـوند، بعضاً در مواردی، مجبور به همرایی و همراهی با منورالفکران می‌شدند و

۱- مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر منتسکیو، ص ۲۶

گاه حتی بر آنها سبقت می‌گرفتند. طرح دیدگاه‌هایی از این دست که «در غرب، اسلام را دیدم و مسلمانی را ندیدم و در جهان اسلام، مسلمانی را دیدم و اسلام را ندیدم» و یا «دمکراسی و نظام پارلمانتاریسم، اساساً ریشه اسلامی و قرآنی دارند و غربی‌ها آن را از اسلام سرقت کرده‌اند و در عمل به آن، از مسلمین سبقت گرفته‌اند»، در همین راستا و چارچوب، قابل فهم و درک است.

عبارت «امروزه چنین اقتضاء می‌کند»، خود به تنهایی برهانی قاطع(!) برای طرد و نفی بسیاری از سنت‌های دینی و اسلامی است و هر کس که مایل نیست متهم به زمان نفهمی و عقب ماندگی شود، باید در برابر این برهان قاطع، کوتاه بیاید!

روی آوردن برخی از عالمان و متفکران اسلامی در کشورهای عربی و ایران، به تفسیر علمی قرآن و متون دینی، و نقد و طرد بسیاری از آموزه‌های دینی به خاطر تعارض یا عدم انطباق با مفاد علوم جدید، جلوه دیگری از انفعال در مقابل نظریه ترقی بود.

روژه دوپاسکیه، اندیشمند فرانسوی، با اشاره به نظریه سیر خطّی پیشرفت، می‌نویسد:

«بدینسان انسان جدید باور کرد که «بالغ» گردیده است. در این تلقی، این معنا و مفهوم نهفته است که نسل‌های گذشته، کودک بوده‌اند و البته برای اثبات این مدعا نیز فیلسوف و اهل علم کم نبود. اما واقعیت امور، به گونه‌ای چشمگیر، با این نظریه، از راه خلاف درآمد.»[1]

جعل یا کشف نظریه!

با ظهور رنسانس و اعراض روزافزون جوامع غربی از دین و معیارهای آن، میل به حذف خداوند، غیب و ملکوت، و انحصار حقیقت

۱- اسلام و بحران عصر ما، ص ۱۹

در ماده و محسوسات، در همه شؤون شدت گرفت و تاریخ و مطالعات تاریخی نیز تحت تأثیر همین اراده الحادی، واقع شد.

علاوه بر این، باید به ظهور اشرافیت تجاری و صنعتی جدید (موسوم به بورژوازی) به دنبال تضعیف و فروپاشی اشرافیت زمین‌دار قدیم که با گرایش‌های دینی ـ ولو محرِّف ـ بیگانه نبود، اشاره کرد که از پیامدهای مهم رنسانس به شمار می‌رود.

طبقه نوکیسه بورژوا به اقتضای میل شدیدی که به حاکمیت تمام عیار بر اقتصاد و سیاست داشت، در پی ابتکار و ایجاد راهکارهایی بود که به این میل او پاسخ بگوید:

«بر اثر تحولات جدیدی که در اجتماعات اروپایی قرن هفدهم و هجدهم پدید آمده بود، شور و هیجان تازه‌ای در میان اقوام پدید آمد. بخصوص طبقه فعال و تازه نفس »بورژوا» که در حکم کاملترین مصداق انسان جدید در برابر اشرافیت کهنسال قد علم کرده بود و با توجه به مقدورات خود، داعیه حکومت در سر می‌پروراند و بر این اساس در فکر و سیاست و دین و هنر، خواهان راههایی تازه بود. نویسندگان این عصر و اصحاب دائرةالمعارف[۵] در حقیقت، نماینده فکری این طبقه به شمار می‌رفتند. از این رو آرای لاک، هیوم، کندیاک، ژان ژاک روسو و منتسکیو، بیش از همه با فروپاشی جهان اشرافی کهن، به این طبقه در رسیدن به قدرت سیاسی برتر مدد می‌رساندند. اگر روحانیت قرون وسطی همه امور را با توجه به علم و مشیت و اراده الهی تبیین می‌کرد، اینان انسان را آزاد از الوهیت و تابع شرایط خارجی و محیطی درک می‌کردند ... از این نظر، جایگاه »مبدأ» از عالَم سرمدی به عالَم زمانی تنزل می‌یافت. انسان در اینجا باید رابطه خویش را با محیط اصلاح کند تا به کمال رسد، نه آن که از طریق تزکیه نفس به خدا تقرب جوید. با این اوصاف، علم نیز نمی‌تواند موهبتی باشد، چنانکه قدرت و ثروت نیز موهبتی الهی نیست بلکه بنا به گفته لاک [صرفاً] تابع کار و فعالیت انسانی است. در این مراتب، متفکران جدید چنان راه افراط پیمودند که گویی وجود انسان در طبیعت نیز حاصل

کار بشری و فکر او بوده است... زمینه سیاسی و پیدایی بسط قدرت طبقه بورژوا و مطلوبیت حیات این جهانی برای این طبقه، طبیعتاً از نظر بیرونی آرایی را می‌طلبد که موافق منافع آنان باشد و از طرفی زمینه‌های تبیین این جهانی حیات و زندگی آدمیان را فراهم آورد.»[۱]

سیدنی پولارد، از اندیشه ترقی، با عنوان »مذهب جدید» یا «جانشین جدید مذهب» یاد می‌کند و همو خاطرنشان می‌سازد که پیامبر این مذهب جدید، بورژوازی است:

«در عصر جدید، اندیشه ترقی، یکی از مهمترین اندیشه‌هایی است که با زندگی انسان در آمیخته است ... امروزه اندیشه ترقی را مذهب جدید یا جانشین جدید مذهب، می‌نامند.» [۲]

و می‌افزاید: «هنگامی که اهل صنعت و تجارت، مبارزه خود را علیه یک طبقه جاافتاده و رگ و ریشه‌دار یعنی زمینداران سنت‌پرست اعلام می‌کردند، شعار ترقی را بسیار مفید یافتند... . بدینسان تجارب این مردان جدید اروپا یعنی تجار و سوداگران و صنعتگران و صاحبان معادن و کارخانه‌ها و بانک‌ها، تکنسین‌ها و مدیران و پزشکان و کارمندان بود که فلسفه جدید را تأیید کرد و باز، نیازهای آنان بود که علوم جدید را برانگیخت.»[۳]

بورژوازی برای خلق »مذهب ترقی»، به استخدام گروهی از اندیشمندان و روشنفکران می‌پردازد و با حمایت‌های مالی و سیاسی، آنان را تشویق به پردازش و تحکیم مبانی نظری مذهب ترقی می‌کند:

«به طور کلی، فلاسفه‌ای که با شور و حرارت زیاد و با اتکا به دانش رشک‌انگیز خود در زمینه تاریخ، علم، سیاست، اقتصاد و یا فلسفه

۱- مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس ...، ص ۳۸-۳۶

۲- اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ص ۱۴

۳- همان، ص ۳۰

برای اثبات نظر خود درباره روشنگری مبارزه می‌کردند، شخصاً آدمهای بی‌غرضی بودند و فقط به خاطر آنچه که خود ایشان حقیقت و انسانیت می‌نامیدند، مبارزه می‌کردند. با وجود این، اگر کسی ادعا کند که این نبرد صرفاً روشنفکرانه و خالی از مقاصد اجتماعی بوده است، مسلماً اشتباه می‌کند. اعتقاد محکم این فلاسفه به حقانیت اندیشه‌هایشان، بی‌قراری آنها در کشف حقیقت، مثالهای عملی آنها که در فرضیه‌هایشان به کار می‌رفت، از بورژوازی فرانسه که اینان در هر صورت نماینده آن بودند، سرچشمه می‌گرفت. چنین فیلسوفانی بودند که بر امکانات نامحدود توسعه ثروت، قدرت، مقبولیت اجتماعی و بهبود خالصانه اجتماع خود وقوف داشتند و تنها اعتراضشان این بود که: «آه! فقط اگر از این محدودیتهای دولت و این مالیات لعنتی و کشنده، اسراف و تبذیر اشراف و یا دست غارتگر عمال ذی‌نفوذ کلیسا خلاص می‌شدیم، دیگر هیچ غمی نداشتیم. آنان خالصانه از عدالت و حقیقت جانبداری می‌کردند ولی کدام عدالت و کدام حقیقت؟ مسلماً حقیقت و عدالت بورژوازی.» [1]

در هر صورت، بدون توجه به ظهور اشرافیت و سرمایه‌داری جدید (بورژوازی)، نمی‌توان به فهم غرب جدید نائل شد. بورژوازی به مثابه نخی است که باید از دانه‌های حوادث و رخدادهای عصر جدید عبور داده شود تا به یک منظومه تحلیلی درست و هماهنگ رسید. [2]

پاره‌ای از مبانی نظری و فکری تمدن جدید، بیش از آن که معلول جهل و فهم غلط نظریه‌پردازان، از حقایق، باشد، محصول یک اراده و تبانی جدی و پی‌گیر است که این چنین دیدگاه‌ها و مبانی‌ای را بستری برای تحقق امیال و آمال خود می‌دیده است. نظریه ترقی نیز از این پدیده، مستثنی نیست و

۱- همان، ص ۳۲-۳۱

۲- در مورد خدمت اندیشه‌گران دوره رنسانس به بورژوازی ر.ک به: نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، فصل سوم: اندیشه‌گران در راستای سودگرایی بورژوازی، ص ۱۱۹-۸۹

بیشترین کارکرد را در این زمینه داشته است. این نظریه توانسته است، موجودی مستقل از خداوند ساخته و او را به سوائق نفسانی صرف تنزل دهد و از او حیوانی بسازد که مهمترین سائقه حیاتی‌اش، تولید غذا و ابزارسازی بوده است. بدیهی است چنین انسانی برای تحقق اهداف بورژوازی، بسیار قابل و سودمند است و چنان خمیرمایه‌ای دارد که می‌تواند ماده هر صورتی باشد که تأمین کننده منافع سرمایه‌سالاران است. چرخه بی‌امان تولید و مصرف، که قوام سرمایه‌داری جدید بدان است، با چنین انسانی به گردش در می‌آید و تداوم می‌یابد.[1]

نظریه «انسان از نسل میمون» و همچنین حلقه بعدی آن با عنوان »سیر خطی پیشرفت انسان از جهل و عقب‌ماندگی به علم و توسعه یافتگی» از همین‌جا پا می‌گیرد و مهمترین سند و مدرک آن به روایت آقای آنتونی بارنت در کتاب »انسان به روایت زیست‌شناسی» این‌که:

«در میان قدیمی‌ترین فسیلها، اولین فسیل کشف شده، فسیل معروف به انسان جاوه است که به وسیله کاشف آن ... پیتکانتروپ نامیده شد. این نام، اول به بقایایی داده شد که عبارت بود از یک کاسه سر، یک استخوان ران، یک آرواره پایین و چند دندان. از روی این بقایا، وجود یک شکل انسان فوق‌العاده ابتدایی استنتاج شد که اندازه مغزش حد واسط بین انسان و گوریل، دندانهایش از نظر ساخت، میانه حال اما بدنش راست (قائم) بود. این استنتاج نه تنها به وسیله کشفیات دیگر در جاوه تأیید شد، بلکه کشفیات بسیار گسترده‌تری نیز که در نزدیک پکن انجام پذیرفته، مؤید آن بوده است. انسان پکن را سینانتروپ نامیده‌اند... انسان جاوه دارای کمترین گنجایش مغزی و بزرگترین برجستگی‌های استخوانی در بالای چشم است ... انسان نئاندرتال دارای گنجایش مغزی بیشتر و برجستگی‌های استخوانی

۱- البته بسیاری از نظریه‌پردازان مدرن، صرفاً تحت تأثیر فضای زمانه خود، می‌اندیشیدند و نظریه‌پردازی می‌کردند نه آن که الزاماً برای این امر اجیر شده باشند و عضوی از یک حلقه تبانی و توطئه باشند.

کوچکتری از انسان جاوه است ... انسان امروزی (هوموساپینس) دارای جمجمه‌ای است از همه ظریفتر بدون پوزه ولی بینی و چانه‌ای کامل رشد کرده.»[۱]

در ارتباط با مطلب و استدلال فوق باید پرسید: چه اطمینانی نسبت به صحت وجود چنین کشفیاتی وجود دارد؟ آیا راویان و مخبران این کشفیات از آن میزان صداقت برخوردارند که ادعاهایشان از سوی کسانی که خود، کشفیات را مشاهده نکرده‌اند، پذیرفته شود؟ با فرض حصول چنین اطمینانی، آیا صرف تشابه بین بعضی از اجزای اسکلت کشف شده یک یا چند انسان با گوریل، می‌توان حکم کرد که نسل انسان به میمون بازمی‌گردد و یا آن که انسان و میمون، اجداد مشترک داشته‌اند؟

آنتونی بارنت سپس می‌گوید:

«خیلی راحت بود اگر می‌شد داستان تکامل انسان را به نحوی که در بالا خلاصه کردیم، تمام شده دانست اما قطعات دیگری یافت شده‌اند که به هیچ‌وجه در یک چنین طرح ساده‌ای نمی‌گنجند. مشهورترین اینها جمجمه‌ای است به نام سوانسکومب. این جمجمه از روی دو تکه استخوان شناخته شده است که عقب و قاعده و قسمتی از یک طرف کاسه سر را تشکیل می‌دهند... . این جمجمه متعلق به زنی بود که سن او در حدود بیست و چند سال بوده است. ضخامت استخوان‌های جمجمه او از ضخامت معمول در جمجمه‌های انسان جدید بیشتر است اما گنجایش مغزی‌اش بین ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۰ سانتیمتر مکعب برآورد شده است. اهمیت این جمجمه از این جهت است که صاحب آن تقریباً به طور مسلم از معاصران نزدیک انسان جاوه و پکن بوده است، و این خود دلیل نسبتاً قانع کننده‌ای است که انسان‌هایی با هیئت انسان امروزی در دوره پلئیستوسن میانه وجود داشته‌اند... قطعات دیگری نیز یافت شد که گواه

۱- انسان به روایت زیست‌شناسی، ص ۱۰۲-۱۰۱

بر این است که در دوره پلئیستوسن میانه و پایانی، یعنی قبل از ظهور انسان نئاندرتال، انسان‌هایی به شکل انسان جدید (ساپینس) وجود داشته‌اند.»[۱]

کارل یاسپرس نیز در کتاب »آغاز و انجام تاریخ» می‌نویسد:

«درباره بقایای استخوان‌های آدمی که کشف شده است، به دو نکته اساسی باید توجه داشت:

۱ – از روی استخوان‌های پیدا شده در جاوه و چین و آفریقا و اروپا – تاکنون در آمریکا چیزی پیدا نشده است – نمی‌توان پی‌برد به این که صورت و قیافه آدمی در کدام جاها یکی پس از دیگری و پشت سر هم شکل گرفته است. کوشش‌هایی که در این باره به عمل آمده و ترتیب‌هایی که پذیرفته شده است، تنظیم خیالی و به هم ربط دادن چیزهایی است که در واقع ارتباطی با هم ندارند.

۲ – همه استخوان‌های از این نوع، حتی آنها که از نظر زمین‌شناسی محل‌های کشف، قدیم‌ترین آنها می‌باشند، جمجمه‌هایی را نشان می‌دهند که وزن مغز آنها به حد وسط وزن مغز انسان کنونی نزدیک و بیش از دو برابر مغز میمون‌های آدم‌نما است. بنابراین صاحبان این استخوان‌ها از نظر زیست‌شناسی همیشه انسانند. پاره‌ای از خصوصیات نادر، از قبیل نبودن چانه، برجستگی فوق‌العاده قسمت بالای چشم‌ها و مسطح بودن پیشانی، خصوصیات عمومی نیستند. در هیچ مورد معلوم نیست که صاحبان این استخوان‌ها از کدام نژاد و کدام تیره‌اند و ارتباط نژادی آنها با انسان‌های امروزی شناخته نیست. از روی این استخوان‌ها نمی‌توان ترتیب تحول را معلوم ساخت... به طور کلی سخن از تحولی در خط مستقیم به عنوان پیشرفت نمی‌تواند در میان باشد. ... نخستین »شدن» آدمی، ژرفترین رازهاست که به کلی بر ما پوشیده است و ما از دست یافتن به آن سخت

۱– انسان به روایت زیست‌شناسی، ص ۱۰۷–۱۰۶

ناتوانیم. هر سخنی که درباره‌اش گفته می‌شود ـ از قبیل تدریج یا تحوّل ـ آن را بر ما پوشیده‌تر می‌سازد. در عالم خیال مـی‌تـوانیم طـرح پیـدایی آدمی را بریزیم ولی حتی این خیال هم به جایی نمی‌رسد.»[۱]

نظریه‌ای مبتنی بر حدس و گمان

مشکل نظریه «ترقی» منحصر به ارجاع نسل انسان به میمون نیست بلکه در ترسیم دوره‌های تاریخی و شکل‌گیری مدنیّت و تمـدّن نیـز بـه شدت مبتنی بر حدس و گمان است تا آنجا که اغلب مورخین جدید بـه حدسی بودن و فاقد سند و مدرک بودن »نظریه سـیر خطـی پیشـرفت» معترفند. به عنوان نمونه در فصل اول و صفحات آغازین »تاریخ تمـدن» ویل دورانت، با تعابیری این چنین برخورد می‌کنیم:

«از امور مربوط به دوران‌های بسیار دور هـیچ‌گونـه اطـلاع قطعـی نداریم و جز حدس و تخمین، افزار کار دیگری در اختیار ما نیست.»[۲]

«و چون تـاریخ دوران‌هـای ابتـدایی از حـدس و تخمـین تجـاوز نمی‌کند، در مورد پیـدایش تکلـم، نیـروی خیـال(!) در فضـای وسـیعی می‌تواند به پرواز درآید... شاید نخستین کلماتی که انسان به آنها پی برده و ادا کرده، فریادهایی مانند صدای حیوانات برای بیان پـاره‌ای عواطـف بوده است.»[۳]

«بدیهی است که ما در خصوص اصل پیدایش این افزار شگفت‌انگیز [خط] جز توسل به حدس و تخمین راهی نداریم.»[۴]

«به این ترتیب باید گفت که شاید هیچ گاه نتـوانیم بـدانیم کـه چـه وقت انسان برای نخستین بار به عمل و نقشی که دانه گیاهی دارد پی‌برده

۱- آغاز و انجام تاریخ، ص ۵۷-۵۵

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۹۲

۳- همان، ص ۱۱۴-۱۱۳

۴- همان، ص ۱۱۸

و از درویدن به کاشتن پرداخته است، ممکن است درباره این مسئله حدس‌هایی بزنیم ولی محال است که به علم الیقین برسیم.»[۱]

«انسان اولیه... در آغاز کار به این قانع بود که از مواهب طبیعت استفاده کند و به همین جهت میوه‌های زمین را برای خوراک، پوست و پشم حیوانات را برای پوشاک، و غارها را به عنوان مسکن خود به کار می‌برد. پس از آن شاید به این فکر افتاد (از آن جهت می‌گویم شاید، که جز حدس زدن چاره‌ای نداریم) که از افزارها و حرکات جانوران تقلید کند و...»[۲]

«درست نمی‌دانیم که انسان کجا و در چه وقت به اهلی کردن حیوانات پرداخته است، شاید مقدمه این کار، آن بوده است که پس از کشتن حیوانات در شکار، بچه‌های کوچک آنها را به محل سکونت خود می‌آورده‌اند تا کودکانشان با آنها بازی کنند.»[۳]

«آیا انسان چه وقت و چگونه استفاده از فلزات را آغاز کرد؟ در اینجا یک بار دیگر باید به جهل خود اعتراف کنیم. تنها چیزی که می‌توان گفت آن است که این عمل بر حسب تصادف[!] صورت گرفته است.»[۴]

«شایسته چنان است که این فصل [گهواره مدنیّت] را که فصل سئوال‌های بی‌جواب است، با سئوال دیگری کامل کنیم و آن این که: تمدّن در کجا آغاز شده است؟ این نیز سئوالی است که به نوبه خود، بدون جواب خواهد ماند. اگر گفته علمای زمین‌شناسی را که نظریات ایشان درباره امور ماقبل تاریخ، پوشیده از ابرهای ابهامی است که دست

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۲

۲- همان، ص ۱۷

۳- همان، ص ۱۲

۴- همان، ص ۱۲۵

کمی از تاریکی‌های فلسفی ندارد، باید بگوییم که...»[۱]

و اما جالب‌تر از همه، این اظهار نظر آقای ویل دورانت است که تیر خلاص را به نظریه »سیر خطی پیشرفت» شلیک می‌کند:

«اگر آماری از عناصری که اجتماع آنها تمدن را تشکیل می‌دهد برداریم، آن وقت نیک درخواهیم یافت که ملت‌های برهنه همه چیز را اختراع کرده‌اند و تنها کاری که برای ما باقی گذاشته‌اند، تزیین زندگی و خط‌نویسی بوده است. بعید نیست که این ملت‌ها روزی به تمدن هم رسیده و چون آن را باعث بدبختی دانسته‌اند، از آن دست برداشته باشند. بنابراین در مورد استعمال کلمه «وحشی» و «بربر» به کسانی که می‌توانیم آنان را نیاکان معاصر خود بنامیم، باید جانب حزم و احتیاط را مراعات کنیم.»[۲]

در کتاب »سیر تمدن»، اثر رالف لینتون درباره منشأ زبان و چگونگی ظهور آن، می‌خوانیم:

«ما درباره منشأ و پیدایش زبان و مراحل نخستینی که پیموده است هیچ‌گونه اطلاع صحیحی نداریم... مطالعه در زبان‌های بدوی نیز نمی‌تواند مبدأ و منشأ زبان را در نظرمان روشن سازد، زیرا اکثر آنها از لحاظ قواعد و دستورهای صرف و نحو حتی از زبان‌های ملل متمدّن امروزی هم پیچیده‌تر بوده‌اند. در این زبان‌ها با عده بی‌شماری از مفاهیم مبهم و قواعد مشکل، مواجه می‌شویم که باعث بهت و حیرتمان می‌گردد.»[۳]

در «تاریخ لاروس» هم با تعابیری مشابه، مواجه هستیم:

«البته مدارک نوشته‌ای در دست نیست که ما را در فهمیدن زندگی این انسان‌های باستانی یاری دهد. پس پژوهنده پیش‌ْتاریخ باید بکوشد تا گذشته را به مدد هر ماده‌ای که در اختیار دارد باز سازد. موادی چون

۱- همان، ص ۱۳۱

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸

۳- سیر تمدن، ص ۱۰

مانده‌های فسیل گشته، کارهای دستی، جلوه‌های هنری‌گونه مانند غارنگاره‌ها و نشانه‌هایی از برخی راه و رسم‌های آیینی که تفسیرشان بسا دشوار است... دانشمندان برای کامل کردن این آگاهی‌های اندک، به شیوه‌های نامستقیم دست یازیده‌اند، مانند تحلیل سرشت روانی کنونی‌مان که روشی است برپایه حدس و گمان، و امکان‌هایش زود پایان می‌گیرد، و کاربرد روشهای قوم شناختی که می‌کوشند تا اندیشه‌ها و باورهای انسان باستانی را از راه قیاسشان با اندیشه‌ها و باورهای مردمان بدوی امروزین بیرون بکشند و تفسیر کنند.»[۱]

«انسان، سگ را در روزگار میانه سنگی اهلی گردانده بود، اکنون آغاز بر آن نهاد تا از جانوران دیگر بهره بردارد. دانسته‌های‌مان در این باره تاریک‌اند اما محتمل می‌نماید جانورانی که او اهلی کرد، صرفاً صورت‌های دیگرگشته جانوران وحشی‌ای که در پیرامونش می‌یافت، بودند.»[۲]

همچنین در اولین سطر از مقدمه کتاب »تاریخ صنعت و اختراع» چنین می‌خوانیم:

«منظور از تدوین این کتاب، تهیه تاریخی است که هنوز اطلاع کافی از آن در دست نیست.»[۳]

جورج سارتُن، مورخ مشهور علم نیز در مقدمه اثر معروف خود، اعتراف می‌کند:

«وقتی سر و کار با زمانهای باستانی است، علم ما هرگز نمی‌تواند قطعی و یقینی باشد و به همین جهت، مؤلف با کمال تأسف ناچار بوده است که عدم دقت و عدم قطعیت نظر خویش را تقریباً همه جا بیان کند. با وجود

۱- تاریخ لاروس، کتاب یکم، ص ۱۳-۱۲

۲- همان، ص ۲۱

۳- تاریخ صنعت و اختراع، ص ۹

این اگر بنا بود پیوسته جمله‌هایی نظیر «تا آن اندازه که من اطلاع دارم»، «تا آن اندازه که کسی می‌تواند به آن یقین حاصل کند» یـا جملـه [کلمـه] سـاده «شاید» زیاد تکرار شود، بیم آن می‌رفت که حوصله خواننده تنگ شود. مـن به طور کلی، چنین جمله‌هایی را حذف کرده‌ام منتهـی در پـاره‌ای از مـوارد جرأت نکرده‌ام که از ذکر آنها خودداری کنم.»[۱]

«لانگر»، نویسنده کتاب »اَنسـیکلوپدی تـاریخ جهـان»، در مقدمـه‌اش تصریح می‌کند که شماری از «داده‌هـای تـاریخ» بـه قـدری قابـل ایـراد و اعتراض و تا آنجا ضعیف و سست است که هرگز نمـی‌توانـد بنیـادی بـرای گواهی قطعی باشد.[۲]

و «ژونبویل» نیز در کتاب »نخستین ساکنان اروپا» می‌نویسد: ایـن «شایدها و چه بساها»ی مورخان، روز به روز و سال به سال، به میزانی که به شمار سالها و سده‌هایی کـه مـا را از زمـان وقـوع رویـدادها دور می‌کند، بیشتر و بیشتر و انباشته‌تر و بزرگ‌تر می‌شود.[۳]

و سیدنی پولارد تصریح می‌کند:

«اعتقاد به ترقی، پیشینه دور و درازی ندارد و بیش و کم طی سیصد سال گذشته، اهمیتی کسب کرده است و کسانی که به زعم غالب، بیشترین وقت را صرف بررسی آن کرده‌اند - یعنی مورخان و اساتید فلسفه تاریخ -، بیش از همه در اعتبار آن تردید می‌ورزند.»[۴]

این است عمق علمی و استنادی نظریه ترقـی و سـیر خطـی پیشـرفت انسان؛ نظریه‌ای که پیش از رنسانس و آغاز عصر جدید، سابقه ندارد:

«فکر ترقی، یعنی ترقی مداوم و بی حد و حصر، در صعود مسـتقیم

۱- تاریخ علم، ج ۱، ص ۱۸

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۴۷

۳- همان

۴- اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ص ۹

از یک وضعیت پست‌تر به سوی وضعیتی عالی‌تر، تا قرن هفده برای انسان ناشناخته بود.»[۱]

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ مقدّمه »تاریخ تمدن» ویل دورانت، با این سخن »ولتر» ــ یکی از رهبران عصر روشنگری ـ آغاز می‌شود: «دوست دارم بدانم که انسان در خط سیر خود از حالت توحش به مدنیت، چه گام‌هایی برداشته است»[۲]

[۲]- «برای پست کردن انسان در حد حیوان، برای او تاریخ حیوانیت نوشتند تا اثبات کنند که انسان جز حیوان نیست و از او چون یابو بارکشیده، چون قاطر از هرگونه زایش و زایندگی و تجلی و تبلور ملکات و روحیات انسانی محروم ساخته، همانند گاو او را بدوشند. فیخته در تعریفش از انسان‌گفت: انسان‌بودن با حیوان وحشی‌بودن چندان تفاوت ندارد.»[۳]

[۳]ـ داروین، مبدع نظریه انسان از نسل میمون، معتقد بود که نظمی که در جهان موجودات زنده می‌بینیم یک نظم از قبل طرح‌ریزی شده نیست بلکه نتیجه دراز مدت تحولات مبتنی بر تصادف است. به قول دانیل دنت: ایده داروین، کتاب تکوین را به بوته اساطیر جالب رانده است.[۴]

[۴]- یکی از صاحب‌نظران، اهمیت نظریه تکامل را برای غرب چنین توضیح می‌دهد: «علی‌رغم آن همه شواهد زیست‌شناختی که در رد و ابطال نظریه تکامل، چه در صورت دارووینی و چه در صورت نئوداروینی مطرح شده در قرن بیستم، عرضه گردیده، هنوز این انتقادات چندان جدی گرفته نمی‌شود. دلیل این امتناع هم آن است که قول به نظریه تکامل یکی از ارکان جهان‌نگری جدید یا تجدّد را تشکیل می‌دهد و اگر قرار باشد که نظریه تکامل رد شود، کل ساختاری که دنیای متجدّد بر آن مبتنی گردیده فرو خواهد ریخت و به ناچار باید بر حکمت هول‌انگیز خالق مطلق در خلق صور متکثر حیات که در روی زمین و دل دریاها مشهود است، گردن نهاد. تمکین در مقابل این واقعیت، ضمناً تلقی انسان جدید را نیز از دوران‌های قبلی تاریخ خود، در قبال سایر تمدن‌ها و اَشکال زندگی، تغییر

۱- همان، ص ۲۰، به نقل از کتاب »انقلاب رنسانس»

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱

۳- سبک‌های تاریخی و نظریه‌های نژادی تاریخ، ص ۷۹

۴- علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۱۳

خواهد داد. به همین دلیل است که نظریه تکامل همچنان در غرب به عنوان یک واقعیت علمی و به عنوان یک نظریه، تدریس می‌شود و هر که با آن مخالفت کند به عنوان یک دین‌باور تاریک‌اندیش طرد خواهد شد.»[۱]

[۵]- اصحاب دائرةالمعارف، بر گروهی از نظریه‌پردازان دوره روشنگری به رهبری »دیدرو» اطلاق می‌شود که بر توانایی عقل انسان در درک جهان، طرد هرگونه مرجعیّتی جز مرجعیّت علمی و تسامح در برابر مکاتب مختلف، تاکید داشتند و متمایل به الحاد یا حداکثر، دین طبیعی (دین فارغ از وحی) بودند.[۲]

[۶]ـ «فیلسوفان تاریخ در روزگارهای پیشین، تنها گذشته را در تاریخ، «روزگار زرین» می‌خواندند و بشر را همواره رو به واپس‌گرایی، کاستی و نیستی می‌انگاشتند. ولی سخن برخی فیلسوفان روزگار رنسانس و سپس سده ۱۸ بر محور پیشرفت تاریخ و تکامل جامعه بشری قرار گرفت»[۳]

[۷]ـ همین جا باید یادآور شویم که نظریه تکامل ادیان نیز فاقد دلیل است. آیت‌الله مصباح یزدی در این‌باره می‌نویسد:

«بی‌مناسبت نیست که درباره این رأی که هر دینی از ادیان سابق بر خود، کامل‌تر است چرا که هر جامعه‌ای از جامعه‌های قبلی کامل‌تر است نیز سخنی بگوییم. به عقیده ما، این رأی معروف هم ارزش برهانی ندارد و چیزی بیش از یک توجیه ظنّی برای کامل‌تر بودن هر دین بعدی، نسبت به دین قبلی، نیست... نمی‌توان مدعی شد که هر دینی از دین قبلی کامل‌تر است و بر این اساس نتیجه گرفت که هر پیامبری نیز از پیامبر سابق کامل‌تر است. هیچ یک از این دو مطلب برهانی نیست و دلیل نقلی قطعی نیز بر آن دلالت ندارد. اگر دلیل نقلی قطعی‌ای داشته باشیم بر اینکه حضرت ابراهیم از حضرت موسی ـ علی نبینا و اله و علیهما السّلام ـ کامل‌تر بوده‌اند بی‌چون و چرا می‌پذیریم، هر چند حضرت ابراهیم تقدم زمانی به حضرت موسی داشته‌اند و اما اینکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله کامل‌تر از همه انبیای الهی دیگرند، مفاد ادله نقلی قطعی است نه اینکه مقتضای یک قانون عقلی یا علمی [تکامل تاریخ و ...] باشد.»[۴]

همچنین آیت‌الله محمد تقی جعفری؛ می‌گوید: «دین خدا ناقص نیست که کامل

۱- جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۷۱

۲- علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم، ص۵

۳- نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ص ۳۲

۴- جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۱۷۰-۱۶۹

شود. دین اسلام هم دین ابراهیم علیه‌السلام را کامل نکرده است. این که دیـن مـا دیـنِ ابراهیم را تکمیل کرد، یعنی چه چیز را تکمیل کرد؟ مگـر چیـزی نـاقص بـود؟ اصـلاً خداوند، دین ناقص برای بشر نفرستاده است. فقط یـک عـده اخـتلاف و جزئیـات در شرایط زمانی و محیطی وجود داشته است. لذا، در قرآن کلمه ادیان ذکر نشده اسـت.»[۱]

۱- در محضر حکیم، ص ۱۳۶

بخش دوم

نظریه تاریخی اسلام

- تبار انسان
- پیامبران، معماران تمدن‌ها
- منشأ وحیانی علوم و فنون
- متون تاریخی و چگونگی شکل‌گیری تمدن‌ها

وَعَلَّمَ ادَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها[1]

و خداوند تمامی نام‌ها را به آدم آموخت

تبار انسان

در منظر اسلام و همه ادیان توحیدی، تبار و اصل و نسب همه انسان‌ها به زوج آدم علیه السلام و حوا برمی‌گردد. به همین جهت، آدم مکنّی به ابوالبشر است که در عین حال، اولین خلیفه و نبیّ خداوند بر روی زمین به شمار می‌رود.

آدم و حوا، منشأیی خاکی دارند و مبدل از نوع حیوانی دیگر، نیستند. خداوند با دست قدرت خود، خاک (تراب) را از پهنه زمین برمی‌گیرد و آن را مبدّل به گل (طین) می‌کند و پس از آن که چون سفال خشک (صلصال کالفخار) گردید، از روح خود در آن می‌دمد و آنگاه به فرشتگان امر می‌کند که بر او سجده کنند. حوا نیز از گل آدم خلق می‌شود و به عنوان همسر آدم، به زاد و ولد می‌پردازند و به تدریج نسل انسان بر روی زمین گسترده می‌شود.

از آیات قرآنی زیر، مطلب فوق به خوبی برمی‌آید:

یا اَیُّها النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ منْ نَفْسٍ واحدَةٍ وَخَلَقَ منْها زَوْجَها وَ بَثَّ منْهُما رجالاً کَثیراً و نساءاً[2]

ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از یک تن

۱- بقره/ ۳۱

۲- نساء / ۱

بیافرید و همسر او را هم از او پدید آورد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری [در اطراف عالم] پراکند.[۱]

وَ اذْ قالَ رَبُّکَ للْمَلائکَة انّی خالقٌ بَشَراً منْ صَلْصال منْ حَمَاءٍ مَسْنُون ٭ فَاذا سَوَّیتُهُ ونَفَخْتُ فیه منْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجدین[۲]

و چنین بود که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من آفریننده انسانی از گل خشک بازمانده از لجنی بویناک هستم. پس چون او را استوار بپرداختم و در آن از روح خود دمیدم، برای او به سجده درافتید.

وَمنْ ایاته اَنْ خَلَقَکُمْ منْ تُراب ثُمَّ اذا اَنْتُم بَشَرٌ تَنْتَشرونَ[۳]

و از جمله آیات او این است که شما را از خاک آفرید، سپس انسان‌هایی پراکنده [در روی زمین] شدید.

اَلّذی اَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ و بَدأَ خَلْقَ الْانسان منْ طین[۴]

خدایی که هر چیزی را نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.

انَّ مَثَلَ عیسی عنْدَاللّه کَمَثَل ادَمَ خَلَقَهُ من تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ[۵]

شأن [آفرینش] عیسی نزد خداوند همچون شأن [آفرینش] آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت موجود باش و موجود شد.

۱- ترجمه آیات مذکور در این کتاب، عموماً [جز مواردی اندک] از ترجمه قرآن آقای بهاءالدین خرمشاهی اقتباس شده است.

۲- حجر / ۲۹-۲۶

۳- روم / ۲۰

۴- سجده / ۷

۵- آل عمران / ۵۹

یا بَنی ادَمَ لایَفْتَنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما اَخْرَج اَبَوَیْکُمْ منَ الجَنَّة[۱]

ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد، چنان که پدر و مادر شما [آدم و حوا] را از بهشت آواره کرد.

ذکر این نکته لازم است که واژه‌های تراب (خاک)، طین (گل)، صلصال (گل خشکیده) بیان مراحل خلقت آدم است که از خاک شروع می‌شود، آنگاه مبدّل به گل و سپس خشک می‌گردد و روح در آن دمیده می‌شود.

علاوه بر آیات فوق‌الذکر، روایات عدیده‌ای نیز بیانگر همین امر است. حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج‌البلاغه، درباره چگونگی آفرینش آدم علیه السلام می‌فرماید:

«ثُمَّ جَمَعَ منْ حَزْن الْاَرض و سَهْلها وَ عَذْبها و سَبَخها، تُربَةً سَنَّها بالماء حَتّی خَلَصَتْ ولاطَها بالْبَلَّة حَتّی لَزُبَتْ، فَجَبَلَ منْها صُورَةً ذاتَ اَحْناءٍ وَ وُصُول و اَعْضاءٍ و فُصُول، اَجْمَدَها حَتّی اسْتَمْسَكَتْ و اَصْلَدَها حَتّی صَلْصَلَتْ، لوَقْت مَعْدوُدٍ و اَجَلٍ مَعْلُوم، ثُمَّ نَفَخَ فیها منْ رُوحه فَمَثُلَتْ انْساناً ذا اَذْهان یُجیلُها و فكْر یَتَصَرَّفُ بها و جَوارحَ یَختَدمُها و اَدَوات یُقَلِّبُها و مَعْرفَة یَفْرُقُ بها بَینَ الْحَقّ وَالْباطل وَالاذْواق وَالْمَشامّ وَالْاَلْوان وَالْاَجْناس ... فَقالَ سُبْحانَه: اُسْجُدُوا لادَمَ فَسَجَدُوا الّا ابْلیس»

«آنگاه خدای سبحان از زمین درشتناک و از زمین هموار و نرم و از آنجا که زمین شیرین بود و از آنجا که شوره‌زار بود، خاکی برگرفت و به آب بشست تا یکدست و خالص گردید. پس نمناکش ساخت تا چسبنده شد و از آن پیکری ساخت دارای اندامها و اعضا و مفاصل، و خشکش نمود تا خود را بگرفت چونان سفالینه و تا مدتی معین و زمانی مشخص سختش گردانید. آنگاه از روح خود در آن بدمید. آن پیکر گلین که جان یافته بود، از

۱- اعراف / ۲۷، همچنین ر.ک به اعراف / ۱۱ و ۱۲، حج / ۵، زمر / ۶، الرحمن / ۱۴

جای برخاست که انسانی شده بود با ذهنی که در کارها به جولانش در آورد و با اندیشه‌ای که به آن در کارها تصرف کند و عضوهایی که چون ابزارهایی به کارشان گیرد و نیروی شناختی که میان حق و باطل فرق نهد و طعمها و بویها و رنگها و چیزها را دریابد ... پس خدای سبحان گفت که در برابر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس.»[۱]

بر این اساس باید گفت که نظریه انسان از تبار بوزینه، برخلاف آموزه‌های بدیهی وحی و اسلام است و در تعارض با کرامت نوع انسان که اصلی اساسی در مبانی انسان‌شناسی ادیان توحیدی به شمار می‌رود.[۱] [۲]

اما همانگونه که پیشتر گفتیم این بخش از نظریه تاریخی غرب، لااقل در میان خواص و اندیشمندان مسلمان، پژواکی نداشته است و به دلیل مخالفت آن با نصوص قرآنی و روایی، مطرود بوده است، لیکن حلقه‌های بعدی این نظریه که مربوط به سلوک علمی و عملی انسان در عرصه معاش و حیات مادی است و مدّعی این که تاریخ انسان (پس از گذار از گوریل به انسان نئاندرتال [ابزارساز] و هوموساپینس [اندیشه‌گر]، با جهل و صباوت و عقب‌ماندگی آغاز می‌شود و به تدریج براساس تجربه شخصی و مجموعه‌ای از اتفاقات و تصادفات، رو به پیشرفت و ترقی می‌گذارد و ...،تقریباً مقبولیت همگانی یافته است و کمتر کسی جرأت ایستادگی در برابر آن را دارد و حتی بعضی از علمای دین نیز در یک قرن اخیر به نحوی، با شدت و ضعف، متأثر از این نظریه بوده و گاه بر همین اساس به تأسیس مبنایی جدید در عرصه تفکر دینی و فقهی خود دست زده‌اند.

اینک در این دفتر برآنیم با استناد به دو منبع اساسی دین، یعنی

۱- ترجمه نهج‌البلاغه، ص ۳۴ / همچنین ر.ک به: بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۳ / کنزالعُمّال، ج ۶، ص۱۶۲

کتاب و سنت، به نقد و کالبدشکافی نظریه مزبور پرداخته و میزان انطباق آن را با واقعیت و حقیقت تاریخ انسان، مشخص نماییم.

در فصل اول، خاطرنشان ساختیم که آنچه تاریخ‌نویسان و نظریه‌پردازان غرب جدید، در باب ادوار تاریخ بشری و سرگذشت معیشت انسان و چگونگی فراگیری فنون زندگی‌اش می‌گویند، مبتنی بر حدس و گمانه‌زنی و تیر در تاریکی انداختن است، و نه مستند به ادلّه و شواهد و قرائن روشن و اطمینان‌آور؛ و نیز نشان دادیم که به دلیل تأمین خواست اشرافیت جدید (بورژوازی)، ابتدا نظریه‌ای ساخته می‌شود و آنگاه به جستجوی ادلّه و استنادات و شواهد آن برمی‌آیند و در هر مورد که از نظریه‌بافی درمی‌مانند و حلقه‌های مفقود، رخ می‌نماید، سخن از تصادف و اتفاق و جهش می‌گویند و انتظام سرمدی و الهی عالم را انکار کرده، تا انسانی رها و بی‌پناه و سرگردان، که ماده‌ای قابل برای صورت‌بخشی نظام بورژوازی باشد، خلق نمایند.

پیامبران، معماران تمدن‌ها

اکنون به سراغ کتاب و سنت می‌رویم و چگونگی شکل‌گیری تمدن‌ها را جویا می‌شویم:

براساس آیات قرآن و روایات فراوان، همانگونه که خداوند، آموزگار و راهبر انسان در امور دینی و اُخروی با واسطه انبیا بوده و او را به تدبیر و تجربه شخصی‌اش واگذار نکرده است، در عرصه معاش و حیات مادی‌اش نیز چنین بوده و از جزئی‌ترین و ساده‌ترین امور معیشتی تا پیچیده‌ترین آن را از طریق انبیا و رسولان خود، به انسان‌ها آموخته است. منشأ تمدن – البته تمدنی متعادل، عاری از اسراف و تبذیر و تجاوز و فزون‌طلبی که بستری هموار برای عبودیت انسان باشد – انبیا بوده‌اند و نه تجربه شخصی انسان‌ها که مستقلاً دست به کشف علوم و اختراع حرف و صناعت‌ها زده باشند.

چنین نبوده است که خداوند بین دین و دنیای انسان‌ها، تفکیک نموده و انبیا را متصدی دین، و انسان‌ها را متصدی امور دنیا و نهایتاً چارچوبهایی کلی برای امور دنیایی ترسیم و ابلاغ کرده باشد. اساساً انسان، فاقد چنین توانایی بوده است که مستقل از وحی و با اتکا به تجربه و آزمون و کشف شخصی، معیشت خود را سامان دهد و اگر خداوند کلیات و جزئیات معاش انسان را ساماندهی نمی‌کرد، بدون شک حیات بشری در آغاز راه، منقرض و نابود می‌شد. منشأ و موجد همه علوم و فنونی که نقش سامان بخشی و تدارک حیات مادی انسان را برعهده دارند، وحی الهی است و انبیا، آموزگاران این فنون به انسان بوده‌اند.[۳] اولین معلمان و آموزگاران زبان، خط، نجوم، طب، حساب، نجاری، کشاورزی، خیاطی، دامپروری، آهنگری، تجارت و ... انبیای الهی‌اند و از همان آغاز آفرینش انسان یعنی دوران حضرت آدم، این علوم – با فراز و فرودی اندک از جهت ایجاد و گسترش – پا به عرصه حیات گذاشته‌اند و همراه و یاور انسان بوده‌اند.

نکته مهم این که، تا قبل از ظهور رنسانس و تأسیس تمدن جدید، تغییرات و تحولات این علوم و فنون بسیار اندک بوده است و ما در تاریخ با پدیده‌ای به نام تحول و تکامل تدریجی علوم و صنایع، مواجه نیستیم و همان تغییرات اندک هم ناشی از چگونگی به‌کارگیری آن با توجه به شدت و ضعف نیاز انسان‌ها بوده است، نه مربوط به کشف و اختراع آنها، و اما تغییر و تحول و جهش در علوم و فنون، پس از رنسانس با دستمایه قرار دادن میراث علمی و فنی انبیا و تمدن‌های بنیان نهاده شده بر آموزه‌های انبیایی بوده است و قطعاً بدون این دستمایه، امکان چنین کشفیّات و اختراعاتی برای بشر جدید وجود نداشت. براین اساس، با این سخن موافقیم که برای بشر با اتکا به معلومات و دانش‌های متقدّم، امکان بسط دانش و توانایی فنی وجود دارد اما مدّعای ما در این مقال پس از اثبات منشأ وحیانی علوم و فنون معاش در تمدن‌های پیشین (به استثنای مواردی

که احیاناً محصول خودسری انسان‌هایی در بسط برخی علوم و فنون و یا نتیجه آموزه‌های شیطان بوده است[۴]) و عدم توانایی انسان برای کشف آنها، این است که بشر جدید بدون حجت الهی و از روی خودبنیادی و هواپرستی، دست به بسط و گسترش علوم و فنون طبیعی زد و به همین خاطر هم در نهایت، این پیشرفت علمی و تکنیکی بلای جان وی شده است و کل بشریت را در معرض بحران‌های گوناگون قرار داده است.[۱]

منشأ وحیانی علوم و فنون

آیات قرآنی که مؤید مدعای فوق است، بدین شرح است:

عَلَّمَ الْاِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ[۲]

خداوند به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت.

شیخ طوسی در تفسیر این آیه می‌گوید:

«این آیه بیان منّت خداوند بر انسان‌هاست که به آنها آنچه را نمی‌دانستند آموخت و این آموزش، یا به ایجاد بدیهیات عقلی [شناختهای فطری] در دلهای آنان است[۵] و یا به نصب راهنمایانی [انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام] که آنان را در رسیدن به دانش‌های غیربدیهی و اکتسابی راهبر باشند و این از بزرگترین نعمتهای خدا برای مردم است.»[۳]

آیه فوق مطلق است و شامل همه آموختنی‌های مورد نیاز بشر اَعّم از دینی و دنیایی می‌شود.

□

۱- ر.ک به: همین کتاب، پیوست ـ ۲: «بحران تجدّد»

۲- علق / ۵

۳- التّبیان، ج ۱۰، ص ۳۸۰

وعَلِّمَ ادَمَ الْاَسْماءَ کُلِّها[1]

و خداوند همه نام‌ها را به آدم آموخت.

در تفسیر المیزان، روایات زیر در توضیح آیه فوق آورده شده است:

«عیاشی از ابوالعباس روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَعَلِّم ادَمَ الْاَسْماء کُلِّها» پرسیدم که خداوند چه چیزی را به آدم آموخت؟ حضرت فرمود: زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و صحراها. سپس حضرت به زیراندازی که روی آن نشسته بود، نگاه کرد و فرمود: این زیرانداز هم از چیزهایی است که خداوند به آدم آموخت.

همچنین عیاشی از فضیل بن عبّاس روایت کرده: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَعَلِّمَ ادَمَ الْاَسْماءَ کُلِّها» پرسیدم که آن اسماء چه بوده، فرمود: نام‌های دواها، گیاهان، درختان و کوههای زمین.

و نیز از داود بن سرحان عطار روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، دستور داد سفره آوردند و غذا خوردیم. سپس دستور داد طشت و حوله آوردند، عرضه داشتم: فدایت شوم! منظور از اسماء در آیه «وعَلِّمَ ادَمَ الْاَسْماءَ کُلّها» چیست؟ آیا همین طشت و حوله نیز از آن اسماء است؟ حضرت فرمود: دره‌ها و تنگه‌ها و بیابان‌ها از آن است و با دست خود اشاره به این و آن کرد.»[2]

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه مزبور آمده است:

«در تفسیر این آیه، اقوال گوناگون زیر نقل شده است:

۱ - خداوند همه نام‌ها و صنعت‌ها و آبادی زمین‌ها و غذاها و داروها و استخراج معدن‌ها و درخت‌کاری و منافع آنها و خلاصه همه آنچه را که به آبادی دین و دنیا مربوط است، به حضرت آدم علیه السلام آموخت

۱- بقره / ۳۱

۲- المیزان، ج ۱، ص ۱۲۰

(این نظر ابن عباس و مجاهد و نصیربن جبیر و اکثر متأخرین است).

۲ - خداوند نام‌های همه اشیا را اعم از آن‌هایی که خلق کرده و یا خلق نکرده بود با همه لغت‌ها و زبان‌ها که فرزندان آدم بعد از او با آن سخن گفته‌اند، به او آموخت (این نظر ابی علی جُبائی و علی بن عیسی و دیگران است).

۳ - از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد، فرمود: خداوند زمین‌ها و کوه‌ها و درّه‌ها و صحراها را به آدم آموخت و سپس به زیراندازش نگاه کرد و فرمود: این زیرانداز نیز از جمله چیزهایی بود که خداوند به آدم آموخت.

۴ - خداوند نام‌های اشیا و معانی و خواص آنها را به آدم آموخت به این گونه که اسب برای این کار خوب است، الاغ برای این کار مناسب است و ...

۵ - خداوند اسماء چیزها را به آدم آموخت بدین صورت که چیزها را نزد آدم حاضر کرد و به او اسم هر کدام، در هر لغت و زبان را آموخت و به او توضیح داد که هر چیزی برای چه کاری مناسب است و چه منفعت و یا ضرری دارد و بر این اساس روشن می‌شود که آدم برای کدخدایی زمین و آباد کردن آن، از فرشتگان سزاوارتر بود، چون به او صنعت‌های گوناگون و کشت زمین و در آوردن آب از زمین و استخراج جواهر از معادن و قعر اقیانوس‌ها، آموخته شده بود ولی فرشتگان مطلع و قادر براین امور نبودند.»[۱]

الَّذی عَلَّمَ بالْقَلَم[۲]

۱- مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۰۹، همچنین ر.ک به: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۲ و ج ۲۰ ص ۱۲۲ / الدرالمنثور، ج ۱، ص ۴۹.

۲- علق / ۴

پروردگاری که [نوشتن با] قلم را آموخت.

در تفسیر «البرهان» به نقل از تفسیر علی ابن ابراهیم قمی، در ذیل این آیه آمده است:

«خداوند به انسان، نوشتن را آموخت که به سبب آن امور دنیا در سرتاسر زمین، قوام و صورت می‌پذیرد.»[1]

این آیه صریحاً موضوع پیدایش خط را – که از مهمترین عوامل پیدایش تمدن به شمار می‌رود – به تعلیم خداوند نسبت می‌دهد که با ظهور اولین انسان بر روی زمین – آدم علیه السلام – محقق می‌شود، و نه تجربه شخصی انسان‌ها در سیر زمان و یا اتفاق و تصادف.

سیوطی در کتاب »الاتقان» به نقل روایتی با این مضمون می‌پردازد:

«نخستین واضع خط، آدم ابوالبشر علیه السلام بود، [که خود از خداوند آموخته بود] وی نوشتن به زبان‌های عربی و سُریانی و تمام انواع آنها را سیصد سال پیش از فوتش بر لوحه‌های گلین وضع کرد، سپس لوحه‌ها را پخت، پس از ماجرای طوفان و غرق در زمین، به هر قومی، یکی از لوحه‌ها رسید که معیار خط و زبان آنها شد، پس اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام بر نوشته عربی دست یافت.»[2]

ابن خلدون نیز در «مقدمه» خود به نقل روایتی به شرح زیر می‌پردازد:

«در کتاب »تکملة» ابن أبّار در شرح حال ابن فروخ قیروانی اندلسی ـ از اصحاب مالک ـ دیدم که از پدرش روایت کرده است: از ابن عباس پرسیدم: قبل از بعثت محمد صلی الله علیه و آله خط عربی در میان

۱– البرهان، ج ۸، ص ۳۲۴، همچنین ر.ک به: التبیان، ج ۱۰، ص ۳۸۰/ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۹/ زادالمسیر، ج ۸، ص ۲۷۸/ تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۲۰/ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۸

۲– الاتقان، ج ۲، ص ۵۲۷ / الفهرست، ص ۷

شما قریشی‌ها به همین صورت رایج بود؟ ابن عباس پاسخ داد: بله، پرسیدم: آن را از چه کسی آموختید؟ گفت: از حرب بن امیّه، گفتم: حرب از چه کسی آموخته بود؟، گفت: از عبدالله بن جدعان، گفتم: و او از چه کسی؟، گفت: از مردم انبار، گفتم: مردم انبار از کی آموخته بودند؟، گفت: از فردی از اهل یمن که در أنبار ساکن شده بود؟ گفتم: و او از چه کسی؟ گفت: از خلجان بن قسم، کاتب وحی برای هود علیه السلام»[۱]

زرکشی در «البرهان» ضمن اشاره به روایت فوق، می‌نویسد:

«نظر ما این است که خط، توقیفی [تعلیم داده شده از سوی خداوند] است به دلیل آیه: عَلِّم بالْقَلَم، عَلِّم الانسان ما لَم یَعلم»[۲]

خَلَقَ الْانْسانَ، عَلَّمَهُ الْبَیانَ[۳]

خداوند انسان را آفرید و به او بیان آموخت.

در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل این آیه، به روایت از ابن عباس و قتاده آمده است: «مقصود از انسان، حضرت آدم علیه السلام است که خداوند نام‌های تمام موجودات و همه لغات را به وی آموخت. و نیز گفته شده است: منظور از بیان، سخن گفتن، نوشتن، خط، فهمیدن و فهماندن است تا آدم آنچه را می‌گوید و می‌شنود، بشناسد؛ و این قول، روشن‌تر و فراگیرتر است.»[۴]

آیه فوق بیانگر آن است که منشأ زبان‌ها و لغات گوناگون، خداوند است که ابتدا به حضرت آدم علیه السلام آموخت و سپس او به

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۳۲۹

۲- البرهان، ج ۱، ص ۳۷۷ / همچنین ر.ک به: الاحکام (آمُدی)، ج ۱، ص ۷۷

۳- الرحمن / ۴

۴- مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۵۳ / درباره تعلیمی بودن زبان‌ها و وضع لغات و الفاظ از سوی خداوند، ر.ک به: الاحکام فی‌اصول الاحکام، ج ۱، ص ۲۸ / فوائدالاصول، ج ۱، ص ۳۰

فرزندانش تعلیم داد. بر این اساس، نظر متداول در تاریخ نویسی‌های جدید، که انسان‌ها به تقلید از صداهای موجود در طبیعت و حیوانات و یا به هر صورت دیگر، واژه‌ها و زبان را ابداع کردند، مردود است.[۶] [۷]

و اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیه بَأْسٌ شَدیدٌ و مَنافعُ للنّاس[۱]

و آهن را فروفرستادیم که در آن نیرویی سخت و سودمندی‌هایی برای مردم است.

شیخ طوسی در تفسیر تبیان، ذیل این آیه می‌گوید:

«خداوند با این آیه خبر می‌دهد که او خود، آهن را فروفرستاد و در روایت نیز آمده است که خداوند همراه با آدم، سندان و پتک و انبر را از آسمان فرود آورد و این امر صحیحی است که گریزی از آن نیست چرا که برای کسی از ما انسان‌ها مقدور نبود، ابزار و دیگر اشیا آهنی را بسازد مگر آن که پیشتر، آلاتی آهنی وجود می‌داشت و اگر به عقب برگردیم، بالاخره به ابزاری می‌رسیم که مصنوع خداوند بوده است.»[۲]

اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا خَلَقْنا لَهُمْ ممّا عَملَتْ اَیْدینا اَنْعاماً فَهُمْ لَها ما لكُونَ ٭ وذلّلْناها لَهُمْ فَمنها رَكُوبُهُمْ و منْهایَأْكُلُون ٭ ولَهُمْ فیها مَنافعُ و مَشاربُ اَفَلا یَشْكُرُونَ[۳]

آیا ندیدند که برای آنان از آنچه دستان [قدرت]مان برسازد،

۱- حدید / ۲۵

۲- التّبیان، ج ۹، ص ۵۳۴ / همچنین ر.ک به: مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۴۰۱ / بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۴ / زادالمسیر، ج ۷، ص ۳۱۰ / تفسیر القرطبی، ج ۱۷، ص ۲۶۱ / جامع البیان، ج ۲۷، ص ۳۰۸ / تاج العروس، ج ۶، ص ۴۱۸ / الدرالمنثور، ج ۱، ص ۵۶ / تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۷ / غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۰۳ / النهایة فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۲۹۵

۳- یس / ۷۴-۷۲

چارپایانی آفریده‌ایم که ایشـان دارای آن هسـتند ٥ و آنهـا را رام ایشـان گردانده‌ایم، لذا هم مرکوبشان از آنهاست و هم از آن می‌خورند.

در آیه فوق خداوند به صراحت، رام کردن حیوانـات را بـرای سـواری (مثل اسب، استر و الاغ) و برای بهره‌برداری از گوشت و شیر و ... آنها (مثـل گاو، میش، بز و...)، مستقیماً به خویش نسبت می‌دهد. براین اساس، این ادعا که حیوانات به مرور ایام و براساس تصادف یا تجربه انسان‌ها، رام انسـان‌هـا شدند، بی‌اساس است. این حقیقت در آیه زیر نیز بیان شده است.

وَالَّذی خَلَقَ الْاَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْاَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِه ٥ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ اِذَا اسْتَوَیْتُم عَلَیْه و تَقُولوُا سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَماکُنّا لَهُ مُقْرِنینَ[1]

و همان کسی که همه‌ی گونه‌ها را آفرید و برای شما از کشتی‌هـا و چارپایـان مرکـوب سـاخت ٥ کـه برپشـت آن برآییـد، سـپس نعمـت پروردگارتان را آنگاه که بدان برآمدید، یاد کنید و بگویید پاکا، کسی کـه این را رام ما ساخت و ما به آن توانا نبودیم.

در آیه فوق، بر رام کـردن حیوانـات سـواری از سـوی خداونـد و ناتوانی انسان از انجام آن، تأکید شده است.[2] [۸]

یا بَنی ادَمَ قَدْ اَنْزَلنا عَلَیْکُم لباساً یُواری سَوْاتِکُمْ وَریشاً[3]

ای فرزندان آدم! به راستی که برای شما لباسی پدید آوردیم که هـم عورت شما را می‌پوشاند و هم مایه تجمّل است.

۱- زخرف / ۱۳

۲- درباره «تسخیر طبیعت و مظاهر آن از سوی خداوند برای انسان» مراجعـه کنیـد بـه همین کتاب، ص ۱۲۹، عموم آیـاتی کـه در ایـن بخـش از کتـاب، دربـاره «تسـخیر طبیعت» ذکر شده است، نظریه »سیرخطی پیشرفت» را رد می‌کند.

۳- اعراف / ۲۶

آیه فوق اجمالاً بیانگر آن است که منشأ نساجی و خیاطی خداوند بوده است. در روایتی ــ که خواهد آمد ــ تصریح شده است که پس از هبوط آدم و حوا از بهشت، در حالی که عریان بودند، جبرییل پنبه آورد، به آدم نساجی و به حوا خیاطی را آموخت تا برای خویش لباس فراهم کنند.

وسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لتَجْری فی الْبَحْر بأَمْره وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْاَنْهارَ و سَخَّرلَکُمُ الشَمْسَ و الْقَمَرَ دائبَیْن و سَخَّرَ لَکُمُ اَلْلَّیْلَ وَ النَّهارَ و اتیکُمْ منْ کُلَّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ انْ تَعُدُّوا نعْمَةَ الله لاتُحْصُوها، انَّ الْانْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ[۱]

[و خداوند] برای شما کشتی‌ها را رام ساخت که به فرمان او در دریا روانه شوند و رود باران را نیز برای شما رام کرده است ◦ و خورشید و ماه را رام شما کرد که پیوسته روانند و شب و روز را [نیز] برای شما رام کرده و از هر آنچه از او خواسته‌اید [بدان نیاز داشته‌اید] به شما بخشیده است و اگر نعمت الهی را بشمارید نمی‌توانید آن را شمارش کنید که انسان ستمکار و ناسپاس است.

در این آیه، تسخیر (رام و فراهم کردن) کشتی‌ها برای بهره‌برداری انسان‌ها، به خداوند نسبت داده شده است، همان‌گونه که جویبارها و خورشید و ماه و شب و روز را برای تأمین نیازمندی‌های انسان رام و آماده نموده است. ممکن است گمان شود که مقصود از تسخیر کشتی، فراهم کردن بالقّوه مصالح و مواد آن برای انسان است و بعد، انسان خود مخترع آن بوده است، اما همانگونه که تسخیر خورشید و ماه و شب و روز، برای انسان‌ها جنبه فعلیّت دارد و نه قوّه که انسان‌ها آنها را به فعلیت رسانده باشند، در مورد تسخیر کشتی نیز چنین است.

علاوه بر آیات و روایات مرتبط با آنها، احادیث عدیده دیگری نیز در

۱- ابراهیم / ۳۴-۳۲

باب منشأ الهی علوم و فنون معشیتی انسان، وجود دارد که در زیر می‌آوریم:

قال رسولُ اللّه صلی الله علیه و آله: **لَمّا اُخرِجَ ادَمُ زَوَّدَهُ اللّهُ مِنْ ثمارِالْجَنَّةِ وَعَلَّمَهُ صَنْعَةَ کُلَّ شَیءٍ، فَثمارُ کُم مِن ثمارِالْجَنَّةِ غَیْرُانَّ هذه تَغَیِّر و تلک لاتَتَغَیّر**[1]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: آن گاه که آدم از بهشت بیرون کرده شد، خداوند همراه او [شاخه‌ها و دانه‌های] میوه‌های بهشتی را روانه کرد و هر صنعتی را به او آموخت، اکنون میوه‌های شما از میوه‌های بهشتی به وجود آمده است جز آن که میوه‌های بهشتی دگرگونی نمی‌پذیرند و میوه‌های شما دگرگون می‌شوند.

□

قال الصادق علیه السلام: **لَمّا اَهْبَط اللهُ ـ عَزَّ و جَلَّ ـ ادَمَ من الجَنَّة اَهْبَطَ مَعَهُ مائَةً وَعشْرَین قَضیباً، منها اَرْبَعُونَ مایُؤْکَلُ داخلُها و خارجُها وَ اَرْبَعُونَ منها ما یُؤکَلُ داخلُها وَ یُرْمی خارجُها وَ اَرْبَعُونَ منْها مایُؤْ کَلُ خارجُها وَ یُرْمی داخلُها وَ غرارَةً فیها بَذْرُ کُلَّ شیٍ**[2]

امام صادق علیه السلام: آن‌گاه که خداوند ـ عزّوجلّ ـ آدم را از بهشت بیرون کرد، صد و بیست شاخه درخت [میوه] همراه او نمود که چهل شاخه آن از میوه‌هایی بود که درون و بیرون آن خوردنی است و چهل شاخه آن از میوه‌هایی که درون آن خوردنی و بیرون آن دور ریختنی است و چهل شاخه آن، درون آن دور ریختنی و بیرون آن خوردنی. همچنین کیسه بزرگی نیز همراه آدم نمود که در آن بذر همه چیز [میوه و سبزیجات] بود.

□

رَوَی السیدُابنُ طاوُس فی کتاب النُجوم عن رسالَة اَبی اسْحاق

۱- مکارم‌الاخلاق، ص ۱۷۰/ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۲۰ / مستدرک الوسایل، ج ۱۶، ص ۴۶۲

۲- خصال، ص ۶۰۱ / بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۰۴ / مستدرک الوسایل، ج ۱۶، ص ۴۶۲

الطَرطُوسی انَّهُ تَعالی اَهْبَطَ ادَمَ علیه السلام منَ الْجَنّة و عَرَّفَهُ علْمَ کُلَّ شَیْءٍ فَکانَ ممّا عَرَّفَهُ النُّجُومُ والطَّبُّ[1]

سید ابن طاووس در کتاب نجوم از رساله ابی اسحاق طرطوسی روایت کرده است: خداوند آدم را از بهشت بیرون کرد و دانش هر چیزی را به او آموخت و از جمله این دانش‌ها، نجوم و طب بود.

قال رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله: عَلَّمَ اللّهُ - عزّوجلّ - ادَمَ اَلْفَ حرْفَة منْ الْحرَف فَقَالَ لَهُ: قُلْ لوُلْدکَ وَ ذُرِّیّتکَ انْ لَم تَصْبروُا فَاطْلُبُوا الدُّنْیاً بهذه الْحرَف وَلاتَطْلُبُوها بدین فَانَّ الدّیَن لی وَحْدی خالصاً، وَیْلٌ لمَنْ طَلَب بالدّین الدّنیا، وَیْلٌ لَهُ[2]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: خداوند هزار حرفه از حرفه‌های دنیایی را به آدم آموخت. آنگاه به او فرمود: به فرزندانت بگو، اگر بر دنیا بردباری ندارید، دنیا را با این حرفه‌ها طلب کنید نه با دینتان، که دین متعلق و منحصر به من است؛ وای بر کسی که دین را ابزار کسب دنیا قرار دهد، وای بر او.

امام صادق علیه السلام در روایتی، به شرح چگونگی گسترش نسل انسان از حضرت آدم علیه السلام می‌پردازد، تا به آنجا می‌رسد که آدم بیمار می‌شود و فرزندش شیث علیه السلام را فرا خوانده، به او می‌گوید:

یا بُنَیَّ انَّ اَجَلی قدْ حَضَرَ وَ اَنا مَریضٌ فَانَّ رَبّی قَدْ اَنْزَلَ منْ سُلْطانه ما قَدْتَری وَ قَدْعَهدَ الیَّ فیما قَدعَهدَ اَنْ اَجْعَلَکَ وَصیَّی وَ خازنَ مَا اسْتَودَعَنی و هذا کتابُ الْوَصیّة تَحْتَ رَأسی وَ فیه اَثَرُالْعلْم وَ اسْمُ اللّه الْاَکْبَر فَاذا

۱- بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۲۷۵

۲- کنزالعّمال، ج ۱۰، ص ۲۰۶ / لواقح الانوار، ص ۲۸۹ / الدُّر المنثور، ج ۱، ص ۴۹ / فتح القدیر، ج ۱، ص ۶۵ / تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۷، ص ۵

اَنامتٌّ فَخُذ الصَحیفَةَ... وَفیها جَمیعُ ما تَحتاجُ الیْه منْ اُمُور دینکَ وَ دُنیاک.[۱]

فرزندم! من بیمارم و زمان مرگم براساس مشیت و فرمانروایی خداوند فرارسیده است. او با من عهد کرده است که تو را وصیّ و جانشین خود و نگهبان بر آنچه که نزد من به ودیعت گذاشته، قرار دهم. کتاب وصیت، زیر سر من است که در آن اثر علم و اسم اعظم خداوند است. پس هرگاه مُردم، این کتاب را بردار ... در این کتاب همه آنچه را که تو بدان نیاز، داری اعم از امور دینی و دنیایی وجود دارد.

روایت دیگر، فرازی از توحید مفضّل است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«فَكَّرْ یا مُفَضِّلُ فیما اُعْطیَ الْانْسانُ علْمَهُ وَ ما مُنعَ فَانِّهُ اُعْطیَ جَمیعَ ما فیه صَلاحُ دینه وَ دُنْیاه فَما فیه صَلاحُ دینه مَعْرفَةُ الْخالق و... كَذلکَ اُعْطیَ ما فیه صَلاحُ دُنیاه كَالّزراعَة وَ الْفراس وَ اسْتخراج اَلْاَرْض وَ اقْتناء الْاَغْنام وَ الْاَنْعام وَ اسْتنْباط الْمیاه وَ مَعْرفَة الْعَقاقیر الّتی یُسْتَشْفی بها منْ ضُرُوب الْاَسْقام... وَالَتّصرُّف فی الصّناعات وَ وُجُوه الْمَتاجر وَ الْمَكاسب وَ غَیر ذلکَ ممّا یَطُولُ شَرْحُهُ وَ یَكْثُرُ تعْدادُهُ وَ مُنعَ ما سوی ذلک ممّا لَیْسَ من شَأنه وَ لا طاقَته اَنْ یَعْلَمَ كَعلْم الْغَیب... فَانْظُرْ كَیْفَ اُعْطیَ الْانْسانُ علْمَ جَمیع ما یَحْتاجُ الَیه لدینه وَ دُنْیاهُ وَ حَجَبَ عَنْهُ ما سوی ذلک لیَعْرفَ قَدْرَهُ وَ نَقْصَهُ وَ كلَا الْاَمْرین فیه صَلاحُهُ»[۲]

«ای مفضّل، درباره دانش‌هایی که [از جانب خداوند [به انسان اعطاء شده و نیز در باره دانش‌هایی که در اختیار او گذاشته نشده است، اندیشه کن. به انسان، همه دانش‌هایی که مصلحت دین و دنیایش را تأمین می‌کند،

۱– قصص‌الانبیاء (راوندی)، ص ۶۰–۵۹، همچنین ر.ک به: بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۲۸

۲– بحارالانوار، ج ۳ ص ۸۲

اعطاء شده است. دانش‌هایی که به صلاح دین انسان است، عبارت است از: شناخت آفریدگار و...، و دانش‌هایی که دارای مصلحت دنیایی انسان است، عبارت است از: کشاورزی، سوارکاری، استخراج معادن زمین، دامپروری، حفر قنات و چاه، شناخت داروها، صنایع، و انواع تجارت و خرید و فروش و دیگر فنونی که ذکر آنها به درازا می‌انجامد. و همچنین انسان از علوم و فنون دیگر [غیر از علوم و فنون یاد شده] که در شأن او نبوده و یا ظرفیت آن را نداشته است، ممنوع شده است، مثل دانش به غیب و... پس بنگر که چگونه همه دانش‌های مورد نیاز دینی و دنیوی بشر [از سوی خداوند و انبیای او] به او اعطاء شده و دسته‌ای از دانش‌ها نیز به او داده نشده است تا آدمی اندازه و ناتوانی خود را بشناسد که هر دو امر به مصلحت اوست.»

قالَ الصّادقُ علیه السلام: انِّ اللّهَ تَعالی لَمّا اَهْبَطَ ادَمَ علیه السلام اَمَرَهُ بالْحَرث وَالزِّرع و طَرَحَ الیه غَرْساً من غُرُوس الْجَنّة فَاَعْطاهُ النَّخْلَ وَالعنبَ وَ الزَّیتُونَ وَ الرُّمّانَ فَغَرسَها لیَکُونَ لعَقبه و ذُرِّیّته فَأَکَلَ هُو مِنْ ثمارها[1]

امام صادق علیه اسلام: آنگاه که خداوند آدم را از بهشت اخراج کرد، به او فرمان داد تا کشت و زراعت کند و نهال‌هایی از درختان بهشت را که عبارت بود از خرما، انگور، زیتون و انار، برای او فرستاد، پس آدم آنها را کاشت تا فرزندانش و نسل‌های بعدی از آنها استفاده کنند و خود نیز از میوه‌های این درختان تناول کرد.

قالَ الباقرُ علیه اسلام: قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله: انّ اللّهَ

---

۱ - کافی، ج ۶، ص ۲۹۳ / بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۱۵ / وسایل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۸۳ / مستدرک الوسایل، ج ۱۳، ص ۴۶۲ / الحدائق الناضرة، ج ۵، ۱۱۶ / النور المبین، ص ۶۰

حینَ اَهبَطَ ادَمَ الیَ الْاَرْض اَمَرَهُ اَنْ یَحْرُثَ بیَده فَیَأْکُلَ منْ کَدَّه[۱]

امام باقر علیه السلام به روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: چون خداوند آدم را به زمین فرو فرستاد، به او فرمان داد تا زراعت کند و با زحمت و تلاش، غذایش را فراهم کند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **هَبَطَ ادَمُ و حَوّا عُریانَین جَمیعاً عَلَیْهما وَرَقُ الجَّنة فَاَصابَهُ الحَرُّ قَعَدَ یَبْکی وَ یَقُول: یا حوّا قدْ اذانی الحَرُّ، فَجاءَ جَبْرئیلُ بقُطْن واَمَرَها اَن تَغزلَهُ وَاَمَرَ ادَم بالْحیاکَة وعَلِّمَهَ**[۲]

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: وقتی آدم و حوا به زمین هبوط کردند، با برگ‌های بهشتی پوشیده بودند، پس گرما موجب آزار آدم شد و شروع به گریستن نمود و نزد حوا از گرما شکایت کرد. جبرییل با پنبه نازل شد و به حَوا دستور داد که آن را ببافد و به آدم نیز فرمان نساجی داد و این حرفه را به او آموخت.

قالَ الصّادق علیه السلام: کانَ هابیلُ راعی الْغَنَم وَ کان قابیلُ حَرّاثاً[۳]

امام صادق علیه السلام: هابیل، چوپان و قابیل کشاورز بود.

قالَ عَلیٌّ علیه السلام: اَوّلُ مَنْ رَکبَ الْبَغْلَ ادَم علیه السلام ... وَ اوّلُ مَنْ رَکبَ الحمار حَوّاء.[۴]

علی علیه السلام: آدم اولین کسی بود که سوار بر استر شد و حوّا

۱– تفسیرالعیاشی، ج ۱، ص ۴۰ / مشکاة الانوار، ص ۶۱ / بحارالانوار، ج ۱۱ ، ص ۲۱۲ / وسایل الشیعة، ج ۶، ص ۳۸۲ / مستدرک الوسایل، ج ۱۳، ص ۴۶۲

۲– بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۵۷ / کنزالعمال، ج ۲، ص ۴۷۴ / الدرالمنثور، ج ۱، ص ۵۷/ فتح القدیر، ج ۱، ص ۷۱ / تاریخ مدینة دمشق، ج ۷، ص ۴۱۳

۳– قصص‌الانبیاء (راوندی)، ص ۶۶ / بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۳۹

۴– بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۳

سوار بر الاغ.

روایات فوق، بیانگر آن است که انسان‌ها از آغاز خلقتشان، کشاورزی، باغداری، خیاطی، نساجی، دامپروری و سوارکاری و... را به تعلیم خداوند می‌دانسته‌اند.

در اینجا باید به این نکته مهم اشاره کنیم که از آیات و روایات مذکور، همچنین استفاده می‌شود که خداوند و انبیای الهی، علوم و فنون معاش را به نحو اَتَمّ و اَکمل ــ برای ساخت یک تمدن متعادل ــ به انسان‌ها آموختند و نه در حدّ هسته‌های اولیه و یا بخش‌هایی از آنها، چرا که واژه «عَلَّمَ» ظهور در آموختن کامل دارد و بدون تصریح به این که آموزش، ناقص و یا تنها شامل بخشی از مسائل بوده است، نمی‌توان چنین نتیجه گرفته که خداوند و انبیاء، تنها هسته‌های اولیه و کلیاتی را به انسان‌ها آموخته‌اند، و در هیچ آیه یا روایتی، چنین تصریح و یا قرینه‌ای وجود ندارد. و اما پاسخ این سئوال که چرا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به آموزش علوم و فنون معاش چون کشاورزی، دامپروری، خیاطی، آهنگری و ... نپرداختند، آن است که این علوم سینه به سینه و بلکه دفتر به دفتر از تمدن‌های انبیایی پیشین به مردم عهد ظهور اسلام، منتقل شده بود و نیازی به آموزش مجدد آن نبود جز در مورد دانش طب که به دلیل اهمیت ویژه آن و احتمالاً برخی از دخل و تصرفات غلطی که در آن صورت گرفته بود، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام آموزه‌های مهمی را در این باب، ارائه کردند که تحت عناوینی چون «طبّ النبی»، «طبّ الصادق» و «طبّ الرضا» در منابع روایی، موجود است.

متون تاریخی و چگونگی شکل‌گیری تمدن‌ها

متون تاریخی نیز بیانگر تعلیم فنون معاش از سوی خداوند به انبیا، و نقش انحصاری انبیا، در سامان دهی به فنون دنیوی و معیشت آدمیان است. البته محتوای این متون نیز اغلب برگرفته از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و روایات ائمه: است.

قصص الانبیای جویری:

«درخبر آمده است که آدم علیه السلام در ماه رمضان به زمین آمد، روز آدینه، هفت ساعت از روز گذشته، پنج ماه بـه بهشـت بودنـد و بـر زمین فرود آمدند و این، هر یک روز از جهان بود. آدم به هندوستان بـه کوه سراندیب بود... حوا به جدّه افتاد به آب دریا در هفت فرسنگی مکه، پس آدم همچنان بر کوه سراندیب نشسته بود، نخستین تسبیح می‌گفت و همی گریستی از گناه خویش، چهل شبانه روز چیزی نخـورد و گرسـنه همی بود. خدای متعال از آن درخت گندم که در بهشت از آن خورده بود و از آن سبب از بهشت محروم مانده بـود، یـک بَـدره گنـدم بـه دسـت جبرییل فرستاد و آدم را فرمود این را بکار که خورش تو و فرزندان تـو از این خواهد بود و این را بکار تا بروید و دستاس کـن تـا آرد شـود و خمیر گردد. چون آنها را به عمل آورد، در زمین محتاج آتش شـد، نـدا رسید یا جبرییل! پاره‌ای آتش از مالک دوزخ بستان تا کارشـان راسـت شود. پس جبرییل پاره آتش بیاورد و به آدم داد. سپس آتـش در تنـور انداختند و نان پختند، پس گفت که بخور؛ و حوا چون گرسنه شد مـاهی را بر لب دریا پیش آن افکند، برگرفت و بر سنگی تافته در آفتاب نهاد تا بریان شد و بخورد. پس آدم صد سال بر سر آن کوه گریست از درد گناه خویش و هر آبی که از چشم آن می‌ریخت، بدان کوه درختـان رسـتی و هلیله و بلیله و دیگر داروها که فرزندانش از آن منفعـت یابنـد و امـروز داروهای جهان از هندوستان آرند و بدین منوال هر سال کشـت کـردی؛ روزی جبرییل سلام بیاورد و پاره آهن آورد. قوله تعالی: و **انزلنا الحدید فیه بأس شدید**، پس جبرییل آن را آهنگری بیاموخت، ندا رسید کـه آدم به کوه رود و آهن بر سنگ زند تا در بن سنگ آتشی که درمانـده باشـد بیرون آید و شما را منفعـت رسـد، آدم چنـان کـرد. آتـش در گرفـت و جبرییل او را برزگری بیاموخت و آلت برزگری راست کرد و جفت گـاو از بهشت بیرون آورد، پس جبرییل سلام گفت و گفت: یـا آدم! برخیـز و برزگری کن تا نان از دسترنج خود خوری و این هم از عقوبـت آن گنـاه

است که کردی، تو را بهشت سخت نیکو بود و خویشتن را از این نعمت بیرون آوردی تا امروز هیچ نخوری مگر به سختی و رنج، چنانکه فرمود فَلا یُخْرِجَنَّکُما منَ الْجَنَّة فَتَشْقی»[1]

□

مروج الذهب:

«و چون آدم از بهشت برون شد، مشتی گندم و سی شاخه از درختان بهشت از اقسام میوه‌ها همراه داشت که از آن جمله، ده میوه پوست‌دار بود که گردو و بادام و فندق و پسته و خشخاش و شاه بلوط و نارگیل و انار و موز و بلوط بود، و ده میوه هسته‌دار بود که شفتالو و زردآلو و گلابی و خرما و سنجد و کنار و زالزالک و عناب و کندر و گیلاس بود، و ده میوه دیگر که پوست و هسته نداشت و برای خوردن آن مانع نبود که سیب و شاه میوه و انگور و آمرود (گلابی) و انجیر و توت و اُترج و بالنگ و خیار و خربزه بود.»[2]

«شیث علیه السلام [فرزند و وصی حضرت آدم] لفظی است سُریانی مرادف هبة‌الله و اول کسی است که به تعلیم حکمت و درس علوم پرداخت، بنابراین، حکما او را اوریای اول گفتند، چه معنی اوریا به لغت سریانی معلم است... شیث پس از فوت پدر، افسر نبوت بر سرنهاده، پنجاه صحیفه بر وی نازل گشت و آن صحف اشتمال داشت بر علوم حکْمی و ریاضی و الهی و صنعت مشکله چون اکسیر و غیره و شریعتش موافق ملت [آیین] ابوالبشر بود.»[3]

«انوش [فرزند و وصیّ شیث پیغمبر] در زمین به آبادی پرداخت.»[4]

۱- قصص الانبیاء، ص ۲۶-۲۵

۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۵ / اَخبار الزمان، ص ۷۲

۳- مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۳

۴- همان، ص ۳۰

«ادریس علیه السلام در اوایل حال، نزد عاذیمون مصری که ملقب به اوریای ثانیست و در سلک انبیای یونان انتظام داشت، تلمّذ می‌نمود، و معنی عاذیمون نیک بخت است، و ادریس بعد از فوت ابوالبشر به دویست سال مبعوث گشت و سی صحیفه به او نازل شد و آن صحف اشتمال داشت بر اسرار سماویات و تسخیر روحانیات و علوم عجیبه و فنون غریبه و معرفت طبایع موجودات و غیر ذلک، و ادریس علیه السلام صد و پنجسال یا صد و بیست سال به دعوت خلایق پرداخته ... از جمله سنن سنیّه آن پیغمبر عالیمقدار است، صنعت کتابت به وساطت قلم، و حرفت خیاطت از نتایج طبیعت پاکیزه اوست.»[۱]

تاریخ کامل:

«چون خداوند بزرگ برهنگی آدم و حوا را دید، فرمود که بَختـه‌ای از میان هشت جفت میش و گوسفندی که خدا از بهشت فرود آورده بود، سر ببرد. آدم بخته‌ای گرفت و آن را سربرید و پشم آن را برگرفت. حوا پشم را رشته کرد و آدم رشته را بافت و برای خود جبّه‌ای و برای حوا پیراهنی با روسری درست کرد و آن دو آنها را پوشیدند. گفته شده است: خداوند به نزد آنها فرشته‌ای فرستاد که به آنها بیاموزد تا برای خود از پوست گوسفند و چهارپایان جامه بسازند و بپوشند.»[۲]

«چون [آدم] در هند فرود آمد، بر سرش دسته‌ای [تاجی] از درختان بهشت بود که چون به زمین رسید، برگهای آن خشکیدند و فروریختند و از آنجا بود که همه گونه گل و گیاه خوش بوی و خوش بوکننده در هند روییدن گرفت. گویند: گل و گیاه خوشبو از برگهایی بود که آدم و حوا از بهشت برگرفته بودند و پوشش خود کرده. گفته شده است: چون به او فرمان

۱- مروج‌الذهب، ص ۲۵-۲۴

۲- تاریخ کامل، ج ۱، ص ۴۱

داده شد که از بهشت بیرون رود، بر هیچ درختی در باغ بهشت نگذشت مگر آن که از آن شاخه‌ای برگرفت و آنها را با خود فرود آورد و از اینجا بود کـه خاستگاه گل و گیاهان خوشبوی در هند بود، خدا او را از میوه‌هـای بهشـت نیز توشه داد و میوه‌های کنونی ما همگی میوه‌های بهشتی‌اند جز این که اینهـا دگرگون می‌شوند و آنها نمی‌شوند. خدا به او ساختن همه چیـز را یـاد داد و پاره‌ای مایه‌های خوشبوی و خوشبوکننده را همراه او فرسـتاد و نیـز سـنگ سیاه (الحجر الاسود) را با او همراه کرد و این سـنگ از بـرق سـپیدتر بـود. همراه او عصای موسی علیه السلام را فرود آورد که از مورد یا کـاج بهشـت بود. پس از آن سندان و چکش و انبر فرود آورد. آدم بسی نیکوروی بـود و از میان فرزندان خویش تنها به یوسف علیه السلام می‌مانست. پس جبرییـل بر او فرود آمد و با خود همیـانی پـر از گنـدم فـرود آورد. آدم گفـت: ایـن چیست؟ جبرییل گفت: این همان است که تو را از بهشـت بیـرون رانـد. آدم گفت: با آن چه کنم؟ جبرییل گفت: آن را به زمین بیفشان. آدم چنـان کـرد و در همان هنگـام خـدا آن را رویانـد. آنگـاه آدم آن را درود و گـرد آورد و خرمن کرده کوبید و به باد داد و آرد کرد و خمیر ساخت و پخت. همه اینهـا با آموزش جبرییل بود. جبرییل برای وی سنگ و آهن آورد که آن دو را بـر هم سود و از آن آتش بیـرون آورد. جبرییـل بـه او آهنگـری و کشـاورزی آموخت و گاوی از آسمان برای وی فرود آورد که زمینش را شخم همـی‌زد. گویند اینها همان بدبختی‌هایی است که خدای بزرگ در قرآن مجید بـا ایـن آیه یاد کرده است: مبادا شما دو تا را دیو از بهشت بیرون برانـد کـه بـدبخت گردید[۱]، آنگاه خدا آدم را از کوه فـرود آورد و او را سـرور همـه زمینیـان و سراسر زمین گردانید از پریان و پرندگان و چهارپایان و جز آن.»[۲]

«خدا بر او [آدم [بیست و یک صحیفه فروفرستاد که جبرییل آنها را

۱- طه / ۱۱۴

۲- تاریخ کامل، ج ۱، ص ۴۳-۴۲

به‌وی آموخت و او همگی را با دست خود بنوشت... و حرفهای الفبا بـر او فرود آمد و کتاب او بیست و یک برگ بود.»[۱]

«هشام بن محمد کلبی گوید: او [مهلاییل بن قنیان بن انوش بـن شـیث بن آدم] نخستین کسی بود که ساختمان ساخت و کانی‌ها را بیـرون کشـید و مردمان روزگار خود را فرمان داد که نمازگاه سـازند. او دو شـهر سـاخت و این دو، نخستین شهرها بودند که بر زمین سـاخته شـدند: بابـل در عـراق و شوش در خوزستان. روزگار پادشـاهی او بـه چهـل سـال برآمـد. دیگـران گفته‌اند: او نخستین کسی بود که آهن از زمین بیرون کشـید و از آن افزارهـا بساخت و آب را در کاربردهای سودمند به راه انداخت و برای آن انـدازه‌هـا پرداخت و مردم را وادار به کشاورزی و کارگری کرد و فرمـود تـا جـانوران دشتی و کوهی را بکشند و از پوست آنها فرش و جامه بسـازند. نیـز فرمـان داد که گاو و گوسفند و جانوران شکاری بکشند و از گوشـت آنهـا خـوراک درست کنند. او شهر ری را بساخت ... او نخستین کسی بود کـه درختـان را برید و در ساختمان به کار برد.»[۲]

آفرینش و تاریخ:

«و او [آدم] نخستین کسی است که خداوند به او نوشتن خـط بـا قلـم تعلیم داد و سپس از میان آدمیان، فرزندان او هـیچ یـک خـط ننوشـتند تـا روزگار ادریس.»[۳]

«و ادریس نخستین کسی است که پس از آدم به قلم خط نوشـت و او نخستین کسی است که جامه دوخت... و خداوند او را پـس از وفـات آدم، پیامبر گردانید و نجوم و پزشکی را بر او وحی کرد و نام او در نـزد

۱- همان، ص ۵۲

۲- تاریخ کامل، ج ۱، ص ۶۲

۳- آفرینش و تاریخ، ج ۳، ص ۸

یونانیان هُرمس است.»[۱]

□

قصص الانبیاء راوندی:

«علت نام‌گذاری آن حضرت بـه ادریـس نیـز در روایـات، کثـرت اشتغال وی به درس و کتاب ذکر شده است. چنانکه در روایات و تواریخ آمده، ادریس نخستین کسی است که خط نوشت، جامه بـدوخت و علـم خیاطی را تعلیم داد، و آن حضرت را منشأ و معلم بسیاری از علوم مانند علم نجوم، حساب، هندسه، هیأت و غیره دانسته‌اند.»[۲]

□

قصص الانبیاء نجّار:

«ادریس به مصر آمد و در آنجا سکونت گزید و به دعوت مردم بـه اطاعت از حق و امر به معروف و نهی از منکر مشغول گردید و مـردم آن زمان به هفتاد و دو زبان سخن می‌گفتند و خدای ـ عزّوجـلّ ـ همـه آن زبان‌ها و لغات را به وی تعلیم فرمود و ادریس، سیاست و آداب تمدن و قوانین‌مملکتی را به مردم یاد داد و همچنین طرز اداره شهرها و ساختمان آنها را به مردم آموخت و بر اثر تعلیمات آن حضرت، ۱۸۸ شهر در روی کره زمین بنا گردید که کوچکترین آنها رها[۳] بوده است.»[۴]

□

اخبار العلماء باَخبار الحکماء:

«ادریس علیه السلام [پس از مهاجرت از بابل به دلیل مخالفت مردم بـا وی] و همراهانش، در مصر رحل اقامت افکنده، خلایق را به معروف امـر، و

۱- همان، ص ۹

۲- قصص‌الانبیاء، ص ۷۹-۷۸ / بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۲۷۴

۳- رها یا اورخا نام شهری در ترکیه است که سـابقه تـاریخی آن بـه قـرن‌هـا قبـل از مـیلاد می‌رسد.

۴- به نقل از قصص‌الانبیای رسولی محلاتی، ص ۲۶

از منکرات نهی می‌کرد و به اطاعت خدای ـ عزّ و جَلّ ـ دعوت می‌کرد. مردم زمان او با هفتاد و دو زبان حرف می‌زدند و خداوند زبان همگی آنان را به وی تعلیم داده بود تا هر فرقه‌ای از ایشان را با زبان خودش تعلیم دهد، و علاوه بر اینها آداب و طریقه نقشه‌کشی برای شهرسازی را به ایشان بیاموخت و قواعد آن را برایشان مقرر فرمود، و هر فرقه‌ای از هر امتی که بودند به سرزمین خود برگشته و شهرهایی ساختند تا آنجا که در عهد وی و به وسیله شاگردان او، صد و هشتاد و هشت شهر ساخته شد که از همه کوچکترش »رها» بود، و ادریس به آنان علوم را نیز بیاموخت. و اولین کسی که حکمت را استخراج نموده و علم نجوم را به مردم یاد داد، ادریس بود، چون خدای ـ عَزّ و جَلّ ـ سرّ فلک و ترکیب آن، و نقطه‌های اجتماع کواکب را در آن فلک به او فهمانده بود، و نیز علم عدد سنین و حساب را به او داده بود، و اگر این نبود و ادریس در این علم، فتح باب نمی‌کرد، هرگز خاطر بشر به این معنا خطور نمی‌کرد که در مقام سرشماری ستارگان برآید. ادریس برای هر امتی در هر اقلیمی سنتی شایسته آن امت و آن اقلیم به پا داشت، و زمین را به چهار قسمت تقسیم نموده برای هر قسمتی پادشاهی مقرر کرد تا به سیاست و اداره امور آنجا و آبادیش قیام نماید و هر پادشاهی را مأمور کرد تا اهل اقلیم خود را به شریعتی ملزم سازد.»[1]

□

تاریخ یعقوبی:

«و چون نوح از کشتی به زمین آمد، در آن را قفل کرد و کلید آن را به فرزند خود سام سپرد. سپس نوح به زراعت و تاک نشانی و عمران زمین پرداخت.»[2]

«و خدای ـ عزّوجلّ ـ گندم را بر آدم نازل کرد و او را فرمود، از

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۹۵

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴

دسترنج خود بخورد، پس شخم زد و کاشت، سپس درود و کوبید، آنگاه آرد کرد و خمیر نمود و نان پخت.»[۱]

□

ناسخ التواریخ:

«ولادت با سعادت حضرت شیث علیه السلام، پنج‌سال پس از قتل هابیل بود و لفظ شیث، سریانی است و معنی آن هبةالله است چه آن جناب را کردگار جلیل، پس از شهادت هابیل به حضرت آدم عنایت فرمود و جنابش را اوریای ثانی خوانند؛ چه، اوریا به لغت سُریانی معلم است و اول کسی است که بعد از آدم به تعلیم معضلات حکمت و تنبیه ضروریات شریعت پرداخت و پنجاه صحیفه و به روایتی بیست و نه، محتوی بر حکمت الهی و صنایع نامتناهی چون اکسیر و غیره، ریاضی و هیأت بر او نازل شد.»[۲]

«و هم او را [ادریس] اوریای ثالث خوانند و هرمس نیز گویند ... در بامداد زندگانی نزد شیث سمت تلمذی داشته است ... اول شخصی است که به سوزن جامه دوخت و به قلم نگاشتن آموخت، سی صحیفه بر وی نازل شد،تدریس علم نجوم از فضایل آن جناب است، گویند صد شهر مرغوب جهان، بنیان فرمود.»[۳]

«حضرت ادریس، نبوت با سلطنت توأم داشته واغلب خلق روی زمینش، داغ طاعت بر جبین داشتند و چون به علم نبوت دانسته بود که طوفان نوح، جهان را ویران کند و اثری از معلم و متعلم و کتب علمیه باقی نماند، بفرمود تا در طرف غربی مصر، بنیان »هرمان» نهادند و از علوم طب و نجوم و غیره در آن ثبت کردند که از طغیان طوفان مصون

۱- همان، ص ۵

۲- ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۱

۳- همان، ص ۱۰۳-۱۰۲

ماند و آن بنا را در شش ماه به پایان آورد.»[۱]

□

اخبار الدُّوَل و آثارُ الأُوَل فی التاریخ:

«در کتاب »اصول التواریخ» آمده است: حضرت آدم علیه السلام با سرانگشتان خود بر خشتها می‌نوشت و آنها را می‌پخت و برای فرزندان خود ذخیره می‌کرد. خداوند به او همه زبان‌ها را آموخت تا آنجا که او با هزار زبان سخن می‌گفت؛[۹] و در کتاب »محاضرة الاوائل» آمده است: هر صنعت و حرفه از حرفه‌ها و صنایع بشری که انسان‌ها بدان نیاز دارند، توسط پدرمان حضرت آدم بنیان نهاده شد که از ناحیه تعلیم اسمای کلی که خداوند به او آموخته، فراگرفته بود. خداوند در هنگام تعلیم اسماء، هزار حرفه به او آموخت.»[۲] [۱۰]

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ علامه طباطبایی؛ در تفسیر المیزان می‌نویسد: «انسان، نوعی مستقل و غیرمتحول از نوع دیگر است و آیات قران بیان می‌کنند که نسل کنونی بشر منتهی به آدم و حوا می‌شود و این دو نیز از خاک خلق شده‌اند و هیچ پیوندی با نوعی دیگر از حیوان ندارند.»[۳]

[۲]– در بعضی از روایات، سخن از آفرینش آدم‌های دیگر غیر از آدم کنونی است، مثل این روایت: قال الباقر علیه السلام: لَقَدْ خَلَقَ اللهُ ـ عَزِّ و جَلَّ ـ فی‌الْاَرْض مُنْذُ خَلَقَها سَبْعَةَ عالَمینَ لیس هُم مِنْ وُلْد ادم، خَلَقَهُم منْ اَدیم الْارْض فَأَسْکَنَهُمْ فیها واحداً بَعْدَ واحدٍ مَعَ عالَمه، ثُمِّ خَلَقَ اللهُ ـ عَزِّ و جَلَّ ـ أبا هذا الْبَشَر وَ خَلَقَ ذرِّیَّتَهُ منه وَ لاوَالله ماخَلَت الجَنَّةُ منْ اَرْواح المؤمنین مُنْذُ خَلَقَها وَلاخَلَت النّار منْ اَرْواح الْکُفّار وَالْعُصاة مُنْذُ خَلَقَها، لَعَلَّکُمْ تَرَوْنَ اَنّهُ اذا کانَ یَوم الْقیامَة و صَیِّرَ اللهُ اَبْدانَ اَهْل الْجَنَّة مَعَ اَرْواحهمْ فی الْجَنَّة و صَیِّر اَبْدانَ اَهْل النّار مَعَ اَرْواحهمْ فی النّار انَّ الله ـ تَبارَکَ و تَعالی ـ لا یُعْبَدُ فی بلاده وَ لا یَخْلُقُ خَلْقاً یَعْبُدُونَه و یُوحَّدُوْنَه و یُعَظِّمُونَهُ ویَخْلُقُ لَهُمْ اَرْضاً تَحْمِلُهُمْ و سَماءً

۱– همان، ص ۱۰۵

۲– اخبار الدول و آثار الاول فی‌التاریخ، ج ۱، ص ۴۴

۳– المیزان، ج ۴، ص ۱۴۳

تُظلُّهُم، اَلَیْسَ الله ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ یَقُول: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غیرَ الْاَرض و السّماوات» و قال الله ـ عَزَّ و جَلَّ ـ : اَفَعیینا بالْخَلْق الاوّل بَلْ هُم فی لَبْس منْ خَلْق جدید.

امام باقر علیه السلام: خداوند از آغاز آفرینش زمین تاکنون، هفت گروه از جهانیان آفرید که از فرزندان حضرت آدم علیه السلام نبودند. آنها را از بستر زمین آفرید و یکی پس از دیگری هر یک را با عالم و دنیای خودش، در زمین جای داد. سپس پدر این بشر [حضرت آدم علیه السلام] و نسل او را از خودش آفرید. به خدا سوگند، هیچگاه بهشت از ارواح مؤمنان و دوزخ از ارواح کفّار و گناهکاران ـ از روزی که بهشت و دوزخ آفریده شده‌اند ـ خالی نبوده است. شاید شما گمان می‌برید که هرگاه قیامتتان فرا رسد و خداوند بدن‌های بهشتیان را همراه با روح‌هایشان در بهشت و بدن‌های و روح‌های دوزخیان را در دوزخ جای دهد، دیگر کسی نیست که خداوند را پرستش کند و به وحدانیت و عظمت او گواهی دهد، نه چنین نیست، بلکه خداوند، زمین و آسمانی دیگر همراه مخلوقاتی دیگر خواهد آفرید تا او را عبادت نمایند، و قرآن نیز می‌گوید: «روزی این زمین و آسمان‌ها به زمین و آسمان‌های دیگر تبدیل خواهند شد» و نیز می‌گوید: «آیا در آفرینش نخستین درمانده بودیم؟ [هرگز]، بلکه ایشان از آفرینش جدید شک و شبهه دارند»[1]

نکته‌ای که باید در ارتباط با این روایت و چند روایت مشابه آن گفته شود این است که این مخلوقات و ـ به تعبیر روایتی ـ آدم‌های دیگر، ارتباط و اتصّال نسلی با آدم کنونی ندارند، بلکه هر یک عالَمی متفاوت و مجزاً با یکدیگر دارند. در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام چنین آمده است: ... لَعَلَّکَ تَری اَنَّ اللهَ ـ عَزَّ و جَلَّ ـ انَّما خَلَقَ هذَا الْعالَمَ الْواحد و تری اَنَّ اللهَ ـ عَزَّ و جَلَّ ـ لَمْ یَخْلُقْ بشراً غیرکُم؟ بَلی وَالله لَقَدْ خَلَقَ اللهُ ـ تبارَک و تعالی ـ اَلْفَ اَلْفَ عالَم وألْفَ اَلْفَ ادَمْ اَنْتَ فی اخر تلْکَ الْعَوالم وَ اوُلئک الْادَمیّیْنَ.

[ای جابر!] شاید گمان می‌بری که خداوند تنها همین یک جهان را آفریده و غیر از شما بشری دیگر نیافریده است. نه چنین نیست، خداوند هزار هزار جهان و هزار هزار آدم دیگر آفریده است که تو [آدم کنونی] آخرین این جهان‌ها و آدم‌ها هستی.[2]

همان‌گونه که در آیات قرآن دیدیم، نسل آدم و انسان‌های کنونی به حضرت آدم علیه السلام برمی‌گردد که او خود از خاک آفریده شده است و مبدّل از موجود و نوعی دیگر نیست بلکه عالَم و آدمی مجزّا از دیگر عالَم‌ها و آدم‌هاست.

۱- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۷۴

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۷۴

[۳]- قرآن کریم و روایات تصریح می‌کنند که هیچ قوم و امت و جماعتی بدون پیامبر و رسول نبوده‌اند:

اِنّما اَنْتَ مُنْذرٌ ولکُلِّ قَوْمٍ هادٍ[۱]: تو بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایتگری است

ولَقَدْ بَعَثْنا فی کُلِّ اُمّةٍ رَسُولاً[۲]: و در هر مردمی، فرستاده‌ای را برانگیختیم.

قال علی علیه السلامً: لَمْ یُخْلِ اللهُ سُبْحانَهُ عبادَهُ منْ نبِّیٍ مُرْسَلٍ اَوکتابٍ مُنْزَلٍ[۳]

امام علی علیه السلام: خداوند بندگانش را بدون پیامبر و یا کتّاب آسمّانی رها نمی‌کند.

قال الباقر علیه السلام: ما خَلَت الدنیا ـ منذ خَلَقَ الله السّماوات وَالاَرضَ ـ منْ امامٍ عَدْلٍ الی اَنْ تَقُومَ السّاعَة حُجّة للّه فیها عَلی خَلْقه[۴]

امام باقر علیه السلام: از آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین تا قیامت، دنیا از پیشوای معصوم و عادلی که حجت خدا بر مردم باشد، خالی نبوده و نخواهد بود.

قال الرضا علیه السلام: انّا لانَجدُ فرقَةً منَ الْفرَق وَلاملّةً منَ الْملَل بَقَوا و عاشُوا الّا بقَیِّمٍ و رَییسٍ لما لابُدَّ لَهم منهُ فی اَمْرالدَّین والدُّنیا، فَلَم یَجُزْ فی حکمَة الْحَکیم اَنْ یَتْرُکَ الْخَلْقَ فیمایَعْلَمُ اَنَّهُ لابُدَّ لَهُم منهُ وَ لاقوامَ لَهُ الاّبه[۵]

امام رضا علیه السلام: هیچ گروه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون فرمانده و راهبری که در امر دین و دنیا بدو نیاز دارند، زندگی کرده و باقی مانده باشد؛ بر همین اساس، سزاوار نیست خداوند حکیم مردم را بدون راهبری که مردم نیازمند اویند و قوام‌شان به اوست، رها کند.

[۴]- روایات بیانگر این نکته هستند که آموزگار امور شرّ به انسان‌ها مثل آدم‌کشی، بت‌پرستی و ... شیطان بوده است و آنها بدون تعلیم شیطان، خود قادر به ابداع و انجام این امور نبوده‌اند.[۶]

[۵]- انسان‌ها به طور فطری، واجد معلوماتی هستند که از آنها با عنوان بدیهیات

۱- رعد / ۷

۲- نحل / ۳۶

۳- عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۱۴

۴- الامامة و التبصرة، ص ۲۴

۵- بحار الانوار ج ۶ ص ۶۰

۶- ر.ک به: علل‌الشرایع، ص ۱۳/ قصص‌الانبیای جویری، ص ۳۶-۳۵/ مروج‌الذهب، ص۲۶

عقلی و فطری یاد می‌شود. قضایایی چون: «اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است»، «عدل نیکوست و ظلم زشت»، «عدد چهار، زوج است»، «کل بزرگتر از جزء است»، «هر آفریده‌ای آفریدگار دارد»، «ردپا بر رونده دلالت می‌کند» و ... جزء این دسته از معلومات هستند. این معلومات روشن فطری و عقلی، سنگ بنای مهمی برای هدایتهای بعدی انسان‌ها هستند و انبیا با اتکای به همین معلومات بدیهی عقلی و فطری، رسالت خود را آغاز می‌کنند. براساس همین معلومات، ابتدا بر وجود خداوند و آنگاه بر ضرورت نبوت استدلال می‌شود و از آن پس است که انسان‌ها دست در دست انبیا می‌گذارند و همراه با آنها و در ذیل هدایتهای لحظه به لحظه و گام به گام آنان، عقل خود را تعالی می‌بخشند و طی مسیر می‌نمایند، اما باید دانست که این معلومات، بدون انضمام و هدایت وحی و انبیا، هرگز نمی‌تواند انسان را در عرصه معاش و معاد به منزل توفیق و رستگاری رهنمون سازد.

[۶]ـ جورج سارتن در کتاب »تاریخ علم»، درباره زبان انسانهای اولیه، اعترافی دارد که هم بیانگر سردرگمی مورخان جدید درباره منشأ زبان‌هاست و هم تلویحاً مُؤَیَّد این دیدگاه که منشأ تعلیم زبان‌ها و تنوع آنها، خداوند و انبیا بوده‌اند، نه خود انسانها، چرا که زبان‌های مردم اولیه، فوق‌العاده پیچیده و مفصّل بوده است. عبارت آقای سارتن چنین است:

«یکی از بزرگترین اسرار زندگی آن است که لغت و زبان، حتّی در آنجا که مربوط به ابتدایی‌ترین مردم جهان است و نوشته‌ای همراه ندارد، بی‌اندازه پیچ در پیچ است. آیا این زبان‌ها چگونه پیش رفته و این اندازه مفصِّل شده است.»[۱]

[۷]ـ کسانی گمان می‌کنند مقصود از «تعلیم خداوند» در آیات یاد شده، این است که خداوند قوه و استعداد آموختن و فراگیری را در انسان قرار داده است، زیرا چنین برداشتی با نظریه ترقی و تکامل تاریخ که سیطره‌ای بی‌چون و چرا بر اذهان دارد، تعارضی ندارد اما چنین معنایی به هیچ وجه با واژه تعلیم و مشتقات آن مثل عَلَّمَ سازگار نیست. هیچ واژه‌نامه‌ای، تعلیم و آموختن را به »ایجاد قوه یادگیری» معنا نکرده است. در هیچ یک از آیات دیگر قرآن نیز که مشتقات این واژه بکار رفته است، معنایی جز آموختن به نحو فعلیت، ندارد:

واذْعَلَّمْتُکَ الْکتابَ و الْحکْمَةَ و التّوراةَ وَالْانْجیلَ[۲]

قالُوْا سُبْحانَکَ لاعلْمَ لناَ الّا ماعَلّمْتَنا[۱]

۱- تاریخ علم، ص ۴

۲- مائده / ۱۱۰

رَبِّ قَدْ اتَیتَنی منَ الْمُلْک وَ عَلِّمْتَنی منْ تَأویل الْاَحادیث[۲]
و اَنْزَلَ اللّهُ عَلیکَ الْکتاب و الْحکمة وَعَلِّمَکَ ما لَم تَکُن تَعْلَم[۳]
و انَّهُ لَذُو علْم لما عَلِّمناهُ[۴]
وَ عَلِّمْناهُ صَنَعَةَ لَبُوس[۵]
و قالَ یا ایُّها النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطقَ الطِّیر[۶]

بنابراین »عَلِّمَ الْانْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» «عَلِّم بالْقَلَمْ» و «عَلِّمَهُ الْبَیانَ» معنایی جز این ندارد که خداوند [به واسطه انبیا] آنچه را که برای دین و دنیای انسان‌ها لازم بود، از جمله خط و زبان، به آنها آموخت.

[۸]ـ رالف لینتون در کتاب »سیر تمدن» می‌نویسد:

«یک موضوع جالب توجه این است که در سراسر دوران تاریخی، هیچ نوع تازه‌ای از جانوران که از لحاظ اصول اقتصادی، منشأ اثر و نفعی بوده باشد، به دست بشر اهلی نشده است. در حقیقت چه بسا چهار پایان و جانورانی که در ازمنه قدیم‌تر اهلی بوده و کم‌کم به حال خود رها شده‌اند تا دوباره به زندگی وحشی برگشته‌اند»[۷]

[۹]ـ در کتاب »سیر تمدن» با اعتراف جالبی مواجه هستیم که بیانگر کمال زبان و وجود زبان‌های کامل و فراوان و گوناگون در آغاز تاریخ انسان است:

«در آن دورانی که اول بار کتابت در سرزمین مصر و نواحی خاور نزدیک رواج یافت، یعنی در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد، نشو و تکامل زبان به حد اعلای خود رسیده بود. به عبارت دیگر زبان‌هایی که در ابتدای پیدایش تاریخ و کتابت، معمول بود به همان اندازه مکمل و رسا، و دارای قواعد و دستورهایی همانقدر مرکب و پیچیده بوده‌اند که زبان‌های رایج کنونی. نکته شایان توجه دیگر آن که از روی

۱- بقره / ۳۲
۲- یوسف / ۱۰۱
۳- نساء / ۱۱۳
۴- یوسف / ۶۸
۵- انبیاء / ۸۰
۶- نمل / ۱۶
۷- همان، ص ۸۷

مدارک بسیار، مسلم گردیده عده زبان‌های متداول در نخستین ادوار تاریخی به مراتب از شماره زبان‌های رایج کنونی بیشتر بوده است، زیرا محتملاً هر یک از قبایل و دسته‌های مجزا و محدود آن عهد، زبانی مخصوص به خود داشته است»[۱]

[۱۰]ـ در روایات و گزارش‌های تاریخی که نقل کردیم، گاه در جزییات مسائل، با یکدیگر اختلاف‌هایی دارند که به ادعای ما لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. این اختلاف‌ها براساس اصول و قواعد جمع بین احادیث و روایات متعارض، حل و فصل می‌شوند.

۱- سیر تمدن، ص ۱۰

بخش سوم

توفیقی[۱] بودن علوم معاش

- محدودیّت قوای ادراکی انسان
- گفتگوی امام صادق علیه السلام با طبیب هندی
- دیدگاه صدوق، مفید و مجلسی درباره توقیفی بودن طب
- روح‌القدس عامل شناخت اشیا و حقایق نزد پیامبران و ائمه:
- اعتراف فلاسفه به محدودیّت قوای ادراکی انسان
- دیدگاه‌های برخی صاحب‌نظران درباره منشأ وحیانی علوم طبیعی

۱- امور توقیفیّه یعنی اموری که ضروری است از قبَل شارع القا شود. (فوائدالاصـول، ج ۳، ص ۱۹۴)

سُبْحانَکَ لاعلْمَ لَنا الاّ ما عَلَّمْتَنا[1]

پاکا، که تویی، هیچ دانشی ما را نیست جز آنچه تو به ما آموختی.

محدودیت قوای ادراکی انسان

در مبحث پیش، با استناد به آیات و روایات، نشان دادیم که خداوند پس از خلقت انسان، آدمیان را به حال خود وانگذاشت تا با اتکا به تجربه و آزمون شخصی و مرور ایام، راه و روش معاش (کشاورزی، دامپروری، مسکن، ابزارسازی، سخن گفتن، نوشتن، طب، حساب و ...) را فرا بگیرند، بلکه از طریق انبیا و رسولان خود، به ساماندهی معاش انسان‌ها پرداخت و فنون لازم برای یک زندگی متعادل را ــ که بستری برای عبودیت باشد ــ به آنان آموخت.

اکنون در این فصل، به مسئله بنیانی‌تری خواهیم پرداخت: اساساً قوای ادراکی انسان‌ها، ناتوان از آن بوده است که مستقل از وحی و تعالیم انبیا، به کشف و استنباط علوم و اختراع سازوکارهای زندگی نایل شود. دانشی که انسان‌ها می‌توانند به طور مستقل بدان نائل شوند، عمدتاً بیش از معلومات بدیهی حسی و عقلی نیست، و تجربه و تفکر شخصی بدون ابتنای بر معلومات قبلی، نمی‌تواند منشأ کشف و اختراع شود.

اگر انبیا، هدایت معیشتی انسان‌ها و تعلیم علوم و فنون را

۱- بقره / ۳۲

عهده‌دار نمی‌شدند، قطعاً انسان‌ها نمی‌توانستند به حیات خود ادامه دهند و اساساً جوامع انسانی، شکل نمی‌گرفت.

سرگشتگی موجود در تاریخ نویسی‌های جدید و حلقه‌های مفقود و گمانه‌زنی‌های بی‌مبنا و نقش اساسی دادن به تصادف و اتفاق، در شکل‌گیری تمدن‌ها، همگی ناشی از آن بوده است که خواسته‌اند انسان را خودمختار و مکتفی به ذات و بدون پشتوانه و هدایت الهی، قلمداد کنند، و با این پیش فرض، نمی‌توان چگونگی دستیابی انسان به اموری چون زبان، خط، طبابت، کشاورزی، دامپروری، ابزارسازی و ... را به درستی کشف و توصیف کرد.

و اما روایاتی که حکایت از ناتوانی انسان در ادراک منافع و مضار خود حتی در امور معاش دارد و ناظر به این امر است که انسان بدون هدایت خداوند و انبیا، قادر به تأمین مصالح دنیوی خویش نبوده و نیست، به شرح زیر است:

قال الرضا علیه السلام: انّا لانَجدْ فرقَةً منَ الفرَق وَلاملَّةً منَ‌المِلَل بَقوا وَ عاشُوا الّا بقَيِّم وَ رئیس لما لابُدَّ لَهم منْه فی اَمْرالدین والدُّنیا، فَلَم یَجُزْ فی حكْمَة الْحَكیم اَنْ یَتْرُكَ الْخَلقَ فیمایَعْلَمُ اَنَّهُ لابُدَّ لَهُم منْهُ وَ لاقوامَ لَهُمْ الّابه[1]

امام رضا علیه السلام: هیچ گروه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون فرمانده و راهبری که در امر دین و دنیا بدو نیاز دارند، زندگی کرده و باقی مانده باشد، بر همین اساس، سزاوار نیست خداوند حکیم، مردم را بدون راهبری که مردم نیازمند اویند و قوام‌شان به اوست، رها کند.

در این روایت، تصریح شده است که انبیا و رسولان الهی، قیّم و راهبر مردم در امور دینی و دنیایی هستند و قوام [دینی و دنیایی] مردم به آنهاست.

۱- عیون الاخبار، ج ۲، ص ۹۹ / بحار الانوار، ج ۶، ص ۶۰ و ج ۲۳، ص ۳۲ / مسند الامام الرضا۷، ج ۱، ص ۱۱۰

□

عن هشام ابن الحكم: قالَ سَأَلَ الزّنْديقُ الّذى اَتـى اَباعَبْداللّـه عليـه السلام فَقالَ: منْ اَيْنَ اَثْبَتَّ اَنبياءً و رُسُلاً؟ قال اَبوعَبداللّه عليه السلام: انّا لَمّا اَثْبَتْنا اَنّ لَنا خالقاً صانعاً مُتَعالياً عَنّا وعَنْ جَميع ما خَلَـقَ و كـانَ ذلـك الصّانعُ حَكيمـاً لَـمْ يَجُـزْ اَن يُشـاهدَهُ خَلْقُـه ولايُلامسُـوهُ وَ لايُباشـرُهُم وَ لايُباشروُهُ و يُحاجُّهُمْ و يُحاجُّوه، فَثَبَتَ اَنّ لَهُ سُفَراءَ فى خَلْقه يَدُلُّونَهُمْ عَلى مَصالحهمْ وَ مَنافعهمْ وَ مابه بَقاءُهُم وَ فى تَرْكـه فَنـاءُهُم، فَثَبَـتَ الْـامرُونَ والنّاهُونَ عَن الْحَكيم الْعَليم فى خَلْقه[1]

هشام بن حَكم روايت مى‌كند: فـرد زنـديقى از امـام صـادق عليـه السلام پرسيد: چه دليلى بر وجود انبيا و رسل [از جانب خداوند]، وجود دارد؟ امام عليه السلام فرمود: از آنجا كه ثابت كرديم، براى ما [و جهان]، آفريدگار و سازنده‌اى برتر از ما و همه مخلوقـات اسـت و او آفريـدگار حكيمى است كه مردم قادر به مشاهده و ارتباط حسى با او نيستند، نه او با مردم همنشينى دارد و نه مردم با او، تا با او محاجه و گفتگـو نماينـد، ثابت مى‌شود كه براى او نمايندگانى در ميان مردم اسـت كـه آنهـا را بـه مصالح و منافعشان، و آنچه را كه مايه بقا و حيات آنهاسـت و تـرك آن، مايه نابودى‌شان، رهنمون مى‌شوند. پس بدين ترتيـب، ضـرورت وجـود فرمان دهندگان و بازدارندگان، از جانب خداونـد حكـيم دانـا در ميـان خلقش، روشن مى‌شود.

از روايت فوق، چنين برمى‌آيد كه مردم بدون وجود و حضور سـفرا و رسولان الهى، قادر به درك مصالح و منافع خود و آنچه كه مايه بقا يـا هلاك آنان است، نيستند و روشن است كه مصالح و منافع و عوامل بقا يا فنا، اعم از دنيوى و اخروى است.

□

۱- علل الشرايع، ص ۵۱ / الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۷ / بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۰

قال الرضا علیه السلام: ... فَانْ قالَ: فَلِمَ وَجَبَ عَلَیهم مَعرفَةُ الرُّسل وَ الْاقْرارُ بهم و الْاذْعانُ لَهُم بالطّاعَة؟ قیل: لانَّهُ لَمْ یَکُنْ فی خَلْقهم و قُواهُم مایَکْملوُا لمَصالحهم و کانَ الصّانعُ مُتَعالیاً عَنْ اَن یُری و کانَ ضَعْفُهُم وَ عَجْزُهُم عَن ادْراکه ظاهراً لَمْ یَکُنْ بُدٌّ مِنْ رَسُول بینَهُ و بینَهم مَعْصُومٌ یُؤَدّی الَیهمْ اَمْرَهُ و نَهْیَهُ وَ اَدَبَه و یَقفُهُم عَلی مایَکوُنَ به احْرازُ مَنافعهمْ و دَفْعُ مَضارَّهمْ فَلَوْلَم یَجبْ عَلَیهمْ مَعرفَتُه و طاعَتُه لَمْ یکنُ لَهُمْ فی مَجیئی الرّسُول مَنْفَعَةٌ و لا سَدُّ حاجَة و لَکانَ اتْیانُه عَبَثاً لغَیر مَنْفَعة وَ لاصَلاحٍ وَ لیسَ هذا منْ صفَة الْحَکیم الَّذی اَتْقَنَ کلَّ شَیء.[۱]

این روایت، بخشی از مناظره امام رضا علیه السلام با فردی زندیق است که می‌فرمایند: اگر [زندیق] بگوید: چرا شناخت رسولان و اقرار به حقانیت آنان و اطاعتشان، بر مردم واجب شده است، در جواب گفته خواهد شد: بدان دلیل که در آفرینش و قوای [ادراکی] مردم، چیزی نیست که مصالح آنها را به نحو کامل تأمین نماید و از سویی هم، خداوند برتر از آن است که دیده شود و عجز و ناتوانی مردم هم در ادراک خداوند [و ارتباط حضوری با او] روشن است، براین اساس، چاره‌ای نیست جز آن که فرستاده‌ای معصوم و عاری از خطا و لغزش، بین خدا و خلق باشد که امر و نهی خداوند و آداب مورد نظر او را به مردم ابلاغ کند و آنها را نسبت به اموری که منافعشان را جلب و مضارّشان را دفع می‌کند، آگاه نماید؛ زیرا در سرشت مردم، منبعی نیست که بدان، احتیاجاتشان را اعم از منافع و مضارشان، بشناسند، با این وجود اگر شناخت و اطاعت رسولان بر مردم واجب نباشد، حضور رسولان نه فایده‌ای برای آنها دارد و نه نیازی را از آنان مرتفع می‌سازد و ارسال آنان از سوی خداوند، بی‌مورد و فاقد منفعت و

۱- علل الشرایع، ص ۹۵ / عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۰۰ / بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۰/ مسند الامام الرضا۷، ج ۱، ص ۵۰

مصلحت خواهد بود و حال آن که از خالق حکیمی کـه هـر امـری را مـتقن انجام می‌دهد، چنین عملی سر نمی‌زند.

روایت فوق، به ناتوانی قوای ادراکی انسان در تشخیص منـافع و مضـار و احتیاجاتش به نحو کامل و اطمینان بخش، تصریح می‌کند و ماننـد روایـت سابق، بیان می‌دارد که این منافع و مضار، منحصر به امـور دینـی و اخـروی نبوده بلکه اعم از دینی و دنیایی است، و بدین جهت، حضور رسولان الهی و اطاعت مردم از آنها در امور دین و دنیا، ضروری است.

□

در بخشی از روایتی طولانی از امام علی علیه السلام در باره انـواع آیات قرآن [از جهت محتوا [و تفسیر بعضی از آیات، چنین آمده است :

«قال علی علیه السلام: و اَمّا السَبَبُ الذّی به بَقاءُ الخَلْق فَقَدْ بَیِّن اللّهُ ـ عَزٍّ وَ جَلٍّ ـ فی کتابه اَنٍّ بَقاءَ الْخَلْق منْ اَرْبَع وُجُوه: «الطّعام وَ الشِّراب» و «اللَّباس» و «الْکَنّ» و «المناکح» للتّناسُل مَعَ الْحاًجَة فی ذلکَ کُلَّه الَی الْاَمْر وَ النِّهْی... وَفی هذا اَوضَحُ دَلیل عَلی اَنِّهُ لابُدٍّ للاُمِّة مـن امـام یَقُـومُ باَمْرهم فَیَأمُرُهُم وَ یَنْهاهُمْ وَ یُقیمُ فیهم الحُـدُودَ و یُجاهـدُ الْعَـدُوِّ و یُقَسَّـمُ الغَنایمَ وَ یَفْرُضُ الفَرائضَ وَ یُعَرِّفُهُم اَبْوابَ ما فیه صَلاحُهُم وَ یُحَذِّرُهُمْ مـا فیه مَضارُّهُم...، وَ وَجَدْنا اَوِّلَ الْمخلُوقینَ و هُو ادَم علیه السلام لَمْ یَتمٍّ لَـهُ الْبَقاءُ وَ الْحَیاة الّا بالْاَمْر وَ النِّهی؛ قال اللّه عزّوجل: یـا ادَمُ اسْـکُنْ اَنـتَ و زَوجُکَ الْجَنّةَ وَ کُلا فیها رَغَـداً حَیـثُ شـئتُما وَ لاتَقْرَبـا هـذه الشِّـجَرَةَ... فَدَلِّهُما عَلی ما فیه نَفْعُهُما وَ بَقاءُهُما وَ نَهاهُما عَنْ سَبَب مَضرٍّتهما، ثُمجَرَی الْاَمْرُ و النِّهیُ فی ذُرّیتهما الی یَوم الْقیامَة، و لهذا اضْطرٍّ الخَلـقُ الـی انّـه لابُدٍّ لَهُم من امام مَنْصُوص عَلیه من اللّه... و قَدْ اعْتُرضَ عَلی ذلـک بـان قیل: قَد رَأَینا اَصْنَّافاً من الحِّیوان لایُحْصی عَدَدُها یَبْقی وَ یَعیشُ بغیر اَمْر وَ لا نَهْی وَ لا ثَوابَ لها وَ لا عقابَ عَلیها و اذا جازَ اَنْ یَسْتَقیمَ بَقاءُ الحیـواًن اَلمُسْتَبْهَم وَ لا امرَ لَه وَ لا ناهیَ بَطَلَ قَوْلُکُم انِّهُ لابُدٍّ للناطقینَ مـن امـرٍ وَ

ناه وَ الاّ لَم‌یَبْقوا، وَ الرّدُ عَلیهم هُو انّ اللّهَ تَعالی کَما خَلَقَ الحیوانَ عَلی ضَربَین: مُسْتَبْهَم وَ ناطق، اَطْلَقَ للنّوع الْمُستَبْهم اَمْرین: جَعَل قوامَهُ وَ بَقاءَهُ بهما وَ هُو ادراکُ الغذاءَ و نَیلُه وَ عرفانُهم بالنّافع وَ الضّارَّ بالشّمَّ و التّنْسیم و انّما اَنْبَتَ عَلَیهمْ منَ الوبَر وَ الصّوف و الشّعر و الریش لیَکنّهُم منَ الْبَرد وَ الْحرَّ و مَنَعَهُمْ اَمْرَین: النُّطق وَ الْفَهْم و سَخّرهُم لحیوان النّاطق العاقل و غَیر العاقل[؟] اَنْ یَتَصرّفُوا فیهم وَ عَلیهم کما یَختارُون و یَأمُرُون فیهم و یَنْهونَ، و لم یَجْعَل فی الناطقینَ مَعرفةَ الضّارَّ من الغَذاء وَ النّافع بالشّمّ و التّنْسیم حَتّی اَنّ اَفْهَمَ النّاس وَ اَعْقَلَهُمْ لَو جَمَعَت النّاسُ لَه ضُروُبُ الحَشایش من النّافع و الضّارَّ و الغَذاء و السّمَّ لَم یُمَیّزْ ذلکَ بعَقْله وَ فکْره بَلْ من جَهَة مُوقف؛ فَقد احْتاجَ العاقلُ الْفَطنُ البَصیرُ الی مُؤدَّب مُوقف یُوقفُهُ عَلی مَنافعه وَ یُعلّمُهُ ما یَضُرُّه...»[۱]

علی علیه السلام: ... و اما خداوند ـ عزّ و جل ـ در کتابش، سبب بقا و تداوم حیات انسان‌ها را بیان کرده است. حیات انسان‌ها به چهار عامل بستگی دارد: «غذا و آب»، «لباس»، «مسکن» و «ازدواج»، و انسان‌ها در این چهار عامل، به امر و نهی نیاز دارند. [آنگاه امام علیه السلام بعد از ذکر آیاتی از قرآن که درباره این چهار عامل است، می‌فرماید:]

این آیات، روشن‌ترین دلیل بر این مسئله هستند که انسان‌ها نیاز به راهبر و پیشوایی دارند که متصدی امور آنان شود و آنها را امر و نهی نماید و در میان آنها حدود الهی را جاری سازد، با دشمن بجنگد، غنیمت‌ها را تقسیم کند، واجبات را به جای آورد، اموری را که مصلحت مردم در انجام آن است به آنها بشناساند و از آنچه مایه زیانشان است، برحذر دارد... [خداوند انسان را به گونه‌ای خلق نکرده که از امر و نهی بی نیاز باشد]، اولین انسان که

۱- بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۴۲-۳۲

حضرت آدم علیه السلام است، جز با امر و نهی خداوند نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد. خداوند ـ عزّ و جلّ ـ پس از خلقت آدم به او فرمود: «ای آدم، تو و همسرت در بهشت جای گیرید و در آنجا از هر نعمت که بخواهید، بی هیچ رنج، برخوردار شوید ولی به این درخت نزدیک نشوید.»[۱] بنابراین، خداوند، آدم و حوا را در مورد آنچه مایه سود و بقایشان بود، هدایت کرد و از آنچه مایه زیانشان بود، برحذر داشت. سپس امر و نهی در فرزندان آنها تا روز قیامت جریان پیدا کرد و از همین روست که مردم پیوسته نیازمند راهبری تعیین شده از سوی خداوند هستند. ممکن است عده‌ای چنین استدلال کنند که ما حیوانات بی‌شماری را می‌بینیم که بدون امر و نهی به حیات خود ادامه می‌دهند و پاداش و مجازاتی هم بر اعمال آنها مترتب نیست، حال وقتی حیوان غیرعاقل می‌تواند بدون امر و نهی به زندگی خود ادامه دهد و بقا یابد، سخن شما در مورد این که موجودات عاقل [انسان‌ها] نیاز به امر و نهی دارند و بدون آن، بقایی نخواهند داشت، باطل است. پاسخ این است که خداوند دو نوع حیوان، خلق نمود: یکی ناطق و دیگری غیر ناطق، برای نوع غیر ناطق، دو امتیاز قرار داد تا مایه حیات و بقای آنها باشد: یکی امتیاز شناخت و دستیابی به خوراک و شناخت سودمند از ناسودمند آن، به وسیله حس بویایی بود و دیگرآن که بر آنها پشم و کرک و مو و پر رویاند تا در مقابل سرما وگرما محافظ آنها باشد. از سوی دیگر، آنها را از دو ویژگی محروم ساخت: یکی سخن گفتن و دیگری عقل و فهم، و آنها را مسخر و تحت سیطره حیوان ناطق [انسان [قرار داد تا آنها را تحت تصرف و فرمان خود درآورد. اما در ارتباط با نوع ناطق [انسان‌ها]، خداوند آنان را از شناخت انواع خوراکی‌های سودمند و زیانمند به وسیله حس بویایی محروم ساخت و از همین روست که اگر مردم، انواع گیاهان سودمند و زیانبار و خوراکی و سمی را نزد زیرکترین و عاقلترین خودشان گرد

۱- بقره / ۳۵

آورند، او قادر نیست با خرد و اندیشه خود، آنها را از هم تشخیص دهد و تنها از ناحیه موقف [امر و نهی و اعلام خداوند و انبیای الهی [می‌توانند به چنین شناختی دست یابند. بر این اساس، انسان خردمند و زیرک و بینا، پیوسته نیازمند آموزگاری است که او را بر سودها و زیانهایش آگاه سازد...»

سُئِلَ الصّادقُ علیه السلام عَنْ جَنّةِ ادَمَ اَمِنْ جنان الدُّنْیا کانَتْ اَمْ مِنْ جنان الْاخرَة، فقال علیه السلام: کانَتْ مَنْ جنان الدُّنْیا تَطْلَعُ فیهاَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ لَوْ کانَتْ منْ جنانالْاخرَة ما خَرَجَ منْها اَبَداً، قال علیه السلام: فَلَمّا اَسْکَنَهُ اللّهُ الْجَنَّةَ اَتی جهالَةً الیَ الشَّجَرَة، لاَنّهُ خَلَقَ خَلْقَهُ وَ لاتَبْقی الاّ بالْاَمْر وَ النَّهْی وَ الْغَذاء وَ اللَّباس وَ الْاَکْنان وَ التَّناکُح وَ لایُدْرکُ ما یَنْفَعُهُ ممّا یَضُرُّهُ الّا بالتَّوقیف[1]

از امام صادق علیه السلام سئوال شد: آیا بهشت آدم، بهشت آخرت بود یا از بهشت‌های دنیا؟ امام علیه السلام فرمود: از بهشت‌های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد و اگر از بهشت‌های آخرت بود، هرگز از آن بیرون نمی‌رفت. آنگاه امام علیه السلام فرمود: چون خداوند آدم را در بهشت جای داد، او از سر نادانی به سوی آن درخت رفت [و از میوه آن خورد] و این از آن رو بود که خداوند انسان‌ها را به گونه‌ای خلق کرده است که جز با امر و نهی و خوراک و پوشاک و مسکن و ازدواج باقی نمی‌مانند و آدمی جز از ناحیه خداوند نمی‌تواند سود و زیان خویش را تشخیص دهد.

امام صادق علیه السلام در بخشی از روایت مشهور و طولانی مفضّل بن عمر، در باب دانش و آگاهی‌های طبی، تصریح می‌کند که انسان‌ها جز از ناحیه خداوند، قادر به کسب این دانش نبوده‌اند. امام علیه السلام خطاب به »مفضّل» می‌گوید:

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۶۱

«فَكِّرْ فى هذه العَقاقير وَماخَصٍّ بها كلُّ واحدٍ منْها مِنَ الْعَمل فى بَعض الْاَدْواء فَهذا يَغُورُ فى المَفاصل فَيَسْتَخْرج الْفُضُولَ الْغَليظَة مثْلَ الشّيطْرَج وَ هذا يَنْزفُ المرَّةَ السّوداءَ مثْلَ الْاَفتيمُون وَ هذا ينْفى الرِّياحَ مثل السِّكْبينْج وَ هذا يُحَلِّلُ الْاَوْرامَ و اَشباهُ هذا من اَفْعالها فَمَنْ جَعَل هذه القُوى فيها الّا مَنْ خَلقَها للْمَنفَعة؟ وَمَنْ فَطَنَ النّاسَ لَها الّا منْ جَعَل هذا منْها؟ وَ مَتى كانَ يُوقفُ عَلى هذا منها بالْعَرَض وَالْاتّفاق كَما قالَ القائلُون؟ وَ هَب الْانْسان فَطنَ لهذه الأشْياء بذهْنه ولطيف رَويّته و تَجاربه، فَالْبَهائم كيفَ فَطَنَتْ لَها حَتّى صارَ بَعضُ السَباع يَتَداوى من جراحه انْ اَصابَتْهُ بِبَعض العَقاقير فيَبراُ»[1]

اى مفضّل! در گياهان دارويى و اين كه هر يک از آنها در تهيه دارويى خاص به كار مى‌روند، انديشه كن. يكى مانند «شيطرج» در اعماق مفاصل نفوذ مى‌كند و مواد زايد و رسوبات آن را دفع مى‌كند، يكى ديگر مثل «افتيمون» ماده بيمارى‌زاى سودايى را از بدن خارج مى‌كند، ديگرى چون «سكبينج» از بدن بادزدايى مى‌كند و آن ديگر، ورم‌ها را تحليل مى‌برد و گياهانى ديگر كه خواص ديگرى دارند، اكنون بينديش كه چه كسى اين خواص را در اين گياهان قرار داده است؟ جز آن كس كه آنها را براى منفعت مردم، آفريده است و چه كسى مردم را نسبت به اين خواص آگاه كرده است، جز آن كه اين خواص را در گياهان قرار داده است؟ انسان‌ها - آنگونه كه بعضى ادعا كرده‌اند - چگونه مى‌توانستند از سر تصادف و اتفاق به اين خواص پى ببرند؟ فرض كن [كه چنين نيست [انسان‌ها با ذهن و انديشه و تجربه‌هايشان به خواص دارويى اين گياهان پى برده باشند، اما حيوانات چگونه بر اين خواص آگاهى پيدا كرده‌اند؟ برخى از درندگان هرگاه مجروح شوند، زخم خود را با بعضى از همين

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۳۵

گیاهان دارویی مداوا می‌کنند.

قال الصادقُ علیه السلام: کانَ داوُودُ علیه السلام تَنْبُتُ فی محْرابه کلِّ یَوم حَشیشةٌ فَتَقُول: خُذنی فانّی اَصْلَحُ لکذا وکذا[1]

امامِ صادق علیه السلام: هر روز در محراب داوود علیه السلام گیاهی می‌رویید و به سخن درمی‌آمد و می‌گفت: مرا بگیر، من برای این چیز و آن چیز مفید هستم. [یعنی برای بیماری‌ها و تغذیه و...]

گفتگوی امام صادق علیه السلام با طبیب هندی

مفضّل بن عمر جُعفی دو روایت مفصّل از امام صادق علیه السلام در باب خداشناسی نقل کرده است که یکی معروف به »توحید مفضّل» ــ که بخشی از آن در بالا گذشت ــ و دیگری مشهور به »اهلیلجة» است. امام صادق علیه السلام حدیث اهلیلجة را در پاسخ به نامه‌ای از مفضّل نوشته‌اند که وی طی آن به امام علیه السلام خبرداده بود، افرادی در میان مسلمین یافت شده‌اند که خداوند و ربوبیّت او را انکار می‌کنند و بر این اساس، با مردم به گفتگو و مجادله می‌پردازند؛ سپس از امام علیه السلام درخواست می‌کند که برای رد و پاسخ به این افراد، وی را راهنمایی نماید. امام صادق علیه السلام در پاسخ به مفضّل، بعد از سپاس خداوند و ذکر مقدمه‌ای می‌نویسد:

«ای مفضّل، نامه تو را دریافت نمودم و در مورد درخواستی که نموده بودی، رساله‌ای را مکتوب داشته‌ام که حاصل گفتگویی با یکی از منکرین خداوند است. این فرد، طبیبی از سرزمین هند بود که نزد من آمده و پیوسته با من گفتگو می‌کرد و بر عقیده باطل خود [در انکار خداوند] پای می‌فشرد تا آن که روزی اهلیلجه‌ای را می‌کوبید تا آن را با داروی دیگری که بدان

۱- الاعتقادات (شیخ مفید)، ص ۱۱۶/ بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۷۵/ مستدرک‌الوسایل، ج ۱۶، ص ۴۴۰

نیاز پیدا کرده بود، مخلوط نماید. در همین هنگام، یکی از حرف‌هایی را که در گفتگوها و جدال‌هایش با من تکرار می‌کرد، دوباره مطرح نمود و آن، این که دنیا پیوسته بوده و خواهد بود، درختی می‌روید و درختی بر زمین می‌افتد، فردی متولد می‌شود و فرد دیگری تلف می‌شود و ...[یعنی امور عالم برحسب تصادف و اتفاق و خود به خود جریان دارد و خالق و مدبری وجود ندارد]. این طبیب هندی گمان کرده بود که اعتقاد من به وجود خداوند و تدبیر او برای عالم، بی‌معناست و من دلیلی برای اثبات آن ندارم ... سپس این طبیب رو به من کرد و گفت: چه دلیلی بر وجود خدایت که قدرت و ربوبیّت او را نیز توصیف می‌کنی، داری؟ همانا قلب انسان چیزها را با حواس پنجگانه می‌شناسد [و هیچ یک از حواس پنجگانه، گواهی بر وجود خدا نمی‌دهد]. من به‌او گفتم: خدایم را با عقل که در قلبم جای دارد و با دلیلی که در شناخت خدایم به او احتجاج می‌کنم، می‌شناسم.

[سپس گفتگوی امام با طبیب هندی، به درازا می‌انجامد تا به آنجا می‌رسد که امام علیه السلام تصمیم می‌گیرد علاوه بر ادلّه و براهینی که تاکنون برای طبیب هندی ذکر کرده است، از راه خود طب نیز – که حرفه مرد هندی بود – بر وجود خداوند استدلال نماید.] آن‌گاه امام خطاب به طبیب هندی می‌گوید:

آیا اگر از راه همین اهلیلجه‌ای که در دست داری و نیز از راه طبی که حرفه تو و پدرانت است، ثابت کردم که اطلاع بر خاصیت و کارکرد این اهلیلجة و دیگر داروها، ریشه در آسمان [خداوند] دارد، به من تضمین و انصاف می‌دهی که به وجود خداوند اعتراف کنی؟

طبیب هندی: بله!

امام علیه السلام: آیا درست است که مردم از بدو تولد، آگاه به طب و خواص گیاهان دارویی مثل همین اهلیلجة نبوده‌اند؟

طبیب: بله!

امام علیه السلام: پس از کجا به این دانش دست یافتند؟

طبیب: با تجربه و آزمون.

امام علیه السلام: در ابتدا چگونه به اذهانشان خطور کرد که در این گیاهان، خواص دارویی موجود است در حالی کـه در آنهـا چیـزی جـز ضرر [به خاطر طعم اَغلب تلخ و تند آن‌ها] نمی‌دیدند تا آن کـه بعـد بـه تجربه روی آوردند؟ و چگونه دنبال چیزی رفتند که با حواس پنجگانـه، قدرت درک آن را نداشته‌اند؟

طبیب: براساس تجربه‌شان!

امام علیه السلام: به من بگو، مخترع علـم طـب و کاشـف خـواص گیاهان دارویی که در سرزمین‌های شرق و غرب پراکنده‌اند، کیست؟ آیـا جز این است که باید مردی حکیم از یکی از این سرزمین‌ها باشد؟

طبیب: بله، همینطور است و جز این که فـرد حکیمـی ایـن علـم را وضع کرده باشد و حکیمان دیگر در آن تفکر و تعقـل کـرده باشـند، راه دیگری متصور نیست.

امام علیه السلام: گویا تصمیم به انصاف گرفته‌ای و می‌خواهی به قولت وفا کنی. پس اکنون بگو که آن فرد حکیم، چگونه به ایـن شـناخت رسـیده است؟ حال، چنین فرض کن که او بـر خـواص داروهـایی کـه در سـرزمین خودش بوده است، مطلع شده است و [فی‌المثـل] زعفرانـی را کـه در ایـران می‌روید، می‌شناخته است، اما آیا فکر می‌کنی او همه گیاهان زمین را یافته و یکی یکی آنها را چشیده است تا به خواص همه آنها پی بـرده اسـت؟ و آیـا عقل تو می‌پذیرد که مردانی حکیم، قادر بوده‌اند که همه شـهرهای فـارس را جستجو کنند و گیاهان و درختـان آن را یـک بـه یـک تجربـه کننـد و بـا حواسشان به این شناخت برسند و [فی‌المثل] بر درختی کـه شـامل خـواص دارویی مختلف است ــ و شناخت آنها از عهده حواس خارج است – اطـلاع پیدا کنند؟ حال، فرض کن که این حکیم [و دیگر حکیمان] بعد از جسـتجو و تجربه این درخت و دیگر درختان و گیاهان ایران، به این شناخت رسید امـا او چگونه دریافت که بعضی از این گیاهان نمی‌توانند کاربرد دارویـی داشـته باشند مگر آن که با دارویی دیگر، فی‌المثل با اهلیلجـة از هنـد، مَصـطکی از

روم، مُشک از چین، دارچین از چین، بیضه بیدَسْتر از ترکستان، افیون از مصر، صَبر از یمن، بورق از ارمنستان و امثال اینها از اجزای دارویی در سرتاسر زمین، ترکیب شوند؟ یا چگونه به رستنگاه‌های این گیاهان رنگارنگ که در مناطق و سرزمین‌های گوناگون است، پی برده است؟ بعضی از این داروها، ریشه گیاهان، بعضی پوست، بعضی برگ، بعضی میوه، بعضی عصاره، بعضی مایع، بعضی صمغ و بعضی روغن گیاهان هستند، بعضی از آنها عصاره‌گیری و پخته می‌شوند و بعضی از آنها عصاره‌گیری می‌شوند ولی پخته نمی‌شوند، و نیز انواع گیاهانی که به زبان‌های مختلف نام‌گذاری شده‌اند و جز با ترکیب با برخی گیاهان دیگر، خاصیتی ندارند. بعضی از این داروها، زهره‌های درندگان و حیوانات خشکی و دریایی هستند و اهل این سرزمین‌ها اغلب با یکدیگر دشمنی و اختلاف دارند و زبان‌هایشان با هم متفاوت است، اغلب با هم در حال جنگ و کشتار و اسیرگرفتن هستند، آیا چنین می‌پنداری که این حکیم در همه این سرزمین‌ها جستجو کرده است و هر زبانی را فراگرفته است و این گیاهان را در مشرق و مغرب مورد تحقیق قرار داده است در حالی که ایمن، سالم و بدون هرگونه هراس و بیماری، زنده‌ای بدون مرگ، جستجوگری بدون خطا، تصمیم‌گیرنده‌ای بدون سستی، دارای حافظه‌ای بدون فراموشی و سرزنده‌ای بدون خستگی بوده است که زمان و محل روییدن این گیاهان را علی‌رغم مخلوط و درهم بودنشان و تفاوت ویژگی‌هایشان و تضاد رنگ‌هایشان و گوناگونی نام‌هایشان کشف کرده و سپس هر بوته و درختی را با ساقه و برگ و میوه و بوی و طعم آن توصیف کرده است؟ و آیا برای این حکیم، چاره‌ای جز این که همه گیاهان و درختان دنیا و شاخ و برگ و ریشه‌های آنها را یک به یک و برگ به برگ و جزء به جزء مطالعه کند، راه دیگری بوده است؟

فرض کن که او به گیاه و درخت مورد نظرش دست یابد، اما چگونه حواس او به او می‌گوید که این گیاه برای دارو مناسب است در حالی که گیاهان، برخی شیرین، برخی ترش و برخی تلخ و شور هستند؟ اگر بگویی:

در این شهرها جستجو می‌کرده و از این و آن می‌پرسیده است، می‌گوییم: چگونه در مورد چیزی که ندیده و با دیگر حواسش درک نکرده بوده است، می‌پرسیده است؟ و چگونه می‌توانسته به سراغ فرد مطلعی رود، در حالی که زبان این دو با هم مختلف و موارد سؤال هم گوناگون بوده، از او پرس و جو کند؟ باز فرض کن که چنین کرده است، اما او چگونه منفعت‌ها و ضررهای این گیاهان، تسکین بخشی یا تحریک کنندگی، سرد و گرم، شیرین و تلخ و تند و نرم و سخت آنها را فهمیده است؟ پس اگر بگویی براساس حدس و گمان، پاسخ این است که گمانه‌زنی، کار حواس آدمی نیست و اگر بگویی با تجربه و چشیدن آنها، در این صورت سزاوار آن بود که در اولین تجربه‌هایش بمیرد چرا که بسیاری از این گیاهان، سم کشنده هستند.

و اگر بگویی که به هر سرزمینی رفته و در آنجا برای آموزش زبان مردم آن اقامت کرده است و گیاهان دارویی‌شان را تجربه کرده است، در این صورت هم باز یکی پس از دیگری می‌مردند و نمی‌توانستند به شناخت یک دارو نائل شوند مگر آن که جمع زیادی جان خودشان را از دست داده باشند، در این صورت چگونه ممکن است اهل این سرزمین‌هایی که افرادی از آنها بر اثر تجربه این حکیم هلاک شده‌اند، باز هم مطیع او باشند و از او بخواهند که کارش را ادامه دهد؟ حال، فرض کن که مانع کار او نشدند و خود را تسلیم او کردند، این حکیم چگونه از کیفیت ترکیب این داروها و اندازه‌ها و مقادیرآن مطلع شده است؟

فرض کن این حکیم تمام اینها را تحقیق و تجربه کرده، در حالی که اکثر این گیاهان سمی هستند و اگر از مقداری معین افزون شوند، کشنده خواهند بود و اگر از آن مقدار کمتر باشند، خاصیتی نخواهند داشت. فرض کن که شرق و غرب را در نوردیده است و عمری طولانی داشته و گیاه به گیاه و منطقه به منطقه را جستجو کرده است اما سؤال این است که چگونه داروهای دیگر از قبیل زهره پرندگان و درندگان و جانوران دریایی را تجربه نموده است؟ آیا جز این است که بعضی از این داروهایی را که گمان می‌کنی

حکیم آنها را شخصاً و گیاه به گیاه و میوه به میوه، تجربه و جمع آوری کرده، جز آن که با زهره یکی از جانوران مخلوط شود، خاصیتی نخواهد داشت؟ پس آیا راه دیگری جز این که همه پرندگان و درندگان و جنبندگان عالم را یک به یک کشته و زهره آنها را تجربه کرده باشد (همانگونه که در مورد گیاهان به زعم تو چنین کرده است)، داشته است؟ و اگر چنین اتفاقی رخ داده باشد، پس چگونه جنبندگان باقی مانده‌اند و تولید مثل کرده‌اند، در حالی که می‌دانیم این جانوران مانند گیاهان و درختان نیستند که اگر قطع شوند، یکی دیگر جای آنها می‌روید و فرض کن که با پرندگان چنین کرده باشد اما جانوران دریایی را چگونه تجربه کرده است، در حالی که باید در قعر دریاها، دریا به دریا و حیوان به حیوان تجربه می‌کرده تا به همه اجزای دارویی این حیوانات احاطه پیدا می‌کرده است؟

ای طبیب! تو اگر هر یک از موارد فوق را منکر شوی و از سر جهل گمان بری که تجربه در کار بوده است، نمی‌توانی منکر این امر شوی که جانوران دریایی که اغلب در اعماق آبها قرار دارند، قابل تجربه نیستند.

طبیب: همه راهها را به روی من بستی و نمی‌دانم چه پاسخی به شما بدهم.

امام علیه السلام: من موارد دیگری را ذکر می‌کنم که روشن‌تر از آنچه تاکنون برای تو بازگو کرده‌ام، است. آیا نمی‌دانی که این گیاهان دارویی و اجزای دارویی پرندگان و درندگان اغلب خاصیت دارویی ندارند مگر آن که با مواد دارویی دیگر مخلوط شوند؟

طبیب: همینطور است.

امام علیه السلام: پس بگو، چگونه حواس این حکیم، اندازه‌های این داروهای ترکیبی را دریافته است؟ در حالی که تو دانای به این علم هستی و حرفه‌ات طبابت است. گاه در یک دارو، از یک نوع، چهارصد مثقال قرار می‌دهی و از نوع دیگر مقادیری بیش یا کمتر از این، تا این که به ترکیب مشخصی برسد و هرگاه [فی‌المثل] فردی که دچار بیماری بطنه شده است، تناول کند، اسهالش بند بیاید و فرد دیگری که دچار گرفتگی و قولنج شکم شده است، تناول کند، گرفتگی‌اش برطرف شود.

حال چگونه حواس آن حکیم این موارد دقیق را تجربه کرده است؟ و یـا چگونه با حواسش دریافته است که آن دارویی که برای معالجـه امـراض سر است به سوی پاها نمی‌رود، در حالی که پایین رفـتن سـهلتر از بـالا رفتن است؟ و آن که به کار امراض پاها می‌آید به سر نمی‌رود در حـالی که در ابتدای تناول به سر نزدیکتر است، و همچنین هر دارویی که بـرای هر عضوی تجویز شود، جز در عروق همان عضو جریان پیدا نمی‌کنـد و در ابتدا هم همه اینها داخل معده می‌شوند و از آنجا پراکنده می‌گردنـد. و چگونه حواس و عقول دریافته‌اند که داروی مناسب با گوش، مناسب بـا چشم نیست و بالعکس و همچنین تمـام اعضـایی کـه هـر یـک داروی مخصوص دارند، در حالی که اعضا پنهان دراندرون، و رگ و پی‌هـا هـم در گوشت هستند و بر روی آنها پوست است کـه بـا گـوش و چشـم و بوییدن و لمس کردن و چشیدن قابل ادراک نیستند.

طبیـب: نکته‌ای را گفتی که من خود بر پیچیدگی آن واقف هستم اما ما می‌گوییم آن حکیمی که این داروها و تراکیب آنها را کشف کرده است، وقتی کسی دوایی را مـی‌خـورد و مـی‌مـرد، شـکم او را مـی‌شـکافت و رگ‌هایش را مورد مطالعه قرار می‌داد و به مجاری داروها نگاه می‌کرد و درمی‌یافت که هر دارویی در چه عضوی سیر می‌کند.

امام علیه السلام: آیا نمی‌دانی که وقتی داروها وارد عروق می‌شوند با خون عجین شده و یکی می‌شوند؟

طبیب : بله، همینطور است.

امام علیه السلام: آیا نمی‌دانی که وقتـی روح از بـدن انسـان جـدا می‌شود، خونش سرد و منجمد می‌گردد؟

طبیب : آری.

امام علیه السلام: پس چگونه این حکیم توانسته دارویی را کـه بـه مریض خورانده بوده است، پس از منجمد شدن خون ــ که یـک رنـگ و حالت هم بیش نداشته و اجزای مختلف آن قابل تشخیص نبوده اسـت ــ تشخیص دهد؟

طبیب : مرا در تنگنایی قرار داده‌ای که هرگز بدان دچار نشده بـودم و

نکاتی را مطرح کرده‌ای که قادر بر رد و پاسخ به آنها نیستم؟...»

امام علیه السلام این گفتگو را در زمینه‌های دیگری نیز ادامه می‌دهد تا آن که بالاخره طبیب هندی، به وجود خداوند اقرار می‌کند.[۱]

دیدگاه صدوق، مفید و مجلسی درباره توقیفی بودن طب

علامه مجلسی؛ در پایان بخش فوق از حدیث اهلیلجة، چنین می‌گوید:

«سخن امام علیه السلام گویای این مطلب است که علم به خواص و منافع داروها و انواع تناسب آنها با بیماری‌های گوناگون، از طریق انبیا به مردم رسیده است و مردم با عقول و تجاربشان، به این دانش دست نیافته‌اند.»[۲]

شیخ صدوق؛ و شیخ مفید؛ نیز بر وحیانی و توقیفی بودن علم طب، تصریح می‌کنند. شیخ مفید در شرح خود بر کتاب »اعتقادات» صدوق، در ذیل نظر صدوق مبنی بر وحیانی و سمعی بودن علم طب، می‌نویسد:

«طب، دانش صحیحی است و راه دستیابی به آن، وحی بوده است و دانشمندان، آن را از انبیا اَخذ کرده و آموخته‌اند، زیرا بدون سمع و توقیف [آموزش وحی]، راهی برای شناخت بیماری‌ها و داروها وجود ندارد. پس بی‌گمان، راه دستیابی به طب، شنیدن از دانای به اَسرار و امور پنهانی [خداوند]، است.» [۳]

□

روح‌ُالقدُس، عامل شناخت اشیا و حقایق نزد پیامبران و ائمّه:

قال‌الصادق علیه السلام: ... فَالسّابقُونَ هُمْ رُسُلُ‌اللّه: وَ خاصَّةُ‌اللّه منْ خَلْقه، جَعَلَ فیهمْ خَمْسَةَ اَرْواحٍ: اَیَّدَهُمْ برُوح الْقُدُس فَبه عَرَفُوا

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۸۴-۱۸۱ / سیدبن طاووس در کتاب »کشف المحجّة لثمرة المهجة» (ص ۹) و «فرج المهموم» (ص ۱۱) به رسالة اهلیلجة استناد و از آن نقل کرده است.

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۸۵

۳- تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۴۴

الْاَشْیاءَ وَ...[۱]

امام صادق علیه السلام: [مقصود از] سابقون و پیشی گیرنـدگان [در آیه والسابقون السابقون اولئکَ المقرّبون] رسولان خداوند علیه السـلام و خاصان مردم [ائمه معصومین علیهم السلام] هستند که خداوند پـنج روح در آنهـا قـرار داده اسـت: ۱ـــ روح‌القـدُس کـه بـه واسـطه آن اشـیا را می‌شناسند و ...»

عن جابر، عن ابی جعفر علیه السلام: قال: سَاَلتُهُ عَنْ علْم الْعالم، فَقالَ لی: یا جابرُ! انَّ فیالْاَنْبیاء وَالْاَوْصـیاء خَمْسَـةَ اَرْواح: روُحَالْقُـدُس وَ رُوحَ الاْیمان وَ رُوحُ الْحَیاة وَ رُوحَ الْقُوَّة وَ رُوحَ الشَّهْوَة: فَبرُوح الْقُدُس یا جـابرُ عَرَفُوا ما تَحْتَ الْعَرش الی ماتَحْتَ الثَّری... [۲]

جابر می‌گوید از امام باقر علیه السلام درباره [منشأ و چگـونگی] علـم امام علیه السلام پرسیدم، امام باقر علیه السلام فرمود: در پیامبران و اوصـیاء [ائمه معصومین علیهم السلام] پنج روح وجود دارد: ۱ـ روح القدس ۲ـ روح ایمان ۳–روح حیات ۴ـ روح قدرت ۵ـ روح شهوت، آنـان بـا روح‌القـدس آنچه را که زیر عرش و در اعماق زمین است، می‌شناسند و ...

در دو روایت فوق، سخن از ارواح پنجگانه است که خداوند در انبیـا و ائمه: قرار داده است. سه روح از ایـن پـنج روح کـه عبـارت اسـت از روح حیات، روح قدرت و روح شهوت، در همه انسان‌هـا قـرار دارد. در مؤمنـان علاوه بر این سه روح، روح ایمان نیز قرار دارد و انبیا و ائمه:، افزون بر ایـن چهار روح، واجد روح دیگری به نام روح‌القدس هستند کـه بـه واسـطه آن، قادر بر شناخت اشیا و موجودات و حقایق هستی و آفرینش هستند. از ایـن دو روایت، استفاده می‌شود که امکان شناخت مستقل اشیا و حقایق آفـرینش

۱– اصول کافی، ج ۱، صفحه ۲۷۲ / تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۶۵ / تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۲۰

۲– اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۲ / بصائر الدرجات، ص ۶۴۷ / بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۵۵

و هستی، تنها برای انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام، وجود دارد که مؤیِّد به روح‌القدس هستند و آنان که فاقد این روح هستند جز با اقتباس از مشکات علوم انبیا و ائمه:، راهی برای شناخت صحیح و جامع اشیا و ماهیّت و حقیقت موجودات عالم، بیش از شناخت‌های بدیهی حسی و عقلی، ندارند. بر این اساس برای انسان، امکان کشف و شناخت علوم و فنون معاش بدون تعلیم انبیا وجود نداشته است.

احادیثی که ذکر آنها گذشت، همگی به وضوح، گویای نیاز تمام عیار انسان به هدایت مادی و معیشتی خداوند و انبیا است، و این عقیده رایج و مشهور را که تدبیر امور معاش و دنیای آدمی به تجربه و خرد انسان‌ها واگذار شده است و ادیان و انبیای الهی در این حیطه دخالت نمی‌کرده‌اند و شأن آنها اجلّ از این امور بوده است، رد می‌کند. ضمن آن که اساساً امکان کشف فنون معاش و شناخت درست وجامع پدیده‌های مادّی برای انسان وجود نداشته است.

البته پیشتر نیز گفتیم که بعد از رنسانس، با دستمایه قرار دادن علوم انبیایی، این امکان برای بشر به وجود آمد که به طور مستقل و خودسر منشأ اکتشافات و اختراعات عدیده‌ای شود، اما به دلیل آن که امکان اشراف بر همه ابعاد و زوایای امور برای آدمی بدون هدایت وحی و ارائه طریق انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام وجود ندارد، نتیجه و برآیند کلی این رویکرد خودسرانه به علوم و میل به دستاوردهای جدید علمی و تکنیکی، شدیداً به زیان بشریت و خارج از مدار مصالح دنیوی و اُخروی او بوده است و تمامی بحران‌های دنیای جدید ناشی از همین امر بوده است.[1] [۱]

خواجه نصیرالدین طوسی؛ در کتاب کلامی »تجریدالاعتقاد« طی مطلبی درباره فلسفه بعثت، اموری چون »تشخیص زیانمند و سودمند«،

۱- ر.ک به: همین کتاب، پیوست ـ ۲: بحران تجدد

«حفظ نوع انسانی» و «آموزش صنعت‌های پنهان از عقل و ادراک آدمی» را در حیطه رسالت‌های انبیا می‌داند:

«بعثت انبیا، [عقلاً] حَسَن است، به دلیل آن که شامل سودمندی‌هایی برای انسان‌هاست مانند: ۱ـ یاوری رساندن به عقل در آنچه که به آن راه دارد ۲ـ ارائه حکم در مواردی که عقل بدان راه ندارد ۳ـ برطرف نمودن ترس ۴ـ تشخیص نیکی و زشتی، و سودمند و زیانمند ۵ـ حفظ نوع انسانی و به کمال رساندن انسان‌ها بر حسب استعدادهای گوناگونشان ۶-آموزش دادن صنعت‌های پنهان از انسان‌ها ۷ـ آموزش امور اخلاقی و سیاسی ۸ـ خبر دادن از مجازات و پاداش خداوند.»

علامّه حلّی؛ در توضیح عبارت خواجه می‌نویسد:

«از جمله ادلّه حُسن بعثت این است که بعضی از اشیاء برای ما سودمند است مثل بسیاری از غذاها و داروها و بعضی از آنها برای ما زیانمند است مثل بسیاری از سموم و گیاهان، و این در حالی است که عقل نمی‌تواند آنها را دریابد، و با بعثت پیامبران این فائده بزرگ تأمین می‌شود... و از دیگر ادله حسن بعثت آن است که نوع انسانی برای بقای خود به ابزارها و اموری نیازمند است که جز با شناخت و علم نمی‌تواند بدان‌ها دست یابد، مانند لباس و مسکن، و نیروی [ادراک] بشری فاقد چنین شناختی است و این پیامبران هستند که این صنعت‌های سودمند و پنهان [از آدمی] را به انسان‌ها می‌آموزند.»[1]

اعتراف فلاسفه به محدودیّت قوای ادراکی انسان

گفتنی است فلاسفه نیز با آن که مدعی کشف مجهولات و حقایق نظری با پایه قرار دادن معلومات بدیهی حسی و عقلی هستند، به ناتوانی انسان در وقوف بر ماهیت اشیا اعتراف می‌کنند. ابن‌سینا در این باره

۱- کشف‌المراد، ص ۲۷۲-۲۷۱

چنین می‌گوید:

«در توان بشر نیست که حقایق اشیا را دریابد. ما از چیزها تنها خواص و لوازم و اعراض آنها را می‌شناسیم، اما فصل‌های مقوم هر یک را ـ که نشان‌دهنده حقیقت آنها هستند ـ درک نمی‌کنیم، بلکه همین اندازه می‌فهمیم که چیزهایی در عالم هست و خواص و اعراضی دارد، وگرنه ما حقیقت مبدأ اول، عقل، نفس، فلک، آتش، هوا، آب و زمین را درک نمی‌کنیم، حتی در مورد اَعراض نیز به حقایق آنها نمی‌رسیم.»[1]

«ما درباره کشف حقایق موجودات، چیز زیادی نمی‌دانیم وگرنه باید هر چه را خداوند آفریده است، می‌شناختیم.»[2]

ملاصدرا؛ نیز در این باره سخنان صریحی دارد:

«باید بدانی که فاضلان زبده بشر، از درک حقایق امور آسمانی و زمینی ـ بدانسان که درخور است ـ و از احاطه به دقایق آفرینش و عجایب فطرت [سرشت خلق] و آثار عنایت و حکمت الهی در آنها، دستشان کوتاه است بلکه بیشتری از فاضلان بشر، از شناخت حقیقت نفس، یعنی ذات خود ناتوانند... پس در صورتی که اطلاع کامل یافتن انسان از نفس خود و بدن خود ـ چنانکه می‌شود ـ امکان‌پذیر نباشد، چسان ممکن خواهد بود که درباره آنچه در عالم اجسام و عالم ارواح هست و می‌گذرد، اطلاع کامل به هم رساند.»[3]

و البته این گونه اظهارنظرها و اعترافات از زبان عالمان جدید نیز گاه و بی‌گاه شنیده می‌شود. از جمله انیشتاین می‌گوید:

«در تکامل فکر علمی، حقیقتی به صورتی خیلی روشن، ظاهر و بارز گشته است: هیچ رازی در جهان فیزیکی نیست که به رازی دیگر – در ورای

۱– التعلیقات، ص ۳۵–۳۴ و ۱۳۷، به نقل از: اجتهاد و تقلید در فسلفه، ص ۱۵

۲– المباحثات، صفحه ۲۶۷، به نقل از همان ص ۱۶

۳– اسفار، ج ۷، ص ۱۱۹–۱۱۸

خود ـ منتهی نشود. همه شاهراه‌های عقل و همه کوره‌راه‌های علوم نظـری و فرضیات و حدسیات، سرانجام به فضای بی‌پایانی منتهی می‌گـردد کـه عقـل بشر از ادارک اندازه آن قاصر است.»[۱]

برتراندراسل هم می‌گوید:

«بیایید بدین قانع باشیم که بگـوییم مـا عمـلاً چیـزی از ماهیـت و طبیعت واقعی جهان نمی‌دانیم [زیرا] که باید به چند فرمـول ریاضـی کـه درباره بعضی از اجزای گسسته آن می‌دانیم، خرسند باشیم.»[۲]

دیدگاه‌های برخی از صاحب‌نظران
در مورد منشأ وحیانی علوم طبیعی

از جمله کسانی که به منشأ وحیانی علوم طبیعی و مـادّی، تصـریح کرده است، جلال الدین محمد رومی، در دفتر چهارم مثنوی است. وی با استناد به روایتی نبوی[۳] می‌گوید:

چون سلیمان نبی، شاه انام — ساخت مسجد را و فارغ شد تمام
هر صباح او را وظیفه این بدی — کامدی در مسجد اقصی شدی
نوگیاهی رسته بودی اندرو — پس بگفتی نام و نفع خود بگو
تو چه دارویی،چه‌ای،مامت چیست؟ — این زیان و سود تو گو، بر کی است؟
وی بگفتی هر گیاهی فعل و نـــام — که من آن را جانم و این را حمام
من مر آن را زهرم و این را شکر — نام من این است بر لوح قدر
پس سلیمان با حکیمان زان گیا — شرح کردی ضرّ و نفعش ای کیا
آن طبیبان از سلیمان زان گیا — عالم و دانا شدند و مقتدا
تا کتابهای طبیعی ساختند — جسم را از رنج می‌پرداختند

۱- جهان و انیشتاین، ص ۱۳۳-۱۳۲ به نقل از: اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۲۱
۲- بزرگان فلسفه، ص ۳۰۱، به نقل از همان ص ۲۲
۳- احادیث و قصص مثنوی، ص ۳۶۷

این نجوم و طب، وحی انبیاست / عقل‌وحس‌راسوی‌بی‌سو،ره‌کجاست
عقل جزوی، عقل استخراج نیست / جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهمست این خرد / لیک صاحبِ وحی، تعلیمش دهد
جمله حرفتها یقین از وحی بود / اول او، لیک عقل، آن را فزود[۲]
هیچ حرفت را ببین کاین عقل ما / تاند او آموختن، بی اوستا
دانش پیشه از این عقل ار بدی / پیشه بی اوستا حاصل شدی
کندن گوری که کمتر پیشه بود / کی ز فکر و حیله و اندیشه بود
گر بدی این فهم، مر قابیل را / کی نهادی بر سر او هابیل را
که کجا غایب کنم این کَشته را / این به خون و خاک، درآغشته را
دید زاغی، زاغ مرده در دهان / برگرفته در هوا، گشته پر ان
از هوا زیر آمد و شد او به فن / از پی تعلیم، او را گور کن
پس به‌چنگال از زمین انگیخت گرد / زود زاغ مرده را در گور کرد
دفن کردش پس بپوشیدش به خاک / زاغ از الهام حق بد علمناک
گفت قابیل، آه شَه بر عقل من / که بود زاغی ز من، افزون به فن[۱]

در ابیات فوق همچنین به ماجرای قتل هابیل توسط قابیل، اشاره شده است که طی آن قابیل، به ناتوانی خود در مقایسه با یک کلاغ، اعتراف می‌کند و این شاهدی دیگر بر عجز انسان، حتی در تدبیر امور ابتدایی خود، بدون تعلیم خداوند است. وقتی قابیل، هابیل را به قتل رساند، درمانده بود که با جنازه او چه کند. قرآن کریم می‌فرماید:

فَبَعَثَ اللهُ غُراباً یَبْحَثُ فی الْاَرْض لیُریَهُ کَیْفَ یُواری سَوْاَةَ اَخیه قالَ یا وَیْلَتی اَعَجَزْتُ اَنْ اَکُونَ مثْلَ هذا الْغُراب فَاُواری سَوأَةَ اَخی[۲]

آنگاه خداوند کلاغی برانگیخت که زمین را [با چنگ و منقار] می‌کاوید

۱- تفسیر مثنوی معنوی، ج ۱۰، ص ۱۶۰

۲- مائده / ۳۱

تا بدین وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد بـرادرش را [در خـاک] پنهـان کند؛ [قابیل که چنین دید] گفت وای بر من! آیا عاجزم که مثل این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم و بدینسان ازپشیمانان شد.

استاد محمد تقی جعفری؛، در شرح ابیات ملای رومی چنین می‌نگارد:

«اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد که آغاز علم، از انبیا بوده و بشـر بـه وسیله آنان به گسترش و تعمق در علم موفق شده است، ادعای خلاف منطـق نکرده است، زیرا ما جز با نـام عـده محـدودی از پیـامبران، بـه وسـیله کتـب آسمانی و اوصیای پیامبران آشنایی نداریم. بعضی از منابع اسلامی، برای تـاریخ بشری در حدود صد و بیست و چهار هزار پیامبر سراغ داده است. اگر شـماره مزبور را به طول تاریخ، میان سپیده دم علم تا زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقسیم کنیم، خواهیم دید که اسناد هسته‌های اصلی[۳] علوم بـه پیـامبران الهی در آن مدت، اسناد خلاف منطق نیست، به اضافه این که بعضی از پیامبران دارای شعاع کار محدودی در جامعه خود بوده‌اند و ماننـد بعضـی از پیـامبران مشهور، شخصیت آنان جهانی نبوده است، به‌طوری که تمام جزئیات کـار آنـان را تاریخ به عهده بگیرد. همچنین می‌توان گفت آموزش‌هـای مـاورای طبیعـی انسان‌ها که بعدها تاریخ نویسان مخلوط سحر و جادو و کهانت نمـوده و همـه آنهـا را بـا یـک مقولـه اسـرارآمیز تفسـیر کـرده‌انـد، در همـان دوران خـود، آموزش‌های الهی پیامبران بوده است که با گذشت روزگاران، در تـاریکی‌هـای ابهام فرو رفته است. به‌علاوه مورخین علم و دانش، هنگامی که از آغاز و بروز علوم و صنایع در روزگار کهن سخن می‌گویند، همگی اعتـراف مـی‌کننـد کـه نتوانسته‌اند در باره این مسائل به نتایج قطعی و واحد منطقی برسند.»[۱]

همچنین ناصرخسرو در «جامع الحکمتین» می‌نویسد:

«علمای دین حق، مر علم طبّ را و علم نجوم را همی دلیل اثبـات

۱- تفسیر مثنوی معنوی، ج ۱۰، ص ۱۶۱

نبوّت کنند بر فلاسفه که بر نبوّت، وحی را منکراند و همی گویند کـه آن کس که بدانست از اول دارویی کان از روم خیزد، دانـگ سـنگی بایـد و دارویی راکـه از چـین آرنـد، نـیم درم سـنگ بایـد، و دارویـی کـان از هندوستان آرند، نیم دانگ سنگ باید و همه را جمع باید کردن، یکـی را کوفته و یکی را گداخته و یکی را سوخته به مثل تا فلان علّت را از مردم دفع کند، ناچار پیغامبری بود و خدای آموخت مر او را که منافع مـردم و دفع علّت‌ها اندرین چیزها بدین مقادیر است وگرنـه کسـی ایـن داروهـا نتوانستی دانستن نه به آزمایش و نه به چشیدن.»[۱]

و نیز در دیوان او آمده است:

که‌دانست‌از اول، چه گویی که ایدون — زمان را بپیمود باید به پنگان[۲]
که دانست کز نور خورشید گیرد — همی‌روشنی ماه و برجیس[۳] و کیوان؟
که دانست کاندر هوا بی‌ستونی — ستادست دریا و کوه و بیابان؟
که دانست چندین زمین را مساحت — صدوشصت چنداوست‌خورشید تابان؟
که کرد اوّل آهنگری؟ چون نبوده ست — از اول نه انبر نه خایسْک[۴] (و سندان؟
که دانست کاین تلخ و ناخوش هلیله — حرارت براند زترکیب انسان؟
که فرمود از اوّل که درد شکم را — فرز[۵] باید از چین و از روم والان؟
که‌بود آن که او ساخت شنگرف[۶] رومی — زگوگرد خشک و زسیماب لرزان؟

۱- جامع الحکمتین، ص ۱۴ / هزار و پانصد یادداشت، ص ۳۱۳

۲- هر کاسه و پیاله را گویند و طاس مسی که ته آن را سوراخ کـرده باشـند و در روی آب نهند تا ساعات شب و روز از آن معین کنند.

۳- مشتری

۴- پتک

۵- فرز، به ضمّ اول و ثانی: گیاهیست تلخ برای رفع زحیر و پـیچش شـکم نافعسـت و گویند ریوند چینی است.

۶- جیوه

که دانست که افزون شود روشنایی به چشم اندر از سنگ کوه سپاهان؟ [۱]

عقیلی خراسانی مؤلف »مخزن الادویه»، نیز در باره منشأ وحیانی طب و دیگر علوم می‌نویسد:

«در بیان ابتدای ظهور صناعت طب. بدانکه، خلاصه اقوال در آن است که حقیقت جمیع علوم حقیقیه و غیر حقیقیه و صناعیه و علمیه، ابتدا بر حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام به حکم آیه کریمه »و علّم ادم الاسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائکة» نازل و القاء شده و بعد از آن به حسب اختلاف زمان و احوال مردم و احتیاج ایشان، هر یک از علوم در ازمنه مختلف از انبیا و اوصیای ایشان علیهم‌السّلام، ظاهر و صادر گشته، به وحی و الهام ربانی و رؤیای صادقه. حکما را در قدم صناعت طب و حدوث آن اختلاف است... و بعضی که جمهور حکمایند، حدوث طب را بعد از حدوث انسان می‌دانند و از ایشان جماعتی را اعتقاد آن است که حدوث آن به طریق وحی و الهام و رؤیای صادقه از جانب خالق عالم ــ عزوجل ــ که فیّاض علی الاطلاق و مُلهم جمیع علوم و صناعات و حرفست، می‌باشد. بقراط و جالینوس و جمیع اصحاب قیاس و بسیاری از شعرای یونان بر ایند و ایشان را الهامیّه نامند... و بدانکه قائلین به وحی و الهام، تشنیع نموده‌اند فرقه استنباطیه را به دلایل چند که خلاصه آنها این است که آدمی را ممکن نیست که بی وساطت وحی آسمانی و الهام ربانی، استنباط این صناعت جلیل‌القدر عظیم‌المنفعة نماید که یکی از جمله آن، معرفت عقاقیر و حشاشیش و معادن و خواص هر یکی و مقدار قوت هر دوایی و مناسبت آن به هر مزاجی و مقداری معیّن و غیر اینها ــ به تفصیلی که در کتب طب مذکور است ــ مقدور

۱- دیوان ناصر خسرو، ص ۳۱۹ / هزار و پانصد یادداشت، ص ۳۱۴

بشر نیست.»[1]

عامری، دانشمند سنّی مذهب قرن چهارم نیز چنین معتقد است:

«ابوالحسن محمد بن ابوذر یوسف عامری نیشابوری، در گذشته ۳۸۱ هجری قمری که مشرب فلسفی داشته و با فلسفه یونان آشنا بوده است، در کتاب »الاعلام بمناقب الاسلام» با چند دلیل، در صدد اثبات برتری اغراض و اهداف علوم دینی نسبت به سایر علوم برمی‌آید و از این بالاتر معتقد است که همه صنف‌های دانش، مستقیماً از وحی و الهام به دست آمده یا این که حکیمان آن را از آموزشهای پیامبران گرفته‌اند و می‌گوید: پیشوای دانش پزشکی که نامش »اسقلبیوس» است، بر حسب ادعای پیروان او، روانش به آسمان بالا رفته است و از آنجا این علم را گرفته است. همچنین »هرمس» که معلم اول علم نجوم است، با عروج به آسمان از این دانش آگاه شده است و نیز حکیمان هند که در شعبه‌های گوناگون معرفت دارای بصیرتند، از نسبت دادن دانش خود به وحی نبوی یا الهام الهی سرباز نمی‌زنند.»[2]

ما تُریدی (م ۳۳۳ ه.)، متکلم مشهور سنّی مذهب نیز وحیانی بودن علوم معاش را مورد تأکید قرار داده است:

«به نظر ما تریدی ضرورت وحی الهی فقط به امور دینی محدود نمی‌شود بلکه راهبری آن در بسیاری از امور دنیوی نیز مورد نیاز است. کشف انواع مختلف خوراکی‌ها و داروها، اختراع فنون و صنایع و غیره، همه نتیجه این هدایت الهی است و عقل انسانی از شناخت بسیاری از این

۱- خلاصة الحکمه، ص ۵۶۸

۲- آیین و اندیشه در دام خودکامگی، ص ۲۵۳

امور عاجز است.»[1] [۴]

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه:

«یَسْئَلُونَکَ ماذا اُحلِّ لَکُمْ قُل الطِّیباتُ وَ ما عَلِّمْتُمْ منَ الْجَوارح مُکَلَّبینَ تُعَلِّمُونَهُنِّ ممّا عَلِّمَکُمُ اللّهُ، فَکُلُوا ممّا اَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ»[2]

از تو می‌پرسند که چه چیز برای ایشان حلال شده است؟ بگو پاکی‌ها و صیدی که به سگان شکاری آموخته‌اید، از آنچه که خدا به شما آموخته است. پس از صیدی که آن سگان برای شما نگاه داشته‌اند، بخورید.

چنین آمده است:

«عبارت »تعلّموهن مما علّمکم اللّه» اشاره به چند مطلب می‌کند: ... ۲- باید تعلیم و تربیت سگ مطابق با اصول صحیحی باشد که با مفهوم ممّا علّمکم اللّه سازگار باشد. ۳ـ سرچشمه همه علوم، هرچند ساده و کوچک باشد، از ناحیه خداست و ما بدون تعلیم او علمی نداریم.».[3]

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ انسان وقتی با اتکا به تجربه و کنجکاوی شخصی خود سراغ اکتشافات و اختراعات علمی و فنی می‌رود، به یکی از نتایج زیردست می‌یابد:

۱ـ شبه علم، یعنی گزاره‌هایی که انطباق با واقعیت نداشته و خطاست. مانند بسیاری از فرضیات‌و نظریه‌هایی که بعد از گذشت مدتی، نادرستی آنها آشکار می‌شود.

۲ـ علمی که تنها بخشی از واقعیت را می‌نمایاند و نه همه آن را که این خود می‌تواند منشأ گمراهی و زیان‌های فراوانی باشد. بسیاری از اکتشافات و نوآوری‌های پزشکی جدید از این مقوله است.

۳ـ علمی که ممکن است به نحوی جامع واقع‌نما باشد، اما دانشمندان از تبعات کاربردی آن آگاهی لازم را نداشته باشند، مثل آنچه در عرصه فیزیک اتمی رخ

۱- تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، ص ۳۷۲

۲- مائده / ۴

۳- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۷۵

داده است، و یا آنکه فاقد مطلوبیت مورد سفارش شریعت باشد.

[۲]ـ اگر مقصود مولوی این باشد که مبانی و هسته‌های اولیه علوم و فنون، از وحی بوده است و سپس عقل آدمی بر آنها افزوده است، شاهدی بر صحت این مطلب نداریم. اگر معلم این علوم، انبیا بوده‌اند، دلیلی وجود نداشته است که آنها را ناقص بیاموزند. در آیات و روایات هم کمترین شاهدی بر این مسأله وجود ندارد. البته منکر این مطلب نمی‌توان شد که انسان‌ها قادرند در علوم دخل و تصرف نمایند و مسایلی را بر آن بیافزایند وحتی به کشفیات و اختراعاتی نایل شوند ـ همان‌گونه که بعد از رنسانس و در تمدن جدید، این اتفاق به نحوه بسیار گسترده رخ داده است ـ اما همه سخن در این است که رویکرد خودسرانه و فزون‌خواهانه بشر به علوم و فنون، سرانجام به زیان بشر و منجر به بحرانهای گوناگون خواهد شد، همانگونه که در تمدن جدید چنین شده است.

[۳]- همانگونه که گفتیم مسأله تعلیم انبیا، منحصر به هسته‌های اصلی علوم نیست.

[۴]- غزالی (م ۵۰۵ ه.) نیز علم طب را محصول تعالیم انبیا می‌داند و معتقد است عقلا با سرمایه عقل نمی‌توانند به خواص و کاربرد داروها پی ببرند.[۱]

۱- ر.ک به المنقذ من الضلال، ص ۴۵

بخش چهارم

دین و علوم جدید

- علوم جدید، محصول فلسفه جدید
- دیدگاه استاد مطهری درباره رویکرد بیکنی به علم
- قرآن و دعوت به مطالعه آفرینش
- مطالعه آیه‌ای طبیعت
- أُطلبُوا العلم ولو بالصین
- آدمی و تسخیر طبیعت
- طبیعت، بستری رام و آماده برای معیشت انسان

سَنُریهمْ ایاتنا فی‌الافاق وَ فی اَنْفُسهم حَتّی
یَتَبَیِّنَ لُهُمْ اَنّهُاَلْحَقُّ[۱]
زودا که آیات خود را در درون و بیرونشان
برایشان بنمایانیم تا آن که بر آنان آشکار شود که
آن [خداوند و رسولش] حق است

علوم جدید، محصول فلسفه جدید

ظهور تمدن جدید و گسترش روزافزون اقتدار علمی و تکنیکی غرب، دیگر جوامع و متفکران آنها را دچار شیفتگی و یا لااقل، انفعال روحی و فکری نمود. جوامع اسلامی نیز از این آفت برکنار نماندند. بسیاری از اندیشمندان مسلمان، بدون توجه به مبانی فکری و فلسفی تمدن جدید و متاثر از فضاسازی‌های غربی‌ها و به خصوص مستشرقین[۱]، در کار سازش بین تمدن جدید ـ به خصوص مظاهر علمی و فنی آن ـ با دین برآمدند و با مفروض و مطلوب گرفتن چنین اقدامی، به تأویل و بازخوانی متون و آموزه‌های دینی پرداختند. «تفسیر علمی قرآن»، «بی‌اعتبار دانستن روایاتی که بعضاً در تعارض با علوم جدید بودند»، «ستایش از ترقی و پیشرفت‌های فنی، و اسلام را دین ترقی دانستن»، «نثار همه ستایش‌های دینی از علم به علوم جدید»، «جستجوی ریشه پیشرفت‌های فنی، علمی و تکنیکی غرب در تمدن گذشته اسلامی» و... از جمله تلاشهایی بود که در این مسیر صورت

۱- فصّلت / ۵۳

گرفت و البته محصول این امر، علی‌رغم بسیاری از نیت‌های خالصی که پشت آن بود، چیزی جز انفعال بیشتر و فلج ذهنی و عملی مسلمین در برابر تمدن تکنولوژیک و مهاجم غربی نبود. اسف‌بارتر این که چنین رویکردی، منحصر به علوم و فنون جدید نماند و به الگوهای سیاسی و فرهنگی غرب نیز سرایت کرد و فی‌المثل »جمهوریت»، «دمکراسی»، «نظام پارلمانتاریسم»، «تعدد احزاب»، «آزادی مطبوعات» و... هم عین اسلام و بلکه بعضاً به سرقت رفته از اسلام، قلمداد شد و فقدان آنها در جوامع مسلمان، بر بی‌اطلاعی و یا عمل نکردن مسلمین به آموزه‌های اسلامی حمل گردید!

از جمله نتایج چنین رویکردی به متون و منابع دینی، انبوهی از مشهورات و مسلّمات رسوب کرده در اذهان عموم مؤمنین و مسلمین است که با آموزه‌های اصیل دینی، نسبتی موهوم یا مغشوش دارند و ریشه بسیاری از تشتّت‌های ویرانگر فکری سالهای اخیر جهان اسلام از جمله ایران را باید در حاکمیت این مشهورات و مسلمات جستجو کرد. اینک به تناسب موضوع این دفتر، به نقد یکی از این مشهورات می‌پردازیم و میزان نسبت آن را با آموزه‌های اسلامی بررسی می‌کنیم.

بعضی از اندیشمندان مسلمان ظرف یک قرن اخیر، در واکنش به تحولات و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک غرب، مطلوبیت علوم و فنون جدید را مسلّم گرفته و آنچه را که در قرآن و روایات، در ستایش از علم و عقل و مذمّت از جهل، آمده است، نثار این علوم و فنون کرده، قویّاً به مسلمانان توصیه کرده‌اند که به سراغ این علوم رفته و در اخذ و اقتباس آن از غرب، لحظه‌ای تامل و درنگ روا ندارند.

این اندیشمندان در یک تصور ابتدایی، علوم جدید را استمرار منطقی و وجه تکاملی علوم طبیعی سنتی دانسته و کمتر، در مبادی، مبانی و غایات متفاوت علوم جدید و قدیم اندیشه کردند وصرف تشابه در پاره‌ای از موضوعات و مسائل را دلیل بر وحدت جوهری و ماهوی آنها دانستند.

در بررسی مبادی علوم جدید، باید قبل از هر چیز به این نکته اشاره نمود که مهمترین نقطه عزیمت علم جدید، که دستاوردهای عظیم تکنولوژیک به همراه داشت، «میل به استیلا و تسلّط بر طبیعت» بود که این خود، ناشی از مبانی جدیدی بود که در غرب پا گرفت و به ظهور مذهب اصالت انسان (اومانیسم)، انجامید.

مفهوم عریان مذهب اومانیسم، خدا انگاری انسان و انتقال صفات خدایی چون خالقیت، قادریت، رازقیت، صانعیت، و... به انسان بود. با ظهور و غلبه اومانیسم، شاهد تولد انسانی هستیم که تعالی و رستگاری را در خضوع و خشوع در برابر خدا و به تبع آن فروتنی در برابر طبیعت و مهرورزی نسبت به دیگر موجودات و اشیا که مخلوقات خداوند و تسبیح‌گوی او محسوب می‌شوند، نمی‌بیند بلکه خود بر اریکه خدایی تکیه زده و مقصودی جز کسب اقتدار، استیلا بر محیط و طبیعت، تمتّع بی حد و مرز از دنیا و میل به خلود و جاودانگی در آن ندارد. در چنین فضایی است که مبادی و بنیانهای علم جدید، پی‌ریزی می‌شود وتعریف «علم» به‌کلّی دگرگون می‌شود:

«با پیدایش فلسفه جدید غرب، هوایی آمده است که در جانها می‌نشیند و مردمان را به مقصدی که خود دارد، می‌رساند. به این معنی که اگر فلسفه جدید نبود، علم جدید هم پیدا نمی‌شد.»[۱]

جوهر علم جدید در این سخن قصار فرانسیس بیکن(۱۶۲۶-۱۵۶۱) نمایان است که می‌گفت: Knowledge is power ، علم، قدرت است؛ و «کسب علم، برای تحصیل قدرت بر تصرف کردن در طبیعت یعنی تغییر و تبدیل اجسام؛»[۲]

همچنین می‌گفت: «علوم بر جای خود متوقف مانده است... و سنت و

۱- فلسفه در بحران، ص ۱۱۰ / همچنین ر.ک به: جوان مسلمان و دنیای متجدّد، ص ۲۶۴

۲- سیر حکمت در اروپا، ص ۱۱۸

روش مدارس، پیروی شاگردان از استادان است نه پرورش مخترعان و کاشفان... آنچه باید گرفت عمل است نه عقیده، کوشش من این نیست که آیینی نو بیاورم یا عقیده‌ای تأسیس کنم بلکه همّ من آن است که فایده‌ای برسانم و قدرتی ببخشم... نمی‌توان بر طبیعت مسلط شد مگر آن که طبیعت زیر فرمان ما باشد. اگر از قوانین طبیعت آگاه شدیم، بر آن فرمانروا خواهیم گشت، در صورتی که اکنون به علت جهل و نادانی، برده آن هستیم. علم، راهی است به سوی مدینة فاضله... [باید [بطور کلی، خاک دور و بر ریشه علوم را بکنیم و زیر و رو کنیم.»

ویل دورانت پس از نقل این مطالب در کتاب »تاریخ فلسفه»، می‌نویسد: «اینجاست که نخستین بار صدا و آهنگ دانش نو به گوش می‌رسد.»[1]

بیکن و دیگر بنیان‌گزاران فلسفه جدید غرب، متفکران قرون وسطی و فلاسفه متافیزیک و علمای دینی را، از این بابت که برای علم، شأن تفسیر و تعبیر عالم و ادراک حقایق ماورایی، قائل بودند و علوم طبیعی را از این جهت که ماده و طبیعت را مورد مطالعه قرار می‌دهد، در مرتبتی پایین‌تر از الهیات قرار می‌دادند و با عنوان علوم اخسّ (در برابر علوم اشرف) از آن یاد می‌کردند، مورد حمله و استهزاء قرار می‌دهند و اعلام می‌کنند که از این پس باید راه جدیدی در علم گشود و اگر گذشتگان، علم را برای تفسیر و تعبیر عالم می‌خواستند، ما باید علم را برای تغییر عالم بخواهیم.

دیدگاه استاد مطهری درباره رویکرد بیکنی به علم

استاد مطهری؛ در این باره می‌نویسد:

«در حدود چهار قرن پیش، یعنی در قرن شانزدهم، تحولی در علم و

۱- تاریخ فلسفه، ص ۱۶۷ و ۱۳۹

منطق پیدا شد و دو نفر از فیلسوفان بزرگ جهان که یکی انگلیسی (بیکن) و دیگری فرانسوی (دکارت) است، پیشرو علم جدید خوانده شدند. بالخصوص بیکن، نظری در باب علم دارد که این نظر، همه نظریات گذشته را دگرگون کرد. ... قبل از بیکن، اکابر بشر اعم از فلاسفه ــ بالخصوص ادیان ــ علم را در خدمت حقیقت گرفته بودند نه در خدمت قدرت و توانایی؛ یعنی وقتی انسان را تشویق به فراگیری علم می‌کردند، تکیه‌گاه این تشویق این بود که ای انسان، عالم باش! آگاه باش! که علم، تو را به حقیقت می‌رساند، علم وسیله رسیدن انسان به حقیقت است، و به همین دلیل، علم، قداست داشت، یعنی حقیقتی مقدس و مافوق منافع انسان و امور مادی بود. بیکن نظر جدیدی ابراز کرد و گفت: اینها برای انسان سرگرمی است که دنبال علم برود برای این که می‌خواهد حقیقت را کشف کند، انسان علم را باید در خدمت زندگی قرار دهد، آن علمی خوب است که بیشتر به کار زندگی انسان بخورد، آن علمی خوب است که انسان را بر طبیعت مسلط کند، آن علمی خوب است که به انسان توانایی بدهد. این بود که علم، جنبه آسمانی خودش را به جنبه زمینی و مادی داد، یعنی مسیر علم و تحقیق عوض شد و علم در مسیر کشف اسرار و رموز طبیعت افتاد، برای این که انسان بیشتر بر طبیعت مسلط شود و بهتر بتواند زندگی کند و به عبارت دیگر، رفاهش را بهتر و بیشتر فراهم کند. البته این نظریه، از یک نظر خدمت بسیار بزرگی به بشریت کرد، چرا که علم در مسیر کشف طبیعت، برای تسلط انسان بر طبیعت و بهره‌مند شدن او از طبیعت افتاد و از این نظر بسیار خوب بود.[۲] اما در کنار این، علم دیگر آن قداست و والایی و مقام مقدس و طهارت خود را از دست داد. در تحصیلات جدید که ادامه همان روش بیکن است، اصلا مسئله تعلیم و تعلّم، آن قداست خود را به کلی از دست داده است. یک دانشجو وقتی تحصیل می‌کند، تحصیل برای او یک عامل مقدماتی برای زندگی است. طبق این روش، دیگر فرقی نیست بین این که یک انسان در مدرسه و دانشگاه درس بخواند برای این که فردا دکتر و مهندس شود و یک زندگی

خوب فراهم کند و یا این که در بازار، شاگرد یک تاجر و یـا یـک عطـار و بقال بشود. او دنبال پول می‌دود و آن دیگری هم دنبال پـول مـی‌دود. بـیکن گفت: علم برای قدرت و در خدمت قدرت، دانایی برای توانایی نه برای چیز دیگر. این نظریه در ابتدا اثر بد خودش را ظاهر نکرد ولی تدریجاً که بشـر از علم، فقط توانایی و قدرت می‌خواست، به جـایی رسـید کـه همـه چیـز در خدمت قدرت و توانایی قرار گرفت. الان چرخ دنیا بر این اساس مـی‌گـردد که علم به طور کلی در خدمت قدرت‌هاست. هیچ وقـت در دنیـا، علـم بـه اندازه امروز، اسیر و در خـدمت زورمنـدان و قـدرت‌منـدان نبـوده اسـت و علمای تراز اول عالم، اسیرترین و زندانی‌ترین مردم دنیا هسـتند. عـالم‌تـرین فرد، مثلا آقای انیشتن است ولـی انیشـتن در خـدمت کیسـت؟ در خـدمت روزولت. انیشتن نوکر آقای روزولت است و نمی‌تواند نباشد. راهی که بـیکن طی کرد، خواه‌ناخواه به آنچه که ماکیاول گفته است، منتهی می‌شود.»[1]

برتراند راسل نیز درباره تغییر جهت و سیر علم از عشق به حقیقت، به میل به قدرت و سلطه بر طبیعت، توصیف گویایی دارد:

«علم در آغاز، مرهون وجود کسانی بود که عاشق جهـان بودنـد. آنـان زیبایی ستارگان و دریا و جمال نسیم و کوه‌ها را ادراک مـی‌کردنـد و چـون عاشق آن‌ها بودند، فکرشان معطوف به آنها بود و می‌خواستند آنها را بهتـر از آنچه یک تفکر ساده و سطحی فهمیده می‌شـود، بشناسـند. جهـان بـه گفتـه هراکلیتوس »آتش جاویدانی است که شعله‌های تازه‌ای از یک سوی آن سر برمی‌آورد و از سوی دیگر شعاع‌هایش به افول مـی‌گرایـد». تحـرک علمـی امروز نیز بقایای عشق ایشان است که قدم به قدم با پیشـرفت علـم، انگیـزه عشق به تدریج ضعیف شده و انگیزه قدرت که نخست دنبالـه‌رو قافلـه علـم بود، به برکت پیروزی پیش‌بینی نشده خـود، مقـام سـرکردگی یافتـه اسـت.

---

۱ – تفکر فلسفی غرب از منظـر اسـتاد شـهید مرتضـی مطهـری، ص ۱۳۴–۱۳۱ (بـا انـدکی تلخیص)

عشاق طبیعت محروم شده و دشمن طبیعت به پاداش رسیده است. فیزیک با هر قدمی که به پیش برداشته، ما را به تـدریج از شـناخت چیـزی کـه آن را ماهیت جهان طبیعت می‌نامیم، محروم‌تر کرده است. علم کـه در آغـاز پیـرو حقیقت بود، اینک با آن سر جدال دارد. بدین ترتیب هر قدر کـه بـه عنـوان عاشق از دنیا دوری گزینیم، همان اندازه به عنوان صـاحب فـن‌آوری بـر آن چیره می‌شویم.»[۱]

اکنون باید دید چنین رویکردی به علم، چه نسبتی با تلقّـی دیـن از علم دارد و آیا توصیه‌های قرآن به مطالعه و تدبّر در آفـرینش، نظـر بـه چنین علمی دارد؟[۲]

قرآن و دعوت به مطالعه آفرینش

به سراغ آیات قرآنی – که به عنوان مؤیّد و توصیه کننـده بـه علـوم جدید مورد استناد قرار گرفته‌اند – می‌رویم تـا ببینـیم آیـا ایـن آیـات، توصیه به »علم معطوف به قدرت و تصـرف در طبیعـت» کـرده‌انـد و از مسلمین و مؤمنین خواسته شده است که در زمین و آسمان و ابر و بـاد و مه و خورشید و فلک، مطالعه کنند تا بر تصرّف در طبیعت قادر شـوند و دنیایی توسعه یافته‌تر بسازند؟

آیات قرآنی فراوانی، توصیه به مطالعه، تفکّر و تدبّر در طبیعت کرده‌انـد که ما ابتدا اَهَمّ آنها را در زیر نقل کرده و سپس به بررسی آنها می‌پردازیم:

انَّ فی خَلْقِ السَّموات وَ الْاَرْض وَ اخْتلاف اللَّیْل وَ النَّهار لَایات لاوُلـی الْاَلْباب ه اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبهمْ وَ یَتَفَکَّـرُونَ فـی

---

۱ – جهان‌بینی علمی، به نقل از: کتاب فلسفه، دوره پیش‌دانشگاهی، ص ۶۴ (با اندکی تلخیص)

۲ – برای اطلاع بیشتر درباره ماهیّت علوم جدید ر.ک به: انسان و طبیعت (بحران معنوی انسان متجدّد)/ جوان مسلمان و دنیای متجدّد، ص ۲۶۴، فصل علم و تکنولوژی جدید

خَلْقِ‌السِّموات وَ الْاَرْض رَبَّنا ماخَلَقْتَ هذا باطلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّار [۱]

در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، مایه‌های عبرتی برای خردمندان است. همان کسانی که خداوند را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا! این را بیهوده نیافریده‌ای، پاکا! که تویی، ما را از عذاب دوزخ در امان بدار.

وَ هُوَ الَّذی یُرْسلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَته حَتّی اذا اَقَلَّتْ سَحاباً ثقالاً سُقْناهُ لبَلَد مَیِّت فَاَنْزَلْنا به الْماءَ فَاَخْرَجْنا به منْ کُلِّ الثَّمَرات کَذلکَ نُخْرجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ باذْن رَبِّه وَ الَّذی خَبُثَ لایَخْرُجُ الاّ نَکداً کَذلکَ نُصَرِّفُ الْایات لقَوم یَشْکُرُونَ [۲]

و او کسی است که بادها را پیشاپیش رحمتش [باران] مژده بخش می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارد، آن را به سوی سرزمینی پژمرده برانیم و از آن، آب [باران] فرو فرستیم و به آن، هر میوه‌ای برآوریم. مردگان را [نیز] بدینسان برانگیزانیم، باشد که پند گیرید. و زمین پاک، گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید و آن چه پلید است جز [حاصلی] ناچیز برنیاید، بدینسان آیات [خود] را برای سپاسگزاران، گونه گون بیان می‌داریم.

قُل انْظُرُوا ماذا فی السِّموات وَ الْاَرْض وَ ما تُغْنی الْایات وَ النُّذُر عَنْ قَوم لایُؤْمنُونَ [۳]

بگو! بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ و نشانه‌های عبرت‌انگیز و هشدارها سودی به حال قومی که ایمان نمی‌آورند، ندارد.

۱- آل عمران / ۱۸۹

۲- اعراف / ۵۷-۵۶

۳- یونس / ۱۰۱

اَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فیها سُبُلاً وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماء ماءً فَاَخْرَجْنا به اَزْواجاً منْ نَبات شَتّی ٭ کُلوُا وَ ارْعَوا اَنْعامَکُمْ انَّ فی ذلکَ لَایاتلاوُلی النُّهی ٭ منْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ وَ منْها نُخْرجُکُمْ تارَةً اُخْری ٭ وَلَقَدْ اَرَیْناهُ ایاتنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ اَبی[1]

همان کسی که زمین را زیرانداز شما کرد و در آن برای شما راهها کشید و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن از هر گونه گیاه گوناگون برآوردیم. بخورید و چارپایانتان را بچرانید که در این، مایه‌های عبرت برای خردمندان است. از آن خاک، شما را آفریده‌ایم و به آن بازتان می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می‌آوریم و همه پدیده‌های شگرف خویش را به او نمایاندیم ولی دروغ انگاشت و سرباز زد.

اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْکَ تَجْری فی الْبَحْر بنعْمَت اللّه لیُریَکُمْ منْ ایاته انَّ فی ذلکَلَایات لکُلَّ صَبّار شَکُور[2]

آیا ننگریسته‌ای که کشتی‌ها به نعمت الهی در دریا روانند، تا به شما آیات خویش بنمایاند؟ بی‌گمان در این، برای هر شکیبای شاکری مایه‌های عبرت است .

اَللّهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتها وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامها فَیُمْسکُ الَّتی قَضی عَلَیْهاَ الْمَوتُ وَ یُرْسلُ الْاُخْری الی اَجَلٍ مُسَمّی انَّ فی ذلکَ لَایات لقَوم یَتَفَکَّرُونَ[3]

وً خداًوند جانها را به هنگام مرگ آنها و نیز آن را که نمرده است در خوابش می‌گیرد، سپس آن را که مرگش را رقم زده است، نگاه می دارد و دیگری را تا زمان معین گسیل می دارد، بی گمان در این امر برای

۱- طه / ۵۶-۵۳

۲- لقمان / ۳۱

۳- زمر / ۴۲

اندیشه‌وران مایه‌های عبرت است.

اَفَلَمْ یَنْظُرُوا الیَ السَّماء فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوج ◦ وَالْاَرْضَ مَدَدْناها وَ اَلْقَیْنا فیها رَواسیَ وَ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلَّ زَوْجٍ بَهیجٍ ◦ تَبْصرَةً وَ ذکْری لکُلَّ عَبْدٍ مُنیبٍ◦ وَنَزَّلْنا مِنَ السَّماء ماءً مُبارَکاً فَاَنْبَتْنا به جَنّات وَحَبَّ الْحَصید ◦ وَ النَّخْلُ باسقاتٌ لَها طَلْعٌ نَضیدٌ◦ رزْقاً للْعباد وَ اَحْیَیْنا به بَلْدَةً مَیْتاً کَذلکَ الْخُرُوجُ[1]

آیا به آسمان فرازشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را برافراشته‌ایم و آن را آراسته‌ایم و هیچ خللی ندارد. و زمین را گسترانده‌ایم و در آن کوهها را در انداخته‌ایم، و در آن از هر گونه خرمی رویانده‌ایم. برای روشنگری و یادآوری هر بنده اهل انابت. و از آسمان آبی پربرکت فرو فرستادیم، آنگاه بدان بوستانها و دانه درودنی رویانده‌ایم. و درخت خرمای بلند بالا که میوه تو بر تو دارد تا روزی بندگان باشد و بدان سرزمینی پژمرده را زنده کردیم، رستاخیز هم همین‌گونه است.

وَفی الْاَرْض ایاتٌ للْمُوقنینَ◦ وَفی اَنْفُسکُمْ اَفَلا تُبْصرُونَ[2]

و در زمین، مایه‌های عبرتی برای اهل یقین هست. و نیز در وجود خودتان، آیا نمی‌نگرید؟

فَلْیَنْظُر الْانْسانُ ممَّ خُلقَ◦ خُلقَ منْ ماءٍ دافقٍ◦ یَخْرُجُ منْ بَیْن الصُّلْب وَ التَّرائب◦ انَّهُ عَلی رَجْعه لَقادرٌ[3]

پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهیده آفریده شده است که از میانه پشت و سینه‌ها بیرون آید. بی گمان او بر بازگرداندن وی تواناست.

۱- ق / ۱۲-۷

۲- ذاریات / ۲۱-۲۰

۳- طارق / ۹-۶

اَفَلایَنْظُرُونَ الیَ الْابل کَیْفَ خُلقَتْ ه وَالی السَّماء کَیْفَ رُفعَتْ ه وَ الیَ الْجبال کَیْفَ نُصبَتْ ه وَالیَ الْاَرْض کَیْفَ سُطحَتْ ه فذکِّرْ انَّما اَنْتَ مُـذَکِّرٌ ه لَسْتَ عَلَیْهمْ بمُصَیْطر ه الاّ مَنْ تَوَلّی وَ کَفَر ه فَیُعَذِّبُهُ اللّهُ الْعَذابَ الْاَکْبَرَ ه انَّ الَیْنا ایابَهُمْ ه ثُمَّ انَّ عَلَیْنا حسابَهُمْ[1]

آیا در شتر نمی‌نگرند که چگونه [بـدیع] آفریـده شـده اسـت؟و بـه آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به کوهها کـه چگونـه برقـرار گردیده است؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس اندرز ده که همانا تو اندرز گویی. [و] به آنان مسلط نیستی. مگر کسی که روی برتابد و کفر پیشه کند.که خداوند او را به عذابی سهمگین عذاب کند. بی گمـان بازگشت آنان به نزد ماست. سپس حساب آنان با ماست.[2]

مطالعه آیه‌ای طبیعت

باتأمل در آیات فوق به نکات زیر رهنمون می‌شویم:

الف: خداوند از مظاهر خلقت و طبیعت، با عنوان آیة و آیـات، یـاد کرده است. آیه در لغت به معنای نشانه و عبرت است. در واژه نامه مجمع البحرین در توضیح آیه چنین آمده است:

«اية و هی العبرة، والايات: العلامات، و فی الصحاح الجوهری: الاية: العلامة»[3]

آیه به معنای عبرت اسـت و آیـات یعنـی نشـانه‌هـا، و در صـحاح جوهری، برای آیة معنای نشانه ذکر شده است.»

۱- غاشیه / ۲۶-۱۷

۲- همچنین نگاه کنید به: انعام/ ۱۰۰ ـ ۹۸، یونس/ ۹ ـ ۶، نحل/ ۱۹ ـ ۱۱ و ۷۳ ـ ۶۸ و ۸۶ ـ ۸۲، نمل/ ۸۶، روم/ ۲۷ ـ ۲۰، سباء/ ۹، جاثیه/ ۵ ـ ۳ و ۱۳ - ۱۲

۳- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۴۱ / همچنین ر.ک به: الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۷۵ / لسان العرب، ج ۱۴، ص ۶۱

باتوجه به معنای لغوی «آیـه»، در مـی‌یـابیم کـه مظـاهر خلقـت و طبیعت، از این جهت که نشانگر حقیقتی دیگر هسـتند و مایـه عبـرت و پندآموزی، مورد سفارش به مطالعه و تفکّر قرار گرفته‌اند و نه بـه عنـوان موضوعی مستقل و یا به مقصود استفاده و بهره برداری از طبیعت.

با توجه به آیات قرآن درمی‌یابیم که خداوند دو گونـه کتـاب دارد: ۱ـ کتاب تشریع (قرآن) ۲ـ کتاب تکوین (طبیعت)، و هر دو کتاب، شامل آیات فراوان و متعددی هستند و همانگونـه کـه خداونـد مـؤمنین را بـه تلاوت و مطالعه و تدبّر در آیات کتاب تشریع، فراخوانده، به تدبّر و تفکّر در آیات کتاب تکوین نیز دعوت کرده است و مقصود از تدبّر در هـر دو دسته از آیات هم چیزی جز خداشناسی، معاد باوری، سپاسگزاری، انابه به درگاه خداوند و پرهیزگاری نیست. در آیات آغازین سوره رعـد، بـه هر دو کتاب تشریع و تکوین اشاره شده است:

المرء تِلْکَ ایاتُ الْکتاب وَالَّذی اَنْزَلَ الَیْکَ منْ رَبَّکَ الْحَقُّ وَ لکنَّ اَکْثَرَ النّاس لایُؤْمنُونَ ه اَللّهُ الَّذی رَفَعَ السَّموات بغَیْر عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْش وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لاَجَل مُسَمّی یُدَبِّرُ الْاَمْرَ یُفَصَّلُ الْایاتلَعَلَّکُمْ بلقاء رَبِّکُمْ تُوقنُونَ ه وَ هُوَالَّذی مَدَّ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ فیها رَواسیَ وَاَنْهاراً وَ منْ کُلَّ الثَّمَرات جَعَلَ فیها زَوْجَیْن اثْنَیْن یُغْشی اللَّیْلَ وَ النَّهارَ انَّ فیذلکَ لَایات لقَوْم یَتَفَکَّرُونَ[1]

الـف، لام، مـیم، را، ایـن آیـات کتـاب آسـمانی اسـت و آنچـه از پروردگارت به تو نازل شده است، راست و درسـت اسـت، ولـی بیشـتر مردم نمی‌دانند. خداوند کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنهـا را ببینید، برافراشت، سپس بر عرش استیلا یافت، و خورشید و ماه را رام کرده است که هر یک تا سرآمدی معین، روان است. [همو] کـار [و بـار]

۱- رعد / ۳-۱

جهان را تدبیر می‌کند و آیات [خویش] را روشن بیان می‌دارد. باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید. او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوهها و رودهایی پدید آورد و در آن از هر بار و بری زوجی دوگانه آفرید، شب را به روز [و روز را به شب] می‌پوشاند، بی‌مان در این، برای اندیشه‌وران مایه‌های عبرت است.

ب: در مطالعه و تدبّر در آیات و نشانه‌ها، نباید در آیه و نشانه، متوقف ماند، بلکه باید از آن عبور کرد و به صاحبْ نشانه و مدلول و مقصود نشانه رسید. در «عبرت»، که یکی از معانی آیه است، مفهوم عبور و گذشت، نهفته است ودر مواردی نیزدرقرآن به‌جای «اية»، از لفظ «عبرة»، استفاده شده است:

یُقَلِّبُ اللّهُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ انَّ فی ذلکَ لَعِبْرَةً لأُولی الْاَبْصار[۱]

و خداوند شب و روز را می‌گرداند [و پیاپی می‌آورد] بی گمان در این امر مایه عبرتی برای دیده‌وران است.

ج: در آیه ۱۰۱ سوره یونس، مشاهده کردیم که واژه «آیات و نذر»، مترادف یکدیگر ذکر شده‌اند و این به خوبی، نشانگر مفهوم «مطالعه آیه‌ای طبیعت» است. یعنی مظاهر خلقت به مثابه بیدارباشی (انذار) بر وجود خداوند و معاد و بهشت و جهنم و... به شمار می‌روند و باید از این جهت، مورد مطالعه و تفکّر قرار گیرند.

د: در سوره فصلّت، تصریح شده است که مقصود از ارائه آیات در آفاق و انفس (و به تبع آن مقصود از توصیه به مطالعه آنها)، اثبات حقانیّت خداوند است:

سَنُریهمْ ایاتنا فی الْافاق وَ فی اَنْفُسهمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَق[۲]

زودا که آیات خود را در بیرون و درونشان به ایشان بنمایانیم تا آن که بر آنان آشکار شود که آن [خداوند و رسولش] حق است.

۱- نور / ۴۴

۲- فصّلت / ۵۳

ه. : مطالعه و تدبّر آیه‌ای و عبرت‌آموز طبیعت، برای همگـان مقـدور و میسور است و تنها کافی است که انسان‌ها با انگیزه لازم بـه ایـن امـر، روی بیاورند و به تفکر در مخلوقات خداوند بپردازند. البته اطلاع از علوم طبیعـی می‌تواند ما را به شناختی عمیق‌تر و مؤثرتر رهنمون باشد، اما این امر، منـوط به ظهور علوم جدید نیست و علوم طبیعی وحیانی قدیم بـه انـدازه کـافی در این جهت غنا داشته‌اند و اگر واقعاً علوم جدید، پیشْ شـرط مطالعـه و تـدبّر مطلوب (آنگونه که راهگشای توحید و معـاد و... اسـت)، در آیـات تکـوین باشند، معنی آن این است که تا قبل از رنسانس و ظهور علـوم جدیـد، همـه امتها و موحدان و مؤمنان، از تدبّر و تفکر مطلوب در خلقت، محروم بوده‌انـد و تنها در چند قرن اخیر، انجام این تکلیف الهی میسـور شـده اسـت! و ایـن ذهنیت، البته ناشی از پذیرش نظریه ترّقی و تکامـل اسـت و الاّ هـیچ ذهـن سلیمی نمی‌تواند ملتزم به این نتیجه شود، زیرا نه گذشتگان از تفکـر و تـدبّر مطلوب در کتاب تکوین محروم بوده‌اند و نه عالمان و دانش پژوهـان علـوم جدید عموماً سودای چنین تکلیفی را دارند.

و: شاید نتوان منکر شد که برخی از علوم جدید مثل فیزیـک، مطالـب اعجاب آور جدیدی را عرضه کرده‌اند که مـی‌توانـد بـرای طالبـان تـدبر در خلقت و طبیعت، مغتنم باشد اما بایـد گفـت چنـین دسـتاوردهایی در قبـال خسارت‌های نظری و عملی‌ای که این علوم بـر بشـریت تحمیـل کـرده‌انـد، استثنا و عَرَضی به شمار می‌آیند و نفع قلیل نمی‌تواند توجیه‌گـر ضـرر کثیـر باشد، همانگونه که خداوند در قرآن با اذعان بـه نفـع قلیـل شـراب و قمـار، می‌فرماید: «و اثمهما اکبر من نفعهما» و حکم بـه تحـریم ایـن دو مـی‌دهـد. درست است که کشف اجزای یک اتم، می‌تواند بر شگفتی انسـان نسـبت بـه خلقت بیفزاید اما همین کشف، موجب ساخت بمب اتم می‌شـود و ایـن‌گونـه کره زمین را در معرض ویرانی و فاجعه قرار مـی‌دهـد. در ارزیـابی علـوم و فنون جدید، باید برآیند نهایی آن را مورد توجه قرار داد و نمی‌توان با دسـت گذاشتن بر بعضی از نتایج جزیی مثبت، حکم به مطلوبیت ذاتی آن داد.

أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بالصّین

ز: و اما در باره احادیثی چون: «اطلبوا العلم و لو بالصین» باید گفت که واژه علم در چنین روایـاتی، مطلـق نیسـت و «ال» در «العلـم»، الـف و لام جنس و استغراق که به مفهوم هر علمی باشد، نیست بلکه الف و لام »عهـد» است، یعنی علم معهود و مطلوب دین را ـ کـه ویژگـی‌هـا و ماهیـت چنـین دانشی در دیگر روایات و آیات قرآنی بیان شـده اسـت ـ هـر کجـا یافتیـد، بیاموزید، گرچه این آموختن، مستلزم طی مسافتهای دور و دراز باشد.

ذکر «چین»، بیانگر نهایت اهتمام دین اسلام به علم مطلوب است، یعنی همان علمی که موجب خشیت و خضوع در برابر خداوند می‌شود و یا علمی که مربوط به معاش است و از وحی و انبیای الهی نشأت گرفته است، نـه آن که بلاد کفر می‌توانند منشأ و مصدر علم مطلوب باشند.

همانگونه که روایت امام صادق علیه السلام: أُطلُبوا العلم ولو بخـوض اللُّجَجِ[1] (دانش بجویید ولو با فرو رفتن در اعماق دریاهـا) بیـانگر اهمیـت علم مطلوب است، نه آن که فی‌المثل نظر به علم غواصی داشته باشد. ضمن آن که تعبیر «ولو بالصین» یا «ولو بلغ الصین» تعبیر رایجی در آن روزگـار و کنایه از نهایت مسافت بوده است، مثل این روایت:

وَالرِّجُلُ یَذْکُرُ بَعْدَ ما قامَ وَ تَکَلَّمَ وَ مَضی فی حَوائجه انّهُ انِّمـا صَـلّی رَکْعَتَیْن فی‌الظُّهْر وَ الْعَصْر وَ الْعَتَمَة وَ الْمَغْرب قال [الصادق علیـه السـلام]: یَبْنی عَلی صَلوته فَیُتَّمُهاوَلَوْ بَلَغَ الصّینَ وَلایُعیدُ الصَّلاةَ[2]

از امام صادق علیه السلام سئوال شد: فردی بعد از آن که نمازش را به پایان برد، برخاست، سخن گفت و به دنبال کار خود رفـت؛ ناگـاه بـه یادآورد که تنها دو رکعت از نماز ظهر، عصر، عشاء و یا مغرب را به جـا آورده است و نماز را سلام داده است، در این صورت چه باید کند؟ امـام

۱- بحارالانوار؛ ج ۷۵، ص ۲۷۷

۲- وسایل الشیعه، ج ۵ ص ۳۱۲

علیه السلام فرمود: همان نماز را تمام می‌کند و لازم نیست نمازش را دوباره از آغاز بخواند ولو آن که تا چین رفته باشد.[۱]

تعبیر ولو بالصین یا ولو بَلَغَ الصین، هیچ مفهومی فراتر از «نهایت مسافت» ندارد.

ضمناً باید توجّه داشت که تعمیم روایات معدودی چون «اُطْلُبُوا الْعِلْمَ ولَوبالصین» به هر علم و هر منبع و سرچشمه‌ای از علم، با روایات فراوانی که منبع مشروع «علم» را منحصر به وحی و اهل البیت: می‌دانند، تعارض پیدا خواهد کرد و طبق اصول و قواعد جمع بین احادیث، باید روایات را به گونه‌ای معنا کرد که چنین تعارضی رخ ندهد و در نهایت اگر هم تعارض مرتفع نگردد، روایات ضعیف‌تر (از جهت کمیت، دلالت و سند) تحت‌الشعاع، روایات قوی‌تر قرار خواهند گرفت.

اینک به نقل چند روایت می‌پردازیم که علم حقیقی و منبع مشروع و انحصاری آن را خاندان وحی و اهل البیت: و کسانی که حامل علوم آنها هستند، می‌داند:

قال‌الصادق علیه السلام: ... فَلْیَذهَب الْحَسَنَ یمیناً وَ شمالاً فَوَاللّه مایُوجدُ العلْمَ الاّههنا[۲]

امام صادق علیه السلام: به خدا سوگند اگر حسن [بصری] به چپ و راست [عالَم] برود، علم را جز در این خانه [اهل البیت] نخواهد یافت.

قال الکاظم علیه السلام: لاعلْمَ الامن عالمٍ ربّانی[۳]

۱- البته فقها براساس این روایت، فتوا نمی‌دهند زیرا روایات متقن دیگر، چنین نمازی را باطل دانسته و اعاده را لازم می‌دانند.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۹ / کافی، ج ۱، ص ۵۱ / الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۹ / وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹

۳- کافی ج ۱، ص ۱۷ / تحف العقول، ص ۳۸۷ / وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹

امام کاظم علیه السلام: دانش [حقیقی] جز نزد عالم ربّانی نیست

قال علی علیه السلام: اَلْعِلْمُ مَخْزُونٌ عند اَهْله و قَدْ اُمِرْتُمْ بطَلَبه مِنْ اَهْله فَاطْلُبُوهُ[۱]

امام علی علیه السلام: دانش نزد اهلش ذخیره است و شما باید آن را از اهلش بجویید.

قالَ رَسولُ الله صلی الله علیه و آله: مَن تَعَلَّمَ باباً منَ الْعلم عَمِّنْ یَثِقُ به کانَ اَفْضَلُ منْ اَن یُصَلّی اَلْفَ رَکْعَة[۲]

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: هرکس فرازی از دانش را از کسی که به [صلاحیّت علمی و معنوی] او اطمینان دارد، بیاموزد، بهتر از آن است که هزار رکعت نماز مستحبی بخواند.

قال علی علیه السلام: سَمعْتُ رسُولَ الله صلی الله علیه و آله یقول: طَلَبُ الْعلْم فریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلمٍ فَاطْلُبُوا الْعلْمَ منْ مَظانِّه وَ اقْتَبسُوهُ منْ اَهْله[۳]

امام علی علیه السلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: دانش‌پژوهی بر هر مسلمان واجب است، پس دانش را از منابع واقعی و اهلش بجویید.

قال علی علیه السلام: یاکُمیل لا تَأْخُذْ الّا عَنّا تَکُنْ منّا[۴]

امام علی علیه السلام: ای کمیل، دین و دانش‌ات را جز از ما مگیر

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۰ / تحف العقول، ص ۱۹۹ / بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۵ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۵

۲- وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۷

۳- الامالی (طوسی)، ص ۴۸۸ / عدّة الداعی، ص ۶۳ / بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۱ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۹

۴- تحف العقول، ص ۱۷۱ / بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۷ / وسائل الشیعة، ج ۲۷ / ص ۳۰

تا در زمره ما باشی.

قال الباقر علیه السلام لسَلْمَة بن کهیل و الحکم بن عتیبَة: شَرِّقا و غَرِّبا فلاتَجدان علْماً صَحیحاً الّا شیئاً خَرجَ من عندنا اَهْلَ الْبَیت[۱]

امام باقر علیه السلام خطاب به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبة: اگر به شرق و غرب بروید، به دانش صحیح دست نمی‌یابید مگر آنچه از نزد ما اهل البیت صادر شده باشد.

عن الباقر علیه السلام فی قول الله ـ عَزِّ و جَلِّ ـ: «فَلْیَنْظُر الْانسانُ الی طَعامه»، قُلتُ: ماطَعامُه، قال علیه السلام: علْمُه الَّذی یَاْخُذُهُ عَمِّن یَاْخُذُهُ[۲]

راوی از امام باقر علیه السلام می‌پرسد: مقصود از «غذا» در آیه شریفه که می‌فرماید: انسان باید به غذایش بنگرد، چیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید: یعنی انسان باید بنگرد که دانش‌اش را از چه کسی می‌گیرد؟ [یعنی انسان نمی‌تواند خوراک فکری و علمی‌اش را از هر منبعی جز اهل آن بگیرد]

قالَ الصّادق علیه السلام: یَغْدُو النّاسُ عَلی ثَلاثَة اَصْناف: عالم و مُتَعَلِّم و غُثاءٍ، فنَحْنُ العلماء، و شیعَتُنا المُتَعَلِّمُون و سائر الناسُ غثَاءٌ[۳]

امام صادق علیه السلام: مردم سه گروه‌اند: دانشمند، دانش‌پژوه و خاشاک [گمراه]؛ دانشمند، ما [اهل‌البیت] هستیم، دانش‌پژوه، شیعیان و پیروان ما و خاشاک، بقیه مردم.

قال الصادق علیه السلام: یا یُونُس انْ اَرَدْتَ الْعلْمَ الصّحیحَ فَعنْدَنا

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۰ / کافی، ج ۱، ص ۳۹۹ / بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۲ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۴۳

۲- المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۰ / کافی، ج ۱، ص ۵۰ / الاختصاص، ص ۴ / بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۶ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۵

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۸ / کافی، ج ۱، ص ۳۴ / الخصال، ص ۱۲۳ / بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۷ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۸

اَهْلَ الْبَیْت فَانّا وَرِثْنا و اُوتینا شَرْعَ الحکْمَة وَ فَصْلَ الْخطاب[۱]

امام صادق علیه السلام: ای یونس! اگر طالب دانش صحیح هستی، تَنها نزد ما اهل البیت: است. میراث‌دار حکمت الهی و نبوی صلی الله علیه و آله و فصل‌الخطاب [سخن نهایی و حق] ما هستیم.

قال الْباقرُ علیه السلام: کلُّ ما لَم یَخْرُجْ من هذاَ الْبَیْت فَهُو باطلٌ[۲]

امام باقر علیه السلام: هر [حکم و دانش]ی که از خانه ما [اهل‌البیت] صادر نشده باشد، باطل است.

قال رسُولُ الله صلی الله علیه و آله: اَنا مَدینَةُ الْحکمة [الْعلْم[۳]] و عَلیٌ بابُها و لَنْ تُؤتَی الْمَدینَةُ الّا منْ قبَل الْباب[۴]

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: من، شهر حکمت و دانش هستم و در آن علی علیه السلام است و به شهر جز از در آن نباید وارد شد.

مشاهده می‌کنیم که روایات فوق ـ و دهها روایت دیگر ـ با صراحت، تنها منبع و مَأخَذ مشروع علم واقعی و حقیقی را خاندان وحی و اهل‌البیت: می‌دانند و مؤمنین مجاز نیستند برای کسب دانش، در خانه هر کس بروند و به هر جا سَرَک بکشند. بر این اساس، معنای روایت

۱- کفایة الاثر، ص ۲۵۸ / بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۴۰۴ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۷۲

۲- بصائر الدرجات، ص ۵۳۱ / الاختصاص، ص ۳۱ (به جای »فهو باطل» فَهُو وَبال» است) / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۷۵ / الحق المبین، ص ۵ (به جای »کُلُّ ما»، کُلُّ علم است)

۳- در بعضی نقل‌های دیگر به جای کلمه »الحکمة»، «العلم» آمده است.

۴- الخصال، ص ۵۷۴ / الامالی (صدوق)، ص ۴۲۵ / تحف العقول، ص ۴۳۰ / الامالی (طوسی)، ص ۵۵۹ / الارشاد، ص ۳۳ / بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۰ / تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۸

«اُطْلُبُوا العلم وَلَوبالصین» جز این نیست که دانش حقیقی را بجویید اگر چه مجبور شوید برای آن مسافتی طولانی را طی نمایید و فی‌المثل برای یافتن عالم حقیقی ـ که حامل علوم اهل‌البیت علیهم السلام است ـ تا کشور چین سفر کنید.

و اما برای تکمیل این مبحث مهم باید به چند روایتی که توصیه به اَخذ «حکمت» از هر کسی حتی فرد منافق و گمراه، می‌کنند، نیز اشاره نماییم و مقصود واقعی آنها را توضیح دهیم:

قال علی علیه السلام:

خُذ الحکمةَ اَنّی أتَتْکَ فَانَّ الْکَلِمَةَ مِنَ الْحِکْمَةِ تَکُونُ فی صَدْرِ الْمُنافق فَتَلَجْلَجَ فی صَدْرِه حَتّی تَسْکُنَ الی صاحبها[1] [حتی تَخرُج فَتَسْکُنَ الی صواحبها فی صدر المؤمن[2]

امام علی علیه السلام: حکمت را هر جا که یافتی، بگیر، زیرا [گاهی] سخنی حکمت‌آمیز در سینه منافق خلجان دارد تا اینکه از سینه‌اش بیرون آمده و به صاحب اصلی‌اش [که مؤمن است] برسد.

ـ الحکمةُ ضالَّةُ الْمُؤْمن، فَخُذ الْحکْمَةَ وَلَوْ منْ اَهْل النقاق[3]

– حکمت گمشده مؤمن است، پس آن را بگیر حتی از منافق‌ها.

از این دو روایت که در منابع شیعه و سنی از حضرت علی علیه السلام نقل شده است، دو مطلب دریافت می‌شود:

۱ـ حکمت و معرفت حقیقی، اختصاص به اهل ایمان دارد ولی

۱- الامالی (طوسی)، ص ۶۲۵ / شرح نهج‌البلاغة، ج ۱۹، ص ۱۲۸ / بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۷

۲- در نهج‌البلاغة عبده (ج ۴، ص ۱۸) به جای «تسکن الی صاحبها» عبارت »حتّی تخرج فتسکُنَ الی صواحبها فی صدر المؤمن» آمده است.

۳- نهج البلاغة عبدة، ج ۴، ص ۱۸ / کافی، ج ۸، ص ۱۶۷ / تحف العقول، ص ۲۰۱ / بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۷

ممکن است نزد افراد غیرمؤمن نیز یافت شود اما یافت شدن حکمت نزد غیرمؤمنان، همیشگی و به عنوان یک قاعده نیست بلکه گاهی چنین است و متعلق به آنها نبوده و نزد آنان عاریه است تا آن که به صاحب واقعی‌اش یعنی مؤمن برسد.

۲ـ حضرت علی علیه السلام توصیه به اَخذ «حکمت» از منافقان و گمراهان کرده است و عمل به این سفارش در صورتی برای یک فرد میسر است که قبلاً «حکمت‌شناس» باشد و با «میزان» بتواند «حکمت» را از «جهالت» تشخیص دهد و این هنگامی مقدور است که شخص بنای معرفتی و اعتقادی‌اش را از کانون اصلی و انحصاری علم و حکمت که «کتاب و عترت» است، ساخته باشد و به محک و میزان تشخیص «سره» از «ناسره» مجهز شده باشد.

و اما در پاسخ به این سئوال که چگونه ممکن است فردی منافق و گمراه، سخنی حکمت‌آمیز بگوید، باید بگوییم که این سخن حکمت‌آمیز ممکن است ناشی از عقل فطری و خدادادی او باشد که خداوند در نهاد همه انسان‌ها تعبیه کرده است مثل آن که فرد گمراهی درباره زشتی ظلم و نیکی عدالت سخنی بگوید و به مصادیق تازه‌ای از آنها اشاره کند و یا آن که ممکن است این سخن حکمت‌آمیز از منبعی الهی ـ کتب آسمانی، سخنان انبیاء و معصومین علیهم السلام ـ اَخذ شده باشد و از دیده یک مؤمن پنهان مانده باشد، اما این فرض که فردی گمراه، منافق و یا کافر سخنی حکمت‌آمیز را ابداع کرده باشد و مهمتر اینکه بنیانگذار بنای علمی و معرفتی‌ای حقیقی باشد، منتفی است و روایاتی که ذکر آنها گذشت، چنین مسأله‌ای را نفی می‌کنند.

ح: از دیگر ادلّه این مطلب ـ که مقصود قرآن از تدبّر در طبیعت، مطالعه آیه‌ای است ـ ذکر تعابیری چون: «لایات لقوم یوقنون»، «لقوم یؤمنون»، «لقوم یسمعون»، «لقوم یذّکّرون»، «لقوم یتّقون» و «لکل صبّار شکور»، در انتهای آیات مورد بحث است و شاهدی گویا بر این مطلب

که تعابیری چون: «لایات لقوم یعقلون»، «لقوم یعلمون» و «لقوم یتفکّرون» نیز با تعابیر فوق‌الذکر هم افق بوده و مقصود، تعقل و تفکر در مسائلی چون توحید و معاد است، نه کشف فرمولهای فیزیکی یا شیمیایی و تصرف در طبیعت.

ط: خداوند از عدم تعقل و تفکر در آیات الهی و بی‌اعتنایی به آنها، با تعابیری چون استکبار، تکذیب، انکار و کفر به آیات، یاد می‌کند و این خود، شاهدی دیگر بر غایت آیه‌ای و عبرت‌آموز تفکر در طبیعت و آیات تکوین است:

انَّ فی السّموات وَ الْاَرْض لَایات للْمُؤْمنینَ ہ وَ فی خَلْقكُمْ وَ ما یَبُثُّ منْ دابَّة ایاتٌ لقَوْم یُوقنُونَ ہ وَ اخْتلافً اللَّیْل وَ النَّهار وَ ما اَنْزَلَ اللّهُ منَ السَّماء مًنْرزْق فَاَحْیا به الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتها وَ تَصْریف الرِّیاح ایاتٌ لقَوم یَعْقلُونَ ہ تلْكَ اًیاتُ اللّه نَتْلُوها عَلَیْكَ بالْحَقّ فَبایّ حَدیث بَعْدَ اللّه وَ ایاته یُؤْمنُونَ ہ وَیْلٌلكُلّ اَفّاک اَثیم ہ یَسْمَعُ ایات اللّه تُتْلی عَلَیْه ثُمَّ یُصرُّ مُسْتَكْبراً كَاَنْ لَمْ یَسْمَعْهاً فَبَشّرْهُ بعَذاب اَلیم [۱]

بی گمان در آسمان‌ها و زمین مایهًهای عبرتی برای مؤمنان هست. و نیز در آفرینشتان و جانورانی که [در زمین] می‌پراکند، برای اهل یقین، مایه‌های عبرت است ہ و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و هر روزی ای که خداوند از آسمان فرو فرستاده است و زمین را پس از پژمردنش بدان زنده داشته است و در گرداندن بادها، مایه‌های عبرتی برای خردمندان است. این آیات الهی است که به حق بر تو می‌خوانیمش، پس به کدامین سخن بعد از خداوند و آیات او ایمان می‌آورند؟. وای بر هر دروغزن گناهکاری که آیات الهی را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود، سپس متکبرانه در شیوه خود سماجت می‌ورزد، گویی آنها را نشنیده است، پس

۱- جاثیه / ۸-۳

او را از عذاب دردناک خبر ده.

اَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فیها سُبُلاً وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماء ماءً فَاَخْرَجْنا به اَزْواجاً منْ نَبات شَتّی ◦ کُلُوا وَارْعَوْا اَنْعامَکُمْ انَّ فی ذلکَ لَایات لأُولی النُّهی ◦ منْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ وَ منْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً اُخْری ◦ وَلَقَدْ اَرَیْنهُ ایاتنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ اَبی[1]

همان کسی که زمین را زیرانداز شما کرد و در آن برای شما راهها کشید و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن از هر گونه گیاه گوناگون برآوردیم. بخورید و چارپایانتان را بچرانید، که در این مایه‌های عبرت برای خردمندان است ◦ از آن [خاک] شما را آفریده‌ایم، و به آن بازتان می‌گردانیم، و بار دیگر از آن بیرونتان می‌آوریم. و همه پدیده‌های شگرف خویش را به او نمایاندیم ولی دروغ انگاشت و سرباز زد.

اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْکَ تَجْری فی الْبَحْر بنعْمَت اللّه لیُرِیَکُمْ منْ ایاته انَّ فی ذلکَ لَایات لکُلِّ صَبّار شَکُور ◦ وَ اذا غَشیَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَل دَعَوُا اللّهَ مُخْلصینَ لَهُ الدِّینُ فَلَمّاً نَجّیهُمْ الیَ الْبَرِّ فَمنْهُمْ مُقْتَصدْ وَ ما یَجْحَدُ بایاتنا الاّ کُلُّ خَتّار کَفُور[2]

آیا ننگریسته‌ای که کشتی‌ها به نعمت الهی در دریا روانند، تا به شما از آیات خویش بنمایاند، بی‌گمان در این برای هر شکیبای شاکری مایه‌های عبرت است. و چون موجی سایبان وار آنان را فراگیرد، خداوند را در حالی که دین خود را برای او پیراسته می‌دارند، به دعا می‌خوانند، آنگاه چون آنان را برهاند و به خشکی برساند، بعضی از ایشان میانه رو [و درستکارند و بعضی کجرو] و جز غدّار ناسپاس کسی منکر آیات ما نمی‌شود.

۱- طه / ۵۶-۵۳

۲- لقمان / ۳۲-۳۱، همچنین ر.ک به غافر / ۶۳-۶۱

اگر مقصود از تعقل و تفکر در آیات، مطالعه تجربی طبیعت و کشف قوانین علمی برای پیشرفت و توسعه بود، باید از عدم تعقل و تفکر این چنینی، با واژه‌هایی چون: تنبلی، خمودی، جمود، جهل، عقب ماندگی و... یاد می‌شد، نه با تعابیری چون تکذیب، انکار، کفر و استکبار.

و اما ذکر چند روایت در این موضوع نیز می‌تواند، روشنگر باشد:

قال الباقر علیه السلام: «وَ مَنْ کانَ فی هذه اَعْمی فَهُوَ فی الْاخرَة اَعْمی» فَمَنْ لَمْ یَدُلُّهُ خَلْقُ السِّموات وَ الْاَرْض وَ اخْتلاف اللَّیْل وَ النِّهار وَ دَوَران الْفَلَک بالشِّمْس وَ الْقَمَر، وَ الْایات الْعَجیبات،عَلی اَنَّ وَراءَ ذلکَ اَمْراً هُوَ اَعْظَمُ منْهُ، فَهُوَ فی الْاخرَة اَعْمی[1]

امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه »و هر کس در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا خواهد بود» فرمود: اگر کسی آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و چرخش گردون باخورشید و ماه و [دیگر] نشانه‌های شگفت، راهنمای او به این امر نباشد که در ورای این نشانه‌ها، خالقی بزرگتر از آنها قرار دارد، بی‌گمان او در آخرت نیز کور خواهد بود.

قال علی علیه السلام: وَ لَوْ فَکِّرُوا فی عَظیم الْقُدْرَة وَ جَسیم النِّعْمَة، لَرَجَعُوا الیَ الطِّرَیقوَ خافوُا عَذابَ الْحَریق وَ لکنَ الْقُلُوبُ عَلیلَةٌ وَ الْبَصائرُ مَدْخُولَةٌ، اَلا یَنْظُرُونَ الی صَغیر ما خَلَقَ، کَیْفَ اَحْکَمَ خَلْقَهُ وَ اَتْقَنَ تَرْکیبَهُ وَ خَلَقَ لَهُ السِّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ سَوّی لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشرَ، اُنْظُرُوا الیَ النِّمْلَة فی صغَر جُثّتها وَ لطافَة هَیْئَتهالا تَکادُ تَنالُ بلَحْظ الْبَصَر وَ لا بمُسْتَدْرَک الْفکَر... فَانْظُرْ الیَ الشِّمْس وَ الْقَمَر وَ النِّبات وَ الشِّجَر وَ اخْتلاف هذاَ اللِّیْل وَ النِّهار وَ تَفَجُّر هذه الْبحار وَ کَثْرَةهذه الْجبال وَ الْاَلْسُن الْمخْتَلَفات،

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸

فَالْوَیْلُ لِمَنْ اَنْکَرَ الْمُقَدَّرَ وَ جَحَدَ الْمُدَبَّرَ[۱]

امام علی علیه السلام: و اگر [مردم] در بزرگی قدرت و کلانی نعمت [خداوند]، می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گردیدند و از عذاب سوزان می‌ترسیدند، لیکن دلها بیمار است و بینش‌ها عیب‌دار. آیا به خردترین چیزی که آفریده نمی‌نگرند که چسان آفرینش او را استوار داشته و ترکیب آن را برقرار؟ آن را شنوایی و بینایی بخشیده و برایش استخوان و پوست آفریده؟ بنگرید به مورچه و خردی جثه آن و لطافتش در برون و نهان. چنان است که به گوشه چشمش نتوان دید و با اندیشیدن، به چگونگی خلقتش نتوان رسید... پس بنگر در آفتاب و ماه و درخت و گیاه، و آب و سنگ، و آمد و شد شب و روز، و روان گشتن این دریاها و فراوانی این کوه‌ها و درازی ستیغ‌های کوه و گونه گونی لغتها و زبان‌ها. پس وای بر آن که تقدیر کننده [خداوند] را نپذیرد و تدبیر کننده [خداوند] را ناآشنا گیرد.

لقمان علیه السلام: وَ اَطِل التِّفَکُّرَ فی مَلَکُوت السِّموات وَ الْاَرْض وَ الْجبال وَ ما خَلَقَاللّهُ، کَفی بهذا واعظاً لقَلْبک[۲]

لقمان علیه السلام: در عظمت آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و آنچه خدا آفریده است، پیوسته بیندیش که آن پنددهنده بسنده‌ای برای دل توست.

آدمی و تسخیر طبیعت

از دیگر استدلال‌هایی که از منظر دین، در جهت تأیید و مشروعیت بخشی به علوم جدید و به تبع آن تمدن تکنولوژیک غرب، مطرح می‌شود، این است که خداوند طبیعت را مسخّر انسان کرده و از او

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۴

۲- الاختصاص، ص ۳۴۰ / بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۳۱

خواسته است که برای تأمین رفاه و نیازمندی‌های خود، آن را به تصرف و تسلّط در آورد و علوم و تمدن جدید هم در همین راستا عمل می‌کنند.

برای اثبات این نظر، به آیاتی از قرآن چون »سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً«[1] استناد می‌شود. این استدلال، مبتنی بر فهمی اشتباه از معنای واژه تسخیر در آیات قرآن است که ظرف یک قرن و نیم اخیر، رایج شده است. مطرح کنندگان این استدلال، مسخَّر بودن طبیعت را برای انسان، به این معنا گرفته‌اند که خداوند، طبیعت را به مثابه ماده خام شکل ناگرفته و بالقوه، در اختیار انسان قرار داده است تا او با اتکای به تجربه و آزمایش و انواع فعل و انفعالات و تغییرات مادی، آن را به خدمت خود درآورد، و آدمی نیز از آغاز خلقت تاکنون در یک سیر تدریجی همراه با پیشرفت و ترقی، به این مهم پرداخته است و اکنون در اوج اقتدار برای تسخیر طبیعت قرار دارد.

چنین درکی از واژه قرآنی »تسخیر«، مبتنی بر چند فرض نادرست است:

۱ـ سیر خطی پیشرفت تاریخ

۲ـ واگذاری تدبیر معاش انسان به خود وی از سوی خداوند

۳ـ تسخیر بالقوه طبیعت برای انسان

در فصول پیشین، در باره نادرستی فرض اول و دوم، توضیح دادیم و اکنون در توضیح نادرستی فرض سوم سخن خواهیم گفت.

معنای تسخیر

الف: در کتب لغت، سَخَّرَ را با دو واژه ذَلَّلَ و سَهَّلَ توضیح داده‌اند[2] و این بیانگر آن است که تسخیر، مفهومی فراتر از «در اختیار بودن»، «در

۱- جاثیه / ۱۳

۲- ر.ک به: جمهرة اللُغة، ج ۱، ص ۵۸۴ / الصحاح، ج ۲، ص ۶۸۰ / لسان العرب، ج ۴، ص ۳۵۳ / القاموس المحیط، ج ۲، ص ۴۶ / مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۴۹

حیطه قدرت بودن» و «ماده خام و بالقوه بودن» دارد و علاوه بر اینها، رام بودن (تذلیل) و آماده بودن (تسهیل) نیز در معنای این واژه نهفته است.

ب: مسخَّر طبیعت، خداوند است نه انسان: «هُوَ الَّذی سَخَّرَ لَکُمْ ما فی الْبَرِّ والبحر...»، آن که طبیعت را رام و فراهم برای استفاده گردانیده است، خداوند است، و این امر به دلیل حکمت و رحمت عام خداوند ـ جز به مقدار محدود که حدّ آن را توضیح خواهیم داد ـ به انسان واگذار نشده است. بنابراین نقش انسان در تعامل با طبیعت محدود است.

ج: نظری به آیات قرآنی در مورد تسخیر طبیعت، به روشنی بیانگر این مطلب است که خداوند همه آنچه را که برای یک معاش متعادل و به دور از افراط و تفریط، لازم بوده، بالفعل فراهم نموده و از همان آغاز خلقت، در اختیار آدمیان قرار داده است و تنها بخشی از امور مثل: زراعت، دامپروری، آشپزی، تجارت، استخراج آب از زیر زمین، استخراج معادن، به کارگیری گیاهان دارویی، ساخت ابزار و وسایل و...، بر عهده انسان گذاشته شده است، و البته چنانکه پیش‌تر گفتیم، آگاهی‌ها، مهارت‌ها و حد و مرزهای لازم برای انجام این امور از طریق انبیا در اختیار او قرار گرفت، و واگذاری این بخش از امور به انسان بدان خاطر بود که بیکاری و بطالت و فراهم بودن همه نیازمندیهای او به نحو کامل، موجب فساد و تباهی‌اش می‌شد. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

«ای مفضّل، بنگر که چگونه آنچه را که بشر در تهیه آن قدرتی نداشت [مثل آب، خاک، خوردنی، نوشیدنی، داروها، حیوانات سواری، سوخت و ...] برایش فراهم شده است و البته در هر موردی هم از این امور، برای او زمینه تلاش و حرکت قرار داده شده است چرا که این به مصلحت او بوده است. اگر قرار بود همه چیز برای انسان کاملاً فراهم باشد به گونه‌ای که جای هیچ‌گونه کار و فعالیت برای او نباشد، چنان سرمست و هرزه می‌شد که زمین از تحمل او سرباز می‌زد و در نهایت دست به کارهایی می‌زد که منجر به نابودیش می‌شد. ضمناً اگر همه چیز برای مردم

فراهم بود، زندگی برای آنها گوارا نمی‌شد و لذتی از آن احساس نمی‌کردند. چنان که اگر کسی چند صباحی نزد عده‌ای مهمان شود و آنان غذا و نوشیدنی و دیگر نیازهایش را تأمین کنند، بعد از چندی از بیکاری آزرده می‌شود و با خودش کلنجار می‌رود تا آن که به کاری مشغول شود. حال اگر انسان در تمام عمر خود، نیازهایش بدون هرگونه کار و تلاش فراهم باشد، چه خواهد شد؟ پس تدبیر شایسته و حکیمانه، این بوده که نیازمندی‌های انسان، به گونه‌ای برای او فراهم شود که استفاده و بهره‌برداری از آنها همراه با تلاش و فعالیت او باشد، تا از سویی به بطالت و بی‌کاری نیفتد و از دیگر سو، در پی چیزهایی نباشد که قادر به فراهم کردن آنها نیست و یا اگر قادر باشد، خیری برای او در آن نیست!»[۱]

طبیعت بستری رام و آماده برای معیشت انسان

مروری بر آیات قران در مورد تسخیر طبیعت، بیانگر آن است که خداوند، طبیعت و زمین را به عنوان بستری آماده برای معاش انسان قرار داده و همه چیز را به استثنای بخشی اندک، برای او فراهم کرده است، و از همین بابت بارها بر انسان منّت می‌گذارد و نعمت‌های گوناگون خود را یادآور می‌شود:

وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بها فی ظُلُمات الْبَرِّ وَ الْبَحْر قَدْ فَصَّلْنَا الْایات لقَوْم یَعْلَمونَ ...وَ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ منَ السَّماء ماءً فَاَخْرَجْنا به نَباتَ کُلَّ شَیْءٍ فَاَخْرَجْنا منْهُ خَضراً نُخْرِجُ منْهُ حبًّا مُتَراکباً وَ منَ النَّخْل منْ طَلْعها قنْوانٌ دانیَةٌ وَ جَنّات منْ اَعْناب وَ الزَّیْتُون وَ الرُّمّان مُشْتَبهاً وَ غَیْرَ مُتَشابه اُنْظُرُوا الی ثَمَره اذا اَثْمَرَ وَ یَنْعهً انَّ فی ذلکُمْ لَایات لقَوْم یُؤْمنُونَ[۲]

و هموست که ستارگان را برای شما آفرید تا در تاریکی‌های

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۶
۲- انعام / ۱۰۰ و ۹۸

خشکی و دریا راه خود را پیدا کنید، به راستی که آیات [خـود] را بـرای اهل معرفت به روشنی بیان کرده‌ایم. ... و اوست که از آسمان، آبـی فـرو فرستاد و بدان هر گونه گیاه برآوردیم و از آن جوانه سبز رویاندیم که از آن دانه‌های درهم رسته بیرون مـی‌آوریـم، و از شـکوفه درخـت خرمـا خوشه‌های دسترس و باغهای انگور و [درختـان] زیتـون و انـار [پدیـد آوردیم] که همانند و ناهمانند هستند، به میوه‌های آن چون میـوه دهـد و به رسیدنش بنگرید، در این برای اهل ایمان مایه‌های عبرت است.

وَلَقَدْ مَكَّنّاكُمْ فِی الْـاَرْضِ وَ جَعَلْنـا لَكُـمْ فیهـا مَعـایِشَ، قَلـیلاً مـا تَشْكُرُونَ[1]

و به راستی که به شما در زمین، تمکّن داده بـودیم و برایتـان در آن زیستمایه‌ها پدید آورده بودیم، چه اندک سپاسگزارید.

یا بَنی ادَمَ قَدْ اَنْزَلْنا عَلَیْكُمْ لباساً یُواری سَوْاتِكُمْ وَ ریشاً[2]

ای فرزندان آدم! به راستی که برای شما لباسی پدید آوردیم که هـم عورت شما را می‌پوشاند و هم مایه تجمل است.

هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنینَ وَ الْحِسابَ[3]

اوست که خورشید را روشن و ماه را تابان کـرد و بـرای آن [مـاه] منزلهایی معین کرد تا شمار سالها و حساب [زندگی خود] را بدانید.

اَللّهُ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجَ بِـهِ مِنَ الثَّمراتِ رِزْقاً لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَ سَـخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهارَ. وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَـیْنِ وَ سَـخَّرَ لَكُـمُ اللَّیْـلَ وَ

۱- اعراف / ۱۰

۲- اعراف / ۲۶

۳- یونس / ۴

النَّهارَ وَ اتیکُمْ منْ کُلَّ ما سَأَلْتمُوهُ وَ انْ تَعُدُّوا نعْمَةَ اللّـه لا تُحْصُـوها انَّ الْانْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ[۱]

خداوند، کسی که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسـمان آبـی فرو باریده، آنگاه بدان [انواع] میوه‌ها را برای روزی شما برآورده اسـت؛ برای شما کشتی‌ها را رام ساخته که به فرمـان او در دریـا روان شـوند و رودباران را نیز برای شما رام کرده است ◦ و خورشید و مـاه را رام شـما کرد که پیوسته روانند و شب و روز را [نیز [برای شما رام کرده و از هـر آنچه از او خواسته‌اید، به شما بخشیده است و اگر نعمت الهی را بشمارید، نمی‌توانید آن را [چنانکه هسـت [شـمارش کنیـد کـه انسـان سـتمکار و ناسپاس است.

وَ الْاَنْعامَ خَلَقَها لَکُمْ فیها دفْ ءٌ وَ مَنافعُ وَ منْها تَأْکُلُونَ ◦ وَ لَکُمْ فیهـا جَمالٌ حینَ تُریحُونَ وَ حینَ تَسْرَحُونَ ◦ وَ تَحْملُ اَثْقالَکُمْ الی بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بالغیه الاّ بشقِّ الْاَنْفُس انَّ رَبَّکُمْ لَرَءُوفٌ رَحیمٌ ◦ وَ الْخَیْلَ وَ الْبغالَ وَ الْحَمیرَ لتَرْکَبُوها وَ زینَةً وَ یَخْلُقُ ما لاتَعْلَمُونَ ◦ وَ عَلیَ اللّه قَصْدُ السَّـبیل وَ منْهـا جائرٌ وَ لَوْ شاءَ لَهَدیکُمْ اَجْمَعینَ ◦ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ منَ السَّماء ماءً لَکُـمْ منْـهُ شَرابٌ وَ منْهُ شَجَرٌ فیه‌تُسیمُونَ ◦ یُنْبتُ لَکُمْ به الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخیلَ وَ الْاَعْنابَ وَ منْ کُلِّ الثَّمرات انَّ فی ذلکَ لَایَةً لقَوْم یَتَفَکَّرُونه وَ سَخَّرَ لَکُـمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بـاَمْره انَّ فـی ذلـکَ لَایات لقَوْم یَعْقلُونَ ◦ وَ ما ذَرَأَ لَکُمْ فی الْاَرْض مُخْتَلفاً اَلْوانُهُ انَّ فـی ذلـکَ لَایَةً لقَوْم یَذَّکَّرُونَ ◦ وَ هُوَ الَّـذی سَـخَّرَالْبَحْرَ لتَـأْکُلُوا منْـهُ لَحْمـاً طَرِیّـاً وَ تَسْتَخْرجُوا منْهُ حلْیَةً تَلْبسُونَها وَتَری الْفُلْکَ مَواخرَ فیه وَ لتَبْتَغُوا منْ فَضْله وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ◦ وَ اَلْقی فی الْاَرْض رَواسیَ اَنْ تَمیـدَ بکُـمْ وَ اَنْهـاراً وَ

۱- ابراهیم / ۳۴-۳۲

سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۰ وَ عَلامات بالنَّجْم هُمْ يَهْتَدُونَ ۰ اَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لايَخْلُقُ اَفَلاتَذَكَّرُونَ ۰ وَ انْ تَعُدُّوا نعْمَةَ اللّه لاتُحْصُوها انَّ اللّهَ لَغَفُورٌ رَحيمٌ[۱]

و [خداوند] چارپایان را برای شما آفرید که برای شما در [پوست] آنها گرما و سودهای دیگر هست و هم از آنها می‌خورید ۰ و هنگامی که آنها را [شامگاهان] از چرا باز می‌گردانید یا [بامدادان] به چرا می‌برید، شما را در آن تجملی هست ۰ و بارهایتان را تا شهری که جز با به رنج انداختن تن خویش به آن نمی‌توانید رسید، می‌برند، بی گمان پروردگارتان رئوف و مهربان است ۰ و نیز اسبان و استران و درازگوشان را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و مایه تجمل نیز هست و نیز چیزهای دیگر که شما نمی‌دانید می‌آفریند و [بیان] راه میانه با خداوند است و بعضی از آن [راهها] بیراهه است و اگر می‌خواست همگی شما را هدایت می‌کرد ۰ او کسی است که از آسمان، آبی فروفرستاد که آشامیدنی شما از آن است و از همان گیاهان می‌روید که در آن [چارپایانتان را] می‌چرانید ۰ با آن برای شما زراعت درختان زیتون و خرما و انگور و از هر گونه محصولات [دیگر] می‌رویاند، بی گمان در این برای اندیشه‌ورزان مایه عبرتی هست ۰ و برای شما شب و روز و خورشید و ماه را رام کرد و ستارگان به فرمان او رام شده‌اند، بی گمان در این برای خردورزان مایه عبرتی است ۰ و آنچه در زمین برای شما رنگارنگ آفرید، بی گمان در این برای پندگیران مایه عبرتی هست ۰ او کسی است که دریا را رام کرد تا از [صید] آن گوشتی، تر و تازه بخورید و از آن زیوری بیرون می‌آورید و آن را می‌پوشید و کشتی‌ها را در آن، درياشكاف می‌بینی و چنین کرد تا از فضل و کرم او معاش خود فراهم آورید و باشد که سپاس بگذارید ۰ و کوههای استوار را در زمین بیفکند تا شما را نجنباند و نیز رودها و راههایی [پدید آورد] باشد که راه یابید ۰ و نیز نشانه‌هایی [دیگر [و آنان با

۱- نحل / ۱۸-۵

نظر به ستارگان راه می‌یابند ○ پس آیا کسی که می‌آفریند همانند کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ ○ و اگر نعمت الهی را بشمارید نمی‌توانید آن را شمارش کنید، بی گمان خداوند آمرزگار مهربان است.

وَ انَّ لَکُمْ فی الْاَنْعام لَعبْرَةً نُسْقیکُمْ ممّا فی بُطُونه منْ بَیْن فَرْث وَ دَم لَبَناً خالصاً سائغاً للشّاربینَ ○ وَ منْ ثَمَرات النَّخیل وَ الْاَعْناب تَتَّخذُونَ منْهُ سَکَراً وَ رزْقاً حَسَناً انَّ فی ذلکَ لَایَةً لقَوْم یَعْقلُونَ ○ وَ اَوْحی رَبُّکَ الَی النَّحْل اَن اتَّخذی منَ الْجبال بُیُوتاً وَ منَ الشَّجَر وَ ممّا یَعْرُشُونَ ○ ثُمَّ کُلی منْ کُلِّ الثَّمَرات فَاسْلُکی سُبُلَ رَبِّکَ ذُلُلاً یَخْرُجُ منْ بُطُونها شَرابٌ مُخْتَلفٌ اَلْوانُهُ فیه شفاءٌ للنّاس انَّ فی ذلکَ لَایَةً لقَوْم یَتَفَکَّرُونَ[۱]

و در چارپایانتان برای شما عبرتی است که از شکمهایشان، از میان سرگین و خون، شیری پاک به شما می‌نوشانیم، که گوارای آشامندگان است ○ و از میوه‌های درختان خرما و انگور هم [شراب] مستی‌آور و هم خوراک نیکو به دست می‌آورید، بی‌گمان در این امر برای خردورزان مایه عبرتی است ○ و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوهها و درختان و آنچه برمی‌افرازند [برای خود] خانه بساز○ سپس از همه میوه‌ها بخور و راه پروردگارت را فرمانبردارانه بپوی، [آنگاه] از شکمهای آنها شهدی رنگارنگ می‌تراود که در آن شفای مردمان است، در این برای اندیشه‌وران مایه عبرتی است.

وَاللّهُ جَعَلَ لَکُمْ منْ بُیُوتکُمْ سَکَناً وَ جَعَلَ لَکُمْ منْ جُلُود الْاَنْعام بُیُوتاً تَسْتَخفُّونَها یَوْمَ ظَعْنکُمْ وَ یَوْمَ اقامَتکُمْ وَ منْ اَصْوافها وَ اَوْبارها وَ اَشْعارها اَثاثاً وَ مَتاعاً الی حین ○ وَاللّهُ جَعَلَ لَکُمْ ممّا خَلَقَ ظلالاً وَ جَعَلَ لَکُمْ منَ الْجبالَ اَکْناناً وَجَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ

۱- نحل / ۷۲-۶۹

کَذلکَ یُتمُّ نعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلمُونَ[۱]

و خداوند از خانه‌هایتان برای شما مایه آرامش پدید آورد، و برای شما از پوستهای چارپایانتان خیمه هایی پدید آورد که در روز کوچیدنتان و روز اقامتتان آن را سبکبار می‌یابید و از پشمها و کرکها و موهای آنها اثاثیه و مایه بهره‌وری تا هنگامی معین [پدید آورد] ◦ و خداوند برای شما از آنچه آفریده است سایه سارها و از کوهها برای شما غارها پدید آورد و برای شما تن‌پوشهایی قرار داد که شما را از گرما [و سرما] نگه دارد و تن‌پوشهایی که شما را از آسیب همدیگر نگه می‌دارد، بدینسان نعمتش را بر شما تمام می‌کند، باشد که تسلیم پیشه کنید.

اَلّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فیها سُبُلاً وَ اَنْزَلَ منَ السَّماء ماءً فَاَخْرَجْنا به اَزْواجاً منْ نَبات شَتّی ◦ کُلُوا وَارْعَوْا اَنْعامَکُمْ انَّ فی ذلکَ لَایاتٍ لأُولی النُّهی[۲]

همان کسی که زمین را زیرانداز شما کرد و در آن برای شما راهها کشید و از آسمان آبی فروفرستاد و با آن از هر گونه گیاه گوناگون برآوردیم ◦ بخورید و چارپایانتان را بچرانید که در این، مایه‌های عبرت برای خردمندان است.

اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فی السَّموات وَ ما فی الْاَرْض وَ اَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نعَمَهُ ظاهرَةً وَ باطنَةً[۳]

آیا نیندیشیده‌اید که خداوند آنچه در آسمان‌ها و زمین است، برای شما رام کرد و نعمت‌های آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد.

خَلَقَکُمْ منْ نَفْسٍ واحدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ منْها زَوْجَها وَ اَنْزَلَ لَکُمْ منَ الْاَنْعام

۱- نحل / ۸۴-۸۳

۲- طه / ۵۶-۵۴

۳- لقمان / ۲۰

ثَمانیَةَ اَزْواجٍ[۱]

شما را از تنی یگانه آفرید، سپس همسرش را از او پدید آورد و برای شما هشت قسم از چارپایان فرو فرستاد.

اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا خَلَقْنا لَهُمْ ممّا عَملَتْ اَیْدینا اَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِکُونَ ◦ وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمنْها رَکُوبُهُمْ وَ منْها یَأْکُلُونَ ◦ وَ لَهُمْ فیها مَنافعُ وَ مَشاربُ اَفَلا یَشْکُرُونَ[۲]

آیا نیندیشیده‌اند که برای آنان از آنچه دستان [قدرت]مان برسازد، چارپایانی آفریده‌ایم که ایشان دارای آن هستند ◦ و آنها را رام ایشان گردانده‌ایم، لذا هم مرکوبشان از آنهاست و هم از آن می‌خورند.

وَ جَعَلَ فیها رَواسیَ منْ فَوْقها وَ بارَکَ فیها وَ قَدَّرَ فیها اَقْواتَها فی اَرْبَعَة اَیّام سَواءً للسّائلینَ[۳]

و بر روی آن [زمین] کوههای استوار آفرید و به آن برکت بخشید و در چهار روز زاد و برگش را در آن آماده ساخت، که برای خواهندگان یکسان است.

وَالَّذی خَلَقَ الْاَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ منَ الْفُلْک وَ الْاَنْعام ما تَرْکَبُونَ ◦ لتَسْتَوُوا عَلی ظُهُوره ثُمَّ تَذْکُرُوا نعْمَةَ رَبِّکُمْ اذاَ اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْه وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرنینَ[۴]

و همان کسی که همه گونه‌ها را آفرید و برای شما از کشتی‌ها و چارپایان مرکوب ساخت ◦ که بر پشت آن برآیید، سپس نعمت پروردگارتان را آنگاه که بدان برآمدید، یاد کنید و بگویید پاکا، کسی که

۱- زمر / ۶
۲- یس / ۷۴-۷۲
۳- فصلت / ۱۰
۴- زخرف / ۱۳

این را رام ما ساخت و ما به آن توانا نبودیم.

هُوَالَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکبها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقه[1]

اوست کسی که زمین را رام شما گردانید، سپس در گوشه و کنار آن رهسپار شوید و از روزی آن بخورید.

علاوه بر آیات فوق‌الذکر، امام صادق علیه السلام نیز در روایت توحید مفضّل، ضمن تشریح ادلّه توحید، به این موضوع تصریح کرده است که خداوند، جهان و طبیعت را به صورتی آماده، در اختیار انسان قرار داده و همه نیازمندی‌ها و اسباب معیشت او را فراهم آورده است:

«اَوَّلُ الْعبَر وَ الْاَدلَّة عَلَی الْباری ـ جَلَّ قُدْسُهُ ـ تَهْیئَةُ هذاَ الْعالَم وَ تَأْلیفُ اَجْزائه وَ نَظْمُها عَلی ما هیَ عَلَیْه، فَانَّکَ اذا تَأَمَّلْتَ الْعالَمَ بفکْرکَ وَ مَیَّزْتَهُ بعَقْلکَ وَجَدْتَهُ کَالْبَیْت الْمَبْنیّ الْمُعَدّ فیه جَمیعُ ما یَحْتاجُ الَیْه عبادُهُ، فَالسَّماءُ مَرْفُوعَةٌکَالسَّقْف، وَالْاَرْضُ مَمْدُودَةٌ کَالْبَساط وَ النُّجُومُ مَنْضُودَةٌ کَالْمَصابیح وَ الْجَواهرُ مَخْزُونَةٌ کَالذَّخائر وَ کُلُّ شَیءٍ فیها لشَأْنه مُعَدٌّ وَ الْانْسانُ کَالْمُمَلِّک ذلکَ‌اَلْبَیْت وَ الْمخَوِّل جَمیع ما فیه، وَ ضُرُوبُ النَّبات مُهَیَّأَةٌ لمَاربه وَ صُنُوفُ الْحَیْوان مَصْرُوفَةٌ لمَصالحه وَ مَنافعه، فَفی هذا دَلالَةٌ واضحَةٌ عَلی اَنَّ الْعالَمَ مَخْلُوقٌ بتَقْدیرٍ وَ کَلمَةٍ وَ نظامٍ وَ مُلائَمَةٍ وَاَنَّ الْخالقَ لَهُ واحدٌ[2]

«اولین نشانه بر وجود خداوند، فراهم بودن این جهان و نظم و تناسب اجزا و بخش‌های گوناگون آن است. هرگاه در جهان، اندیشه و تعقل‌نمایی، آن را چون سرایی کامل ـ که همه نیازمندی‌های بندگان در آن گرد آمده است ـ می‌یابی. آسمان برافراشته چون سقف این سرا؛

۱- ملک / ۱۵

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۶۱

زمین، فرش آن؛ ستارگان انبوه، چراغهای آن؛ و معادن زیرزمینی، ذخیره‌های آن است. و [خلاصه] همه چیز برای رفع نیاز انسان گردآوری شده است و آدمی به مثابه صاحب این سرا و تحویل گیرنده همه آنچه که در آن است، می‌باشد. انواع گیاهان و رستنی‌ها برای نیازهای او فراهم، و اقسام جانداران برای تأمین مصالح و منافع او، مهیا شده است، و این خود نشانه‌ای روشن بر آن است که جهان، آفریده‌ای براساس اندازه و هماهنگی و تناسب است و آفریدگار او یکی است.»

مشاهده کردیم که تسخیر، عموماً به معنای فعلیت داشتن و آماده بودن است. تسخیر خورشید و ماه و روز و شب و دریا و چهارپایان، هرگز بدین معنی نیستکه به عنوان موادی خام و شکل ناگرفته در اختیار انسان قرار داده شده‌اند تا انسان با تجربه و تلاش خود، آنها را به تصرف درآورد، بلکه بدین مفهوم است که این مظاهر از طبیعت برای معیشت انسان ساخته و پرداخته شده‌اند و از فوائد خود، انسان‌ها را به نحو احسن و کامل بهره‌مند می‌سازند و انسان تنها باید با مقداری کوشش و تلاش از نعمت‌های رنگارنگ خداوند بهره ببرد که نحوه این کوشش و تلاش توسط رسولان الهی به او آموخته شده است .

تعابیری چون »و اتیکم من کل ماسألتموه و ان تعدّوا نعمة الله لاتحصوها»، «و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة»، «قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم و ریشا»، «و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج» و «و ذللناها [انعام] لهم فمنها رکوبهم و منها تأکلون»، به صراحت محقِّق و ممهِّد و بالفعل بودن نعمت‌های الهی را در دل طبیعت اعلام می‌کند و این بر خلاف تلقی رایج است که گمان می‌شود انسان‌ها با اتکّا به تجربه و آزمایش و آگاهی‌های مستقل شخصی در یک سیر ممتد و طولانی تاریخی، به مواهب طبیعت دست یافته‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ مستشرقین، آن گروه از غربی‌ها هستند که به مطالعه شرق روی

آوردند. شرق‌شناسی غربی‌ها دو مقطع دارد: ۱ـ روزگاری که مطالعات شرق‌شناسانه زمینه‌ساز سلطه و استعمار اروپا و غرب است. در این مقطع، شرق و آداب و سنن ملل شرق با نظر تحقیر و تخطئه، و نمادی از عقب‌ماندگی و توحش، مورد مطالعه و نگارش قرار می‌گیرد. ۲ـ روزگاری که نهضت‌های ضداستعماری در کشورهای شرقی پا می‌گیرد. در این مقطع شرق‌شناسی چهره عوض می‌کند و تحقیر، جای خود را به تعظیم و تکریم می‌دهد اما به دنبال کسب این نتیجه که شرقی‌ها، در شناخت خود، چشم به دهان غربی‌ها داشته باشند و در نهایت با ملاک‌های غربی، به شناخت و نقد خویش بپردازند. در هر صورت، حاصل هر دو مقطع شرق‌شناسی، اثبات سیادت غرب و القای آموزه‌های غربی بوده است.[۱]

[۲]ـ این فراز از دیدگاه استاد مطهری؛ که رویکرد بیکنی به علم از یک جهت مفید بوده و خدمت بسیار بزرگی به بشریت کرده است، قابل نقد است. بحران‌های گوناگون ناشی از علوم و تمدن جدید که بشریت را محاصره کرده است، صحت این دیدگاه را به طور جدی مورد تردید قرار می‌دهد. از سوی دیگر وقتی پذیرفتیم رویکرد بیکنی به علم با مبانی دینی سازگار نیست، چگونه میوه و محصول این رویکرد می‌تواند مفید و مطلوب برای بشریت باشد؟ با مطالعه کتاب حاضر، نقد ما بر این سخن استاد روشن‌تر می‌شود.

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک به: شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما، ص ۵۶ / توسعه و اباحه، ص ۳۱-۱۵

بخش پنجم

دین و توسعه

- اسلام و مرزهای آبادانی دنیا
- چشم‌اندازی از توسعه غربی
- نفی فقر و رهبانیّت
- آیات توصیه‌کننده به دنیا
- آیات هشدار دهنده نسبت به دنیا
- دنیا از منظر معصومین علیه السلام
- سرگذشت جوامع دنیامدار و توسعه‌زده در قرآن

وَابْتَغ فیما اتیکَ اللهُ الدّارَ الْاخرَةَ وَلاتَنْسَ نَصیبَکَ
منَ الدُّنیا[۱]
از آنچه خداوند به تو بخشیده است، سرای آخرت
را بجوی و بهره‌ات را از دنیا هم فراموش مکن.

اسلام و مرزهای آبادانی دنیا

تبیین چگونگی نگاه دین به دنیا و ترسیم مرزهای معیشت و زندگی متعادل و عاری از افراط و تفریط، یکی از حلقه‌های مهم بحث نسبت اسلام با تجدّد است. ظرف چند دهه اخیر، غفلت از بسیاری از آموزه‌های قرآن و عترت در باب دنیا، موجب کج فهمی‌های فراوانی شده و کسانی را وا داشته است تا با استناد به آیاتی چون »هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها»[۲]، «ولاتنس نصیبک من الدّنیا»[۳] و «قل من حرّم زینة اللّه التی اخرج لعباده و الطّیبات من الرزق»[۴]، حکم به مطلوبیّت تمدّن جدید و مشروعیّت »مذهب توسعه«[۱] .

بدهند و نتوانند بین دنیای مطلوب تمدن تکنولوژیک با دنیای مطلوب اسلام،تمیز و تفکیک قائل شوند.

با نگاهی جامع به آیات و روایات در موضوع دنیا و فارغ از

۱- قصص / ۷۷

۲- هود/ ۶۴

۳- قصص/ ۷۷

۴- اعراف/ ۳۲

مشهورات زمانه، می‌توان نحوه تلقـی اسـلام از دنیـا، آبـادانی و معـاش

متعادل را دریافت. پیش از ذکر آیات و روایات مربوط، ضـروری اسـت دو مطلب را توضیح دهیم:

الف: پیشتر نیز گفتیم که با ظهور رنسانس، بشر غربی بـا انقطـاع از غیب و وحی، به مـذهب انسـان محـوری (اومانیسـم) گرویـد و واجـد معیارهای جدیدی در همه زمینه‌ها شد. از لوازم نفی غیـب و اومانیسـم، انکار اخلاق و فضایل معنوی بود که آثار خود را در همه شـؤون تمـدن جدید و از جمله اقتصاد، ظاهر کرد. فضیلت‌هایی چـون قناعـت، کفـاف، میانه‌روی، اندازه در معیشت، انفاق، ایثـار، زهـد، تعـاون، مهـرورزی بـه طبیعـت و مخلوقـات خداونـد[۲] و... کـم‌رنـگ و یـا محـو شـدند، و ارزش‌هایی چون تکـاثر، تفـاخر، تبعـیض، رفـاه‌خـواهی، شـادخواری، رنگارنگ‌خواهی، مصرف‌زدگی و به تبع آن دست‌اندازی روز افـزون بـه منابع طبیعی و خلاصه، رکون و اطمینان به دنیا و میل به خلود در زمین، سربرآورد و به دنبال حاکمیت چنین ارزش‌هایی بود کـه پدیـده اسـتعلا، استعمار و استثمار انسان‌ها و جوامع، با تمدن جدید همراه شد و جهان را به دو بخش مسلّط و تحت سلطه، تقسیم کرد. همچنین از تبعـات چنـین رویکردی به دنیاست که بحرانهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی، یکی پس از دیگری رخ نموده و بشریّت را بر لبه پرتگاهی غیر قابل اجتناب قرار داده است.

چشم‌اندازی از توسعه غربی

روژه گارودی در کتاب » گورکن‌ها، یک هشدار نوین به زنـدگان» می‌نویسد:

«تصور و پندار ترقی، چنانکه در سـده هجـدهم توسـط »کوندورسـه» فیلسوف، اقتصاددان و سیاسـتمدار فرانسـوی (۱۷۹۴-۱۷۴۳ م) بیـان شـده است و در سده نوزدهم به توسـط »اگوسـت کنـت» فیلسـوف فرانسـوی و بنیانگذار مکتب پوزیتیویسم (۱۸۵۷-۱۷۹۷) معرفـی گشـته و همچنـین در سده بیستم با« شکوفایی» و «توسعه» و «تحوّل»، شـناخته شـده اسـت کـه

میراث همان تصورات و پندارهای سده‌های هجده و نوزده است، همه از فرهنگی زاده‌اند که در زمان »رنسانس» با سه اصل اساسی مشخص گردید:

۱ـ اصل دکارت (یا بیکن) که مارا تسخیر کننده و ارباب طبیعت می‌خواست؛ نتیجه این شد که بشر در پی تسلط بر طبیعت رفت؛ طبیعتی عریان و بی بهره از هر گونه کمال مطلوب و هدف متعالی.

۲– اصل هابس (فیلسوف انگلیسی ۱۶۷۹–۱۵۵۸) که روابط میان افراد بشر را بر این پایه مشخص کرد که: «انسان گرگ انسان است!»؛ رابطه‌های رقابت در بازار، جبهه بندی جنگلی میان افراد و احزاب و دسته‌ها، رابطه ارباب و رعیت و آقا و بنده و همچنین در سطح کنونی قدرت تکنیکی ما: «تعادل وحشت»، همگی نتیجه اصل یاد شده بر پایه گرگ بودن انسان برای انسان است.

۳ـ «اصل مارلو» در اثر معروفش به نام » سرگذشت غم‌انگیز دکتر فاوست» که مرگ خدا را اعلام می‌کند و می‌گوید: «ای انسان با مغز توانای خود یک خدا شو! ارباب و آقای همه عناصر...»، ضعف و ناتوانی جنبه متعالی انسان و ردّ و طرد هرگونه ارزش مطلق، پیامد این اندیشه است.

شناخت پوزیتیویست (اثباتی یا تحققی بنابر فلسفه «اگوست کنت») از پیشرفت و ترقی در این دورنمای فرهنگی، تنها دارای یک ملاک اعتبار است و آن عبارت است از تحوّل علمی و فنی که به توسط آن قدرت انسان در چیرگی بر طبیعت و بر دیگر انسان‌ها سنجیده می‌شود. این خود نشانه‌ای پرمعناست که دورانهای تاریخ بشریت، دارای نام‌های مربوط به »تکنیک» معمول در هر دوران است: دوران سنگ، دوران آهن، دوران ماشین بخار، دوران برق و سرانجام دوران اتم.

برخی از اندیشمندان و نویسندگان امروز، این »توتالیتاریسم تکنولوژیک» یا حکومت و سلطه مطلق تکنولوژی را مورد انتقاد قرار داده‌اند. لورو آگوهان (از نویسندگان معاصر فرانسه) در کتاب »حرکت و سخن»، گذشته تاریخی پیش از تاریخ و آینده »افزار» را مورد مطالعه

قرار داده و به این نتیجه رسیده است که انسان شدن انسان، تنها منحصر و موکول به ترقّی و پیشرفت فنی نیست و تنها تکامل تکنیک‌ها نمی‌تواند حکایت از تکامل انسان‌ها داشته باشد.

«لورو آگورهان» در کتاب خود می‌پرسد: با در نظر گرفتن پیشرفت تکنولوژی و فن‌سالاری در جهان امروز، اگر انسان معنای دیگری سوای سازنده افزار دارد، از جنبه انسانی و معنوی او چه باقی خواهد ماند؟

دکارت (و بیکن) گفت که ما باید ارباب و تسخیر کننده طبیعت باشیم. علم و تکنیک، طبیعت را عملاً مسخر ما ساخته است تا آنجا که امروز ما می‌توانیم طبیعت را از میان ببریم. بمبی که امریکاییان بر هیروشیما افکندند، در یک لحظه هفتاد هزار نفر را کشت. این یک »ترقی و پیشرفت» تکنیک به شمار می‌آید به‌ویژه هنگامی که آن را با عمل «چنگیز خان» مقایسه کنیم که وقتی »اصفهان» را فتح کرد، هفت روز طول کشید تا توانست تلّی از کلّه‌های ده هزار قربانی بی گناه بسازد.! قدرت بمب اتمی (جدید) برابر با انبار ذخیره‌ای از یک میلیون بمب «هیروشیما» است، یعنی امکان عملی و تکنیکی کشتن هفتاد میلیارد انسان، دوازده یا پانزده بار بیشتر از شمار نفوسی که در روی زمین وجود دارد، یعنی از میان بردن هر گونه آثار زندگی در سطح کره ارض...

نقش ویرانگر (اقتصاد) بازار در اینجا متوقف نمی‌شود. تنها ملاحظه مثلاً عقلایی اقتصادی و سودرسانی در اندک زمان ممکن، بازار ساختمان‌سازی و گسترش خطرناک و خرچنگ‌وار شهرها را با بر پا کردن ساختمان‌های زشت و ملال‌انگیز در داخل و خارج شهرها و تخریب باغ‌ها و تفسید آب و هوا و فضا، رونق و رواج داده است. این ساختمان‌کاری وحشیانه برای سودجویی شتابزده، هر سال در اروپا مساحتی از جنگل‌ها را به اندازه مساحت سراسر کشور «اتریش» از میان می‌برد. از جنگل‌های آمازون، هر روز بیست و چهار هکتار کاسته می‌شود و بدین سبب، تنفس چند میلیارد نفوس روی زمین در معرض

خطر قرار گرفته است. منطق بازار، روابط بشری را بـه تبـاهی کشـانیده است: برداشت کمیتی از زندگی و آزمندی‌های مرزناپذیر و تلاش بـرای تأمین آنها، جنگلی از تضاد منافع و برخورد اغراض و اهوای نفسـانی را پدید آورده که به شکل تجاوز و تعدّی فردی و تبهکاری‌هـای گونـاگون بروز می‌کند و موجب دسته‌بندی‌ها و تضـادهای اجتمـاعی، و در سـطح جهانی باعث »توازن وحشت» می‌شود.»[۱]

گارودی در سوگنامه خود برای تمدن دنیازده جدید می‌افزاید:

«زندگی، این زندگی حقیـر و غلطـی نیسـت کـه آکنـده از اشـیا و حرکاتی است که ما را از زندگی حقیقی دور می دارد: برنامه‌گزاری برای سفرهای ییلاقی، تغییر سیستم یا مدل اتومبیل، تماشای ویـدیو، و دیگـر سـرگرمی‌هـای غربـی، زنـدگی حقیقـی نیسـت بلکـه خودخـواهی و «نارسیسیسم» حقیقی است. زندگی حقیقی دارای تصویرهایی از زنـدگی واقعی مردم است که تصاویر تلویزیون، مانع از دیدن آنهاست. دارای عطر وبویی از جنگل‌ها و دریاها و اقیانوسهاست که بـوی نفـت و گـاز و دود سیگار نمی‌گذارد به مشام ما برسد! دارای زمزمه بـاد و نـوازش نسـیم و تماشای آسمانی است که صـدای حرکـت چرخهـای کارخانـه و سـر و صدای شهر شلوغ و هوای دمکرده محل کار و سقف کوتاه محل زنـدگی، نمی‌گذارد به گوش و چشم مـا برسـد. مـا غربیـان همچـون روبوتهـای (آدمهای ماشینی) ساخت تکنولوژی مدرن شده‌ایم که بـا برنامـه گـزاری «اردیناتور» کوکمان کرده‌اند و بر حسب این »کوک» زندگی مـی‌کنـیم و تاریخ معاصر را می‌سازیم؛ همان تاریخی که در مدرسـه‌هـا بـه کودکـان می‌آموزند و در مطبوعات و تلویزیون و رادیو به بزرگترها «حقنـه» مـی کنند. تاریخی‌که بدون وجود «انسان و انسـانیت» جریـان دارد و یـا بـه عبارت دیگر با عنصر بهیمی جاری است. تاریخ سلطه و قهـر و غلبـه و

۱- گورکن‌ها، یک هشدار نوین به زندگان، ص ۹۶-۹۱

اشغال نظامی و استیلای اقتصادی و فرهنگی... تاریخ امپراطوری‌های صنعتی، تاریخ ژنرال‌هایی که با تراکتور آدمها را زنده به گور می‌کنند. تاریخ جنگ و جدل احزاب و اقوام همسایه بر سر اختلاف مرزها و چند وجب خاک خدا....! و خلاصه‌تاریخ همه آن چیزهایی که زمانه از خبط و خطاهای بشری ثبت کرده است. همه آن چیزهایی که درست در خط معکوس انسانیت و فرزانگی است.»[۱]

اکنون سئوال این است که این نحوه از اقتصاد و توسعه و تمدن ـ که محصول نگرش‌های جدید به علم و دنیا و توسعه، و ابزارها و تکنولوژی‌های مدرن است ـ چه نسبتی با معیشت توحیدی و دینی می‌تواند داشته باشد؟ آیا وقتی قرآن و روایات سخن از آبادی زمین می‌گویند، به چنین سلوک مادّی و اقتصادی نظر دارند؟ آیا صرف تشابه و یگانگی در بعضی از الفاظ و تعابیر، تا این اندازه می‌تواند مایه وارونه‌نگری باشد؟

نفی فقر و رهبانیّت

ب: شکی‌نیست که اسلام، نسبت به تأمین معیشت انسان‌ها و برخورداری آنها از نعمت‌های مادّی، نهایت اهتمام را دارد و با فقر و تنگدستی که راه را برای تعالی معنوی مردم ناهموار نماید، سر ستیز دارد و از آن با عنوان »مرگ بزرگ» یاد کرده است:

قال علی علیه السلام:اَلْفَقْرُ، اَلْمَوْتُ الْاَكْبَرُ[۲]

تنگدستی، مرگ بزرگ است.

همان‌گونه که در فصول پیشین دیدیم، خداوند - جلّ و علا - از آغاز خلقت بشر، در کار تأمین معیشتی مناسب برای مردم شد و همه

۱- گورکن‌ها، ص ۱۳۲-۱۳۱

۲- ترجمه نهج‌البلاغه، ص ۸۷۶

چیز را برای این مقصود، فراهم نمود و حتی در جزیی‌ترین و ابتدایی‌ترین امور معاش، انسان را به حال خود وانگذاشت و همه چیز را به او آموخت و در اختیار او گذاشت؛ این بدان معناست که دین، هیچ‌گاه از دنیای مردم، فاصله نگرفته و آنها را به حال خود رها نکرده است. از سوی دیگر، رهبانیّت و عزلت از دنیا، حتّی اگر با میل و رغبت انتخاب شود، از نظر اسلام، مردود است و برای هیچ فرد یا جامعه‌ای، این شیوه را مجاز نمی‌داند:

قالَ الْکاظمُ علیه السلام: لَیْسَ منّا مَنْ تَرَکَ دُنْیاهُ لدینه اَوْ تَرَکَ دینَهُ لدُنْیاهُ[۱]

امام کاظم علیه السلام: آن که دنیایش را برای دینش و یا دینش را برای دنیایش رها کند، از ما نیست.

امّا مسأله اساسی و مهم اینجاست که دنیا و لذّات و تنعمات مادّی، به مثابه بستر و ابزاری برای وصول به حیات جاودانی اخروی است و اگر حتی برای یک لحظه، اصل واقع شوند و مایه غفلت از آخرت، موجب خسارت آدمی است و این همان نقطه‌ای است که ادیان الهی و اسلام با آن سرستیز دارند و تمام تلاش خود را معطوف به آن کرده‌اند که انسان‌ها را از مهلکه چنین دنیایی نجات دهند.

اگر قرار است مؤمنی به سراغ دنیا و رزق و روزی آن برود، و مؤمنانی به عمارت و آبادی حیات مادّی خود بپردازند، و حکومتی دینی، برای آبادانی و توسعه معیشت جامعه، طرحی دراندازد، باید چنان معیشتی را سامان دهند که هموارکننده راه آخرت باشد و جامعه را برای حاکمیّت فضیلت‌هایی چون عبادت، عدالت، معنویّت، ایثار، انفاق، تعاون و خلاصه، انابه به دارخلود و تجافی از دارغرور، یاریگر باشد؛ در غیر این صورت، جامعه هر چه بیشتر به ثروت، تنعّم، رفاه و تجمّل دست

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱

یابد، وزر و وبال بیشتری برای خود فراهم کرده و عاقبت دنیوی و اخروی خطرناک‌تری را برای خود رقم زده است، و در چنین شرایطی، خطر ثروت و غنا بیش از فقر خواهد بود.

آیات توصیه‌کننده به دنیا

ابتدا به ذکر آیاتی می‌پردازیم که کسانی با استناد به این آیات، مطلوبیت توسعه غربی را نتیجه می‌گیرند و حکم به تلقی مثبت اسلام از آن، می‌دهند.

مقدمتاً باید این نکته را یادآوری کنیم که این دسته از آیات یا در مقام نفی رهبانیت و عزلت از دنیا و نعمت‌ها و زیبایی‌های آن است و یا آن که در کنار توصیه به دنیا، بلافاصله نسبت به زیاده‌روی و خروج از حدّ تعادل، هشدار داده است. اکنون به ذکر و توضیح یک یک این آیات می‌پردازیم:

یا اَیُّهَا اَلَّذینَ امَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَیِّبات ما اَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ[۱]

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید.

در تفسیر مجمع البیان، درباره شأن نزول این آیه، چنین آمده است:

«مفسرین گویند، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف قیامت و نصیحت به مردم، سخن می‌راند. سخنان پیامبر به آن اندازه، مؤثر واقع گردید که حاضران مجلس، گریستند و ده نفر از آنان که عبارت بودند از: علی علیه السلام، ابوبکر، عبدالله‌بن مسعود، ابوذر غفاری، سالم (مولی ابی حذیفة)، عبدالله بن عمر، مقداد، سلمان و معقل بن مقرن، در خانه عثمان بن مظعون گرد آمدند و اتفاق کردند که در روز، روزه بدارند و در شب، به نماز شب و عبادت بپردازند و در رختخواب نخوابند و گوشت نخورند و با زنان نزدیکی

۱- مائده / ۸۷

ننمایند و عطریات استعمال نکنند و لباس پشمینه بپوشند و دنیا را ترک کنند و به سیاحت در روی زمین بپردازند. این خبر به رسول خدا رسید، به خانه عثمان بن مظعون آمد، او را ندید... از خانه عثمان برگشت. وقتی که عثمان داخل خانه خود شد، زوجه‌اش آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی خبر داد، عثمان بن مظعون با هم‌پیمان‌های خود نزد پیامبر آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مایل هستید از تصمیماتی که گرفته‌اید به شما خبر دهم؟ گفتند بلی، و نیز گفتند ما اراده‌ای جز خیر نداشته‌ایم؛ فرمود من به شما اجازه نمی‌دهم تصمیماتی را که اتخاذ نموده‌اید، عملی سازید، زیرا بدنها و نفس‌های شما بر شما حقی دارند. بنابراین همچنانی که روزه می‌گیرید، افطار هم باید بنمایید و چنان که شب برای نماز قیام می‌کنید، باید خوابیدن را نیز از یاد نبرید، چنان که من، هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم، نماز شب می‌خوانم و گوشت هم می‌خورم و با زنان نیز معاشرت دارم و هر کس به سنت و روش من بی‌میلی نشان بدهد، از من نخواهد بود؛ سپس مردم را جمع کرد و برای آنها خطبه خواند و از روش رهبانیت مذمت فرمود. بعد این آیه نازل شد.»[1]

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّه الَّتی اَخْرَجَ لعباده وَ الطَّیِّبات منَ الرِّزْق[2]

ای پیامبر! بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده، و رزق پاکیزه او را حرام کرده است؟

«ابن عباس می‌گوید: زنان در دوران جاهلیّت با حالت برهنه دور خانه کعبه طواف می‌کردند و فقط پارچه کهنه‌ای جلو عورت خویش می‌گذاشتند [ظاهراً با این ذهنیت که در هنگام طواف، باید از هرگونه زینت و تجمّل حتی لباس، عاری باشند، برای رفع این ذهنیت و عملکرد غلط] آیه:

۱- نمونه بینات در شأن نزول آیات، ص ۳۱۱-۳۱۰

۲- اعراف / ۳۲

یا بَنی ادَم خُذُوا زینَتَکُمْ عنْدَ کُلَّ مَسْجدٍ[۱]
ای فرزندان آدم، زینت [پوشاک] خود را در هر مسجدی برگیرید.
و این آیه [قُلْ مَنْ حَرِّمَ...] نازل شد.»[۲]

وَلاتَنْسَ نَصیبَکَ منَ الدُّنْیا[۳]
بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن
آیات قبل و بعد این آیه، به خوبی گواه حد و مرز بهره‌وری از دنیاست:
وَابْتَغ فیما اتیکَ اللّهُ الدّارَ الْـاخرَةَ وَلاتَـنْسَ نَصـیبَکَ مـنَ الـدُّنْیا وَ اَحْسنْ کما اَحْسَنَ اللّهُ الَیْکَ وَلاتَبْغَ الفَسادُ فـیالْـاَرْض، انِّ اللّـهَ لایُحـبُّ الْمُفْسدینَ[۴]
ـ از آنچه خداوند بر تو بخشیده است، سـرای آخـرت را بجـوی و بهره‌ات را از دنیا هم فراموش مکن و همچنان که خداوند بـه تـو نیکـی کرده است، نیکی کـن و در زمـین، فتنـه و تبـاهی مجـوی کـه خداونـد تبهکاران را دوست ندارد.
همچنین علـی علیـه السـلام در توضـیح آیـه »وَلاتَـنس نصـیبک منَالدنیا» فرموده‌اند:
وَلاتَنْسَ صـحِّتَکَ وَ قُوِّتَـکَ وَ فَراغَـکَ وَ شَـبابَکَ وَ نَشـاطَکَ اَنْ تَطْلُبَ بهَاالْاخرة[۵]
مبادا فراموش کنی که سلامت، نیرو، فراغت، جوانی و نشاطت را در

۱- اعراف / ۳۱
۲- همان، ص ۳۵۶
۳- قصص / ۷۸
۴- قصص / ۷۸
۵- البرهان، ج ۴، ص ۲۸۷

طلب آخرت به‌کارگیری.

هُوَاَنْشَاَکُمْ منَ الاَرْض وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فیها، فَاسْتَغْفرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا الَیْه[۱]

او شما را از زمین پدید آورد و شما را به آبادگری در آن واداشت، پس از او آمرزش بخواهید و به درگاه او توبه کنید.

با توجه به مجموعه آیات و روایات، واضح است که مقصود از عمران و آبادی در آیه فوق، آبادانی با حد و مرزهای مشخص آن در اسلام می‌باشد و نه هر نوع آبادانی حتی از نوع توسعه غربی، ضمن اینکه در برداشت از آیه نمی‌توان آیات و روایات دیگر را نادیده گرفت. همچنین فراز «فاستَغفروهُ ثم توبُوا الیه» بیانگر جهت عمران است.

پس از آیات فوق، اکنون به ذکر دسته‌ای دیگر از آیات و روایات در باب دنیا و آخرت می‌پردازیم تا روشن شود که اسلام بیشترین نفرت را از دنیا و توسعه‌ای که سدّ راه آخرت و بلکه مایه غفلت از آن و موجب رکون و اطمینان انسان‌ها به دنیا باشد، ابراز داشته است:

آیات هشداردهنده نسبت به دنیا

زُیِّنَ للَّذینَ کَفَرُوا الْحَیوةُ الدُّنْیا وَ یَسْخَرُونَ منَ الَّذینَ امَنُوا[۲]

زندگانی دنیا در چشم کافران، آراسته شده است و مومنان را ریشخند می‌کنند.

وَ مَاالْحَیوةُ الدُّنْیا الاّ مَتاعُ الْغُرُور[۳]

زندگانی دنیا جز مایه فریب نیست.

۱- هود / ۶۱

۲- بقره / ۲۱۲

۳- آل عمران / ۱۸۳

مَنْ کانَ یُریدُ الْحَیوةَ الدُّنْیا وَ زینَتَها نُوَفَّ الَیْهِمْ اَعْمالَهُمْ فیها وَ هُمْ فیها لایَبْخَسُونَ ۝ اُولئکَ الّذینَ لَیْسَ لَهُمْ فی ألاخرَة الاّ النّارُ وَ حَبطَ ما صَنَعُوا فیها وَباطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ[۱]

هرکس زندگانی دنیا و تجمّل آن را بخواهد، حاصل اعمالشان را در همین دنیا، به تمامی به آنان می‌دهیم و در آن کم وکاستی نخواهند دید. اینان، کسانی هستند که در آخرت، جز آتش دوزخ ندارند و هر چه در دنیا کرده‌اند، بر باد رفته و کار و کردارشان باطل شده است.

مَنْ کانَ یُریدُ الْعاجلَةَ عَجِّلْنا لَهُ فیها ما نَشاءُ لمَنْ نُریدُ ثُمِّ جَعَلْنا لَهُ جَهنَّمَ یَصْلیها مَذْمُوماً مَدْحُوراً ۝ وَ مَنْ اَرادَ الْاخرَةَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمنٌ اُولئکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً[۲]

هرکس بهره زودیاب [دنیوی] بخواهد، برای هر کس که بخواهیم و هر چه بخواهیم، در آن پیش اندازیم، سپس جهنّم را برای او مقرّر می‌داریم که نکوهیده و مطرود به آن درآید و هرکس آخرت را بخواهد و چنانکه باید در راه آن بکوشد و مومن باشد، اینانند که سعیشان مشکور است.

وَ ما هذه الْحَیوةُ الدُّنْیا الاّ لَهْوٌ وَ لَعبٌ وَ انِّ الدّارَ الْاخرَةَ لَهیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ[۳]

و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و اگر می‌دانستند، بی‌گمان سرای آخرت، سرای زندگانی است.

یا اَیُّهَا النِّبیُّ قُلْ لاَزْواجکَ انْ کُنْتُنِّ تُردْنَ الْحَیوةَ الدُّنْیا وَ زینَتَها فَتَعالَیْنَ اُمَتِّعْکُنِّ وَ اُسَرِّحْکُنِّ سراحاً جَمیلاً وَ انْ کُنْتُنِّ تُردْنَ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ

۱- هود / ۱۹-۱۸

۲- اسراء / ۱۹-۱۸

۳- عنکبوت / ۶۵

الدّارَ الْاخرَةَ فَانَّ اللّهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسنات منْكُنَّ اَجْراً عَظیماً[۱]

ای پیامبر بـه همسـرانت بگـو: اگـر زنـدگانی دنیـا و تجمـل آن را می‌خواهید، پس بیایید تا بهره‌مندتان سازم و به رهایشی نیکـو رهایتـان کنم، و اگر خداوند و پیامبر او و سرای آخرت را می‌خواهید، بدانیـد کـه خداوند از برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ آماده ساخته است.

مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الْاخرَةَ نَزدْ لَهُ فی حَرْثه وَ مَنْ کـانَ یُریـدُ حَـرْثَ الدُّنْیا نُؤْته منْها وَ ما لَهُ فی‌الْاخرَةَ منْ نَصیب[۲]

هرکس که بهره کشت اخروی را خواسته باشد، برای او در کشت او می‌افزاییم و هرکس بهره کشـت دنیـوی را خواسـته باشـد، از آن بـه او می‌بخشیم و برای او در آخرت بهره‌ای نیست.

وَ لَوبَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لعباده لَبَغَوا فی‌الْاَرْض وَ لكـنْ یُنَـزِّلُ بقَـدَرٍ مـا یَشاءُ، انَّهُ بعباده خَبیرٌ بَصیرٌ[۳]

و اگر خداوند روزی را بر همه بندگانش گسترده می‌داشت، در روی زمین فتنه و فساد می‌کردند ولی به اندازه‌ای که بخواهد مقرر می‌دارد کـه او به کار بندگانش آگاه و بیناست.

اعْلَمُوا انَّمَا الْحَیوةُ الدُّنْیا لَعبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْـنَكُمْ وَ تَكـاثُرٌ فی الْامْوال وَ الْاَوْلاد كَمَثَل غَیْث اَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَكُونُ حُطاماً وَ فی الْاخرَةَ عَذابٌ شَدیدٌ[۴]

بدانید که همانا زندگانی دنیا بازیچه و سرگرمی، زیور و فخرفروشی در میان شما، و افزون طلبی در اموال و اولاد است، هماننـد بـارانی کـه

۱- احزاب / ۳۰-۲۹

۲- شوری / ۲۰

۳- شوری / ۲۸

۴- حدید / ۲۰

کشاورزان را گیاه آن خوش آید، سپس پژمرده شود و آن را زرد شده بینی، سپس خرد و ریز شود و در آخرت هم عذابی شدید هست.

فَاَمّا مَنْ طَغى وَ اثَرَ الْحَيوةَ الدُّنْيا فَانِّ الْجَحيمَ هىَ اْلمَأْوى[۱]

آنگاه هرکس طغیان ورزیده باشد و زندگانی دنیا را برگزیده باشد. بی شک جهنم جایگاه اوست.

دنیا از منظر معصومین علیهم السلام

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:

اَلدُّنْيا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مافيها الّا ما كانَ فيها للّه عَزِّوَجَلِّ[۲]

دنیا و آنچه در آن است نفرین شده است، مگر آنچه برای خدا به کار گرفته شود.

انِّ فى طَلَب الدُّنْيا اضْرارٌ بالْاخرَة وَ فى طَلَب الْاخرَة اضْرارٌ بالدُّنْيا، فَاَضرُّوا بالدُّنْيا فَانِّها اَحَقُ بالْاضْرار[۳]

دنیاخواهی ناگزیر به آخرت زیان خواهد رساند و آخرت جویی نیز به دنیا، پس به دنیایتان زیان برسانید که آن سزاوارتر به زیان است.

خُلقَ اَرْبَعَةٌ لاَرْبَعَة: اَلْمالُ للْانْفاق لا للْامْساک، وَالْعلْمُ للْعَمَل لا للْمُجادلَة، وَالْعَبْدُ للتِّعَبُّد لاً للتَّنَعُّم، وَ الدُّنْيا للْعبْرَة لا للْعمارَة[۴]

چهار چیز، برای چهار مقصود آفریده شده است: ۱- مال برای بخشش نه حبس کردن ۲- دانش برای عمل نه مجادله ۳- بنده برای عبودیّت نه خوشگذرانی ۴- دنیا برای عبرت نه آبادانی

۱- نازعات / ۴۰

۲- کنزالعمّال، ح ۶۰۸۳

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۳۱ / بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۱

۴- المواعظ العددیّه، ص ۱۵۹

هَبَطَ اِلَیَّ جبْرَییلُ علیه السلام فی اَحْسَن صُوْرَة فَقال: یا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله، اَلْحَقُّ یُؤْتکَ السّلامَ وَ یَقوُلُ لَکَ انّیً اَوْحَیْتُ الَی الدُّنْیا اَنْ تَمَرِّری وَ تَکَدِّری وَ تَضیِّقی وَ تَشَدِّدی عَلی اَوْلیائی حَتّی یُحبّوُا لقائی وَ تَیَسِّری وَ تَسَهَّلی وَ تَطَیِّبی لاعدائی حَتّی یُبْغضُوا لقائی فَانّی جَعَلْتُ الدُّنْیا سجْناً لأُوْلیائی وَ جَنَّةً لاَعْدائی[1]

جبرییل در بهترین شکل و شمایل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! خداوند بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: به دنیا وحی کرده‌ام که نسبت به دوستان من تلخ، تیره، تنگ و سخت باش تا پیوسته به دیدار من مشتاق باشند، و نسبت به دشمنان من آسان و هموار و گوارا باش تا از دیدار من بیزار باشند، که من دنیا را زندان دوستانم و بهشت دشمنانم قرار داده‌ام.

یَا ابْنَ مَسْعُود! مَنْ تَعَلَّمَ الْعلْمَ یُریدُ به الدُّنْیا وَ اثَرَ عَلَیه حُبَّ الدُّنْیا وَ زینَتَها اسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللّه وَ کانَ فی الدّرَک الْاَسْفَل منَ النّار مَعَ الْیَهُود وَ النّصاری[2]

ابن مسعود! هرکس به نیت دستیابی به دنیا دانش بیاموزد و دوستی و جلوه دنیا را برگزیند، خشم خدا را برانگیخته است و جایگاهش در قیامت همراه با یهود و نصاری در طبقه زیرین جهنم است.

اَلرَّغْبَةُ فیالدُنْیا تُکْثرُالْهَمِّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فیالدُّنْیا یُریحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدَنَ[3]

شیفتگی به دنیا، غم و اندوه را افزون می‌کند و زهد در دنیا، جان و تن را راحتی می‌بخشد.

۱- بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۹۴

۲- همان، ج ۷۴، ص ۹۹

۳- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۲۰

مامنْ اَحَدٍ منَ الْاَوّلینَ وَ الْاخرینَ الّا وَ هُوَ یَتَمَنّی یَوْمَ الْقیامَـة انّـهُ لَـمْ یُعْطَ منَ الدُّنْیا الاّ قُوتاً[۱]

در روز قیامت، فردی از مردمان اول و آخر (دنیا) نیست مگر آن که آرزو می‌کند: ای کاش بیش از نیاز روزانه، بهره‌ای از دنیا نمی‌داشت.

قالَ عَلیٌ علیه السلام:

اَلدُّنْیا مَطیَّةُ الْمُؤْمنُ عَلَیْها یَرْتَحلُ الی ربَّه[۲]

دنیا مرکب مؤمن است که بدان به سوی پروردگارش کوچ می‌کند.

وَ لَنعْمَ [الدُّنْیا] دارُ مَنْ لَمْ یَرْضَ بها داراً وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ یُوَطِّنْها مَحَلّاً[۳]

دنیا چه سرا و جایگاه خوبی است برای کسی کـه آن را جایگـاه و سرای ماندن نیانگارد.

انّما سُمَّیَت الدُّنْیا لانَّها اَدْنی منْ کُلَّ شَیءٍ[۴]

دنیا از آن رو دنیا نام گرفته است که پست‌تر از هر چیز است. [دنیـا از ریشه »دنوّ» به معنای پستی و بی‌ارزشی است.]

انَّ اللّهَ ـ سُبْحانَهُ ـ جَعَلَ الدُّنْیا لما بَعْدَها وَ ابْتَلی فیها اَهْلَها لیَعْلَمَ اَیُّهمْ اَحْسَنُعَمَلاً وَ لَسْنا للدُّنْیا خُلقْنا وَ لا بالسَّعْی فیها اُمرْنا[۵]

خداوند دنیا را برای بعد از آن [آخرت] آفریده است و اهل دنیـا را مورد ابتلاء و آزمایش قرار داده است، تا معلوم شود چه کسی نیکوکارتر است. ما برای دنیا آفریده نشده‌ایم و به تـلاش [بـی حـدّ و مـرز] در آن مأمور نگشته‌ایم.

۱- همان، ج ۷۴، ص ۵۴

۲- شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۷

۳- همان، ج ۱۱، ص ۳۳۹

۴- بحارالانوار، ج ۵۷ ص ۳۵۵

۵- شرح نهج‌البلاغة، ج ۱۷، ص ۵۵

اَلْمُتَمَتِّعُونَ منَ‌الدُّنْیا تَبْکی قُلُوبُهُمْ وَ انْ فَرحُوا[۱]

دلهای خوشگذرانان در دنیا گریان است، گرچه ظاهری سرخوش دارند.

واَعْلَمْ یا بُنَیَّ، انَّکَ انَّما خُلقْتَ للْاخرَة لا للدُّنیا وَ للْفَناء لا للْبَقاء وَ للْمَوْت لا للْحَیاة[۲]

فرزندم! بدان که تو برای آخرت آفریده شده‌ای، نه دنیا و برای نیستی (در دنیا) نه هستی و برای مرگ، نه حیات.

لَوْ عَقلَ اَهْلُ الدُّنْیا خَرُبَتْ[۳]

اگر مردم دنیا همگی خردمند بودند، دنیا ویران می‌شد!

واَنْزَلُوا الدُّنْیا منْ اَنْفُسهمْ کَالْمَیْتَة الَّتی لایَحلُّ لاَحَدٍ اَنْ یَشْبَعَ فیها الاّ فی حال الضَّرُورَة الَیْها[۴]

انبیا، برگزیدگان و شایستگان، دنیا را چون مرداری می‌دانستند که جز در حالت اضطرار، خوردن و سیر شدن از آن را حلال نمی‌دانستند.

انَّ الدُّنْیا وَ الْاخرَةَ عُدُوّان مُتَفاوتان وَ سَبیلان مُخْتَلفان فَمَنْ اَحَبَّ الدُّنْیا وَ تَوَلاّها اَبْغَضَ الْاخرَةَ وَ عاداها وَ هُما بمَنْزلَة الْمَشْرق وَ الْمَغْرب وَ ماش بَیْنَهُما کُلَّما قَرُبَ منْ واحدٍ بَعُدَ منْ الْاخَر وَ هُما بَعد ضَرّتان[۵]

دنیا و آخرت دو دشمن ناهمگونند و دو راه گوناگون. هرکه دنیا را دوست بدارد، آخرت را دشمن داشته. دنیا و آخرت به مثابه مشرق و مغربند و کسی که میان آن دو سیر می‌کند، هرگاه به یکی نزدیک شود، از

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۱

۲- نهج‌البلاغة، نامه ۳۱

۳- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۵

۴- همان، ص ۱۱۱

۵- ترجمه نهج‌البلاغه، ص ۸۴۲

دیگری دور گردد و این دو چون هوو هستند.

قالَ السِّجادُ علیه السلام:

اَلدُّنْیاءُ دُنْیاءان: دُنْیا بَلاغٌ وَ دُنْیا مَلْعُونَةٌ[۱]

دنیا بر دو گونه است: ۱ـ دنیای بلاغ [راه و بستر رسیدن به آخرت] ۲ـ دنیای منفور [دنیای اصیل و بریده از آخرت]

مَنْ طَلَبَ الْغنی وَ الْاَموالَ وَ السَّعَةَ فیالدُّنْیا فَانِّما یَطْلُبُ ذلکَ للرّاحَة وَ الرّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فیالدُّنْیا وَ لا لاَهْل الدُّنْیا انِّما خُلقَت الرّاحَةُ فیالْجَنِّة وَ لاَهْلالْجَنِّة[۲]

آن کس که بی نیازی و ثروت و توسعه معیشت را در دنیا می‌جوید، از آن روست که به راحتی دست یابد، در حالی که راحتی [واقعی [در دنیا و برای اهل دنیا آفریده نشده است. راحتی [واقعی و ماندگار] در بهشت و برای اهل بهشت است.

قالَ الْمَسیحُ علیه السلام للْحَواریّینْ: انِّماَ الدُّنْیا قَنْطَرَةٌ، فَاعْبُرُوها وَ لاتَعْمُرُوها[۳]

عیسی مسیح علیه السلام به یاران خود گفت: دنیا پل است، از آن بگذرید و به آبادی آن نپردازید.

مامنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرفَة اللّه عَزِّوَجَلَّ وَ مَعْرفَة رَسُوله اَفْضَلُ منْ بُغْض الدُّنْیا[۴]

بعد از شناخت خداوند و رسولش، هیچ کاری ارزشمندتر از دشمنی با دنیا نیست.

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۰

۲- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۹۲

۳- همان، ص ۹۳

۴- همان، ص ۵۹

قالَ الْباقرُ علیه السلام: نعْمَ الْعَونُ الدُّنْیا عَلَی الْاخرَةَ[۱]

دنیا، چه یاور خوبی برای (کسب) آخرت است.

قالَ الصّادقُ علیه السلام:

وَ لاتَشْغَلْنی بالْاکْثار عَلَیَّ منَ الدُّنْیا تُلْهینی عَجائبُ بَهْجَتها وَ تُفَتَّنُنی زَهراتُ زینَتها وَ لا باقْلال یَضُرُّ بعَمَلی وَ یَمْلَأُ صَدْری هَمُّهُ وَ اَعْطنی منْ ذلکَ غنیً عَنْ اَشْرار خَلْقکَ وَ بَلاغاً اَنالُ به رضاکَ[۲]

خداوندا! از دنیا به من آنقدر زیاد مده که موجب شود جاذبه‌های شادی زای آن مرا به خود سرگرم سازد و شکوفه‌های زیبای آن فریبم دهد، و نه آنقدر کم بده که از عمل نیک بازم دارد و سینه‌ام را غمبار کند، بلکه آنقدر به من ده که از مردم بد بی نیاز شوم و با آن بتوانم خشنودی تو را جلب نمایم.

ما فَتَحَ اللّهُ عَلی عَبْدٍ باباً منْ اَمْرالدُّنْیا الّا فَتَحَ اللّهُ عَلَیه منَ الْحرْص مثْلَهُ[۳]

خداوند هیچ دری از دنیا را به روی بنده‌ای نگشود، مگر آنکه به ازای آن، دری از حرص و زیاده‌خواهی را نیز به روی او گشود.

اجْعَل الدُّنْیا بمَنْزلَة قَنْطَرَة عَلی نَهْر جُزْتَ عَلَیْها وَ تَرَکْتَها وَ لَمْ تَرْجعْ الَیْها اخرَالدَّهْر، اُخْرُبْها وَ لاتَعْمُرْها فَانَّکَ لَمْتُؤْمَرْ بعمارَتها[۴]

دنیا را به عنوان پلی بر رودخانه‌ای قرار بده که از آن عبور می‌کنی و می‌گذری و هرگز به آن باز نمی‌گردی، [بنابراین] آن را ویران کن و به آبادی آن نپرداز که تو به آبادانی آن سفارش نشده‌ای.

قالَ لُقْمانُ لابْنه: وَ خُذْ منَ الدُّنْیا بَلاغاً وَ لاتَرفُضْها فَتَکوُنَ عَیالاً عَلَی

۱- همان، ج ۷۳، ص ۱۰۷

۲- همان، ج ۱۱، ص ۲۸۶

۳- همان، ج ۷۰، ص ۱۶

۴- همان، ج ۷۰، ص ۶۹ / کافی، ج ۲، ص ۱۳۴

النّاسو لاتَدْخُلْ فیها دُخُولاً یَضُرُّ باخرَتکَ، یابُنَیَّ! لاتَـرْکَنْ الـیَ الـدُّنْیا وَ لاتَشْغَلْ قَلْبَکَ بها فَما خَلَقَ اللّهُ خَلْقاً هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْه منْها اَلا تَـری انَّـهُ لَـمْ یَجْعَلْ نَعیمَها ثَواباً للْمُطیعینَ وَلَمْ یَجْعَلْ بَلاءَها عُقُوبَةً للْعاصینَ[۱]

لقمان به پسرش گفت: از دنیا به اندازه‌ای که یاریگرت [بر واجبـات و مستحبات [باشد، بهره‌مند شو، نه آن را [به کلّی] رها کن که سربار مردم باشی و نه آنقدر به آن بپرداز که به آخرتت زیان برسانی. فرزندم! مایـل به دنیا نشو و دلت را به آن مشغول نکـن [چـرا کـه] خداونـد، مخلـوقی پست‌تر از دنیا ندارد، مگر نمـی‌بینـی کـه خداونـد خوشـی‌اش را بـری فرمانبرداران و گرفتاری‌اش را برای سرکشان قرار نداده است.

اَلْمالُ مالُ اللّه ـ عزِّ وَ جَـلِّ ـ جَعَلَـهُ وَدایـعَ عنْـدَ خَلْقـه وَ اَمَـرَهُمْ اَنْ یَأکُلوُا منْهُ قَصْداً وَ یَشْرَبوُا منْهُ قَصْداً وَ یَلْبسوُا منْهُ قَصْداً وَ یَنْکَحـوُا منْـهُ قَصْداً وَ یَرْکَبوُا منْهُ قَصْداً وَ یَعُودُوا بما سوی ذلکْ عَلی فُقَـراء المُـؤمنینَ فَمَنْ تَعَدّی ذلکَ کانَ ماأکَلَهُ حَراماً وَ ما شَربَ منْهُ حَراماً وَ ما لَبسَهُ منْـهُ حَراماً وَ ما نَکحُه منْهُ حَراماً وَما رَکبَهُ منْهُ حَراماً[۲]

مال، از آن خداست که به امانت، نزد مردم گذاشـته اسـت و بـدانها فرمان داده است که بخورند میانه، بنوشند میانه، ازدواج کنند میانه، مرکب بگیرند میانه، و افزون بر آن را به فقرای مؤمن ببخشند، پس هر آن کـس که از این حد تجاوز کند، آنچه خورده و نوشیده و پوشیده و ازدواج کرده و سوار شده، حرام است.

لَولا الْحاحُ هذه الشَّیعة عَلیَ اللّه فی طَلَب الرِّزْق لَـنَقَلَهُمْ مـنَ الْحـال الَّتی هُم عَلَیْها الی ماهُوَ اَضْیَقُ[۳]

۱- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۲

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۷

۳- همان، ج ۷۲، ص ۵۳

اگر نبود اصرار و پافشاری شیعیان در طلب روزی، خداوند آنها را در شرایطی سخت‌تر از وضعیتی که اکنون دارند، قرار می‌داد.

اَلْفَقْرُ اَزْیَنُ عَلیَ الْمؤُمن منَ الْعَذار عَلی خَدَّ الفَرَس وَ انِّ اخرَ الْانْبیاء دُخوُلاً الیَ‌الجَنَّة سُلَیمانُ وَ ذلکَ لما اُعْطیَ منَ الدُّنْیا[۱]

ناداری برای مؤمن زیباتر از لجام برگردن اسب است و آخرین پیامبر که به بهشت داخل می شود، سلیمان است و این به خاطر ملک و پادشاهی دنیاست که به وی داده شده بود.

جمع‌بندی آیات و روایات:

از مطالعه آیات و روایات یاد شده، نکات زیر به دست می‌آید:

الف: هر جا که در آیات و روایات، دنیا مورد تأیید و یا ستایش و توصیه قرار گرفته است، مقصود دنیایی است که کشتگاه آخرت و هموار کننده راه بهشت و نعمتهای جاودانه اخروی باشد، در غیر این صورت، دنیا حتّی اگر یک لحظه ارتباط خود را با آخرت قطع کند، مذموم و منفور است.

ب: دنیا و جلوه‌های آن، در چشم کافران، زیبا و مایه رضایت،تفاخر، اطمینان خاطر، خوشی و تلذّذ است و همین امر نیز مایه خسران و عذاب اخروی آنان است، اما در نزد مؤمنان، عرصه ابتلاء و عمل صالح (جهاد اکبر، جهاد اصغر، عبادت، ایثار، خدمت به خلق، صبر بر طاعت، صبر بر مصیبت و صبر بر معصیت و...) برای رستگاری در آخرت می‌باشد.

ج: دنیاخواهی، فراتر از حدی که بستر آخرت باشد، هرگز با آخرت خواهی قابل جمع نیست. آنان که خواستار راحتی و تنعم و تلذّذ هستند، باید منتظر عذاب آخرت باشند.

د: برای مؤمن، سزاوار است که از لذتهای مشروع دنیا نیز تا آنجا که

۱- همان، ص ۵۲

قادر به صبر و تحمّل است، کمتر استفاده نماید، تا در آخرت، راه بهشت برای او هموارتر باشد. لذتهای مشروع اگرچه موجب دوزخی شدن نمی‌شود، اما بعضاً از مراتب و درجات اخروی می‌کاهد.

ه. : با توجه به حوادث و رخدادهای منتظر و غیر منتظر دنیایی، و آسیبها و بلاهایی که در زندگی انسان‌ها بروز می‌کند، درمی‌یابیم که اساساً دنیا جایی نیست که مایه امن و اطمینان انسان عاقل باشد و به آن دل ببندد. از یک سو هر نعمت و لذتی در دنیا بالاخره فانی می‌شود و از سوی دیگر، انسان به هر امکان و مزیّتی که در دنیا دست می‌یابد، خواستار فراتر از آن است و این خود نشانگر ذات نا آرام و دغدغه آور دنیاست.

و: عمارت دنیا و توسعه در معیشت جامعه، تا آنجا مورد سفارش اسلام است که مسیر آخرت را برای مردم هموار کند [دنیای بلاغ] و فراتر از آن ممنوع است [دنیای ملعون].

تذکّر یک نکته مهم:

میل و رکون به دنیا و پرداختن به تجمّل و زینت آن، حتی در صورتی که با عوارضی چون تخریب محیط زیست، چپاول منابع و ذخیره نسل‌های آتی، استثمار و غارت دیگر جوامع و...همراه نباشد ـ همانگونه که در قرون و اقوام پیشین چنین بوده است ـ از نظر اسلام ممنوع و مذموم است؛ حال اگر دنیازدگی و توسعه‌مداری با چنان پیامدهای سهمگینی همراه باشد ـ که در تمدن جدید چنین است ـ بدیهی است که مذمّت و عقوبتی صد چندان دارد و با هیچ توجیه و دستاویزی نمی‌توان بین چنین تمدن و توسعه‌ای، با عمران و آبادانی مشروع و مطلوب اسلام، کمترین سنخیت و هماهنگی یافت.

سرگذشت جوامع دنیامدار و توسعه‌زده در قرآن

برای تکمیل مبحث پیش، مناسب است نگاهی به آیاتی بیندازیم که

فرجام جوامع و اقوامی را بازگو می‌کند که همّ اساسی خود را بر آبادانی دنیا گذاشتند و مراحل چشمگیری از عمران و به تعبیر امروزین آن، توسعه یافتگی را درنوردیدند و همین امر موجب طغیان و کفر، و گرفتاریشان به عذاب الهی شد:

وَ کَمْ اَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ منْ قَرْن هُمْ اَحْسَنُ اَثاثاً وَ رءْیاً[۱]

و چه بسیار پیش از آنان، نسل‌هایی را که خوش ساز و برگ‌تر و خوشنماتر بودند، نابود کردیم .

وَ کَمْ اَهْلَکْنا منْ قَریَة بَطِرَتْ مَعیشَتَها فَتلْکَ مَساکنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ منْ بَعْدهمْ اِلّا قَلیلاً وَ کُنّا نَحْنُ الْوارثینْ[۲]

و چه بسیار شهرها که از [شدّت رفاه] در زندگیشان سرمستی می‌کردند، نابود کردیم و این خانه‌هایشان است که پس از آنان جز اندکی مسکون نبوده است و ما خود وارثانیم.

اَوَلَمْ یَعْلَمْ اَنِّ اللّهَ قَدْ اَهْلَکَ منْ قَبْله منَ الْقُرُون مَنْ هُوَ اَشَدُّ منْهُ قُوَّةً وَ اَکْثَرُ جَمْعاً[۳]

آیا [قارون] نمی‌دانست که خداوند پیش از او، از میان نسلها(یی که بودند) کسانی را که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، نابود کرده است.

اَوَلَمْ یَسیروُا فی الْارْض فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقبَةُ الِّذینَ منْ قَبْلهمْ کانوُا اَشَدُّ منْهُمْ قُوِّةً وَ اَثارُوا الْاَرْضَ وَ عَمَرُوها[۴]

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند. آنان از ایشان نیرومندتر بودند و

۱- مریم / ۷۴

۲- قصص / ۵۸

۳- قصص / ۷۸

۴- روم / ۹، همچنین ر.ک به: فاطر، ۴۴ / مؤمن، ۲۲ و ۸۲

زمین را کندوکاو کردند و بیش از آنچه آنـان آن را آبـاد سـاخته بودنـد، آبادش کردند.

اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بعادٍ ٭ ارَمَ ذات الْعماد الَّتی لَمْ یُخْلَقْ مثْلُها فی الْبلاد ٭ وَثَمُودَ الَّذینَ جابُوا الصَّخْرَ بالْواد[1]

آیا نیندیشیده‌ای که پروردگـارت در حـق [قـوم و سـرزمین] عـاد چگونه عمل کرد؟ در حق ارم ستوندار، همـان کـهماننـدش در شـهرها ساخته نشده بود و نیز قوم ثمـود کـه در وادی القـری [خانـه از] سـنگ می‌بریدند [و می‌تراشیدند].

پی‌نوشت‌ها :

[۱]ـ آنچه در غرب به عنوان »توسعه» مطرح است و ما نیز اغلب شیفته و در جستجوی انواع آن هستیم، تنها یک طرح اقتصـادی بـرای تحقـق امـوری چـون ازدیاد تولید و مصرف، اشتغال، افـزایش درآمـد سـرانه، گسـترش صـادرات و ... نیست بلکه به مثابه یک مذهب و ایدئولوژی است که اصول و فـروع و بایـدها و نبایدهای خود را دارد و در همه شئون فردی و اجتماعی تأثیرگذار اسـت. دیویـد یمانه در کتاب »تئوری توسعه» (به نقل از توسعه و مبانی تمـدن غـرب، ص ۴۹) می‌نویسد: «توسعه جریـانی چنـد بعـدی اسـت کـه در خـود تجدیـد سـازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی ـ اجتماعی را به همراه دارد. توسعه عـلاوه بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسـی در سـاختهای نهـادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه نظرهای عمومی مردم است، توسـعه در بسیاری موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در بر می‌گیرد».[2]

[۲]ـ از امام صادق علیه السلام منقول است: اَقْبَلَ رَجُلان الی رسُول الله صلی الله علیه و آله فقال اَحَدُهُما لصاحبه: اجْلسْ علی اسْم الله تعـالی ـ وَالْبَرْکَـة، فقـال رسُول الله صلی الله علیه و آله: اجْلسْ عَلی اَسْتک، فَاَقْبَلَ یَضْـربُ الْـأرْضَ بعَصـاً، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تَضْرِبْها فَانِّها اُمُّکُمْ و هیَ بکم برِّةٌ. دو نفر به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، یکی به دیگری گفت: به نام

۱- فجر / ۹-۶

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر.ک به: توسعه و مبانی تمدن غرب / توسعه و اباحه

خدا و برکت الهی، بنشین، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود بر سَرین خود بنشین، پس آن مرد با عصای خود به زمین می‌زد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر زمین نزن که او خاستگاه و پناهگاه شما و فرمانبردار خیرخواهتان است. و در روایت دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله: تَمَسَّحُوا بالْاَرض فانّها اُمُّکم و هی بکُم برَّةٌ، از زمین تبرّک بجویید که آن پناهگاه و فرمانبردار نیکخواهتان است.[۱]

۱- بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۹۴

بخش ششم

امام زمان (عج) و تمدن جدید

- مهدی(عج)، مبدءُالایات
- منصور با رعب و مؤیّد به ظفر
- فرشتگان و جنیان، یاران قائم(عج)
- زنده شدن مردگان
- در هم پیچیده شدن طومار قدرت کفّار

حَتّی اذا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَها وازَّیَّنَتْ وَظَنَّ اَهْلُها اَنَّهُمْ قادرُونَ عَلَیْها أتیها اَمْرُنا لَیْلاً اَوْنَهاراً فَجَعَلْناها حَصیداً کَاَنْ لَم تَغْنَ بالْاَمْس[1]

تا آن‌گاه که زمین پیرایش و آرایش خود را برگرفت و چون اَهل آن گمان کردند که مسلّط بر زمین هستند، فرمان ما در شب یا روز به آن در رسید، و آن را چون محصول درو شده گردانیدیم، گویی که دیروز هیچ چیز نبوده است.

مهدی(عج)، مبدأ الایات

آیا امام زمان (عج) هنگام ظهور از ابزار و سازوکارهای تمدن جدید استفاده خواهد کرد؟ آیا جامعه امـام زمـانی و دنیـای بعـد از ظهـور در عرصه معاش، تداوم تکاملی تمدن تکنولوژیک خواهد بود؟

با توجه به ذهنیت مشهور و غالب در مورد تمدن جدید، پاسـخ سؤال فوق مثبت است و قائلین به این نظر به روایـت زیـر اسـتدلال می‌کنند که:

قال الصادق علیه السلام: اَبَی اللهُ اَنْ یَجْرِیَ الاَشْیاءَ الاّ بأَسْبابها[2]

امام صادق علیه السلام: خداوند از این که کارها و رخدادها را جـز با اسباب و علل عادی آن محقق نماید، امتناع می‌ورزد.

امّا با مراجعه به احادیث و روایـات مربـوط، خـلاف ایـن ذهنیـت

۱- یونس / ۲۴

۲- الفصول المهمّة فی اصول الائمّه، ج ۱، ص ۶۴۷

آشکار خواهد شد و درخواهیم یافت که حادثـه ظهـور و دوران پـس از آن، بیش از آن که متکی بر علل و اسباب عادی باشد، با پشتوانه آیات و معجزات الهی و علل و اسباب غیبی و ملکوتی، صـورت خواهـد بسـت. اگر چه مشیّت غالب خداوند بر جریان امور از راه علل و اسباب عـادی است امّا در مقاطعی، این مشیّت به گونـه‌ای غیرمتعـارف و اعجازگونـه، محقق می‌شود و ما در تاریخ، موارد متعددی ازاین دسـت سـراغ داریـم، مانند حکومت سلیمان، پادشاهی ذوالقرنین و...

یکی از القاب حضرت مهدی (عج)، «مبدأ الایات» است و این بدان دلیل است که بیشترین معجزات، به دست مبارک ایشان از آغاز ظهور تـا پایان دوران حکومت، محقق خواهد شد و خداوند برای هیچ یک از انبیا و رسل خود، این مقدار معجزه زمینی و آسمانی قرار نداده است.[۱]

برای وضوح بیشتر مطلب به ذکر پاره‌ای از این آیـات و معجـزات، براساس روایات معصومین علیهم السلام می‌پردازیم:

۱. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله: مهـدی(عـج) در حـالی خـروج می‌کند که قطعه ابری بالای سر اوست. منادی در آن ابر ندا می‌کند: ایـن مهدی(عج) خلیفه خداست، از او پیروی کنید.[۲]

۲. امام علی علیه السلام: [در زمان حکومت مهدی(عج)] گرگ و میش با هم در یک مکان زندگی می‌کنند، بچه‌ها با مارها و عقربها بازی مـی‌کننـد، در حالی که اذیت نمی‌شوند و شر از میان می‌رود و خیر باقی می‌ماند.[۳]

منصور با رعب و مویّد به ظفر

امام باقر علیه السلام:

۳. قائم(عج) ما، با رعب، یاری (منصور بالرعب) و با پیروزی تأیید

۱- نجم الثاقب، ص ۱۱۱

۲- کشف‌الغمّه، ج ۳، ص ۲۶۰ / بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۱

۳- الزام الناصب، ص ۱۳۹ / نجم‌الثاقب، ص ۱۵۶ / منتخب‌الاثر، ص ۴۷۴

(مُویِّد بالظفر) می‌شود. زمین در زیر پای او می‌پیچد و گنج‌های آن بـرای او آشکار می‌شود. حکومت او مشرق و مغرب را فرا می‌گیرد و خداونـد دینش را بر همه ادیان غالب می‌گردند، اگرچه مشرکان، ناخوش دارند.[۱]

۴. وقتی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور کند، خداوند او را با ملائکه مسوّمین و مردفین و منزَلین و کروّبین در حالی کـه جبرییـل علیـه السلام جلو، میکاییل علیه السلام در طرف راست، و اسرافیل علیه السلام در طرف چپ اوست، یاری فرماید. رعب آن حضرت بـه انـدازه یـک مـاه راه، جلو، و یک ماه، عقب سر، و یک ماه، از طرف راست، و یک مـاه، از طـرف چپ، می‌رود و ملائکه مقربین در پیش روی آن حضرت هستند.[۲]

۵. گویا می‌بینم اصحاب قائم(عج) را که احاطـه و پرکـرده‌انـد بـین آسمان و زمین را، چیزی نیست مگر مطیع آنها حتـی درنـدگان زمـین و هوا؛ همه چیز و همه کس در صدد تأمین رضایت آنها هستند. زمینی بـر زمین دیگر فخر می‌کند و می‌گوید امروز بر مـن یکـی از اصـحاب قـائم علیه السلام گذشته است.[۳]

۶. چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، به هر اقلیمـی، مردی را می‌فرستد و به او می‌گوید: فرمان تو در کف دست توست، چون با موضوعی مواجه شوی که از آن سر در نیاوری و نفهمی، به کف دست خود نظر کن و به هر چه در او بینی عمل نما. و قشـونی بـه قسـطنطنیه می‌فرستد، چون به خلیج برسند، چیزی برپاهای خود می‌نویسـند و روی آب راه می‌روند، اهل روم آنها را می‌بینند و می‌گویند: اینهـا اصـحاب او هستند که روی آب راه می‌روند، پـس خـود او چگونـه اسـت؟ آن‌گـاه، دروازه‌های شهر را به روی آنها باز خواهند کرد، آنها وارد می‌شوند و هر

۱- کمـال‌الـدین و تمـام النعمـة، ص ۳۳۱ / اعـلام الـوری بـاعلام الهـدی، ص ۲۹۱ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱

۲- الغیبة (نعمانی)، ص ۲۳۴ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۸

۳- کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۳ / بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷

چه بخواهند حکم می‌نمایند.[۱]

۷. اصحاب قائم(عج)، سیصد و سیزده نفر از فرزندان عجم می‌باشند، بعضی از ایشان را در روز با آشنایی به نام خود و نام پدر و نسب و شمائل در ابر سوار می‌کنند، به مکه می‌برند و بعضی در رختخواب خود خوابیده، نابهنگام در مکه دیده می‌شوند، بدون میعاد و سابقه قرارداد.[۲]

۸. وقتی قائم(عج) از مکه قیام کند و عازم کوفه شود، منادی او ندا می‌کند: هیچ یک از شما خوراکی و آشامیدنی برندارد. [مهدی علیه السلام] سنگ موسی علیه السلام را که دوازده چشمه از او جاری می‌شود با خود حمل می‌نماید، در هر منزلی که وارد می شود آن را نصب می‌کند و چشمه‌ها از او می‌جوشد. هر گرسنه از آن بخورد، سیر و هر تشنه، سیراب می‌شود. این توشه آنان خواهد بود.[۳]

۹. مهدی علیه السلام هفت سال حکومت خواهد کرد که هر سال از آن، معادل ده سال از سالهای شماست، آنگاه خداوند آنچه خواهد، انجام می‌دهد.

[ابوبصیر] می‌گوید: گفتم، فدایت شوم، چگونه این سالها طولانی می‌شوند؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند به فلک امر می‌کند که کند حرکت کند. از همین رو روزها و سالها طولانی می‌شوند.

ابوبصیر: کسانی می‌گویند اگر در فلک تغییری پیدا شود، عالم تباه می‌شود.

۱- الغیبة (نعمانی)، ص ۳۱۹ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵

۲- الغیبة (نعمانی)، ص ۳۱۵ / بحارالانوار؛ ج ۵۲، ص ۳۷۰

۳- الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۶۹۰ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۵ / نجم الثاقب، ص ۱۸۳

امام علیه السلام: این سخن زندیق‌هاست، اما مسلمانان این سخن را خواهند پذیرفت چرا که خداوند برای پیغمبر صلی الله علیه و آلـه خـود، ماه را دو نیمه کرد؛ قبل از آن برای یوشع بن نون علیه السلام خورشید را برگرداند، و خبر از طـولانی بـودن روز قیامـت کـه معـادل هـزار سـال شماست داد.[۱]

۱۰. ذوالقرنین را در انتخاب میان دو ابر، مخّیر کردند که او ابـر رام را برگزید و ابر سخت و سرکش برای صاحب شما]حضرت مهدی علیـه السلام [ذخیره شد. راوی پرسید: ابر سرکش کدام است؟ فرمود: ابری کـه در آن رعد و برق و صاعقه است، پس صاحب شما بر آن سوار می‌شـود و آن ابر او را در راههای هفت آسمان و هفت زمین، بالا می‌برد.[۲] [۱]

۱۱. اولین کسی که با قائم(عج) بیعت می‌کند جبرییل اسـت، سـپس فرشتگان و نجبای جن و آنگاه نزدیکان و یاران آن حضرت.[۳]

۱۲. [هنگام رویارویی قائم(عج) و سفیانی] در شام بانـگ بـرآورده می‌شود که عرب حجاز علیه شما [سفیانی] گرد آمده‌اند. سفیانی به یاران خود می‌گوید: آنها چه می‌گویند؟ یارانش به او می‌گویند: آنها جز شتر و خرما چیزی ندارند و ما تا به دندان مسلح هستیم، ما را بـه سـوی آنهـا بفرست. آنگاه سفیانی با لشگری بالغ بر صد و هفتاد هزار نفر که به انواع سلاح‌ها مسلح هستند، خارج می‌شود و در کنـار دریاچـه طبریّـه منـزل می‌کند. مهدی(عج) نیز همراه لشکریان خود به سوی او حرکت مـی‌کنـد، شبها راه می‌رود و روزها کمین می‌کند. چون سفیانی بـه دریاچـه طبریّـه رسید خشم خدا و خلق خدا متوجه او می‌شود، پرندگان با بال‌های خود

۱- الارشـاد، ص ۳۶۵ / اعـلام الـوری، ص ۴۳۲ / بحـارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹ / نجم‌الثاقب، ص ۱۴۸ / الزام الناصب، ص ۲۲۳

۲- بصائرالدرجات، ص ۲۹ / بحارالانوار ج ۱۲، ص ۱۸۲ / نجم‌الثاقب، ص ۱۷۲

۳- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۸ / الزام‌الناصب، ص ۲۱۶

لشگر او را می‌زنند و کوه‌ها سنگ‌های خود را به سوی آنها فرو می‌ریزند و فرشتگان با صدای خود بر آنها نهیب می‌زنند، یک ساعت نمی‌گذرد مگر این که همه سپاه سفیانی هلاک می‌شود و از سپاه سفیانی جز خود او حتی یک نفر هم نمی‌ماند. مهدی(عج) او را گرفته، در کنار دریاچه طبریّه در نزدیکی دمشق در زیر درختی که شاخه‌هایش مشرف بر دریاچه است، سر می‌برد.[۱]

۱۳. نخستین کسی که با قائم(عج) بیعت می‌کند، جبرییل است که به صورت پرنده سفید رنگی نازل شده، با او بیعت می‌کند. آنگاه یک پای خود را بر بیت‌الحرام و پای دیگرش را بر مسجد اقصی می‌گذارد و با صدای روشن و فصیح ندا می‌کند که همه مردمان می‌شنوند: اَتی اَمَرُالله فَلا تَسْتَعجلوهُ[۲]

[یعنی: امر خدا فرا رسید پس شتاب نکنید] آنگاه صدای دیگری از سوی قرص خورشید شنیده می‌شود که همه مخلوقات در آسمان‌ها و زمین آن را می‌شنوند. بانگ می‌زند: هذا مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله بایعُوهُ وَلا تُخالفُوا اَمرَهُ [این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است با او بیعت کنید و از فرمان او سرپیچی نکنید.] [۳]

امام صادق علیه السلام:

۱۴. مفضّل بن عمراز امام صادق علیه السلام سوال کرد: آقای من! حضرت مهدی علیه السلام [از کجا و چطور ظهور می‌فرماید؟ امام علیه السلام فرمود: ای مفضّل! تنها ظاهر می‌شود و تنها به خانه خدا می‌آید و تنها وارد کعبه می‌شود و آن روز را به تنهایی به شب می‌رساند؛ چون شب فرا آمد و مردم همه به خواب رفتند، جبرییل و میکاییل و صفوف ملایکه از آسمان نزد او فرود می‌آیند؛ جبرییل به او می‌گوید: آقای من! سخنت روا و امرت جاری

۱- الزام الناصب، صفحه ۲۰۱ / بشارة الاسلام، ص ۴۶ / منتخب‌الاثر، ص ۱۸۳

۲- نحل / ۱

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵ و ج ۵۳، ص ۸ / الزام‌الناصب، ص ۲۳

است. آن حضرت دست مبارک بر صورت خود می‌کشد و می‌گوید: اَلْحَمْدُللّٰه الذّی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنا الْاَرْضَ نَتَبَوِّءُ مِنَ الْجِنَّة حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعاملینَ، «ستایش خدای را که وعده خویش استوار فرمود و زمین را در قبضه ما گذاشت. در هر کجای بهشت که بخواهیم منزل می‌گیریم، چه قدر خوب است اجر و جزای عمل کنندگان»؛ در بین رکن و مقام، می‌ایستد و به آواز بلند می‌گوید: ای جماعت نقبا و ای خاصان و آنانکه شما را [خداوند] پیش از ظهور برای نصرت من ذخیره کرده، از صمیم دل و اطاعت کامل، نزد من آیید. صدای مبارک آن حضرت در شرق و غرب عالم به آنها می‌رسد، بعضی از آنها در محراب به عبادت مشغول، و بعضی در رختخواب خود می‌باشند، به همین یک صدا، همه آواز او را می‌شنوند، دعوتش را اجابت کرده، رو به مکه می‌آورند. زمانی بس اندک به قدر به هم زدن چشم، همه آنان پیش او در بین رکن و مقام، حاضر می‌شوند. خداوند امر فرماید نوری از آسمان تا زمین، ستون وار کشیده شود و به آن نور، همه مومنین که در روی زمین هستند، روشنایی گیرند و نوری از آن به اندرون خانه‌های مومنان تابش نماید و دلهای آنان به تابش آن نور، خرّم و خرسند می‌شود.[۱]

۱۵. فرج ما هنگامی است که صاحب این امر [قائم(عج)] با میراث‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شده، رهسپار مکه معظمه گردد. راوی پرسید: میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: شمشیر، زره، عمامه، برد، تازیانه، پرچم، کمان و زین اسب، آن حضرت چون وارد مکه شد، شمشیر را از غلافش درمی‌آورد، زره، برد و عمامه را می‌پوشد، پرچم را برافراشته، تازیه را به دست می‌گیرد و از خدای تبارک و تعالی اذن ظهور می‌طلبد.[۲]

۱- بحارالانوار، ج ۵۳، صفحه ۷ / الزام الناصب، ص ۲۱۵

۲- الغیبة (نعمانی) ص ۱۴۴ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱

فرشتگان و جنیان، یاران حضرت

۱۶. مفضّل از امام صادق علیه السلام پرسید: آقای من! آیا فرشتگان و جنّیان [هنگام ظهور مهدی علیه السلام] برای مردم ظاهر می‌شوند؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آری! و با مردم گفتگو خواهند کرد آنچنان که با هم سخن می‌گویند.

مفضّل: آیا فرشتگان و جنّیان همراه با مهدی علیه السلام حرکت خواهند کرد؟

امام علیه السلام: آری، مابین کوفه و نجف فرود می‌آیند و تعدادشان چهل و شش هزار فرشته و شش هزار جن است.[۱]

۱۷. مهدی(عج) در آخرالزمان ظهور می‌کند در حالی که بالای سر او ابر سفیدی سایه می‌افکند و با زبانی فصیح ـ که جن و انس و شرق و غرب آن را می‌شنوند ـ ندا می‌دهد: این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است که زمین را پر از عدالت می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم شده بود.[۲]

۱۸. وقتی قائم(عج) ما اهل بیت قیام کند، به محله‌ای از کوفه می‌رود. برپا می‌ایستد و با دست مبارک خود به جایی اشاره می‌کند که بکنید آنجا را، حفر می‌نمایند، دوازده هزار شمشیر، دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاه‌خود از آن خارج می‌کنند که به دوازده هزار نفر از عجم و موالی [ایرانیان] می‌پوشاند.[۳]

۱۹. چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، شمشیرهای نبرد [از آسمان] فرود می‌آیند، بر هر شمشیری اسم خود و نام پدر صاحب آن شمشیر را نوشته‌اند.[۴]

۱- نجم الثاقب، ص ۱۵۲

۲- الامالی (طوسی)، ص ۲۹۳ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۸

۳- الاختصاص، ص ۳۳۴ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۷

۴- الغیبة (نعمانی)، ص ۲۴۴ / بحارالانوار ج ۵۲، ص ۳۵۶ / بشارةالاسلام، ص ۲۱۵

۲۰. هرگاه قائم(عج) ما قیام کند، خداوند به گوشها و چشمهای شیعیان ما، قوه و نیرویی بخشد ـ و در حالی که بین آنها و قائم(عج) واسطه‌ای نباشد ـ با شیعیان ما تکلّم فرماید و آنها می‌شنوند و به آن حضرت می‌نگرند، در حالی که آن حضرت در مکان خود می‌باشد.[۱] [۲]

۲۱. شیعیان ما در زمان سلطنت قائم(عج)، بزرگان اهل زمین و حکام بر آنها خواهند بود. به هر مردی از آنها، از جانب خداوند قوت چهل مرد داده می‌شود. حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: شیعیان ما قبل از ظهور، مرعوب دشمنان ما هستند اما وقتی که امر ما واقع و مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شد، هر یک از شیعیان ما از شیر با جرئت‌تر و از نیزه برّنده‌تر شوند؛ دشمنان ما را لگدکوب می‌کنند و آنها را با دست می‌کشند.[۲]

۲۲. هرگاه قائم (عج) خروج کند، زمین، گنج‌های خود را بیرون می‌ریزد و مردم همه، آن رامشاهده می‌کنند.[۳]

۲۳. پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را جبرییل، روز نبرد بدر نازل نمود که به خدا سوگند جنس آن از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نبود.

راوی می‌پرسد: پس از چه بود؟

امام علیه السلام: از برگ بهشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را روز بدر باز نمود، آنگاه آن را پیچید و به علی علیه السلام داد که پیوسته با او بود تا آن که روز نبرد بصره آن را باز کرد، آنگاه آن را پیچید و اکنون نزد ماست، و تا وقتی که قائم(عج) قیام نکند، کسی آن را نمی‌گشاید و هرگاه قیام کرد، پرچم را باز می‌کند.[۴]

۲۴. زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تن قائم ما (عج) راست

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۴۱ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶

۲- الاختصاص، ص /۸ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۲

۳- نجم‌الثاقب، ص ۱۵۹

۴- الغیبة (نعمانی)، ص ۳۰۸ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۰ / نجم‌الثاقب، ص ۱۶۹

می‌آید و زیاد و کم نخواهد آمد. ابوجعفر [امام باقر علیه السلام] آن را پوشید که از قامتش بلندتر بود. من هم پوشیدم اندکی بزرگتر بود.[۱]

۲۵. گویا قائم(عج) را بر فراز تپه‌ای در کوفه می‌بینم که زره رسول‌الله صلی الله علیه و آله را پوشیده است... و سوار بر اسبی سیاه است... و چنان جنبشی ایجاد می‌کند که ساکنان هر سرزمینی او را در میان خود می‌بینند، پرچم رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به اهتزاز درمی‌آورد... و هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند جز آن که دلش چون آهن سخت خواهد شد و قدرت چهل مرد را پیدا خواهد کرد... سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته همراه او [برای یاری‌اش] خواهند بود، فرشتگانی که با نوح علیه السلام در کشتی بودند و با ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش انداخته شد، و نیز فرشتگانی که هنگام شکافته شدن دریا با موسی علیه السلام بودند، و نیز آنها که با عیسی علیه السلام هنگام عروج به آسمان بودند و چهار هزار فرشته‌ای که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند... و سیصد و سیزده فرشته روز بدر و چهار هزار فرشته‌ای که روز عاشورا به یاری حسین علیه السلام شتافتند امام حسین علیه السلام به آنها اجازه جنگیدن نداد،... تمام این فرشتگان در زمین منتظر قیام قائم(عج) هستند.[۲]

۲۶. آن‌گاه که قائم(عج) ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن شود، مردم از نور خورشید بی‌نیاز شوند و تاریکی از میان برود.[۳]

۲۷. در دوران ظهور، مؤمن پرنده‌ای را از هوا به زیر می‌کشد، پس آن

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۸۸ / الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۶۹۱ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۹

۲- کامل‌الزیارات، ص ۱۲۰-۱۱۹/ الغیبة (نعمانی)، ص ۳۰۹/ کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص۶۷۱/ دلائل‌الامامَة، ص/۴۵۷ اثبات‌الهداة، ج۳، ص۴۹۳/ بحارالانوار، ج۵۲، ص ۳۲۵

۳- دلائل الامامة، ص ۴۵۴ / الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱ / المستجاد من الارشاد، ص ۲۶۵/ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰

را ذبح کرده و پس از بریان نمودن می‌خورد اما استخوانش را سالم باقی می‌گذارد، آنگاه به آن می‌گوید: به اذن خداوند، زنده شو، پس زنده می‌شود و پرواز می‌کند و همچنین است، در مورد آهوهای صحرا. در آن زمان، قائم(عج) مایه روشنی شهرهاست و مردم نیازی به خورشید و ماه ندارند و بر روی زمین نه جانوری موذی یافت می‌شود و نه شرّی و نه سمّی و نه فسادی، چرا که دعوت او، آسمانی است و نه زمینی و شیطان در آن، راهی برای وسوسه و فتنه‌انگیزی ندارد. بنابراین نه کردار زشتی وجود دارد و نه حسادتی و نه چیزی از تباهی. زمین و درخت دچار آفت نمی‌شوند و کشتزارها سالم و برپایند و هرگاه چیزی از آنها برگیرند، مجدداً در وقتش می‌روید و به حالت اول برمی‌گردد. پدر خانواده به فرزندش لباس می‌پوشاند در حالی که پیوسته با اوست و مندرس نمی‌گردد و به هر رنگی که مایل باشد درمی‌آید... برای شیطان در آن دوران، بدنی یافت نمی‌شود که در آن سکنی گزیند و فرشتگان با مؤمنان مصافحه می‌کنند.[۱]

زنده شدن مردگان

امام رضا علیه السلام:

۲۸. چون قائم (عج) ظهورکند و داخل کوفه شود، خداوند از گورستان وادی‌السلام، هفتاد هزار صدّیق را زنده می‌کند که همگی از اصحاب و انصار او می‌شوند.

شیخ مفید نیز در کتاب ارشاد، روایت کرده است که بیست و هفت نفر از قوم موسی، و هفت نفر از اصحاب کهف، ویوشع بن نون و سلمان و ابودجانه و مقداد و مالک اشتر، از انصار آن حضرت خواهند بود و فرمانروای کشورها می‌شوند.[۲]

۱- نوادرالمعجزات، ص ۱۹۸ / دلائل الامامة، ص ۴۶۳ / معجم احادیث الامام المهدی(عج)، ج ۴، ص۵۸

۲- نجم‌الثاقب، ص ۱۵۸-۱۵۷

۲۹. هرگاه قائم(عج) قیام کند، خداوند به فرشتگان فرمان مـی‌دهـد که بر مؤمنین سلام کنند و با آنان در نشست‌هایشـان، همنشـین شـوند و هرگاه یکی از مؤمنان نیاز و درخواستی [از حضرت(عج)] داشـته باشـد، فرشته‌ای را به سراغ او می‌فرستد تا او را نزد قائم علیه السلام ببرد، پس نیازش برآورده می‌شود و مجدداً به محل خود برگردانده می‌شود. برخـی مومنان در ابرها سیر می‌کنند و برخی‌شان با فرشتگان می‌پرنـد و برخـی نیز با فرشتگان راه می‌روند. بعضی از مؤمنان از فرشتگان سبقت می‌گیرند و بعضی نیز مورد مراجعه فرشتگان برای تحاکم و قضاوت قرار می‌گیرند. در آن زمان، مؤمن نزد خداوند از فرشتگان، گرامی‌تر است، و قائم(عـج) بعضی از مؤمنان را حاکم و قاضی بین صد هزار فرشته قرار می‌دهد.[۱]

از مجموع روایات فوق و دهها روایت دیگر، درمی‌یابیم که ظهـور و حاکمیّت حضرت حجت ابن الحسن (عج) بر بساط زمین، در بسـتری از آیات و معجزات الهی جریان می‌یابد و ضمن آن که جامعه امـام زمـانی، دربردارنده شگفتی‌ها و امور خارق‌العاده فراوانی است، امـا هـیچ نسـبتی بین این امور با سازوکارهای مخرب، بحران‌زا و تباه‌کننـده تمـدن جدیـد وجود ندارد. از خلال این احادیث روشن می‌شود که طومار ایـن تمـدن، به دست حضرت(عج) و یا خود زورمداران بر اثر جنگ جهانی، به کلـی در هم پیچیده می‌شود و بشریت به تمدنی طبیعی، متعادل و متناسـب بـا فطرت انسانی دست می‌یابد که در عین طبیعی و غیرتکنولوژیک[۲] بـودن، حاوی امکانات و توانمندی‌های عظیم مادی و معنوی است.

درهم پیچیده شدن طومار قدرت کفّار

دو آیه از آیات قرآن نیز اشاره به زیر و روشدن بساط قدرت کفـار و منکران و دشمنان ولایت ائمه معصومین علیهم السلام، همزمان با ظهور

۱- دلائل الامامَة، ص ۴۵۴ / معجم الاحادیث الامام المهدی(عج)، ج ۴، ص ۱۶۹

۲- مقصود، تکنولوژی جدید است.

حضرت مهدی(عج) دارد:

۱. فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا به فَتَحْنا عَلَيْهِمْ اَبْوابَ كُلِّ شَيءٍ حَتّى اذا فَرِحُوا بما اُوتُوا اَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فاذا هُمْ مُبْلِسُونَ.[1]

آنگاه چون پند و هشدارها را فراموش کردند، همه درها]ی قدرت] را بر آنها گشودیم و چون بدانچه دست یافتند، سرمست شدند، ناگهان فروگرفتیمشان و آنگاه بود که نومید شدند.

از امام باقر علیه السلام در باره این آیه سئوال شد، فرمود: «این که فرموده است پس چون آنچه را به ایشان تذکّر داده شده بود، فراموش کردند»، یعنی: چون ولایت علی علیه السلام را ترک گفتند، «همه درها را بر آنها گشودیم»، یعنی دولتشان در دنیا و آنچه برای آنها از امکانات و توانایی‌های مادی در آن گسترده شده است. و اما این که فرموده: «تا آنگاه که به آنچه عطا شدند، شادمان و سرمست گشتند، به ناگاه آنها را گرفتار کردیم و در آن هنگام خوار و ناامید شدند»، منظور قیام حضرت قائم(عج) است به طوری که گویی هیچ‌گاه سلطه وحکومتی برای آنها نبوده است.»[2]

۲. حَتّى اذا اَخَذَت الْاَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ اَهْلُها اَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيها اَتيها اَمْرُنا لَيْلاً اَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصيداً كَاَنْ لَمْ تَغْنَ بالْاَمْس، كَذلكَ نُفَصِّلُ الْايات لقَوم يَتَفَكَّرُونَ[3]

تا آنگاه که زمین پیرایش و آرایش خود را برگرفت و چون اهل آن گمان کردند که مسلّط بر زمین هستند، فرمان ما در شب یا روز به آن در رسیده و آن را چون محصول درو شده گرداندیم، گویی که دیروز هیچ چیز نبوده است، بدینسان آیات [خود] را برای اندیشه‌وران، روشن و شیوا بیان می‌داریم.

۱- انعام / ۴۴

۲- سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن، ص ۱۲۲-۱۲۱

۳- یونس / ۲۴

امام صادق علیه السلام در تأویل این آیه فرمود: درباره بنی فلان [کنایه از دشمنان علی علیه السلام و کفّار همدست آنان است] سه آیه نازل شد:

۱. خداوند فرمود: تا آنگاه که زمین پیرایش و آرایش خود را برگرفت و اهل آن گمان کردند که مسلّط برزمین هستند، فرمان ما در شب یا روز به آن دررسید، یعنی‌خروج حضرت قائم(عج) با شمشیر، پس [آن‌همه زینت را] چون محصول دروشده قرار دادیم که گویی دیروز هیچ چیز نبوده‌است» و...[۱]

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ نکته‌ای را که باید در ارتباط با آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام، متذکر شویم این است که نمی‌توان بدون دلیل مشخص و واضح، از معنای ظاهر یک آیه یا روایت، صرف‌نظر کرد و آن را بر خلاف ظاهر، تفسیر و تأویل کرد، مگر در صورتی که آیات قرآن و یا روایات دیگر، چنین تفسیر و تأویلی را تایید کنند و یا آن که معنای ظاهر با دلیل عقل بدیهی و فطری (و نه هر گمان و برداشت عقلی) منافات داشته باشد. فی‌المثل در آیه »یدالله فوق ایدیهم»، به دلیل آن که آیات دیگر قرآن هرگونه تشابه بین خداوند و دیگر مخلوقات را نفی می‌کنند (لیس کمثله شی) و او را منزه از تجسم می‌دانند، واژه »ید» بر معنای قدرت، حمل می‌شود.

با این مقدمه، درباره این روایت و دیگر روایات یادآور می‌شویم که نمی‌توان آنها را بدون دلیلی روشن، برخلاف معنای ظاهریشان حمل کرد و مثلا ابر آسمانی و دارای رعد و برق را به معنای هواپیماهای جنگنده، و شمشیر را به معنای سلاحهای جدید مثل ژـ۳ و کلاشینکوف گرفت.

[۲]ـ ممکن است کسانی این روایت را مربوط به رسانه تلویزیون بدانند اما سه نکته در متن روایت وجود دارد که این برداشت را رد می‌کند:

۱. روایت می‌گوید هرگاه قائم(عج) قیام کند، این اتفاق رخ می‌دهد، در حالی که تلویزیون قبل از دوران ظهور، اختراع شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

۲. خداوند به چشم و گوش شیعیان، توانایی‌ای می‌دهد که هر کجا باشند حضرت علیه السلام، با آنان سخن می‌گوید. بنابراین، قدرت ابزاری در اینجا مطرح نیست بلکه قدرت در چشم و گوش شیعیان است، ضمن آن که اختصاص به شیعیان دارد.

۳. روایت تصریح می‌کند این مخاطبه و گفت‌وگو، بدون واسطه هیچ ابزاری انجام می‌شود.

مؤلف کتاب »بیان‌الائمة» ضمن نقل روایت فوق می‌نویسد:

«این روایت بیانگر آن است که بعد از قیام قائم(عج) به برکت وجود شریف ایشان

---

۱ – سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن، ص ۱۷۱

و تابش نور امامت بر کره زمین، دل‌ها و چشم‌های مؤمنان چنان نورانی می‌شود و گوش‌هایشان چنان قدرت می‌گیرد که بدون نیاز به هیچ ابزار و واسطه‌ای، می‌توانند هنگام نیاز به ارتباط با امام علیه السلام، از سرزمین‌ها و شهرهای دور با ایشان سخن بگویند در حالی که ایشان را مشاهده می‌کنند، بنابراین مومنان در زمان حضور امام علیه السلام برای ارتباط با ایشان، نیازی به وسایلی چون تلفن و تلویزیون ندارند بلکه به صرف توجه امام علیه السلام می‌توانند با او سخن بگویند و نیازهای ارتباطی خود را مرتفع سازند.»[۱]

البته روایتی دیگر بیانگر آن است که مؤمنان علاوه بر ارتباط بی‌واسطه با امام علیه السلام، با یکدیگر نیز می‌توانند چنین ارتباطی را برقرار کنند:

امام صادق علیه السلام: مؤمن در زمان قائم(عج) در حالی که در مشرق است، برادر خود را در مغرب می‌بیند و آن که در مغرب است، برادر خود را در مشرق می‌بیند.[۲]

۱- بیان‌الائمّه، ج ۳، ص ۱۷۵-۱۷۴

۲- نجم الثاقب، ص ۱۶۵

بخش هفتم

تعارض اسلام و تجدد؛ استناداتی دیگر

- دستکاری در آفرینش
- بدترین امور جدیدها هستند
- تشبّه به کفار و بیگانگان
- ضرر و اضرار

وَلَأٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ الله[1]
[شيطان:] و می‌فرمايمشان تا آفرينش الهی را
دگرگون كنند

در باب تعارض اسلام با تجدّد و تمدن جديد، علاوه بر آنچه گفته آمد، استنادات و ادله ديگری نيز وجود دارد كه در اين بخش به اجمال بدانها خواهيم پرداخت:

۱ـ دستكاری در آفرينش

انسان نو و متجدّد، با ابداع انديشه اومانيسم و خويش را محور هستی و منبع و مرجع همه ارزش‌ها و مشروعيت‌ها پنداشتن، به تدريج از مفاهيمی چون اطاعت، تسليم، نيازمندی و بندگی در برابر خداوند فاصله گرفت، خود را در جايگاه الوهيّت ديد و ردای مالكيت، صانعيت، خالقيت و مبدعيت پوشيد و جواز هرگونه دخل و تصرف در نظام تشريع و تكوين را برای خويش صادر كرد و در پی ساخت دنيايی نو و متفاوت، برآمد؛ به عبارت ديگر، خود را در جايگاه «اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ لَهُ الْاَمْرُ»[2] (برای خداوند است آفرينش و برای اوست فرمان) ديد:

«تا دوره جديد وقتی به موجود نگاه می‌كردند، آن را در صورت مخلوق می‌ديدند و بعضی می‌گفتند كه موجود، موجود به ايجاد و باقی به

۱ـ نساء / ۱۱۹
۲ـ اعراف / ۵۴

ابقای خدای متعال است. چنان که بر طبق نظر دینی ما همه موجودات موجودند به ایجاد حق تعالی ـ و باقی‌اند به ابقای او، و اوست که به وجود می‌آورد و فانی می‌کند و مصوّر هم اوست. پس در این تفکر، بشر صورت بخش موجودات نیست و حال آن که در مدرنیته، بشر خود را موجودی می‌یابد که می‌تواند و باید در موجودات تصرف کند و به آنها صورت مناسب بدهد.»[۱]

از این پس بود که از یک سو، واژه‌هایی چون سنّت و ثبات مورد بی‌مهری، هجمه و نفرت قرار گرفت و از دیگر سو، واژگانی چون نو، جدید، نسبیّت و دگرگونی، طنینی خوشایند یافت و فضا را پر کرد.

دنیای کهن و قرون وسطی با همه کاستی‌ها و وجوه کفرآمیز و شرک‌آلودش، به عنوان مانع و رادعی در برابر تمایلات بورژوازی (اشرافیّت نوین تجاری و صنعتی) و حاکمان پیوند خورده با آن، به شمار می‌رفت؛ بنابراین لازم بود دگرگونی‌هایی در آن ایجاد و بلکه از بن زیرو رو شود تا جاده برای اهداف بورژوازی کاملاً هموار شود. تجدّد، مذهبی بود که می‌توانست از عهده این کار، برآید و قرون وسطی و همه سنت‌های قومی و مذهبی را به چالش بخواند و آنها را به عنوان مظاهری از کهنگی و عقب‌ماندگی، از میدان به در کند و با القای ضرورت نوگرایی و جدید شدن، هر انگاره و آموزه‌ای را که لازم بداند، جا بیندازد.

یکی از روشن‌ترین مداخل در باب کشف رابطه اسلام و تجدّد، همین نکته است که بین کلید واژه‌های تجدّد با مفاهیم اساسی و بنیانی اسلام، تباینی آشکار وجود دارد.

در فرهنگ اسلامی، سنّت[۲]، حاوی اَصالت، عمق، درخشندگی،

۱– اندیشه پست مدرن، ص ۳۵

۲– بدیهی است که مقصود از سنّت، هر امر قدیمی و دیرینه نیست بلکه امری است که ریشه در وحی الهی و اَقوال و افعال انبیاء و ائمه معصومین: دارد.

حقیقت، ثبات و جاودانگی است و نقطه مقابل آن، بدعت (نوآوری) است که حاوی بی‌ریشه‌گی، شک، جهل و تباهی است و این از آن روست که منشأ سنت، وحی الهی است اما بـدعت، ناشی از رأی و هوای انسان بریده از وحی است که هر روز رنگی نو می‌گیرد و پیوسته از جهلی به جهل دیگر روان است.

در قرآن، وقتی سخن از بعثت خاتم پیامبران و برترین رسولان صلی الله علیه و آله است، سخن از نوآوری و دین بدیع و نو نیست:

قُلْ ماکنتُ بدْعاً منَ الرُّسُل[۱]

بگو [من] پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نیستم.[۱]

بلکه استمرار یک دین است:

وَ شَرَعَ لَکُمْ منَ الدِّین ما وَصّی به نُوحاً وَ الَّذی اَوْحَیْنا الَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا به ابْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی اَنْ اَقیمُوا الدِّینَ وَلا تتَفَرَّقُوا فیه[۲]

در دین برای شما [امّت مسلمان] هر آنچه به نوح سفارش کرده بود، مقرّر داشت و نیز آنچه به تو وحی کرده‌ایم، و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده‌ایم که دین را برپا بدارید و در آن اختلاف نورزید.

ما یُقالُ لَک اَلّا ما قَدْ قیلَ للرُّسُل منْ قَبْلکَ[۳]

به تو چیزی گفته نمی‌شود جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است.

یُریدُ اللهُ لیُبَیِّنَ لَکُمْ وَیهْدیَکُمْ سُنَنَ الّذینَ من قَبْلکُم و یَتُوبَ عَلَیْکُم[۴]

خداوند می‌خواهد [احکام خویش را] برای شما روشن سازد و شما

۱- احقاف / ۹

۲- شوری / ۱۳

۳- فُصلت / ۴۳

۴- نساء / ۲۶

را به سیره و سنّت پیشینیانتان راهبر شود.

و قرآن، تصدیق‌کننده کتب آسمانی پیشین و شاهد بر آنهاست:

وأَنْزَلْنا الَیکَ الْکتابَ بالْحَقِّ مُصَدِّقاً لما بَیْنَ یَدَیْه منَ الْکتاب و مُهَیْمناً عَلَیْه[۱]

و کتاب [قرآن] را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم که همخوان با کتاب‌های آسمانی پیشین و شاهد و نگهبان بر آنهاست.

و مسلمین موظف به تصدیق پیامبران گذشته می‌شوند:

قل امَنّا بالله وَما أُنْزلَ علی ابْراهیمَ و اسْماعیلَ و اسْحقَ و یَعْقُوبَ وَالْاَسْباط و ما أُوتیَ مُوسی و عیسی والنَّبیُّونَ منْ رَبِّهمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ منْهُمْ و نَحْنُ لَهُ مُسْلمون[۲]

بگو به خداوند و آنچه بر ما و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اَسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم، و بین هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم.[۳]

و عترت رسول گرامی اسلام ـ صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین ـ حافظان و پاسداران راستین سنت نبوی صلی الله علیه و آله در برابر هر گونه تغییر و تحریف و نوآوری هستند و آخرین آنان، حضرت حجت ابن الحسن المهدی(عج)، مهمترین رسالت قیامش، مبارزه با بدعت‌ها و نوآوری‌ها و احیای سنّت نبوی صلی الله علیه و آله و عمل بر طبق آن است.

به این روایات بنگرید:

قالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله:

۱- مائده / ۴۸

۲- آل عمران / ۸۴

۳- همچنین ر.ک به: بقرة / ۴ و ۲۸۵

سَیُمیتُ اللهُ به کُلِّ بدْعَة وَیَمْحُو کُلِّ ضَلالَة و یُحْیی کُلِّ سُنِّه[۱]

پیامبر اکرم صلی الله علَیه و آله: خداوند بهً وسیله مهدی(عـَج)، هـر بدعتی را نابود و هر گمراهی را محو و هر سنّتی را زنده می‌کند.

انّه مُتِّبعٌ لا مُبَتدعٌ[۲]

مهدی(عج)، پیرو [سنت من] است نه نوآور.

اَلْمَهدیّ یَقْفُو اَثَری لا یُخْطیءُ[۳]

مهدی علیه السلام سنّت من را پی می‌گیرد و به خطا نمی‌رود.

قال‌الصادق علیه السلام: لا یَدَعُ بدعَةً الّا اَزالَها وَ لاسُنَّةً الّا اَقامَها[۴]

امام صادق علیه السلام: مهدی(عج)، هر بدعتی را نابود و هر سـنّتی را برپا خواهد داشت

البته در بعضی از روایات، سخن از آوردن اسلام جدید و امـری نـو توسط مهدی علیه السلام است، مثل این روایت:

قال الصادق علیه السلام: یَصْنَعُ کما صَنَعَ رَسُولُ اللهُ صلی الله علیـه و آله یَهْدمُ ما کـان قَبْلَـهُ کَمـا هَـدَمَ رَسُـولُ الله صـلی الله علیـه و آلـه اَمْرَالْجاهلیِّة و یَسْتأنفُ الْاسْلامَ جَدیداً[۵]

امام صادق علیه السلام: مهدی(عج) چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ که هر آنچه از جاهلیّت گذشته بود، نابود کرد ـ عمل مـی‌کنـد و [تبلیغ و حاکمیت] اسلام را از نو آغاز می‌کند.

معنای این روایت و دیگر روایات مشابه آن ـ با توجه به روایاتی که

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۲

۲- روزگار رهایی، ج ۲، ص ۵۹۷

۳- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۱۳۶

۴- الزام الناصب، ص ۲۲۳

۵- الغیبة (نعمانی)، ص ۲۳۱ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲

عمل مهدی(عج) را طبق سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله، می‌دانند ـ جز این نیست که اسلام در دوران غیبت، چنان در زیر غبار بدعتها و کج‌فهمی‌ها و تفاسیر ناصواب قرار می‌گیرد که وقتی حضرت مهدی(عج)، اسلام اصیل و منطبق با سنّت نبوی صلی الله علیه و آله و ائمة معصومین علیهم السلام را مطرح می‌کند، امری جدید و نو جلوه می‌کند که گویا سابقه‌ای نداشته است!

با این وصف، می‌توان عمق تعارض اسلام را با تجدّد و مبنای محوری آن یعنی سیر خطّی پیشرفت و تکامل تاریخ که چیزی جز یک بدعت و نوآوری بزرگ در برابر همه مبانی، سنن و احکام الهی نیست و داعیه دگرگونی در نظام تشریع و تکوین خداوندی را دارد، دریافت.

قرآن کریم، از راز میل به دگرگونی و تغییر در نوامیس تشریعی و تکوینی خداوند، پرده برمی‌دارد و آن را سودایی شیطانی می‌داند:

وَ قالَ لَاتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِکَ نَصیباً مَفْرُوضاً وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّیَنَّهُمْ وَلَامُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ اذانَ الْاَنْعام وَ لَامُرَنَّهُم فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ الله وَ مَنْ یَتَّخِذ الشَّیْطانَ وَلِیًّا منْ دُون الله فَقَدْ خَسرَ خُسْراناً مُبیناً[۱]

و شیطان گفت از بندگان تو سهمی معیّن برمی‌گیرم و [آنگاه] آنان را به گمراهی می‌کشانم و به [دام] آرزوهای دور و دراز می‌اندازم و می‌فرمایمشان تا گوش‌های چارپایان را ببرند[۲] و می‌فرمایمشان تا آفرینش الهی را دگرگون کنند،

و هر کس که شیطان را به جای خداوند دوست و راهبر گیرد،

۱- نساء / ۱۱۹-۱۱۸

۲- در دوران جاهلیّت، مشرکان هرگاه شتری از ایشان، پنج بچّه می‌زایید و بچه پنجم آن نر بود، گوشش را می‌شکافتند و یا به کلّی قطع می‌کردند و سوار شدن بر آن و هرگونه انتفاعی را ممنوع می‌کردند و این اقدامی خودسرانه و بدون ملاک و دستوری از سوی خداوند بود. (ر.ک به: تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۳۷)

آشکارا زیانکار شده است.

«فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ الله» معنایی عام و گسترده دارد که شامل هرگونه دگرگونی بدون نسبت با سنن الهی[۳] در هر مخلوق خداوندی می‌شود؛ چه این مخلوق، دین و شریعت باشد و یا موجودات، پدیده‌ها و نوامیس مادّی و طبیعی.

در روایتی از امام صادق علیه السلام، «خَلْقَ الله» به »دین‌الله« تفسیر شده است، اما به تصریح بعضی از مفسرین از جمله ملامحسن فیض کاشانی؛، دین‌الله یکی از مصادیق خلق‌الله ــ و البته مهمترین آن ــ است و آیه بیانگر حرمت دگرگونی در هر پدیده‌ای از پدیده‌های آفرینش اعم از تشریع و تکوین بدون اجازه خداوند است.[1] [۴]

حال، علاوه بر آنکه تجدّد در اساس نظری خود، تغییر و دگرگونی در سنن و آموزه‌های الهی است، علوم و فنون محصول آن نیز بطور همه‌جانبه، در کار دستکاری در آفرینش و صُنع مُتقَن[2] خداوند است و هر روز دستاوردی از اکتشافات و ابداعات خود را که در برآیند نهایی، نتیجه‌ای جز تباهی و فساد ندارد[3]، عرضه می‌دارد.[۵] از آخرین دستاوردهای تمدن جدید در عرصه دگرگونی در آفرینش خداوند، دستکاری در ژن‌های موجودات زنده اعم از حیوان و انسان است که با هدف تولد موجوداتی از پیش قالب‌ریزی شده و براساس تقدیر نظام سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گیرد. نشریه فرانسوی »دی‌ولت« در مقاله‌ای با عنوان »چهار تهدید علیه بشریت«[4] به قلم یکی از فیزیکدانان نامدار در این باره می‌نویسد:

۱- تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۰۱

۲- صُنْعَ الله الّذی اَتْقَنَ کُلَّ شَیء... ساخته خداوند که هر چیزی را محکم و بدون عیب آفریده است. (نمل / ۸۸)

۳- ر.ک به همین کتاب، پیوست ــ ۲: بحران تجدّد

۴- دی ولت، ۱۶ اوت، ۲۰۰۰ (۲۶/۵/۷۹) به نقل از «ترجمان سیاسی» شماره ۴۱

«فن‌آوری دیگری که در آینده با آن روبرو خواهیم بود، دست بردن در ژنهاست... متأسفانه بشر در حال حاضر با تمامی توان در مسیر ایجاد تغییرات اتفاقی گام برمی‌دارد و با این کار حتی تعریف علم را نیز دستخوش تغییر می‌کند و این واژه را از «شیوه‌ای برای درک چگونگی نظام طبیعت» به »ابزاری برای ایجاد تغییرات در نظام طبیعت» بدل می‌کند. بیوتکنولوژی می‌رود که تغییراتی بنیادین در روند تکوین و رشد موجودات زنده، ایجاد کند. این علم، سرعت تکوین موجودات زنده را به طرز خطرناکی تشدید خواهد کرد. وقتی روند تولد و رشد یک موجود به میلیاردها برابر می‌رسد، نمی‌توان اشتباهات موجود بر سر راه یک چنین روندی را پیش‌بینی کرد و از پیش به حل آن همت گماشت و در نتیجه با پراکنده شدن سریع موجوداتی با اشتباهات فاحش ژنتیکی در سراسر زمین، این احتمال وجود خواهد داشت که اشتباهات مذکور به سرعت رشد و تکثیر یابند و در نهایت از کنترل خارج شوند.

بیوتکنولوژی هدف از تکوین و رشد موجودات زنده را نیز دستخوش تغییر خواهد کرد... این سبک صنعتی‌سازی حیات که روند طبیعی ۸/۳ میلیارد سال موجودات زنده را تغییر خواهد داد، توسط دانشمندانی صورت می‌گیرد که با تکنیک فروپاشی ژن‌ها و بیوشیمی به خوبی آشنا هستند، اما با عرصه‌های مهم و اساسی علم بیولوژی آشنایی ندارند. دانشمندان بسیار باهوش و مجرّب علم بیولوژی مولکولی با مواد خطرناکی کار خواهند کرد که درک درستی از آنها ندارند. شواهد موجود حاکی از آن است که باید در انتظار وقایع ناخوشایند و غافلگیرکننده‌ای در بیخ گوش خود باشیم. ژن‌های جابجا شده، بسیار بیش از آنچه را که باید، تحت تأثیر قرار می‌دهند و این کار را نیز با سرعتی بیش از حد انتظار انجام می‌دهند. به عنوان مثال، سمومی که با استفاده از پیوندهای ژنی تولید شده‌اند، به جز آفات مورد نظر، دیگر موجودات را نیز نابود می‌سازند... دست‌زدن به تجربه‌های اتفاقی، مثل وارد کردن ژن‌های یک

ارگانیسم به یک نقطه نامشخص از ژنومی دیگر، آن هم بدون آگاهی از نتایج احتمالی این عمل، می‌تواند عواقب وخیمی به دنبال داشته باشد که رواج یک بیماری ناشناخته تنها یکی از احتمالات آن خواهد بود. برخی از مذهبیون همواره به این نکته اشاره می‌کنند که بدون شک «آفریننده جهان»، از روی سهل‌انگاری یا بی‌توجهی نبوده است که از قرار دادن ژن ماهی‌ها در توت‌فرنگی پرهیز کرده است. به اعتقاد آنها گونه‌های کنونی حیات، به اندازه کافی کامل هستند.

راه سوء استفاده از فن‌آوری ژنتیک نیز کاملاً هموار است. هر دانش‌آموز دبیرستانی می‌تواند تجهیزات اولیه لازم برای انجام آزمایش‌های DNA را خریداری کرده و آنها را در یک گاراژ یا انباری، به کار بگیرد. پرورش دادن یک توکسین مرگبار در درون یک باکتری، کار چندان سختی نیست. تاکنون چند آماتور را به هنگام انجام این عمل غافلگیر کرده‌اند. برخی از گروه‌های قومی (و حتی گروه‌های تروریستی که به هیچ قومیتی تعلق ندارند) دارای دانشمندان ضداخلاق اما مجرّبی هستند که به راحتی می‌توانند بیماری‌های مسری جدیدی به‌وجود آورند. ایجاد یک بیماری مسری کار کم خطری نیست اما خطرناکتر از آن، شایع کردن یک چنین بیماری در سطح جامعه است. در آینده مخفی کردن این قبیل پروژه‌ها بسیار ساده‌تر و کم‌خرج‌تر از پنهان کردن پروژه‌های تولید بمب هسته‌ای خواهد بود. تا چند دهه دیگر، زمان آزمون نهایی دست‌پرورده‌های ما فرا می‌رسد. در آن موقع مشخص خواهد شد که آیا راهی که اکنون برای پیشرفت و توسعه در نظر گرفته‌ایم صحیح بوده است یا خیر. به نظر نمی‌رسد که جستجوی کنونی ما برای پی‌ریزی یک زندگی هوشمندانه و متکی بر عقل و شعور بر روی زمین کار نادرست و نامناسبی باشد[!؟] اما این روند اکنون در یک مقطع انتقادبرانگیز و نگران‌کننده قرار گرفته است. بیاییم و با تأمل بیشتر دست از این تفکر که «هرچه امکان‌پذیر و شدنی است، خوب هم هست» برداریم و مانع از آن شویم که در این قمار همه چیز بر باد رود. در امر

دستکاری در ژن‌های انسانی و دگرگونی در آفرینش اشرف مخلوقات نیز، علوم و فنون جدید اقدامات گسترده‌ای صورت داده است که موجب بروز نگرانی‌های فراوانی شده است: «منتقدان بر این باور هستند که ترسیم دقیق طرح ژنتیکی انسان [و سپس دستکاری در ژن‌ها] بنیان‌های جامعه را با خطر روبه‌رو می‌سازد.»[1]

و جالب توجه اینکه عامل محرک این دگرگونی‌ها، چیزی جز سودجویی نظام سرمایه‌داری جهانی که همان بورژوازی پیشرفته عهد رنسانس است، نیست:

«مخالفان و موافقان بیولوژی نوین، در این زمینه با هم اتفاق نظر دارند که جهانیان در آستانه ورود به قرن بیوتکنولوژی هستند. هیچ کس دقیقاً نمی‌داند این سفر به کجا منتهی خواهد شد اما یک چیز مسلم است و آن اینکه از هم اکنون رقابت نفس‌گیری به جریان افتاده است که هدف از آن، این است که دستاوردهای نوین در زمینه ژنتیک را هر چه زودتر به پول تبدیل کند، زیرا دانش مربوط به تولید انسان‌های قابل تعمیر از نظر اقتصادی، آینده‌ای بس روشن دارد. کنسرسیوم‌های داروسازی و شرکت‌های کوچک ژنتیک در سراسر دنیا از مدت‌ها پیش کار خود را برای »جستجوی طلای ژنتیک» آغاز کرده‌اند.»[2]

چکیده آن که، اسلام نمی‌تواند با تمدن جدید ـ و محصولات و میوه‌های آن ـ که جوهره و موتور محرکه‌اش تغییر در آفرینش و دستکاری خودسرانه در صُنع مخلوقات خداوند است، تفاهم و سازگاری داشته باشد و بر آن مهر تایید بزند.

۲ـ بدترین امور جدیدها (نوظهورها) هستند

۱- اشپیگل، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۰ (۶/۴/۱۳۷۹) به نقل از ترجمان اقتصادی، شماره ۸، سال ۱۳۷۹

۲- منبع پیشین

در روایتی مشهور که شیعه و سنی آن را از رسول گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، آمده است:

شَرُّالْاُمُور مُحْدَثاتُها[۱]

بدترین امور، جدیدها هستند.

همچنین از حضرتش صلی الله علیه و آله روایت شده است:

اَلا وَ ايّا كُمْ وَ مُحْدَثات الْاُمُور، فَانَّ شَرِّ الْاُمُور مُحْدَثاتُها[۲]

از امور نوظهور و جدید بپرهیزید که بدترین امور، جدیدها هستند.

همچنین از امام علی علیه السلام نیز روایت شده است:

انِّ عَوازمَ الْاُمُور اَفْضَلُها وَ انِّ مُحْدَثاتها شرارُها[۳]

برترین امور، ثابت‌ها و دیرینه‌ها هستند و بدترین آنها، جدیدها.

ـ اَفْضَلُ اُمُور الْحَقِّ عَزائمُها وَ شَرُّها مُحْدَثاتُها وَ كُلُّ مُحْدَثَه بدْعَـةٌ و كُلُّ بدْعَة ضَلالَةٌ وبالْبدَع هَدَمَ السُّنَن[۴]

برترین امور، ثابت‌ها و دیرینه‌ها و بدترین آنها جدیدها هستند. هر جدیدی، بدعت و هر بدعتی گمراهی است و با بدعت‌ها، سنّتها منهدم می‌شوند.

در روایات فوق، واژه «مُحْدَث» به معنای هر امر نو و جدیدی است

۱- کافی، ج ۸، ص ۸۲ / امالی صدوق، ص ۵۷۷ / من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۳/ اختصاص ، ص ۳۴۲ / امالی مفید، ص ۱۸۸ [منابع شیعه، روایت نبوی فوق را به نقل از امام صادق۷ ذکر کرده‌اند] / مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۱ / سنن‌الدارمی، ص ۶۹ / صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۹ / صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱ / سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۷ / سنن نسایی، ص ۱۸۹ / سنن کبری بیهقی، ص ۲۰۷

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸

۳- نهج‌البلاغه عبده، ج ۲، ص ۲۹ / وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۶

۴- تحف‌العقول، ص ۱۵۱

که ریشه در سنت دینی یعنی قرآن، قول، عمل و تقریر[۱] معصوم علیه السلام نداشته باشد. براین اساس، از منظر اسلام، تمدن جدید به عنوان یک اَمر مُحدث که هم در عرصه احکام و بایدها و نبایدهای دینی، دست به سنت‌شکنی و نوگرایی تمام عیار زده است و هم در موضوعات و شیوه‌های معیشتی و نظامات اجتماعی و اقتصادی؛ نمی‌تواند تمدنی مطلوب و مقبول باشد. همچنین ابزارها، شیوه‌ها و دستاوردهای نوین آن که محصول دوران تجدّد است و ریشه در سنت‌های انبیایی و الهی ندارد، مقبولیتی ندارد.

بعضی گمان کرده‌اند که روایات مزبور تنها شامل بدعت در احکام شرعی است و مربوط به موضوعات، ابزارها و شیوه‌های معیشتی نیست در حالی که این برداشت، برخلاف معنای واژه «اَمر» است که مفهومی عام دارد و شامل حکم و موضوع هر دو می‌شود بلکه شاید ظهور آن در «موضوع» بیش از «حکم» باشد.

در روایتی، امام حسن عسگری علیه السلام از عمل مناره‌سازی برای مساجد به دلیل آن که در سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله سابقه نداشته است، با عنوان «مُحدَث» و «مبتدَع» یاد می‌کنند:

عن ابی‌هاشم‌الجعفری قال: کُنت عند ابی محمّد علیه السلام فقال: اذا خَرَجَ الْقائمُ اَمَرَ بَهدْم الْمَنائر وَ الْمَقاصیر الَّتی فی‌الْمَساجد، فَقُلْتُ فی نَفْسی لایَّ مَعْنی هذا؟ فَاَقْبَلَ علیٍّ فَقالَ: مَعنی هذا اَنَّها مُحْدَثَةٌ مُبْتَدَعَةٌ لَمْ

۱- هرگاه عملی در مرأی و منظر معصوم۷ انجام شود و از سوی وی مورد انکار قرار نگیرد، مشروط بر آنکه در مقام خوف و تقیّه نباشد، این سکوت به معنای مشروعیت آن عمل خواهد بود. همه اموری که مسلمین در زمان پیامبر۶ و ائمه: در زمینه امور دنیایی و معاششان انجام می‌داده‌اند و از سوی قرآن و معصومین: مورد رد و نهی قرار نگرفته باشد، اگرچه در تایید آنها سخنی از معصوم۷ یافت نشود، از همین مقوله است.

يَبْنَها نَبيٌّ ولاحُجّةٌ[۱]

ابی‌هاشم جعفری می‌گوید: «نزد امام حسن عسگری علیه السلام بودم که فرمود: هرگاه قائم(عج) ظهور کند، فرمان به ویرانی مناره‌ها و محراب‌ها می‌دهد.» پیش خود گفتم برای چه؟ حضرت علیه السلام رو به من کرد و فرمود: بدان خاطر که اینها جدید و نو هستند و پیامبر یا امامی آنها را نساخته‌اند (و تأیید نیز نکرده‌اند)

در روایت فوق امام علیه السلام از یک موضوع خارجی یعنی مناره و محراب‌سازی[۲] در مساجد، با عنوان مُحدَث یاد کرده است، ضمن آن که عنوان مبتدع نیز بر آن اطلاق شده است. از همین رو، نتیجه می‌گیریم بدعت نیز علاوه بر احکام نو و جدید، بر موضوعات نیز صدق می‌کند.[۶]

۳ـ حرمت تشبّه به کفّار و بیگانگان

یکی از مهمترین اهداف تجدد و تمدن جدید، همسان‌سازی اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است؛ بدین معنا که درصدد تبلیغ و تحمیل معیارهای خود بر همه ملت‌ها و اقوام است و در پی آن که همه جوامع، نقص و کمال خود را با محک تجدّد بسنجند و به میزانی که منطبق با معیارهای تمدن جدید هستند، به خود نمره قبولی بدهند. این

۱- کتاب الغیبة (شیخ طوسی)، ص ۲۰۶ / مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۳۶ / الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۳ / کشف الغُمّة، ج ۳، ص ۲۰۸ / اعلام الوری، ص ۳۵۵ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳ / اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۲ / مستدرک الوسایل، ج ۳، ص ۳۷۰ / جامع احادیث الشیعة، ج ۴، ص ۴۵۹

۲- مقصود از «مقاصیر» در روایت مورد بحث، نوع خاصی از محراب است که خلفای بنی‌امیه به شکل اتاقکی محصور می‌ساختند که جز امام جماعت کسی نمی‌توانست وارد آن شود. بنابراین محراب‌های معمول که حائلی بین امام و مأمومین وجود ندارد، مشمول این روایت نیستند. (ر.ک به: جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۱۵۶ و ج ۱۴، ص ۱۰۸)

همسان‌سازی، ضمن تهی کردن ملل و اقوام از اَصالت‌ها و امتیازات دینی و قومی خود، زمینه هرگونه سلطه‌ای را برای غرب فراهم می‌کند.

اَخذ تجدد و محصولات آن، به هر میزان و در هر عرصه‌ای که باشد، به تحقق این همسان‌سازی کمک می‌کند. اگر در متون و منابع، به دنبال نظرگاه دین در این باره باشیم، به تعبیر «تشبّه به کفّار» برخورد می‌کنیم. روایات متعددی از شیعه و سنی، از تشبّه به کفار و رفتار بر طبق سلوک و سیره آنان نهی کرده‌اند، و در حقیقت بر حفظ اَصالت‌های دینی (اعم از ارزش‌ها و روش‌ها) در همه ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تاکید ورزیده‌اند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لَیْسَ منّا مَنْ تَشَبَّهَ بغَیرنا، لا تَشْتَبهُوا بالْیَهُود وَالّنصاری، فَانّ تَسْلیمَ الْیَهُود، اَلْاشارَةُ بالْاَصابع و تَسْلیمَ النِّصاری اَلْاشارَةُ بالْکفّ.[1]

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: هرکس به اجانب، شبیه شود، از ما نیست. [در سلام کردن] مانند یهود و نصاری عمل نکنید. یهودیان با انگشتان و نصرانی‌ها با کف دستشان سلام می‌کنند.

فراز اول روایت، عنوان مطلقی است که شامل هرگونه تشبّه و همسانی با شیوه‌ها و سلوک زندگی کفّار و اجانب می‌شود و فراز بعد آن، ذکر یکی از مصادیق این همسانی و تشبّه است که عبارت باشد از سلام کردن به شیوه یهود و نصاری.

یکی از علمای اهل سنّت در توضیح روایت می‌نویسد:

«یعنی از عمل‌کنندگان براساس هدایت ما و حرکت‌کنندگان بر طریق و سنّت ما نیست هر کسی که در نحوه پوشش، آرایش، خوراک، نوشیدن،

---

۱ - مستدرک سفینَة البحار، ج ۵، ص ۳۴۶ / سنن ترمذی ، ج ۴، ص ۱۵۹ / الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۶۵ / کنز العمّال، ج ۹، ص ۱۲۸

سلام، عبادت، نیایش و امثال آن، همانند کفّار اهل کتاب باشد.»[۱]

قالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله: مَنْ تَشَبَّهَ بقَومٍ فَهُو منْهُم[۲]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: هر کس شبیه بهً قومی شود، در زمره آنان خواهد بود.

قال علی علیه السلام: مَنْ تَشَبَّهَ بقَومٍ عُدَّ منْهُم[۳]

علی علیه السلام: هر کس شبیه قومیً شود، از زمره آنان محسوب خواهد شد.

ابن کثیر، در تفسیر خود می‌نویسد:

«این روایت مشتمل بر هشدار شدید نسبت به تشبّه به کفّار در سخنانشان، پوشش‌شان، عیدهایشان، عباداتشان و دیگر اموری است که در شریعت ما موجود نیست.»[۴]

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید:

«حدیث مزبور، بدین معناست که هر کس شبیه به فُسّاق یا کفار و یا اهل بدعت در هر چیزی که جزء ویژگی‌های آنان است شود، مثل لباس، مرکب و شکل و شمایل، در زمره آنان خواهد بود.»[۵]

قال الصّادقُ علیه السلام: اَوحَی اللهُ الی نَبیٍّ منَ الْاَنْبیاء: قُلْ للْمُؤمنینَ لا یَلْبسوا لباسَ اَعْدائی وَلا یَطْعَمُوا مَطاعمَ اَعْدائی و لا یَسْلُکُوا

۱- فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۹۰

۲- عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۶۵ / مسند احمد، ج ۲، ص ۵۰ / سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۵۵ / فتح الباری، ج ۶، ص ۷۲ / کنز العُمال، ج ۴، ص ۲۸۷

۳- دعائم الاسلام / مستدرک الوسایل، ج ۱۷، ص ۴۴۰

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۵۳

۵- سبل السّلام، ج ۴، ص ۱۷۴

مَسالکَ اَعْدائی فَیَکُونُوا اَعْدائی کَما هُمْ اَعْدائی[۱]

امام صادق علیه السلام: خداوند به یکی از پیامبران وحی نمود که به مؤمنان بگو: جامه‌های دشمنان من را نپوشند، غذاهای آنها را نخورنـد و شیوه‌های آنها را [در امور مختلف] به کار نگیرند که در این صورت مانند آنان، دشمن من می‌شوند.

در بعضی از کتب روایی که به نقل حدیث فوق پرداخته‌انـد، تعـابیر دیگری چون «**لاتَرْکَبُوا مَراکبَ اَعدایی**» (بر مرکب‌های دشمنان من سوار نشوید)، «**لا تَشْرَبُوا مَشاربَ اعـدائی**» (نوشـیدنی‌هـای دشـمنان مـن را ننوشید)، «**لاتَسْکُنُوا مَساکنَ اَعْدائی**» (در خانه‌های دشمنان من سـکونت نکنید)، «**لا تَشا کَلُوا بماشاکل اَعْدائی**» (به شکل و شمایل دشـمنان مـن در نیایید) و «**لا تَدْخُلُواَ مَداخلَ اَعْدائی**» (از ورودگاه‌هـای دشـمنان مـن داخل نشوید)، نیز آمده است.[۲]

آیت‌الله شیخ ابوالحسن شعرانی؛ درباره مفاد این روایت می‌نویسد:

«عبارت »ولا تَسْلُکوُا مَسالک اَعْدائی» شامل هرگونـه مشـابهت و همسانی با کفّار می‌شود. دیدگاه متفکران اجتماعی مثل ابن خلدون و نیز دریافت غریزی اهل ورع و تقوی که خطا در آن راه ندارد و از هر شعار و کرداری که متخذ از کفّار است تنفّر دارد، مؤیّـد مضـمون ایـن حـدیث است. ابن خلدون می‌گوید: تشبّه به کفار دلیل ضعف و ذلّت و زمینه قبول حاکمیت آنان است. ابن خلدون وقتی دید مردم مسلمان اندلس رفتارشان

۱- من لایحضـرهُ الفقیـه، ج ۱، ص ۲۵۲ / عیـون اَخبـار الرضـا، ج ۱، ص ۲۶ / علـل الشرایع، ج ۲، ص ۳۴۸ / قصص الانبیای راوندی، ص ۲۷۸ / منتهـی‌المطلـب، ج ۲، ص ۹۹۷ / ذکری، ص ۱۴۷ / جامع المقاصد، ص ۱۰۷ / روض الجنـان، ص ۲۰۸ / ذخیرة المعاد، ج ۲، ص ۲۲۸ /کشف الغطاء، ج ۱، ص ۲۰۳ / الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۱۱۷ / رسائل سیّد لاری، ج ۱، ص ۳۷۳

۲- ر.ک به: تهذیب الاحکام ج ۶، ص ۱۷۲ / النوادر، ص ۲۳۲ / وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۴۶ / مستدرک الوسایل، ج ۳، ص ۲۴۸

مانند مسیحیان شده است، پیش‌بینی نمود که بزودی در زیر سلطه کفار قرار خواهند گرفت و پیش‌بینی او به تحقق پیوست. و اما اهل تقوی از هر کس که به زیّ کفّار درآید، از او اجتناب می‌کنند و به او با دیده نفرت مانند نفرت از مرتکبان گناهان کبیره، می‌نگرند و این بدان جهت است که با الهام فطری دریافته‌اند که آنها اسباب خواری مسلمین و نشانه سستی حاکمیت دین هستند، و از همین رو اهل ورع و پرهیز در مقابل هر چیز نو و جدیدی که از سوی کفار می‌آید مقاومت و مخالفت می‌کنند اگرچه آن چیز از جهتی نیکو و مفید هم باشد چرا که از جهت دیگر [از جهت انتساب آن به کفّار] علامت شرّ و بدی است.»[۱]

اکنون با عنایت به روایات و توضیحات مذکور، درمی‌یابیم که اَخذ هر وجهی از وجوه تجدّد اَعم از تکنولوژی و علوم، نظامات آموزشی، قضایی، سیاسی، آداب اجتماعی، معماری، شهرسازی، لباس و ... به معنای تشبّه به کفّار و سلوک بر طبق آداب برخاسته از تمدن الحادی و شرک‌آلود جدید است.

توضیح این نکته لازم است که حرمت تشبّه به کفّار و سلوک بر طبق شیوه‌های آنان، مربوط به موارد، شیوه‌ها و آدابی است که ابداع خود آنها و اَحیاناً شعار و شاخصه‌ای برای آنان محسوب می‌شود و یا مربوط به آداب و تعالیم دینی‌شان (در مورد اهل کتاب) است اما از سوی اسلام نسخ شده است، اما آن دسته از شیوه‌های تمدنی و معیشتی که منشأ فطری یا انبیایی و وحیانی دارد (مثل بخش عمده طب گیاهی و سنتی رایج در بین یهود و نصاری و دیگر ملل و یا غالب فنون رایج معیشتی سنتی) و مشترک بین کفّار و مسلمین است، از شمول این حکم خارج است. فی‌المثل آوردن طبیب یهودی بر بالین حضرت علی علیه السلام بعد از ضربت خوردن [با فرض صحّت این گزارش تاریخی] و یا جواز

۱- وسایل الشیعه (چاپ اسلامیه)، ج ۱۷، پاورقی ص ۲۹۱

مراجعه مسلمین به اطبای غیرمسلمان، از همین مقوله است.

۴ـ حرمت ضرر و اضرار در اسلام

یکی از قواعد مشهور فقهی که از آن، احکـام و فروعـات فراوانـی، استخراج می‌شود، «قاعده لاضَرر» است. قاعده مزبور، منبعث از آیات و نیز روایات فراوانی است که از ضرر به خویش و اضرار به دیگران اعم از ضرر جانی، مالی و عرضی نهی کرده و آن را حرام می‌داند.

همچنین باید به اصل حرمت »القای نفس در تهلکة» اشاره کنیم که مورد استناد فقها در تحریم اعمال و اموری است که موجب ضرر بدنی و جانی می‌شود.

از جمله احکام متفرّع بر قاعده لاضرر و اصل حرمت القـای نفـس در تهلکه، عبارت است از اباحة اکل میته یا شرب خمر در صورتی که به مأکول یا مشروب حلال دسترسی نباشد و خوف ضرر جانی وجود داشته باشد.

همچنین عدم وجوب وضو و غسل و روزه هرگـاه از رهگـذر ایـن اعمال احتمال ضرر بدنی برای شخص مکلّف وجود داشته باشد و بلکـه بعضی از فقها به حرمت روزه و وضو و غسل، در صورت احتمـال قابـل توجّه ضرر، حکم داده‌اند.

امام خمینی؛ فتوا می‌دهند:

«بر مؤمن حرام است که خود را در معرض ضرر جانی یـا آبرویـی قرار دهد حال هر ضرری باشد ولو اینکه به حدّ هلاکت نیز نرسد.»[۱]

همچنین:

«خوردن هر چیزی که به بدن ضرر برساند، حـرام اسـت و تفـاوتی ندارد که ضرر این خوراکی، معلوم و قطعی باشد و یا مظنون، و بلکه اگر

۱- المکاسب المحرّمه، ج ۲، ص ۱۶۸

به نحو احتمال عقلایی، محتمل الضرر نیز باشد بـه گونـه‌ای کـه موجـب خوف و پرهیز عقلا شود، باز هم تناول آن حرام است و همچنین تفاوتی نیست که ضرر فوری باشد و یا بعد از مدتی آثار آن ظاهر شود.»[۱]

در مورد ضرر رساندن به دیگران (اضرار) نیز مسأله همینطور اسـت و در هر دو مورد تفاوتی بین ضرر مالی، جانی و آبرویی نیست.

برای آنکه مدارک و استنادات »قاعده لاضرر» روشن شود، به ذکـر بعضی از روایات می‌پردازیم:

قـال رسُـول الله صـلی الله علیـه و آلـه: لا ضَـرَرَ وَ لا اضْـرارَ فـی الاسلام، فَالْأسْلامُ یَزیدُ المُسْلمَ خَیْراً وَ لاَیزیدُه شَرّاً[۲]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: در اسلام، ضرر رساندن به خـود و دیگران، مشروع نیست، اسلام مایه افزایش خیر و سود مسلمان است نـه ضرر و زیانمندی او.

قال الصادق علیه السلام: ... انَّماَ الْفَسادُ فیمـا اَضَـرَّ بالْبَـدَن و اَتْلَـفَ الْمالَ[۳]

امام صادق علیه السلام: هر آنچه به بدن ضرر برساند و مال انسـان را تلف کند، تباهی [و حرام] است.

قال الرضا علیه السلام: انَّ الله ـ تبارک و تعالی ـ لَم یُبحْ أکْـلاً وَ لا شُرباً الّا ما فیه المَنْفَعَةُ وَالصَّلاحُ و لَمْ یُحَرَّمْ الّا ما فیـه الضَّـرَرُ وَ التَّلَـفُ وَ الْفَسادُ[۴]

۱- تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۱۶۳

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۹۷ / وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴. این روایـت در منابع متعدد و با بیانهای گوناگون نقل شده است.

۳- کافی، ج ۶، ص ۵۱۱، این روایت با تعبیر «انّما الاسراف» به جای »انّما الفساد» نیز نقل شده است (همان ص ۵۱۰)

۴- بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۶

امام رضا علیه السلام: خداوند، خوردن و نوشیدن چیزی را حلال نکرده است مگر آنچه در آن سود و صلاح انسان است و نیز چیزی را حرام نکرده است مگر آنچه مایه ضرر و تلف و تباهی [جان و مال انسان] است.

امام صادق علیه السلام: كُلُّ شَىءٍ منَ الْحَبِّ ممّايَكُونُ فيه غَذاءُ الْانْسان فى بَدَنه وَ قُوَّته فَحَلالٌ أكْلُهُ و كُلُّ شَىءٍ يَكونُ فيه الْمَضَرَّةُ عَلَى الْانْسان فى بَدَنه فَحَرامٌ أكْلُهُ الّا فى حال الضَّرُورَة[۱]

امام صادق علیه السلام: خوردن هر آنچه از حبوبات و دانه‌های گیاهی که برای انسان جنبه غذایی و نیروبخشی دارد، حلال است و هر آنچه خوردن آن موجب ضرر جسمی شود، حرام است مگر در حالت ضرورت و ناچاری. [مثل دانه‌های گیاهی دارویی که برای مداوا مصرف می‌شوند اما مصرف پیوسته آنها ضرر دارد]

قال الصادق علیه السلام: انَ الله ـ سبحانه و تعالی ـ خَلَقَ الْخَلْقَ و عَلمَ ما تَقُومُ به اَبْدانُهُم و ما يُصْلحُهُمْ فَاَحَلَّهُ لَهُمْ و اَباحَهُ تَفَضُّلاً منْهُ عَلَيْهم لمَصْلحَتهم و عَلمَ ما يَضُرُّهُم فَنَهاهُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَه عَلَيْهِمْ، ثُمَّ اَباحَهُ للْمُضْطَرِّ وَ اَحَلَّهُ لَهُ فى الْوَقْت الَّذى لايَقُومُ بَدَنُه الاّ به فَأمَرَهُ اَنْ يَنالَ منْهُ بقَدْر الْبُلْغَة لاغَير ذلک.[۲]

امام صادق علیه السلام: خداوند پس از آفرینش انسان‌ها می‌دانست که چه چیزی مایه تندرستی و صلاح آنان است. پس آن را از باب رحمت و تفضّل بر انسان‌ها حلال نمود و همچنین می‌دانست که چه چیزی به آنها زیان می‌رساند، پس آن را حرام نمود، سپس بعضی از محرّمات را برای انسان، به هنگام ضرورت (جهت مداوا یا هنگام اضطرار

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۸۴

۲- کافی، ج ۶، ص ۲۴۵/ بحارالانوار ج ۶۵، ص ۱۳۴

و دسترسی نداشتن به خوراکی حلال) حلال نمود، مشروط به آنکه بیش از مقدار ضرورت از آن استفاده نکند.

از مجموع روایات فوق و دهها روایات دیگر و نیز از آیه شریفة «وَ لاتُلْقُوا بِاَيْديكُمْ اِلَى التَهْلُكَة»[۱] که مبنای اصل »حرمت القای نفس در هلاکت و زیان» است، به وضوح در می‌یابیم که اسلام هر عمل و پدیده‌ای را که مایه زیان جسمی (و روحی) و مالی انسان ــ چه بالفعل و یا بالقوة ــ باشد، رد و طرد می‌کند و آن را نامشروع می‌داند، چرا که اسلام یکپارچه مایه خیر و برکت برای افراد و جوامع است و نمی‌تواند در قبال عوامل شرّ و زیان و تباهی بی‌تفاوت باشد و بلکه اساساً یکی از اهداف بعثت انبیا، شناساندن و جدا کردن سودمندی‌های مادّی و معنوی از زیانمندی‌ها برای انسان بوده است.[۲]

اکنون با این تمهید، مجدداً به سراغ بحث نسبت اسلام با تجدّد می‌رویم. حداقل بیش از نیم قرن است که آن روی سکّه تجدّد رخ نموده و معلوم شده است که قافله پیشرفت و ترقّی که بنیان نظری آن از قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی به این سو پی‌ریزی شد و محصولات عملی آن از قرن هجدهم و نوزدهم با ظهور اختراعات و اکتشافات پی‌درپی در دسترس قرار گرفت، پی‌آمدهای بسیار زیانبار و مهلکی برای بشریت در ابعاد مختلف داشته است.[۳] تباهی محیط‌زیست که خود منشأ صدها زیان بالفعل و بالقوّه جانی و مالی برای انسان‌ها بوده و هر روز بر ابعاد هولناک آن افزوده می‌شود، تنها یکی از این پی‌آمدهاست و این تباهی از زمانی آغاز شد که بشر جدید از تمدن طبیعی به تمدّن صناعی و ماشینی

۱- بقرة / ۱۹۵

۲- ر.ک به: همین کتاب، بخش سوم

۳- ما به ابعاد و زوایایی از این پی‌آمدها در همین کتاب ــ پیوست ــ ۳: بحران تجدد ــ اشاره کرده‌ایم.

رو آورد و برای به حرکت درآوردن چرخ‌های این تمدن، نیازمند مصرف بی‌رویّه و روزافزون سوختهای فسیلی (ذغال سنگ، نفت و گاز) بود که مولّد گازهای گلخانه‌ای مخرب طبیعت و لایه ازون است و براستی اگر تمدن جدید، در دیگر ابعاد، کارنامه قابل قبولی می‌داشت و ضایعه آن تنها به محیط‌زیست منحصر می‌شد، برای آن که در مجموع، نمره مردودی بگیرد، کافی بود. کدام عاقلی می‌تواند به تمدنی که طبیعت و زیستگاه آدمی را به نابودی کشانده است و در صورت تداوم حیات این تمدن، کره زمین تا چند قرن دیگر قابل زیست نیست، نمره قبولی بدهد و از آن به عنوان تمدنی مشروع و عقلانی دفاع کند؟[1]

یکی از تبعات تمدّن صنعتی، کمبود رو به تزاید آب سالم، هوای سالم و غذای سالم برای انسان‌هاست و با این وجود معلوم نیست چرا باید همچنان در مقابل تجدّد و اصل پیشرفت و ترقّی، تعظیم کرد و سودای توسعه برخاسته از تجدّد را داشت و وجه مادّی و معیشتی تمدن جدید را مشروع و غیرمتعارض با دین دانست و از موضع دیانت بر مطلوبیت علم و توسعه و تکنولوژی جدید مهر صحت و مشروعیت زد؟[۷]

۱- برای دریافت عمق فاجعه زیست محیطی حاصل از تمدن جدید ر.ک به: بهار خاموش / وضعیت جهان ۱۹۹۸ / برای چند نفر جا هست؟ / جهان در سراشیبی سقوط

مؤخره‌ها:

[۱]ـ «بدعاً من الرُسل یعنی من رسولی نیستم که واجد خصوصیتی جدید و صفات و ویژگیهایی باشم که در رسولان گذشته سابقه نداشته است.»[۱]

البته اَفضلیّت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به انبیای پیشین، مسأله‌ای متفاوت با نو بودن و بدیع بودن دین اسلام نسبت به دیگر ادیان الهی است. همچنین اختلاف اسلام با ادیان دیگر در پاره‌ای از احکام شرعی، ناشی از تکامل و پیشرفت نیست بلکه به دلیل آزمایش مؤمنین در میزان اطاعت‌پذیری و تعبدشان نسبت به فرامین خداوند و یا اموری دیگر است. خداوند می‌فرماید: لکُلٍّ جَعَلْنا منکُمْ شرْعَةً و منْهاجاً وَ لَوشاءاللهُ لَجَعَلَکُم اُمِّةً واحدَة و لکن لیَبْلُوَکُم فی ما اتیکُم[۲]، برای هر یک از شما شریعت و شیوه‌ای معین قرار داده‌ایم و اگر خداوند می‌خواست شما را امت یگانه‌ای قرار می‌داد ولی [چنین نکرد] تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید.

[۲]ـ مجمد جواد مغنیه؛ در توضیح »مُهَیمناً علیه» می‌نویسد:

«معنای هیمنة قرآن بر تورات و انجیل آن است که قرآن بر حقانیت و راستی این دو کتاب، گواهی می‌دهد و از اصول و احکام تحریف شده در آنها، خبر می‌دهد تا مردم آیات اصیل و الهی را از عبارت‌های ساختگی و دروغینی که سردمداران یهود و نصاری به خداوند نسبت داده‌اند، تشخیص دهند»[۳]

ملامحسن فیض کاشانی؛ می‌نویسد: «مهیمن بر آن یعنی رقیب و نگهبان بر دیگر کتب آسمانی تا آنها را از تحریف و دگرگونی حفظ نماید و بر درستی و ثبات متن اصیل و واقعی این کتب، گواهی دهد.»[۴]

[۳]ـ تغییراتی که در پدیده‌های طبیعی براساس سنن الهی و تعالیم انبیا در امور معاش در طول تاریخ صورت گرفته است مانند پختن غذا و ساختن ابزار و ... و معصومین علیهم السلام نیز بر آنها، با قول، فعل و یا سکوتشان صحّت گذاشته‌اند، از شمول این آیه خارج است.

[۴]ـ مرحوم سیدعبدالله جزایری [فرزند سیدنعمت‌الله جزایری] در کتاب التحفة السنیّه فی شرح نخبة المحسنیه ملامحسن فیض کاشانی، با ذکر روایتی مبنی بر

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲-۱، ص ۲۳۰

۲- مائده / ۴۸

۳- الکاشف، ج ۳، ص ۶۷

۴- الصافی، ج ۲، ص ۴۰

نهی از «سوار بر گاو شدن و شخم زدن زمین با الاغ» به دلیل آن که هر یک برای کاری خاص آفریده شده‌اند، می‌نویسد: خداوند در قرآن، گاو را با عبارت تثیرالارض (زمین را شخم زند) و الاغ را با لتر کَبوها (برای آنکه سوار آنها شوید) توصیف کرده است، بنابراین استفاده از هر یک از این دو حیوان به جای دیگری بدون ضرورت، بر خلاف حکمت خداوندی و قرار دادن شیء در غیر جایگاه خودش است و بعید نیست که این عمل مندرج در عنوان »تغییر خلق‌الله» باشد که مذکور در آیه وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلقَ الله باشد.[۱]

همچنین آیت‌الله میرزا جواد تبریزی (از مراجع معاصر) درباره دلیل حرمت تغییر جنسیّت از مرد به زن و به عکس، می‌نویسد: چون این عمل از موارد تغییر در آفرینش خداوند است.[۲]

همچنین مرحوم محمدباقرالداماد الحسینی معروف به محقق داماد، حرمت پیوند زدن موی زنی را بر زن دیگر به دلیل تغییر در خلقت الهی و دخول این عمل در تحت عموم »والمُغَيَّرينَ خَلق الله» می‌داند.[۳]

[۵]ـ «تفسیر جدید سفر تکوین با این نظریه شروع می‌شود که وقتی خداوند آسمان‌ها و و زمین و هر چه را که در این جهان است آفرید، تمام آفریدگانش اهمیت و ارزش ذاتی یافتند زیرا ساخته او هستند. از آنجا که این آفرینش خداوند هدف و نظم در بر دارد، آن هدف و نظم باید مثل آفریده‌های خداوند مورد احترام قرار گیرند. به گفته الهیون نتیجه آن این است که هر کسی که آفریده خداوند را استثمار کند یا بدان زیان برساند مرتکب گناه شده و تمرد کرده است... بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که گناه عبارت از این است که مردم معتقد باشند می‌توانند با آفریده‌های خداوند به نحوی دیگر غیر از آنچه خدا کرده است، رفتار نمایند. مانند دستکاری و استثمار آنها برای هدف‌های دیگری غیر از آنچه به خاطر آنها آفریده شده‌اند. نیز گناه مردم عبارت از این است که معتقد باشند می‌توانند نظم دیگری به جهان بدهند و هدفش را برای جور درآمدن با هوسها و امیالشان به صورتی دیگر درآورند. زندگی مسیحیت باید حفظ تمامیت به جای تفرقه، موازنه به جای عدم موازنه، هماهنگی به جای ناهماهنگی باشد. یک مسیحی باید عاشق آفریده خدا باشد و با احترام با آن رفتار کند زیرا خداوند آن را با عشق آفریده است.»[۴]

۱- التُّحْفَةُ السِّنيه، ص ۳۳۷

۲- صراط النجاة، ج ۱، ص ۳۳۰

۳- اثناعشر رسالة، ج ۳، ص ۱۱۵

۴- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۲۷۷-۲۷۶

[۶]ـ مرحوم فقیه و محدّث بحرانی، بعد از ذکر این روایت در کتاب «الحدائق الناضرة» می‌نویسد: بعضی از بزرگان ما گفته‌اند که ساخت مناره‌های طولانی از بدعت‌های عمر بود، و این سخن را، حدیث موثقی که شیخ طوسی از علی‌ابن جعفر روایت کرده است تایید می‌کند: از اباالحسن [امام حسن عسگری علیه السلام] پرسیدم آیا اذان گفتن در مناره، سنت است؟ امام علیه السلام فرمود: برای رسول خدا در زمین اذان گفته می‌شد و آن روز مناره‌ای نبود. همچنین روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: علی علیه السلام با مناره‌ای بزرگ برخورد کرد و دستور به ویرانی آن داد و سپس فرمود، مناره نباید بالاتر از سطح و ارتفاع مسجد باشد.[۱]

[۷]ـ علی علیه السلام در حدیثی می فرماید:

اتَّقُوا اللهَ فی عَباده و بلاده، فَاِنَّکُم مسؤولون حَتّی عَن الْبقاع و الْبَهائم. در ارتباط و تعامل با بندگان و سرزمین‌های خدا، تقوا پیشه کنید و بدانید که حتی درباره زمین‌ها [طبیعت و محیط‌زیست] و جانوران، مورد بازخواست قرار خواهید گرفت.[۲]

علامه مجلسی؛ در توضیح این روایت می‌نویسد: سئوال از بقاع یعنی آن که خداوند می‌پرسد چرا این مکان را خراب کردید و چرا آن دیگری را آباد و خدا را در آنها عبادت نکردید؟ و پرسش از جانوران این است که چرا آنها را گرسنه رها کردید یا زدید و چرا حقوق آنها را رعایت نکردید؟[۳]

۱– الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۲۷۱

۲– بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۹

۳– بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۲۹

بخش هشتم

پاسخ چند استدلال بر مطلوبیت علوم وفنون جدید

- یا معشرالجنّ و الانس
- ویَخلُقُ ما لاتَعْلَمُون
- وَخَلَقنا لَهُم من مثله ما یرکَبُون
- روایت «تولید برق از آب»
- علم ۲۷ حرف است

انِّ الظَّنِّ لایُغْنی منَ الحقَّ شَیئاً[1]

بی‌گمان، پندار، چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد.

در بعضی اذهان، استناداتی از آیات قرآن و روایات ـ علاوه بر آنچه تاکنون گفتیم ـ درباره مطلوبیت علوم و تکنولوژی جدید وجود دارد که به طرح و بررسی آنها می‌پردازیم:

۱ـ یا معشر الجن وَ الانس...

در سوره الرحمن آمده است:

یا مَعْشَرَ الْجنَّ وَالْأنْس ان اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا منْ اَقْطار السِّموات وَالْاَرْض فَانْفُذُوا لاتَنْفُذُوا الّابسُلْطان[2]

ای گروه جن و انس، اگر توانید که از گوشه و کنار آسمان‌ها و زمین نفوذ کنید، نفوذ کنید، اما جز با سلطان [حجت و عذر موجّه] نمی‌توانید.

عده‌ای، از آیت فوق، استفاده می‌کنند که در این آیه، نوعی پیشگویی نسبت به آینده نهفته است که امروز با ورود بشر به کره ماه و ارسال موشک به کرات آسمانی، محقق شده است، و سپس نتیجه می‌گیرند که: علوم و فنون جدید مورد تأیید اسلام است.

به این استدلال، چند اشکال وارد است:

۱- النجم / ۲۸

۲- الرحمن / ۳۳

۱ـ سیاق آیه و آیات قبل و بعد از آن، با این تفسیر ناسازگار است.

دو آیه قبل، عبارت است از: **سَنَفْرُغُ لَکُم ایُّهُ الـثَّقَلان** (بـه زودی ای جن و انس به [حساب] شما می‌پردازیم) **فَبأَیِّ الاء رَبِّکُما تُکَـذِّبان** (پـس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنیـد) و دو آیـه بعـد از آن: «**فَبأَیِّ الاء رَبِّکُما تُکَذِّبان**» و «**یُرْسَلُ عَلَیْکُما شُواظٌ منْ نار وَ نُحاس فَلا تَنْتَصران** (بر شما شعله‌ای بـی‌دود و دودی بـی شـعله فـرو فرسـتاده می‌شود ولی شما هماورد نخواهید شد و نمـی‌توانیـد یکـدیگر را یـاری کنید).

ملاحظه می‌شود که آیات، نظر به آخرت و حسابرسی از جن و انس و عدم امکان فرار از دستگاه عدالت خداوند دارد و ربطی به مسائل دنیـا و علم و فن و نفوذ بشر به آسمان‌ها و سیارات ندارد.

علامه طباطبایی(ره) در ذیل این آیه می‌نویسد:

«خطاب به گروه جن و انس در این آیه شریفه ـ به طوری که از سیاق استفاده می‌شود ـ از خطاب‌های روز قیامت است و خطابی اسـت تعجیـزی، یعنی می‌خواهد بفرماید: روز قیامت هیچ کاری نمی‌توانیـد بکنیـد. و مـراد از استطاعت، قدرت، و مراد از نفوذ از اَقطار، فرار از کرانه‌های محشر اسـت، و معنای آیه این است که: ای گروه جن و انس اگر توانستید از حساب و کتاب قیامت بگریزید، این شما و این نواحی آسمانها و زمین، ولـی بـه هـر طـرف بگریزید، بالاخره به ملک خدا گریخته‌اید و شما نمـی‌توانیـد از ملـک خـدا درآیید و از مؤاخذه او رها شوید مگر با نوعی سلطه که شما فاقد آن هستید، و منظور از سلطان، قدرت وجودی است و سـلطان بـه معنـای برهـان و یـا مطلق حجّت است و سلطان به معنای ملک نیز هسـت. بعضـی از مفسـرین گفته‌اند: مراد از نفوذی که در این آیه نفی شده، نفوذ علمـی در آسـمان‌هـا و زمین و دستیابی به اَقطار آن دو است [و نتیجـه گرفتـه‌انـد کـه آیـه شـریفه، پیشگویی از این آینده است که روزی بشر قدرت نفوذ علمی پیدا مـی‌کنـد و

به اَقطار آسمان‌ها دست می‌یابد ـ مترجم] لیکن همانطور که ملاحظه کردید، سیاق آیه با این معنا سازگار نیست.»[۱]

۲ـ حتی اگر آیه، نظر به توانایی علمی و فنی بشر در آینده ـ یعنی امروز ـ می‌داشت، نمی‌توان از آن مطلوبیت این علوم و فنون و ارسال فضاپیما به آسمان‌ها و کرات را نتیجه گرفت چرا که تنها خبر از امکان وقوع آن می‌دهد نه مطلوبیّت آن.

۳ـ روایاتی که از معصومین علیهم السلام در تفسیر آیه وارد شده است نیز آیه را در ظرف روز قیامت توضیح داده‌اند.[۲]

۲ـ ویَخلُقُ ما لاتعلمُونَ

در سوره نحل آمده است:

وَالْخَیْلَ وَالبغالَ وَالْحَمیَر لتَرْکَبُوها و زینَةً و یَخْلُقُ ما لاتَعْلَمُونَ[۳]

و نیز اسبان و استران و درازگوشان را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و مایه تجمل نیز هست و نیز چیزهایی دیگر که شما نمی‌دانید می‌آفریند.

بعضی از مفسرین معاصر[۴] فراز «ویخْلقُ مالاتعلمون» را بر وسایل نقلیه جدید تطبیق کرده‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این تفسیر جز یک احتمال وجود ندارد. ضمن آنکه زمان فعل مضارع، مشترک بین حال و آینده است و با فرض تعین آن در زمان آینده نیز دلیلی برای این تطبیق نداریم. آنچه مفسرین متقدم در تفسیر آیه مزبور و مفاد «مالا تَعلَمُون» گفته‌اند عبارت است از:

۱ـ ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۸

۲ـ همان، ص ۱۸۹ / البرهان، ج ۹، ص ۳۱۹

۳ـ نحل / ۸

۴ـ ر.ک به: تفسیر «فی ظلال القران»، ج ۴، ص ۲۱۶۱

ـ شگفتی‌هایی که خداوند در خشکی و دریا می‌آفریند[1] [و از چشم مردم پنهان می‌ماند].

ـ روایت ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله: امّت‌ها و موجوات ذی شعوری غیر از انسان‌ها که تسبیح گوی خداوند هستند و از خلقت آدم و فرزندان او و نیز ابلیس و فرزندانش اطلاع ندارند.[2]

ـ امام باقر علیه السلام: آفریده‌ها و مخلوقاتی که هرگز مرتکب گناه و معصیت نشده‌اند.[3]

ـ انواع حیوان و جماد و گیاه برای منافع انسان‌ها و نیز انواع پاداش برای فرمانبران و انواع عذاب برای گناهکاران که انسان‌ها [از کیفیت و چگونگی آنها] خبر ندارند.[4]

در هر صورت، خداوند در آسمان‌ها و زمین‌های گوناگون و هفتگانه خود مخلوقاتی دارد که ما انسان‌ها از اصل وجود یا کیفیات آنها آگاهی نداریم و مقصود آیه شریفه، این مخلوقات است، و تطبیق آیه بر وسایل حمل و نقل جدید، صرف یک احتمال است که نمی‌تواند برای اثبات مطلوبیّت تکنولوژی جدید، مورد استناد و استدلال قرار بگیرد.

۳ـ وخلقنا لَهُم من مثله مایرکبون

در سوره یس آمده است:

و ایَةٌ لَهُمْ اَنّا حَمَلْنا ذُرِّیَّتَهُمْ فِی‌الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ ۰ وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ

۱- بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۱۱۹، به نقل از تفسیر علی ابن ابراهیم قمی/ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۲۸

۲- بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۴۸

۳- مستدرک سفینة البحار، ج ۸، ص ۳۶۲

۴- التّبیان، ج ۶، ص ۳۶۳ / مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۱۴۲

مثْله ما یَرْکَبُون[۱]

و مایه عبرتی است برای آنـان کـه مـا زاد ورودشـان را در گشـتی گرانبار سوار کردیم ٭ و برای آنان چیزی همانند آن آفریده‌ایم که سوارش می‌شوند.

کسانی نیز فراز «من مثله ما یَرکبُون» را بر وسایل نقله جدید، تطبیق می‌کنند. برای این تطبیق نیز هیچ دلیلی وجود ندارد به‌ویژه آن که فعل آن (خلقنا) نیز ماضی و مربوط به زمان گذشته است.

در تفسیر آیه مزبور، اقوال زیر مطرح شده است:

ـ حیوانات سواری[۲]

آیه «**وجَعَل مـنَ الْفُلْـک وَالْاَنْعـام مـا تَرْکَبُـونَ**»[۳] (و بـرای شـما از کشـتی‌هـا و چارپایـان مرکـوب سـاخت) و «**وَ عَلَیْهـا وَ عَلَـی الْفُلْـک تُحْمَلُونَ**»[۴] (و بر آنها [چارپایان] و بر کشتی‌ها [به هر جـا کـه خواهیـد] منتقل می‌شود) مؤید این تفسیر است.

ـ شتر که کشتی صحراست.[۵]

ـ کشتی‌های دیگری که بعد از کشتی نوح مانند آن سـاخته شـدند.[۶] (قول ابن عباس و ضحّاک)

قُرطبی می‌نویسد: قول ابن عباس که ما یَرْکَبُـون را کشـتی [غیـر از کشتی نوح] یا کشتی‌های کوچک می‌داند درست‌تر است زیرا در آیه بعـد می‌فرماید: وَانْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَریخَ لَهُمْ وَ لا هُمْ یُنْقَذوُن، و اگر بخواهیم

۱- یس / ۴۲-۴۱

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵

۳- زخرف / ۱۲

۴- مؤمن / ۸۰

۵- التبیان، ج ۸، ص ۴۶۱

۶- مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۲۷۸ / جامع البیان، ج ۲۳، ص ۱۴

غرقه‌شان سازیم و فریادرسی ندارند.[۱]

بعضی نیز به قرینه «من مثله» آیه را بر کشتی‌ها و ناوهای جدید تطبیق کرده‌اند که برای این تفسیر نیز دلیلی وجود ندارد و مقصود از «من مثله» می‌تواند مماثلت در «مَرکب بودن» باشد و نه الزاماً مماثلت در نوع ابزار که قابل تطبیق بر کشتی های جدید باشد، ضمن آنکه حتی با فرض مماثلت در نوع ابزار، مقصود از آن می‌تواند کشتی‌های دیگر غیر از کشتی نوح باشد و نه الزاماً کشتی‌های جدید.

۴ـ روایت »تولید برق از آب»

در کتاب »بیان الائمة»[۲] آمده است:

«علی علیه السلام بر بالای نهری در شمال عراق ایستاد و در حالی که آب از بالا به پایین جریان داشت و به آن نگاه می‌کرد، فرمود: می‌توان از این آب، عراق را روشن کرد و در روایتی دیگر نیز از علی علیه السلام آمده است: اگر می‌خواستم می‌توانستم این آب را مبدّل به روشنایی نمایم.»

از این روایت نیز نمی‌توان مطلوبیت علوم و فنون جدید را نتیجه گرفت چرا که منتهای دلالت آن این است که حضرت به امکان تولید برق از آب رودخانه‌ها، اشاره کرده است و نه مطلبی فراتر از آن. بلکه می‌توان از آن به عنوان شاهد و قرینه‌ای علیه فنون جدید یاد کرد، به این بیان که عدم تولید برق از آب، توسط حضرت علی علیه السلام ـ با آنکه حضرت به امکان آن اشاره کرده بودند ـ دلیل بر آن است که حضرت این امر را به مصلحت مردم و مسلمین نمی‌دانسته‌اند و الّا یا شخصاً به این کار اقدام می‌کردند و یا دانش آن را در اختیار اصحاب خود قرار می‌دادند.

۱- ترجمه قرآن بهاءالدین خرمشاهی همراه با توضیحات و واژه‌نامه، ص ۴۴۳

۲- بیان‌الاَئمّه، ج ۱، ص ۳۱۶

این پاسخ که مردم آن زمان آمادگی استفاده از این علم و تکنولوژی را نداشته‌اند نیز ادعایی بی‌دلیل و متاثر از نظریه سیر خطی پیشرفت است. اگر واقعاً علوم و تکنولوژی جدید، مدخلیتی در سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها داشتند، انبیای الهی در همان آغاز حیات بشر، آموزگار و مبتکر آنها می‌شدند و هیچ مانعی ذهنی و عینی هم برای این امر وجود نداشت و قطعاً انسان‌های نخستین به اندازه انسان‌های کنونی ظرفیت علمی و عملی داشته‌اند و کمترین دلیلی بر استعداد برتر و بیشتر انسان‌های جدید نسبت به انسان‌های قدیم وجود ندارد.

۵ـ علم ۲۷ حرف است

از امام صادق علیه السلام روایت است که:

اَلْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً فَجَميعُ ما جاءَت به الرُّسُلُ حَرْفان فَلَم يَعْرِف النّاسُ حَتّى الْيَوم غَيرَالْحَرْفَين، فَاذا قامَ قائمُنا اَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرينَ حَرْفاً فَبَثَّها فِى‌النّاس وَضَمَّ اَلَيْها الْحَرْفَين[1]

امام صادق علیه السلام: دانش بیست و هفت حرف است و تمام آنچه فرستادگان الهی آورنده آن بوده‌اند، تنها دو حرف از آن بوده و تا به امروز بیش از دو حرف آن را نشناخته‌اند، اما آن‌گاه که قائم(عج) ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را در میان مردم منتشر خواهد کرد و دو حرف موجود را نیز به آن ضمیمه خواهد نمود.

افرادی نیز از این روایت، مطلوبیت علوم و فنون جدید را نتیجه گرفته‌اند با این بیان که: «آنچه تاکنون بشر از علوم، بدان دست یافته است ـ با همه وسعت روزافزون و رو به پیشرفتی که داشته است ـ تنها دو حرف از بیست و هفت حرف دانش است که حضرت مهدی(عج) آورنده آن خواهد بود. پس هرگاه حضرت ظهور فرماید، به دانش‌های

۱- بحارالانوار ، ج ۵۲ ، ص ۳۳۶

موجود ـ اعم از دانش‌های دینی و تجربی و فنی جدید ـ چندین برابر خواهد افزود و آنها را به نهایت پیشرفت و تکامل خواهد رساند.»

واقعیت این است که چنین برداشتی تنها ناشی از آن است که می‌خواهیم به هر صورت ممکن برای علوم و فنون جدید، تاییدی دینی دست و پا کنیم. با اندکی دقت در مفاد حدیث، درخواهیم یافت که نه تنها کمترین شاهدی بر این برداشت در حدیث وجود ندارد بلکه مفاد آن نافی برداشت مزبور است:

اولاً، در حدیث، سخن از علومی است که انبیاء: معلم و آورنده آن بوده‌اند و نه علوم و فنونی که محصول تجربیات بشری بعد از رنسانس است.

ثانیاً، از روایت فهمیده می‌شود همان‌گونه که این دو حرف تا زمان امام صادق علیه السلام افزایش پیدا نکرده است تا زمان ظهور حضرت مهدی(عج) نیز افزایش پیدا نخواهد کرد و این نظر دلیلی روشن بر این مطلب است که اصلاً علوم جدید از این دایره خارج هستند واگر نه، امام صادق علیه السلام باید به پیشرفت علوم در آینده و قبل از ظهور امام زمان(عج) اشاره می‌فرمودند و فی‌المثل می‌گفتند که چند حرف به این دو حرف، قبل از ظهور با تلاش و کوشش بشری، افزوده خواهد شد و یا آنکه این دو حرف، پیشرفت و تکامل پیدا خواهند کرد.

براین اساس، مقصود از دو حرف علم، همه علومی است که انبیای الهی حامل و معلم آن به بشریت بوده‌اند (و این تأییدی دیگر بر مدعای ماست که منشأ همه علوم مفید مادی و معنوی برای انسان را انبیا و وحی الهی می‌دانیم) و بیست و پنج حرف دیگر، علوم مفید دیگری است که حضرت مهدی(عج) آورنده و نشردهنده آن بین بشریت در دوران ظهور خواهد بود و این علوم می‌تواند شامل علوم معنوی ـ مثل علم تفسیر قرآن و اطلاع از بطون و اعماق آیات الهی و علم به حقایق ملکی و ملکوتی که بشر تا پیش از ظهور نسبت به آنها آگاهی نداشته است ـ باشد و نیز علوم مادی مثل دانش طی الارض و دانش‌هایی خارق‌العاده

از قبیل راه رفتن بر روی آب، حرکت بر روی ابرها، برداشتن حجابهای مادّی و قدرت دیدن انسان‌ها از فاصله‌های بسیار دور بدون هرگونه ابزاری و ... و دیگر دانش‌هایی که ما اکنون از کم و کیف آن اطلاعی نداریم، باشد.[۱]

ضمناً برای این که روشن شود اساساً علوم و فنون جدید از دایره علوم ستوده مورد نظر ائمه: خارج است، در همین جا به روایاتی اشاره می‌کنیم که از نقصان و فقدان »علم» در آخرالزمان سخن می‌گویند. این روایات بیانگر آن هستند که ائمه معصومین علیهم السلام علوم جدید را از دایره علوم مثبت خارج می‌دانند و اگر جز این بود، نباید از فقدان علم و گسترش جهل در آخرالزمان سخن می‌گفتند بلکه جا داشت سخن از پیشرفت و تکامل علم بگویند. به این روایات بنگرید:

قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله:

لا تَقُومُ السّاعَةُ حَتّی یُقْبَضُ الْعلْمُ[۲]

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: تا دانش از میان نرود، ساعت [حادثه ظهور] به‌وقوع نخواهد پیوست.

من اَشْراط السّاعَة اَن یَقلّ الْعلْمَ و یَظْهَرُ الْجَهْلُ[۳]

ـ افول دانش و گسترش نادانی، از نشانه‌های نزدیکی ظهور است

فی ذکر الائمة علیهم السلام: تاسعُهُم الْقائمُ الَّذی یَمْلَأُ اللهُ الْاَرضَ نوراً بَعْدَ ظُلْمَتها وَعَدْلاً بَعدَ جَورها وَ علْماً بَعْدَ جَهْلها[۴]

ـ رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی پیرامون ائمه

۱- ر.ک به همین کتاب: بخش ششم

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۵۰ / مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۶۸

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳ / الفصول فی الاصول، ج ۳، ص ۳۱۶

۴- کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۹ / اعلام الوری، ص ۳۷۸

معصومین علیهم السلام فرمود: نهمین (فرزند از فرزندان امام حسین علیه السلام) قائم(عج) است که خداوند توسط او دنیا را بعد از تاریکی، پر از روشنایی؛ و بعد از ستم، پر از عدالت؛ و بعد از نادانی، پر از دانایی می‌کند.

قال علی علیه السلام: یَکونُ اذا رُفِعَ الْعِلْمُ وَ ظَهَرَ الْجَهل[۱]

امام علی علیه السلام:

ظهور امام زمان (عج] هنگامی است که دانش رخت بربندد و نادانی آشکار شود.

قال الرضا علیه السلام: اذا رُفِعَ الْعِلْمُ مِنْ بَیْنِ اَظْهُرِکُمْ، فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ اَقْدامِکُم[۲]

امام رضا علیه السلام: هنگامی که دانش از بین شما رخت بربندد، انتظار فرج را از زیر پاهایتان داشته باشید.! [یعنی هر لحظه ممکن است حادثه ظهور به وقوع بپیوندد.]

۱- الزام الناصب، ص ۶۴

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۱ / الغیبة (نعمانی)، ص ۹۸ / بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۵

بخش آخر

چه باید کرد؟

- تفکیک مقام نظر و عمل
- نتایج اعتقادی نظریه تعارض اسلام و تجدّد
- نتایج عملی

بَقِیَّةُ الله خَیْرٌلَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤْمنینَ
اگر مؤمن باشید ذخیره الهی برایتان بهتر است.[1]

تفکیک مقام «نظر» و «عمل»

به دنبال مباحث پیشین و نفی کلیت تجدّد و تمدن جدید، بلافاصله این سئوال مطرح می‌شود که چه باید کرد؟ در مقدمه، یادآور شده بودیم که در بحث نسبت «اسلام» و «تجدّد»، باید بین مقام «نظر» و «عمل»، تفکیک قایل شویم. در مقام نظر، اگرچه به نفی تجدّد و اثبات عدم مطلوبیت آن از نظر مبانی و آموزه‌های اسلام رسیدیم، اما در مقام عمل، به دلیل پیوند و ارتباط عمیقی که بین معیشت و نظام زندگی مردم با ساختارها و محصولات تمدن جدید، ایجاد شده است و هر روز نیز بر ابعاد آن افزوده می‌شود، گریزی از اخذ بسیاری از محصولات تجدد نداریم و در صورت نفی آنها، جامعه دچار اختلال در نظام معیشتی و عسر و حَرَج می‌شود که مطلوب شریعت نیست. به عبارت دیگر، اکنون در شرایطی اضطراری هستیم که اخذ وجوهی از تمدن جدید را بر ما مجاز و یا حتی در مواردی واجب می‌کند؛ مثل برخورداری از جنگ‌افزارهای جدید برای دفاع از کیان دین، مردم و کشور و نیز استفاده از رسانه‌های جدید که اکنون از سوی دشمنان در عرصه جنگ روانی و تبلیغی که گاه، مقدمه جنگ نظامی است، استفاده می‌شود.

با این حال این پرسش مطرح می‌شود که با جواز اخذ محصولات تمدن جدید، چه فایده‌ای بر این بحث و اثبات تعارض «اسلام» و

۱- هود / ۸۶

«تجدد»، مترتب است؟

پاسخ این است که بحث مزبور، متضمن فواید مهمی است: اولاً، حلاّل مشکلات فراوانی در عرصه مسایل اعتقادی و نظری کنونی است؛ ثانیاً، در عرصه عمل و کارکردهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نیز نتایج مطلوب و نسبتاً گسترده‌ای به دنبال خواهد داشت که در این دو مورد، به اجمال توضیح خواهیم داد.

نتایج نظری و اعتقادی

ظهور غرب‌گرایی در ایران و گسترش آن که منجر به انحراف نهضت مشروطه و پس از آن، حاکمیت سلطنت مدرن و وابسته پهلوی شد، بیش از هر شعار و آموزه دیگری، مدیون شعار تجدد، ترقی و پیشرفت بوده است. به رخ کشیدن اختراعات، اکتشافات و نوآوری‌های علمی و تکنیکی غرب و در پناه آن، حمله به سنت‌ها و آداب دینی به دلیل کهنگی و عقب‌ماندگی، مهمترین راهکار منورالفکران غرب‌زده، برای تسخیر فکر و جان عوام و خواص بود. ترجیع‌بند غالب خطابه‌ها، مقالات و آثار غرب‌خواهان ایرانی، این بود که غرب، پیش رفته است و ما عقب مانده و درجا زده‌ایم. گام بعدی پس از القای این مساله، نسخه‌پیچی برای بیماری عقب‌ماندگی بود که در این مرحله، دین و شریعت و احکام و آداب آن، به چالش گرفته می‌شد و سخن از حذف یا تبدیل و تغییر و یا بسط و انعطاف و همگامی دین با زمان، به میان می‌آمد.

زرق و برق تجدد و فضاسازی تجددگرایان، تا آنجا مؤثر بود که بسیاری از افرادی را که به واقع درد دین و سودای تعالی اسلام و مسلمین و ستیز با غرب استعمارگر را داشتند، نسبت به ضرورت تجدد متقاعد کرد. بسیاری از متدیّنان، بر جوهر تجدّد که عبارت بود از دگرگونی و ترقی در جهت استیلای بر طبیعت و کسب اقتدار برای توسعه تمتّع و تلذّذ از دنیا و نشستن انسان در جایگاه خالقیت و صانعیت، مهر

صحت زدند و از این که غرب به چنین نقطه‌ای رسیده است و مسلمین از آن بازمانده‌اند، اظهار تاسف و حسرت کردند.

یکی از عوامل مهمی که حضور علما را در نهضت مشروطه، به آشفتگی و تشتّت و نهایتاً شکست کشاند، نداشتن رویکردی واحد و بلکه بعضاً موضعی انفعالی در قبال تجدّد و جلوه‌ها و مظاهر آن بود.

هجمه منطق فکری تجدد به مبانی اسلام، همچنان ادامه دارد و به زعم نگارنده، یکی از جدی‌ترین عوامل تشتت فکری و تعارضات سیاسی حادّ دهه اخیر، مربوط به همین مسأله است. ما همچنان فاقد یک ایستار صحیح، اصولی و جامع و مانع مبتنی بر مبانی دینی، در قبال تجدد و غرب هستیم و همین امر، موجب انفعالی بوده است که بستر را برای پیشروی غرب‌گرایان و مدرن‌اندیشان، هموار کرده تا آنجا که همه اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی و بلکه اساس و بنیان دین را به مصاف و چالش گرفته‌اند.

انفعال یاد شده، دلیلی جز عدم وقوف به بنیان‌های فکری تجدد و تمدن غرب، و عدم درک تعارض و بیگانگی آنها با مبانی دینی منبعث از کتاب و سنت، ندارد. اندیشه تفکیک بین وجه مادی و ابزاری تجدد با وجوه فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آن ـ که مفروض اصولگرایان است ـ نمی‌تواند از عهده یک مبارزه تمام عیار و ممتد با نظام سلطه غرب و نظم نوین آن، به خوبی و با موفقیت برآید. پذیرش فی‌الجمله پیشرفتگی غرب در سطح سیاستگذاران و مسئولان نظام، وقتی همراه با ضعف‌ها و نابسامانی‌های دیگر از جمله فقدان عدالت، تجمل‌گرایی و اشرافی‌گری مسئولان، اشغال پست‌های کلیدی توسط فن‌سالاران و فارغ‌التحصیلان آکادمی‌های غربی و آمریکایی، هجوم بی‌امان فرهنگی دشمن، ناتوانی از اصلاح در نظام تعلیم و تربیت و... شود، به شکست و از دست دادن قدرت و یا به پذیرش بالجمله سیادت غرب منجر می‌شود!

نگارنده بر این باور است که اثبات تعارض «اسلام» و «تجدد» و اذعان به این که غرب، پس از رنسانس یکسره به خطا رفته است، و التزام به آن در مقام نظر، ما را از انفعال فکری و روحی در مقابل غرب، رهانده و تداوم فعال و با نشاط نهضت دینی و انقلابی را در برابر هجوم بی‌امان و همه جانبه نظام سلطه جهانی، تضمین می‌نماید. در واقع، دستاورد مهم این ایستار در برابر تجدد و غرب، بازگشت و التزام نظری همه جانبه به مبانی و احکام اسلام و تشیّع است که به جهت همین انفعال موصوف، دچار آسیب جدّی شده است و روز به روز بر فاصله ما با آموزه‌های نورانی قرآن و اهل بیت ـ صلواتُ الله علیهم اَجمعین ـ می‌افزاید. تلاش بعضی از فقه آموختگان حوزه‌ها و مدارس دینی، برای انطباق احکام شریعت با پاره‌ای از مشتهیات و مقبولات زمانه مثل حقوق بشر، تساوی زن و مرد، تکثّر عقیدتی و...، از عمق هراس‌انگیز بدفهمی و انفعال در برابر تجدّد، حکایت دارد.

روایات معصومین علیهم السلام در باب آخرالزّمان، حاوی هشدارهایی جدی و صریح در باب شبهه‌ها، فتنه‌ها و شروری است که همگان را در برمی‌گیرد و مؤمنان را به ابتلائاتی بس خطرناک و ایمان‌سوز دچار می‌کند.[۱] شیطان و اولیایش، همه تلاش خود را برای ستاندن عقیده و ایمان مؤمنان به کار می‌گیرند تا آخرین بخت‌های خود را قبل از ظهور منجی موعود ـ که طومار شرک و کفر و نفاق را درهم می‌پیچید و زمین را از لوث وجود شیطان و حزبش، پاک می‌کند ـ به آزمایش بگذارند.

خطرناکترین بُعد این فتنه‌ها، از دست رفتن عقیده و ایمان، و شک در حقانیت آیین توحید و اسلام است که تحت تاثیر و فشار زرق و برق دنیا، تبلیغات گمراه‌کننده، شبهه‌افکنی‌های پی‌درپی و توانمندی‌های خارق‌العاده کفار و مشرکان صورت می‌گیرد که این همه، با اتکا به تمدن تکنولوژیک و مقتدر مادّی جدید ـ که مبنا و بنای آن بر اعراض از

حقیقت و تمکین به وساوس شیطانی بوده است ـ صورت می‌پذیرد و با ظهور دجال ـ که دست به اقداماتی خارق‌العاده و محیرالعقول می‌زند ـ به اوج و انتهای خود می‌رسد.

تمدن دجال صفت جدید، خود را به مثابه دین و آیینی تمام عیار که همه آموزه‌های توحیدی و الهی را به سخره و انکار گرفته، مطرح کرده است و از جهانیان، مطالبه‌ای کمتر از بندگی و رقیّت ندارد. با این وجود، یکی از تمهیداتی که می‌تواند مانع از فریفتگی و گمراهی مومنان شود، داشتن درکی صحیح از این تمدن است که از مظاهر جذاب و فریبای آن عبور کرده و به اعماق شرک‌آلود آن، رخنه و رسوخ کرده باشند. آنها که به این درک نرسند، هر لحظه در معرض این خطر قرار دارند که در تعارض بین آموزه‌های دینی با الزامات و اقتضائات مذهب تجدد، حق را به تجدد داده و از معتقدات خود کوتاه بیایند و این روند تا آنجا ادامه پیدا کند که ـ العیاذبالله ـ حکم به بطلان و لااقل کهنگی و عقب‌ماندگی و نقص شریعت و دین اسلام ـ گرچه به عنوان لزوم ارائه قرائت جدید از اسلام ـ بدهند، و مگر اکنون ما در جامعه اسلامی و شیعی خود با این پدیده ـ که رو به تزاید دارد ـ مواجه نیستیم؟ با کندوکاو در افکار افرادی که به این نقطه رسیده‌اند، می‌توان از خلال آن، معضل مفروض گرفتن مطلوبیت تجدد و سیر تمدن بشری را مشاهده کرد که با این فرض، باید در مقام تعارض بین دین و تجدد، در کار بسط و تحول در دین برآمد و آن را منطبق بر خواست‌ها و تمایلات تجدد کرد، چرا که روندی محتوم و غیرقابل بازگشت در سیر تاریخی و تکاملی بشر است!

در هر صورت، درک ماهیّت الحادی و خودبنیادانه تجدّد و تمدن جدید و به تبع آن، عدم مطلوبیت همه محصولات و میوه‌های آن، می‌تواند ما را در مقابل فتنه‌ها و شرور اعتقادی آخرالزمان، مصونیت بیشتری بخشد و از تزلزل فکری و عقیدتی در برابر هجمه نحله‌ها و مکاتب رنگارنگ برخاسته از دنیای متجدد حفظ نماید.[۲]

نتایج عملی

پیش از پرداختن به دستاوردهای عملی نظریه »تعارض اسلام و تجدد»، باید به یک نکته مهم که محصول این بحث است، اشاره نمود و آن این، که با وجود تمدن جدید و بسترهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مولود آن که در همه جوامع ــ کم و بیش ــ گسترده شده است، دستیابی به مدینه فاضله اسلامی، ممکن نیست. همانگونه که در آیات و روایات مشاهده کردیم، مدینه فاضله اسلامی، هم در اصول و احکام، هم در شیوه‌ها و سازوکارها، مستقل و خالص است و تن به التقاط و پذیرش ارزش‌ها و شیوه‌های منبعث از شرک و کفر نمی‌دهد. به عبارت دیگر، در هر بستر و زمینه‌ای نمی‌توان بذر اسلام را برای وصول به میوه مدینه فاضله پاشید و ساده‌انگارانه، انتظار به بار نشستن آن را داشت. بخشی از ناکامی‌های پس از انقلاب اسلامی در ساخت جامعه‌ای مبتنی بر آموزه‌های اسلامی، ناشی از بستر تمدنی غلطی است که متأثر از دنیای جدید و مدرن، به وجود آمده است و نه به دلیل نقص احکام اسلامی و یا حتی خلأ تئوریک و فی‌المثل کم‌کاری فقها و حوزه‌های علمیه و اگر در این زمینه، نقص جدّی وجود داشته است، ناشی از عدم درک این مسأله بوده که در بستر معیشتی برخاسته و متاثر از تمدن الحادی، نمی‌توان به انتظار ثمردهی مطلوب و بی‌آفت بذر اسلام، نشست. به راستی چگونه می‌توان در جامعه‌ای دارای دیوان‌سالاری و بانکداری و معماری و شهرنشینی و نظام آموزشی و قضایی و رسانه‌ای مدرن و غربی و یا شدیداً متاثّر از مدرنیسم، آرمان‌های اسلامی را به نحو تمام عیار و یا حتی در نسبتی قابل قبول، محقق کرد؟ داشتن چنین سودایی ناشی از بی‌اطلاعی از تحولات و رخدادهای زمانه است که آهنگی شدیداً روبه انحطاط داشته و دارد و لحظه به لحظه، عرصه را بر دین و دینداران تنگ‌تر می‌کند و این همان مظلمه آخرالزمان است که رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام با عنوان ملاحم و فتن از آن خبر داده‌اند.

عدم وقوف بر این مسأله، بسی خطا انگیز و ضایعه آفرین می‌تواند باشد، به‌ویژه برای کسانی که در میدان سیاست و حکومت و اجتهاد، حضور دارند. اقبال لاهوری با وقوف بر این معضل نفس‌گیر، می‌گوید:

اجتهاد اندر زمان انحطاط قوم را برهم پیچد بساط

زاجتهاد عالمان کم نظر اقتدا بر رفتگان محفوظ‌تر[1]

اقبال، ضدّ اجتهاد به مفهوم اصیل آن یعنی استنباط فروع از اصول و پاسخ به حوادث واقعه با استناد به کتاب و سنّت نیست[۳] بلکه او متوجه این نکته بسیار ظریف است که عدم درک انحطاط زمانه و درنیافتن این مسأله که مسیر و مصیر تحولات زمانه، رو به تباهی است، برای یک مجتهد و مفکّر دینی می‌تواند خطاآفرین باشد و او را به استنباطات و برداشت‌هایی سوق دهد که طومار دین و سنت‌های اصیل دینی را در هم پیچد:

واعظ ما چشم بر بتخانه دوخت مفتی دین مبین، فتوا فروخت![2]

اقبال، عصر کنونی را یکسره تباهی و شیطانی می‌بیند و لذا نگران انطباق دین با تمنیّات منحط زمانه است:

فساد عصر حاضر آشکار است سپهر از زشتی او شرمسار است

اگر پیدا کنی ذوق نگاهی دو صد شیطان تو را خدمتگزار است[3]

اقبال، عصرشناسی و زمان‌شناسی صحیح و نه متأثر از القائات و مشهورات منبعث از آن را، شرط اساسی هر حرکت و اقدام می‌داند:

باطن این عصر را نشناختی داو[4] اول خویش را درباختی[5]

۱- دیوان اقبال لاهوری، ص ۸۵

۲- همان، ص ۴۹

۳- همان، ص ۴۷۸

۴- دور اول مسابقه

۵- دیوان اقبال لاهوری، ص ۳۹۹

یا

از فریب عصر نو، هشیار باش‌ره فتد[۱] ای راهرو، هشیار باش[۲]

او به نحوی الهام گونه به ماهیّت دنیای مدرن رسوخ کرده است و به خوبی دریافته است که تجدّد، چه بر سر جهان و اقوام و ملل آورده است و به همین جهت، پیوسته توصیه به حفظ سنن و آداب کهن ـ در مقابل آداب جدید ـ می‌کند:

عهد حاضر فتنه‌ها زیر سر است طبع ناپروای او آفت‌گر است
بزم اقوام کهن برهم از او شاخسار زندگی بی‌نم از او
جلوه‌اش ما را زما بیگانه کرد ساز ما را از نوا بیگانه کرد
از دل ما آتش دیرینه بردنور ونار لااله از سینه برد
مضمحل گردد چو تقویم حیات ملت[۳] از تقلید می‌گیرد ثبات
راه آبا رو که این جمعیت است معنی تقلید، ضبط ملت است[۴]

و بالاخره:

من فدای آن که خود را دیده استعصر حاضر را نکو سنجیده است
غربیان را شیوه‌های ساحری‌استتکیه جز برخویش کـردن، کـافری است[۵]

بنابراین، تحقق مدینه فاضله تا پیش از آن که بستر تمدنی موجود، دگرگون شود و ساختار و سازوکارهای معیشتی و تمدنی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی شکل بگیرد، رؤیایی بیش نیست[۴] و آن گونه که از روایات در باب آخرالزمان دریافت می‌شود، این مهم، با حادثه ظهور و

۱- رَه زند
۲- همان، ص ۷۸
۳- آیین، دین
۴- همان، ص ۸۴
۵- همان، ص ۳۷۰

استقرار حکومت حضرت حجت‌ابن‌الحسن(عج)، عملی می‌شود. به همین لحاظ اگر بدون توجه به این مسأله، کسانی وعده ساخت مدینه فاضله را به مردم بدهند، ضمن آن که بـه خطـا رفتـه‌انـد، ممکـن اسـت موجـب سرخوردگی مردم، نسبت به اصل و اساس دین شوند.

با این وجود، با پذیرش تمام این نظرات، نباید پنداشت کـه تکلیـف مبارزه و اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر و تلاش بـرای اسـتقرار حاکمیّت دینی، ساقط است و باید دست روی دست گذاشت. بنابر اصـل «مالایُدرَکُ کلّه لایُتْرَک کُلّه» (آنچه همه‌اش دست یافتنی نیست، به کلـی رها نمی‌شود)، و «المیسُور لایُدْفَعْ بالمعسور» (شدنی‌ها به بهانه نشدنی‌ها کنار گذاشته نمی‌شود)، به اندازه وسع و متناسب با ظرفیـت‌هـای واقعـی موجود، مکلّف به اقدام و اصلاح هستیم؛ ولی همه سخن در اینجاست که باید با طرح و افقی روشن و واقع‌بینانه، وارد میدان اقدام و عمل شد. بـه زعم نگارنده، نهضت و حرکت کنونی ما باید مبتنی بر دو رکن مهم باشد: ۱ـ اصلاح وضع موجود در حدّ توان و متناسب با ظرفیت‌های واقعی ۲ـ آگاهی دادن به جامعه خود و دیگر جوامع، نسبت به وضـع فلـک زده و ظلمانی عصر کنونی و آماده شدن برای حادثه عظیم ظهور آخرین معصوم و ذخیره الهی(عج) که بشریّت را از رنج بی‌عدالتی و فقر معنوی و مـادّی نجات داده و آرزوی همه انبیا و اولیای الهی را برای تحقـق مدینهفاضـله صالحان، جامه عینیت بخشد. اما تحقق اصولی و ثمربخش این راهبرد که می‌توان از آن با عنوان راهبرد «اقدام و انتظار» نام بـرد، نیازمنـد تحقّـق (نسبی و در حدّ لزوم) دو امر است:

۱ـ زمان‌شناسی صحیح، واقع‌بینانه و بـه دور از مشـهورات رایـج و القائات تمدن جدید و نظام سلطه منبعث از آن.

۲ـ بازگشت به جامعیّت اسـلام و معـارف و آمـوزه‌هـای کتـاب و عترت، فارغ از تجددزدگی و تاثر از نحلـه‌هـا و ولیجـه‌هـای فکـری و

فلسفی گسسته از کتاب و عترت.

به میزانی که این دو امر اساسی تحقق یابد، توفیـق بیشـتری کسـب خواهیم کرد. ما با اتکا به زمان‌شناسی درست کـه مهـم‌تـرین محـور آن، درک تعارض »اسلام» و «تجدد» است، می‌توانیم بـه مواجهـه خـود بـا واقعیت‌های موجود برای اصلاح امور در حدّ وسـع، آهنگـی بـدهیم کـه سازوکارهای تمدن جدید را متناسب با اضـطرارهای ایجـاد شـده، اخـذ نموده و از آفات و تلفات آن بکاهیم. فی‌المثل می‌تـوان بسـراغ صـنعتی رفت که عناصری چون خودکفایی، اشتغال‌زایی، جلوگیری از مهاجرت به شهرهای بزرگ، قربانی نشدن کشاورزی و ... در آن لحاظ شود، و یا بـه سراغ نظام رسانه‌ای رفت که وظیفه اساسی آن، دفاع از هجمـه نظـری و فرهنگی دشمن و تهاجم به مبانی و بناهای کفر و استکبار باشد نه تزریق انفعال و شیدایی و شیفتگی نسبت به سازوبرگ‌های دنیای کفر؛ و یا نظام آموزشی را تا سرحد امکان متحول نمود و دست‌کـم بـه دانـش‌پژوهـان، عمق بحران‌آفرین علوم و فنون جدید را نشان داد و به آنها متذکر گردید که از باب اضطرار به این وضعیّت تن داده‌ایم. حـداقل نتیجـه ایـن امـر، جلوگیری و کاهش فرسایش عقیدتی حاصل از این نظام آموزشی است. ضمناً می‌توان مانع از ظهور اضطرارهای جدیدتر شد و از عمیق‌تر شـدن معضلات و ناراستی‌ها جلوگیری کرد.

بدون شک، اگر از آغاز انقلاب، با چنین راهبردی حرکت می‌کردیم، اکنون شاهد بسیاری از نابسامانی‌هـای سیاسـی، فرهنگـی، اقتصـادی و اجتماعی با این شدت و وسعت نبودیم. ما در بسـیاری از عرصـه‌هـا بـه دلیل فقدان زمان‌شناسی و اسلام‌شناسی صحیح و نیـز عمـل نکـردن بـه آموزه‌های مشخص و بـدیهی اسـلامی، بـر عمـق معضـلات افـزودیم و فرصت‌های بس گرانبها را از دست دادیم. یکی از آرمـان‌هـای انقـلاب، مقابله با غرب‌زدگی بود که متأسفانه امروز پـس از گذشـت بـیش از دو دهه، در برخی از عرصه‌ها با غرب‌زدگی‌ای عمیـق‌تـر مواجـه هسـتیم و

بعضی به درجات اسفل غرب‌زدگی سقوط کرده‌ایم و روز به روز بر تشرّع‌مان نسبت به شریعت تجدّد و غرب، افزوده می‌شود.

آخرین سخن این که:

نهضت اسلامی، نیازمند یک تدارک عظیم فکری با اتکای به دو امر «زمان‌شناسی صحیح» و «بازگشت به جامعیّت و خلوص اسلام قرآن و عترت» برای دستیابی به منظومه جامع و مانع فکری است و البته این اَمر جز با نقد و وارسی بسیاری از انگاره‌ها و مشهورات و مقبولات موجود میسر نیست. با اتکای به این تدارک، می‌توان تداوم نهضت اسلامی معاصر را تضمین کرد، در غیر این صورت، باید شکست را حداقل در قالب مسخ و وارونگی ارزشی و اعتقادی، و سکولاریسم عملی اعلام نشده، پذیرفت و در نهایت، میدان را به طور دربست به دست شیفتگان مذهب تجدد و عوامل نظام سلطه جهانی سپرد و به انتظار فرصتی دیگر ـ اگر دست دهد ـ نشست.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ به روایات زیر بنگرید که چگونه نسبت به فتنه ارتداد و از دست دادن ایمان و عقیده، در آخرالزمان هشدار داده‌اند:

قالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله: انَّ بینَ یَدَی السّاعَة فتَنٌ کَانَّها قطَعُ اللَّیْل الْمُظْلم، یُصْبحُ الرَّجُلُ فیها مُؤمناً وَیُمْسی کافراً وَ یُمْسی مُؤْمناً و یُصْبحُ کافراً.[۱]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: در پیشقدم ظهور، فتنه‌هایی چون تیرگی‌های شب رخ دهد که فرد آغاز روز مؤمن و آخر آن کافر باشد و شب مؤمن و پایان آن کافر باشد.

قالَ السَّجادُ علیه السلام: انَّ للْقائم منّا غَیْبَتَین، احْداهُما اَطْوَلُ مناَلْاُخْری، اَمّا الْاُولی فَستَّةُ اَیّام وستَّةُ اَشهُر وستُّ سَنَوات، وَ اَمّا الْاُخْری فَیَطُولُ اَمْرُها حَتّی یَخْرُجَ منْ هذَا الْاَمْر اَکْثَرُ مَنْ یَقُولُ به، فَلا یَثْبُتُ عَلَیه الّا مَنْ قَویَ یَقینُه و صَحَّتْ مَعْرفَتُه وَ

---

۱ – مسندابن المبارک، ص ۱۵۲ / مسند ابی داوود، ص ۱۸

لَمْ یَجِدْ فی نَفْسه حَرَجاً ممّا قَضَیْنا و سَلِّمَ لَنا اَهْلَ الْبَیْت.[۱]

امام سجاد علیه السلام: برای قائم(عج) ما دو غیبت است که یکی طولانی‌تر از دیگری است. غیبت نخست، شش سال و شش ماه و شش روز است و غیبت دوم به قدری طولانی شود که بیشتر معتقدان به او، دست از اعتقاد خود بکشند. تنها کسانی بر اعتقاد خود استوار می‌مانند که یقینشان محکم و شناختشان صحیح باشد، تسلیم ما اهل بیت علیه السلام باشند و سخنان ما بر آنها گران نباشد.

قالَ الْباقر علیه السلام: یُصْبحُ الرَّجُلُ عَلی شَریعَة منْ اَمْرنا وَ یُمْسی وَ قَدْ خَرَجَ منْها و یُمْسی عَلی شَریعَة منْ اَمْرنا وَ یُصْبحُ وَقَدْ خَرَجَ منْها[۲]

امام باقر علیه السلام: [در دوران غیبت و پیش از ظهور] فرد در آغاز روز بر روش ماست و در آخر روز، از آن خارج می‌شود و شب بر طریقت و شیوه ماست اما صبح، از آن خارج شده است.

قالَ الصادقُ علیه السلام: وَیْلَکُمْ... نَظَرْتُ فی کتاب الْجَفر صَبیحَةَ هذَا الْیَوم وَ تَأَمّلْتُ مَوْلُوداً غائباً و ابْطاءَهُ وَطُولَ عُمْره وَبَلویٰ الْمُؤمنینَ فی ذلکَ الزّمان و تَوَلُّدَ الشّکَّ فی قُلُوبهمْ منْ طُول غَیْبَته وَ ارْتداد أَکْثَرهمْ عَنْ دینهمْ وَخَلْعهمْ ربْقَةَ الْأَسْلام منْ اَعْناقهمْ.[۳]

امام صادق علیه السلام: وای بر شما، امروز صبح کتاب «جفر» را مطالعه می‌کردم و در زندگی مولودی می‌اندیشیدم که از دیده‌ها نهان می‌شود، غیبتش به درازا می‌انجامد، و عمرش طولانی می‌شود و مؤمنین در آن زمان به سختی آزموده می‌شوند و از غیبت طولانی‌اش دچار تردید شده و بیشتر آنها از دینشان دست می‌شویند و طوق اسلام را از گردن خود، برمی‌دارند.

قال الرضا علیه السلام: وَالله لایَکُونُ ما تَمَدُّون الَیْه اَعْیُنَکُمْ حَتّی تُمَحّصُوا وَ تُمَیَّزُوا و حَتّی لایَبْقی منْکُم الّا الْاَنْدَرُ فَالْاَنْدَر[۴]

امام رضا علیه السلام: به خدا سوگند، آنچه را انتظار می‌برید [ظهور قائم (عج)] به وقوع نخواهد پیوست مگر آن که به سختی آزمایش شوید تا جایی که

۱- غیبت طوسی، ص ۲۶۱ / بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۴

۲- الغیبة (نعمانی)، ص ۲۰۶

۳- غیبت طوسی، ص ۱۶۹ / بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۰

۴- الغیبة (نعمانی)، ص ۲۰۸

جز عده اندکی از شما [بر ایمان و عقیده خود] استوار نماند.

[۲]ـ از بعضی روایات در باب آخرالزمان، در می‌یابیم که زمانه به چنان انحطاطی دچار خواهد شد و مقتضیات غیردینی چنان سیطره پیدا خواهند کرد که عمل بر طبق مبانی و احکام دینی، بسیار مشکل و طاقت‌فرسا می‌شود و در چنین شرایطی مؤمنان باید بیش از هر چیز پاسدار خلوص عقیده و حافظ ایمان خود باشند و اگر تنگناها و بسترهای فاسد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... مانع از عمل به بسیاری از احکام‌الله است، لااقل اعتقاد به حقانیت و جاودانگی شریعت و دیانت اسلام ـ که امری قلبی‌ودرونی است ـ دچار آسیب نشود:

قالَ رسُولُ الله صلی الله علیه و آله:

انَّکُمْ فی زَمانٍ مَن تَرَکَ عُشْرَ ما أَمَرَ به هَلَکَ وسَیَأتی عَلیَ النّاس زَمانٌ مَنْ عَملَ بعُشْر ما أَمَرَ به نَجی.[1]

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به گروهی از اصحاب خود:

ـ در روزگار شما اگر کسی یک دهم وظایف دینی‌اش را ترک کند، هلاک می‌شود اما روزگاری خواهد آمد که اگر کسی به یک دهم از تکالیفش عمل کند، نجات خواهد یافت.

ـ اعْلَمُوا اَنَّ حُسْنَ الْهُدی فی اخر الزّمان خَیْرٌ منْ بعض الْعَمَل.[2]

اعتقاد نیک در آخرالزمان بهتر از پاره‌ای از کردار است.

[۳]ـ اقبال حتی در بعضی از آثار نثر خود، از بی‌نیازی بشر از وحی و نبوت به دلیل تکامل عقل و علم، سخن گفته است و تنه به تنه روشنفکران سکولار زده است اما در اشعار خود که گویا در دوران بلوغ و پختگی فکری، سروده است، یک غرب‌شناس متألّه و عمیق است و الحق در مقوله «غرب‌شناسی» از بسیاری از اندیشمندان مسلمان معاصر، گوی سبقت را ربوده است.

[۴]ـ یکی از معدود اندیشمندان جهان اسلام که به گونه‌ای متوجه این معضل شده است و نسبت به آن روشنگری کرده و هشدار داده است، سیدقطب است:

«و امّا پرداختن به این مسأله که جامعه اسلامی چگونه با زندگی کنونی روبرو خواهد شد و چگونه در وضع موجود و قالب شکل گرفته آن، نفوذ و تصرّف خواهد کرد و مخصوصاً تنظیم این چگونگی در یک قالب فقهی و به صورت منظم و ماده ماده ـ و نه بطور عام و بحث کلّی ـ به نظر من کاری پیش از موسم و

۱ـ کنزالفوائد، ص ۹۷

۲ـ الادب المفرد، ص ۷۷۱

بسیار زود است، این کار به عقیده من نوعی بذرافشانی در هواست!...

اینجاست که حقیقت دیگری آشکار می‌شود... و آن اینکه ای بسا عدم پیشرفت و عدم رشد فقه اسلامی که ما اینک آن را یک واقعیت تاسف‌آور تلقی می‌کنیم، در آن روز [روزی که بستر اجرای تک‌تک احکام اسلامی فراهم شود] به صورت یک پدیده سودمند و مغتنم تجلی نماید! پدیده‌ای که اراده حکمت‌آمیز الهی در پیدایش آن نقشی حسابگرانه داشته است. چه، این توقف و رکود کنونی فقه، موجب آن خواهد شد که جامعه نوبنیاد اسلامی در آن روز موعود یکراست به سراغ شریعت اصیل و واقعی خدا برود و نیاز خود را با دین حقیقی مرتفع کند نه با آرا و افکاری که به نام فقه پیشنهاد شده است، آراء و افکاری که چون برابر شرایط و مقتضیات خاصّی تنظیم و تدوین شده، هرگز بدون تعدیلها و فزونی‌ها و کاستی‌ها نخواهد توانست بر اندام جامعه اسلامی ساز آید. در آن روز سروکار اجتماع، با قماش اصیل و پردامنه «شریعت» است و می‌تواند جامعه‌ای زیب پیکر و ساز اندام خود از آن اختیار کند و خود را از وصله‌بندی و پاره‌دوزی نجات بخشد... این، حقیقتی است که ما ـ یعنی مردمی که در صدد پرورش دادن و تکامل بخشیدن به فقه اسلامی می‌باشیم ـ لامحاله باید آن را بفهمیم و لمس کنیم! آری، مخصوصاً لازم است این حقیقت در نظر رجال با اخلاص و کوشش‌گر فقه و شریعت که در سراسر «وطن اسلامی» در راه یا در آرزوی رشد و تکامل فقه و آمادگی آن برای »مواجهه با سیستم‌ها و نظامات و مؤسسات و نیازهای روزافزون و تازه به تازه تمدن جدید» می‌باشند، کاملاً روشن و آشکار گردد! با همه احترام فراوانی که برای این بزرگمردان قائلیم و با همه هماهنگی که نسبت به انگیزه مخلصانه آنان در خود می‌یابیم و خلاصه با همه تقدیر و شکرانه‌ای که نثار کوشش‌های بی‌دریغ و پرتعب آنان می‌کنیم، این حقیقت را بپذیرند که بذر سالم و مستعد و پرتوان خود را در هوا می‌پاشند. آخر کجاست آن جامعه اسلامی‌ای که ایشان می‌خواهند برای آن مقررات و مواد قانونی استنباط کنند و آن را برای روبرو شدن با مسائل و مشکلات زندگی مجهز سازند؟... ما باید در زمان حاضر، حساب عوامل گوناگونی را که مانع تحوّل و تکامل و به ثمر رسیدن فقه اسلامی است، بکنیم. باید فاصله‌ای را که واقعیت‌های موجود: واقعیت عملی، واقعیت نفسانی و عقلی، واقعیت درک و اعتقاد را از جو اسلام و زندگی اسلامی جدا کرده، در نظر بگیریم؛ باید این مطلب را که مشکلات کنونی جامعه ما، مشکلات یک جامعه اسلامی نیست تا برای گشودن گره آن دست به دامان احکام فقهی اسلامی شویم، فراموش نکنیم. بالاخره باید حساب شکست‌خوردگی روانی و فکری خود را در برابر تمدن غرب و اوضاع موجود آن از نظر دور نداریم... اسلام

همواره با واقعیت‌ها و اوضاع موجود روبرو می‌شود، لیک نه بدین منظور که در برابر آن تسلیم شود بلکه بدین منظور که آن را تسلیم فکر و روش و قانون خود سازد، اگر در آن پدیده‌ای موافق مصلحت و سازگار با فطرت و رشد طبیعی مشاهده کرد آن را حفظ کند و هر آنچه را که زائد و مُضّر و عامل فساد دانست ـ هر چند عمیق و ریشه‌دار ـ از بیخ و بن برکند. نخستین نشانه شکست‌خوردگی آن است که «وضع موجود» به هر شکل و با هر حجم، اصل محسوب شود و «شریعت» یعنی خط مشی کلی قانون اسلام، فرع و دنباله‌رو آن؛ فرعی که به هر حال باید خود را با آن اصل تطبیق دهد و به سازش گراید! حال آن که از نظر اسلام، این مکتب و برنامه و خط‌مشی الهی آن است که اصل و محور به شمار می‌رود و وضع موجود می‌باید چندان خود را تعدیل کند که با آن قابل تطبیق باشد. آن روز که اسلام طلوع کرد با همین روحیه با اجتماع جاهلی زمان خود روبرو شد و این بود که توانست آن را تعدیل کند و پیش براند. اسلام در لحظه کنونی نیز که با اجتماع جاهلی جهانی روبرو است، از موقع و جایگاه اصلی خود یک سر مو فراتر نرفته است، امروز نیز اجتماع زمان را بر طبق نظر خود تعدیل می‌کند و سپس به پیش می‌راند. میان این دو نوع برداشت، تفاوت از زمین تا آسمان است: اسلام را اصل و اجتماع جاهلی موجود را فرع بدانیم یا به عکس، وضع موجود را اصل و محور، و اسلام را بنده گوش به فرمان آن به حساب آوریم.

من به احترام اسلام و روح جدی آن به شدّت این عمل را محکوم می‌کنم که برای حل مشکلات جامعه‌های موجود، در قوانین اسلام به کاوش بپردازیم و نظر اسلام را درباره آن مشکلات بخواهیم... اسلام با هیچ یک از روشها و سیستم‌های کنونی جهان، پیوند و قرابتی ندارد، زیرا هیچ یک از این سیستم‌ها اسلام را حاکم زندگی و روش اسلامی را برنامه مردم اجتماع خود نمی‌دانند و زیرا هیچ کدام بر وفق شریعت الهی حکم نمی‌رانند و فقط خدا را به الوهیت و آنچه لازمه الوهیّت است نمی‌شناسند و خلاصه، اولین و آخرین سخن در شؤون هستی را خاص خدا و شریعت خدایی نمی‌دانند. آنان که ـ از روی حسن نیت یا سوءنیت ـ نظر اسلام را درباره مسائل موجود می‌پرسند، کاری هزل‌آمیز می‌کنند و آنانکه باز از روی حسن‌نیت یا سوءنیت، به این پرسشها پاسخ می‌گویند و همچنین آنان که می‌کوشند طرحی از طرح‌های زندگی کنونی بشر را با اسلام تطبیق دهند، کاری هزل‌آمیزتر... نظر اسلام را در آن هنگام می‌توان جویا شد که اسلام یگانه برنامه زندگی باشد و آن هنگامی است که جامعه اسلامی تحقق یافته باشد. جامعه‌ای که فقط اسلام را

آیین زندگی خود بداند و هیچ برنامه دیگری را قبول نکند، جامعه‌ای کـه بـا اراده خدا در آینده تحقق خواهد یافت.»[۱]

نویسنده کتاب »اسلام و نقد سنت وبری» نیز به این موضوع، توجه درخـوری داشته است. وی در پایان کتاب می‌نویسد:

«نباید از این واقعیت روشن غفلت کرد که عقلانیت ابزاری سیطره جهانی پیـدا کرده و امروزه کمتر نقطه‌ای از جهان است که در قلمرو مستقیم و یا غیرمستقیم آن قرار نگرفته باشد. هر اندیشمند آزاده‌ای که بخواهد جامعه‌اش در مسیر فرهنـگ و تمدن قرار گیرد، فقط با استانداردهای جامعه مدنی غرب رو به رو می‌شـود و بـه سختی می‌تواند حجاب‌های فولادین مدنیت غربی را کنار بزنـد تـا بـا معیارهـای جامعه اسلامی آشنا بشود. چنین وضعیتی برای جوامـع کشـورهای اسـلامی هـم هست و آنان از سیطره عقلانیت غربی مصون نمانده‌اند. تنها تفاوت جهان سوم بـا کشورهای پیشرفته غربی، در این اسـت کـه آنـان »طفیـل» و «حیـرت‌زدگـان» عقلانیت غربی‌اند و فقط به ظواهر آن دل خوش کرده‌اند و البته طبیعـت عقلانیـت ابزاری مهار نشده چیزی جز این نیست کـه گـروه انـدکی پیشـرو بمانـد و گـروه عظیمی هم عقب‌مانده باقی بمانند.

بنابراین در چنین نظم جهانی عقلانی شده‌ای، اگر دینـداران راسـخ و پـاک ایمـان، موفق به تشکیل حکومت دینی شوند، حتماً از این واقعیت آگاه‌انـد کـه آنـان در درون قلمرو و عقلانیت غربی، یک حکومت مذهبی به وجود آورده‌اند، از این رو، کـارگزاران دیندار با ایمان در راستای اجرای اهـداف اصـلی حکومـت دینـی، بـه هـر بخشـی از نهادهای اجتماعی رو می‌کنند، نشـانی از سـیطره فرهنـگ ابـزاری غـرب را مشـاهده می‌کنند. آنان احساس می‌کنند مادامی که در کشور حکومـت دینـی، فرهنـگ ابـزاری غربی پاک‌سازی و اصلاح نشود، تمام کوشش‌ها عقیم خواهد ماند و نیز مـی‌داننـد کـه تهاجم غرب، در واقع یک حمله تدافعی در برابر گروهی از مؤمنان راسـتین خـداخواه است که بنیان سیطره جهانی عقلانیت غربی را به خطر انداخته‌اند، پس باید هوشیار بود که حکومت دینی از چه ناحیه‌ای همواره در خطر است. براساس مبانی نظـری مـذهب تشیّع، حکومت دینی عدالت‌گستر اسلام، امانت خدا در دست حجج الهی اسـت. آنـان هستند که حکومت حقیقی تام و کمال و مورد رضـایت خداونـد سـبحان را در جهـان تشکیل می‌دهند و عدالت الهی را در همه جا می‌گسترانند؛ بنابراین، زمان غیبت بقیـةالله الاعظم(عج) حکومت‌های اسـلامی از آن رو مشـروعیت پیـدا مـی‌کننـد کـه خـود را زمینه‌ساز و «منتظر» حکومت جهانی حجت خدا(عج) بدانند. اگر این دینـداران واقعـی

۱– ادعانامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام، ص ۲۹۱ تا ۳۰۴

موفق به تشکیل حکومت دینی می‌شوند، برای آن است که به خود و دیگـران بفهماننـد که حکومت حقیقی اسلام جز به ید الهی حجت خدا (عج) امکان‌پذیر نیست و تشـکیل حکومت دینی از سوی دینداران، وسیله بسیار مناسبی بـرای تقویـت روحیـه «انتظـار فرج» حجت خداست.»[۱]

۱- اسلام و نقد سنت وبری، ص ۲۴۳

پیوست – ۱

مروری بر توانمندی تمدن‌های پیشین

- کشاورزی
- معماری
- علوم و فنون
- پزشکی
- نظام حکومتی، اداری و قضایی

عَلَّمَ الْاِنْسانَ مالَمْ یَعْلَمْ
خداوند به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.

تمدّن متعادل

از نتایج پذیرش نظریه «ترقی و پیشرفت»، بروز این ذهنیت است که مردم اعصار گذشته و ماقبل دوران جدید، در دریایی از جهل، بیماری، درماندگی، فلاکت، توحش و هرج و مرج غوطه‌ور بوده و در تدبیر امور معیشت خود، با موانع و ناکامی‌های فراوان و پی در پی مواجه می‌شده‌اند.

این ذهنیت از یک‌سو، احساس ترحم را نسبت به پیشینیان و حتی یکی دو نسل پیش برمی‌انگیزد و از سوی دیگر برای نسلی که در دوران تجدد و دنیای مدرن زندگی می‌کند، غرور آفرین است!

امّا واقعیت، چیز دیگری است و عکس ماجرا صادق‌تر است، بدین معنا که اگر فردی از گذشتگان، اکنون سراز خاک برآورد و زندگی تکنولوژی‌زده و پراضطراب امروزی را در مقایسه با زندگی آرام، طبیعی و کم دغدغه گذشته مقایسه کند، احساس ترحّمش نسبت به ما برانگیخته می‌شود. درست است که تمدن جدید، «آسانی» را به بشر عرضه داشته است، امّا «آسایش « را نه! و بین این دو فرق بسیاراست. نیاز واقعی بشر آسایش است، نه آسانی و تن پروری.

برای آن که بی‌پایگی ذهنیت فوق روشن شود، مراجعه به کتب تاریخ، حتی آنها که با مبنای نظریه »سیر خطی پیشرفت» نگاشته شده‌اند، امّا به دلیل انصاف یا وضوح غیرقابل انکار، نتوانسته‌اند ابعادی از

واقعیت‌های دنیای قدیم را انکار یا وارونه کنند، بسیار سودمند است.

ما نحوه معیشت و توانمندی‌های مادی وفنّی دنیای قدیم را ـ با ذکر نمونه‌هایی در زمینه معماری، کشاورزی، علوم و فنون، نظام اداری و قضایی و پزشکی ـ با استناد به متون تاریخی جدید، نشان خواهیم داد تا معلوم شود که گذشتگان و جوامع ماقبل دوران تمدن ماشینی، عموماً از نظام معیشتی کارآمد و متعادل، با حداقل افراط و تفریط و عاری از بحرانها و ضایعات تمدن جدید، برخوردار بودند و با اتکا به علوم و فنونی که منشأ وحیانی و انبیایی داشته و به طور شفاهی و کتبی، نسل به نسل منتقل شده است، حیات مادی خود را سامان می‌دادند، و اگر در جوامعی، نابسامانی‌های حادّ معیشتی وجود داشت نه به دلیل عقب ماندگی و جهل تاریخی بلکه مربوط به عواملی چون ظلم حاکمان، تنبلی، تلقّی تفریطی و رهبانی از دنیا و... بود. البته تذکّر این نکته ضروری است که ذکر موارد زیر، صرفاً به منظور نشان دادن توانمندی‌های تمدن‌های ماقبل تمدن جدید است و الزاماً به مفهوم انطباق کامل آنها با موازین و معیارهای تمدن موردنظر انبیا نیست و در مواردی قطعاً انحراف از این موازین است، مثل کاخ‌ها و بناهای معظمی که شاهان برای ارضای حس شیطانی »علّو فی‌الارض»، می‌ساختند و نیز معابد مجللی که انواع مجسمه‌ها و بت‌ها در آن تعبیه می‌شد و...

کشاورزی

«مصری‌ها در مهندسی، «سطح شیب‌دار» و «ترازآبی» و «گونیا» را به کار می‌برده‌اند و آنقدر تخصّص یافته بودند که می‌توانستند سدسازی کنند یا دریچه‌هایی را ابداع و تعبیه کنند که بتوانند زمینهای فیّوم راکه پایین‌تر از سطح دریا قرار داشتند، احیا و همزمان انباره‌ای را برای ذخیره

سیلابها که به درد آبیاری در فصول خشک می‌خورد، تأمین کنند.»[۱]

«مهندسی در مصر، از آنچه یونانیان و رومیان می‌شناختند و نیز آنچه اروپا قبل از انقلاب صنعتی می‌شناخت، بسیار برتر و بالاتر بود؛ تنها عصر ما بر آن تفوّق دارد و شاید در این گفته نیز به راه خطا رفته باشیم. مثلاً «سنوسرت سوم» دیواری به طول چهل و سه کیلومتر، دور دریاچه موریس کشید که آب ناحیه فیّوم را در آن ذخیره کند؛ با این کار، ده هزار هکتار زمین باتلاقی را قابل کشت کرد، چه با این مخزن آبی که ساخته بود، توانست وسیله آبیاری اراضی را فراهم سازد. ترعه های فراوانی حفرکرده بودند که پاره‌ای از آنها نیل را به دریای سرخ اتصال می‌داد؛ برای کارکردن در زیر آب، از صندوق‌های غوطه‌ور در آب استفاده می‌کردند و به این‌ترتیب بود که توانستند پاره‌های سنگ ومسله‌های هزارتنی را از جاهای دوردست جابه جاکنند.»[۲]

«فلّاحان مصری از دیرزمانی، این نکته را دریافته بودند که هرچه طغیان نیل سودمند و نعمت‌خیز باشد و در عین آن که سبب حاصلخیزی می‌شود، ممکن است خرابی به بارآورد. به همین جهت است که ازهمان زمانهای دور، پیش ازدوره تاریخ، در سراسر کشور ترعه‌هایی کنده‌اند، چون موسم فیضان می‌رسد، آب در این ترعه‌ها می‌افتد. در وقت پایین رفتن نیل، آبی را که در این ترعه ها جمع شده، به وسیله سطل‌هایی که به کنار اهرم‌های بلندی بسته‌اند، بالا می‌آورند و به مصرف زراعت می‌رسانند. فلاح مصری هم اکنون...با اجداد خود که برکناره‌های نیل به سرمی‌بردند، تفاوت فراوان ندارد. اسبابی که آب را بالا می‌کشیده وهنوز آن را می‌بینیم، به اندازه اهرام مصر قدمت دارد.»[۳]

۱- ظهور و سقوط تمدن، ص ۶۷

۲- تاریخ تمدن، ج، ۱، ص ۱۹۱

۳- همان، ص ۱۶۷

معماری

«مصری‌ها فرمولی داشتند که می‌توانست دقیقاً مقدار عدد پی را معلوم کند؛ عددی که در هندسه، خصوصاً در احداث ساختمان‌های ویژه کاربرد خاصّی داشت. آنها می‌دانستند که چگونه یک هرم را محاسبه کنند و قادر بودند نقشه‌های خود را آنچنان بادقّت پیاده کنند که فی‌المثل درمورد سطوح جانبی ۷۵۵ پایی هرم بزرگ، به طور میانگین شاید خطایی به اندازه نیم اینچ داشته باشند. آیا مصریان قدیم، چه اندازه ثروت و قدرت داشته‌اند که توانسته‌اند بناهای عظیمی [اهرام مصر] را برپا دارند؟ باچه دانشی توانسته‌اند، در آغاز تاریخ، سنگهای عظیمی را از فاصله‌ای نزدیک به هزار کیلومتر به پای اهرام بیاورند و پاره‌ای از آنها را، که چندین تن وزن دارد، تا ۱۵۰ متر از سطح زمین بالا بیاورند و کار بگذارند؟ چگونه توانسته‌اند یکصدهزار بنده‌ای را که در این کار شرکت داشتند، در مدت بیست سالی که برای ساختن اهرام وقت صرف شده، مزد یا لااقل خوراک بدهند؟»[1]

«پس از این [ملاحظه قصرهای عظیم فراعنه در مصر]، باید (بازدیدکننده و سیاح) در اندیشه آن بیفتد که آیا مردمی هم در آن زمان که ما آن را دوران کودکی مدنیّت می‌خوانیم، چه اندازه نیرومندی داشته‌اند که به فکر ساختن چنین آثار بزرگی برآمده وپس از آن توانسته‌اند، فکر خود را به مرحله عمل درآورند.»[2]

«مسلماً این ورع پرجوش و کوشنده، که توانست در معبد هلیبید ۵۴۸ متر کتیبه حجاری کند و دو هزار فیل درآنها نقش کند که هر یک با دیگری متفاوت باشد، هر بیننده را به حیرت خواهد انداخت. حاجت

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۶۸

۲- همان، ص ۱۷۲

به گفتار نیست که شکیبایی و شوقی که توانست یک معبد کامل از دل سنگ خاره برآورد، چه اثری بر دل خواهد داشت! تازه این، از جمله کارهای عادی صنعتگران هندو بود...، بوداییان، جینها و هندوان مومن در کندن معابد تک‌سنگی از دل کوه همچشمی می‌کردند، عالیترین نمونه این معابد، نیایشگاه هندوی کیلاسه است که نام بهشت اساطیری شیوا را در سلسله جبال هیمالایا به آن داده‌اند. دراینجا سازندگانی خستگی‌ناپذیر، سی‌متر در دل سنگ فرورفتند تاتخته سنگی را به ابعاد ۴۹×۷۶ متر، که می‌بایست معبد باشد، از بقیه جدا کنند، آنگاه دیوارها را حجاری کردند و از آنها ستونهای محکم، مجسمه‌ها و نقوش نیم برجسته درآوردند، سپس درون معبد را با قلم تراشیدند و باز در آنجا حیرت‌آورترین هنر را با گشاده دستی به کار گرفتند.»[۱]

«پیش روی بنا، باغ‌های بزرگی قرار گرفته، و در میان آن استخر بزرگی ساخته شده که عکس واژگونه تاج محل در آبهای آن، بیننده را کاملاً مجذوب ومفتون می‌کند. هر قسمت این بنا ازمرمرسفید، فلزهای گرانبها، یا سنگ‌های پربهاست. بنا دوازده پهلو دارد که چهار پهلوی آن مدخل است، از هرگوشه آن مناره‌ای باریک سربرافراشته و سقف آن راگنبدی تشکیل می‌دهد که میله‌ای برفراز آن جای گرفته است. مدخل اصلی، که روزگاری درهای توپر سیمین داشت، اکنون متشکل ازسنگهای مرمرین مطرز است؛ بر دیوار، باخط زرین، آیاتی از قرآن کریم ترصیع شده که یکی از آن آیات، «پرهیزگاران» را به »باغهای بهشت» دعوت می‌کند.»[۲]

«اگر به این نکته توجه کنیم که در عصر پرشتاب ما که این ساختمانهای غول پیکر صد طبقه، در یکی دو سال برپا می شود و بعد در

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۷۷

۲- همان، ص ۶۸۶-۶۸۵

نظر بگیریم که چگونه بیست و دوهزار مرد در مـدت بیسـت و دو سـال برای ساختن این مقبره کوچک که به زحمت سی متر ارتفـاع دارد رنـج کشیدند، آنگاه کم کم تفاوت میان صنعت و هنر را حس می‌کنیم. شاید آن اراده‌ای را که در ساختن بنایی چون تاج محل به کـار رفـت، بزرگتـر و ژرف‌تر از اراده بزرگترین فاتحان بوده باشد. اگـر زمانـه عقـل و هـوش داشت، آنچه را پیش از تاج محل بنا شده بـود، نـابود مـی‌کـرد و بـرای تسلای دل آدمی، تنها ایـن نشـان گرانمایـه اصـالت انسـانی را برجـای می‌گذاشت.»[1]

«در عصر «رشی هوانـگ تـی» و «قـبلای قـاآن»، شـاهراه‌هـایی سنگفرش، که اکنون فقط آثار آنها به جا مانده است، ساخته شد. معمـولاً خیابانهای شهرها بیش از ۵/۲ متر عرض نداشت و آفتابگیر نبود. در هر سو پلهای بسیار به چشم مـی‌خـورد و برخـی‌از آنهـا،ماننـد پـل کـاخ تابستانی، سخت زیبا می‌نمود. ۴۰۰۰۰ کیلومتر ترعه، که ماننـد خیابانهـا محل تردد مردم و حمل کالاهای بازرگانی بود، جانشین راه‌آهن به‌شـمار می‌رفت. ترعه بزرگ، که در سال ۳۰۰ میلادی بین »هانگ چو» و «تـی ین تسین» کشیده شد و در عصر «قبلای قـاآن» پایـان پـذیرفت، دارای ۱۰۵۰ کیلومتر درازا بود و هیچ یک از شاهکارهای مهندسی چین، جـز دیواربزرگ، از حیث عظمت به گرد آن نمی‌رسید.»[2]

علوم و فنون

«در میـان آثـار بازمانـده از آن عصـر [نوسـنگی، ۱۰۰۰ ق.م] بـه چیزهایی مانند قرقره، اهرم، سنگ آسیاب، درفش ،انبر، نردبـان، قیچـی، کارد، دستگاه بافندگی، اره، قلاب ماهیگیری، کفش حرکـت بـرروی یـخ

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۸۶

۲- همان، ص ۸۴۴

(اسکیت)، سنجاق، سوزن ونظایر آنها برمی‌خوریم... چرخهایی که آثارشان از آن دوره برجای مانده، بعضی توپر و به شکل قرص است و بعضی دیگر پره‌دار و شبیه به چرخهای کنونی. اقسام مختلف سنگهای سخت حتی دیوریت و اوبسیدین را با گذراندن از مقابل چرخ آسیا و سوراخ کردن و صیقل دادن، برای کارهای مختلف، آماده می‌کردند.»[۱]

«مردم مصر دوره سلسله‌های نخستین [فراعنه]، راه ساختن مفرغ را از مخلوط کردن مس با قلع می‌دانستند. و در دوره اول کار، سلاحهایی مانند شمشیر و کلاه‌خود و زره از آن می‌ساختند، بعدها با همین مفرغ، به ساختن چرخ ارابه، غلطک، اهرم، قرقره، گاوه، چرخ خراطی، میخ پیچ، مته‌هایی که سخت‌ترین سنگهای دیوریت را سوراخ می‌کرد و ارّه برای بریدن سنگهای بزرگ، جهت ساختن تابوت پرداختند. کارگران مصری، آجر و سیمان و گچ تهیّه می‌کردند، سفال را با ورقه‌ای از شیشه، لعاب می‌دادند، شیشه‌گری می‌دانستند.»[۲]

«مصریان [دوران فراعنه] با گیاه بردی (پاپیروس) ریسمان، طناب، حصیر، کفش سرپایی و کاغذ می‌ساختند. کارگران دیگری در میناکاری و لعاب دادن و ورنی‌زدن ماهر بودند و به این ترتیب علم شیمی را در صنعت به کار می‌بردند. بعضی از بافندگان پارچه، رشته هایی از ریسمان را به‌کار برده‌اند که ظریفتر و نازکتر از آن در تمام تاریخ پارچه بافی دیده نشده. در ضمن کاوشها، قطعه پارچه‌ای که چهارهزار سال پیش از این بافته شده، به دست آمده است که با وجود تصرف روزگار، رشته‌های آن به اندازه‌ای باریک است که بدون ذّره‌بین نمی‌توان آن را از ابریشم تمیز داد. بهترین پارچه‌های بافت امروز، چون با این پارچه که مصریان قدیم با دست می‌بافته‌اند، مقایسه شود، درشت می‌نماید. «پشل» می‌گوید:

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ۱۲۲

۲- همان، ص ۱۹۰

اگر اطلاعات فنی‌مصریان را با آنچه خود داریم، مقایسه کنیم، درخواهیم‌یافت که پیش از اختراع ماشین بخار، ما تقریباً در هیچ چیز بر آن مردم برتری نداشته‌ایم.»[۱]

«هندیان تا قرن ششم، در زمینه شیمی صنعتی خیلی از اروپا جلوتر بوده‌اند، آنها در تکلیس، تقطیر، تصعید، بخار دادن، ثابت کردن، ایجاد نور بدون حرارت، اختلاط گرد بیهوشی و گرد خواب و تهیه نمکهای فلزی و ترکیبات و آلیاژها استاد بودند. در هند باستان، آب دادن فولاد به درجه‌ای از کمال رسیده بود که تا امروز هم در اروپا ناشناخته است.»[۲]

«ساعت آبی را مصریان از زمانهای دور می‌شناخته‌اند. به همین جهت اختراع آن را به »تحوت» خدای همه‌هنره خود نسبت می‌دادند. قدیمترین ساعت موجود، که به روزگار «تحوطمس» می‌رسد، اکنون در موزه برلین است. این ساعت به شکل قطعه چوبی است که به شش قسمت تقسیم شده و چوب دیگری به شکل چلیپا، به آن متصل است، و سر هر ساعت، قبل از ظهر یا بعد از ظهر، سایه آن بر یکی از تقسیمات شش گانه می‌افتد و وقت را نشان می‌دهد.»[۳]

«قرنهای متوالی، حرکت سیارات و وضع آنها را در آسمان، تحت نظر داشتند و ثبت می‌کردند. به طوری که جداول زیج ایشان چند هزار سال زمان را شامل می‌شد. ستارگان ثابت را از سیارات تشخیص می‌دادند، و در زیجهای خود از ستارگان قدر پنجم یاد کرده‌اند (که عملاً با چشم غیرمسلح دیده نمی‌شود) و درباره تأثیر ستارگان در سرنوشت بشر چیزهایی نوشته و برجای گذاشته‌اند. با همین ملاحظات و مشاهدات است که مصریان تقویم را وضع کردند. این تقویم، بعدها عنوان بزرگترین

۱- همان، ص ۱۹۰

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۰۱

۳- همان، ص ۲۱۶

هدیه مصر به نوع بشر را پیدا کرد.»[۱]

«اخترشناسان عصر کنفوسیوس، خسوف و کسوف را به درستی محاسبه و گاه‌شماری چین را تنظیم کردند.»[۲]

«از اساطیری که به وسیله همین کاهنان انتشار یافته، چنان برمی‌آید که علوم را ۱۸۰۰۰ سال قبل از میلاد، «تحوت» خدای حکمت مصر، در طول مدت حکمرانی خود بر زمین که مدت ۳۰۰۰ سال ادامه یافته، اختراع کرده است. قدیمترین کتاب در هر علم، یکی از بیست هزار جلد کتابی است که این خدای دانا تصنیف کرده است. ما آن اندازه علم و اطلاع نداریم که بتوانیم درباره پیدایش علوم در مصر، نظر قطعی ابراز داریم؛ از همان آغاز تاریخ مدون مصر، علوم ریاضی در آن سرزمین حالت پیشرفته‌ای داشته، دلیل این مطلب آن است که کشیدن نقشه اهرام و ساختن آنها، محتاج اندازه‌گیری دقیقی بوده است که جز با داشتن اطلاعات وسیع در ریاضی میسر نمی‌شده... پیشینیان هم علم هندسه را از اختراع مصریان می‌دانسته‌اند. «یوسفوس» چنان عقیده دارد که ابراهیم خلیل[علیه السلام]، علم حساب را با خود از کلده (بین النهرین) به مصر آورده، بعید نیست که علم حساب و هنرهای دیگری از «اورکلدانیان» یامرکز دیگری از آسیای باختری، به مصر آمده باشد.»[۳]

«جبر را گویا هندیان و یونانیان مستقل از یکدیگر تکامل بخشیدند، اما از نام عربی این علم (الجبر)، معلوم می‌شود که این علم از اعراب، (ازهند) به اروپای باختری رسیده است نه از یونان. پیشگامان بزرگ هندی دراین حوزه هم، مانند نجوم، عبارت بودند از: «آریبهط»، «برهمگپت» و «بهاسکره» گویا بهاسکره (متولدبه سال ۱۱۱۴ میلادی)

۱- همان

۲- همان، ص ۸۴۷

۳- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۴

علامت رادیکال و بسیاری از علائم جبری را ابداع کرده است. این مردان، مفهوم ذهنی کمیّت منفی را، که جبر بی‌آن ناممکن است، به وجود آوردند. برای یافتن جایگشتها و ترکیبات، قواعدی آوردند؛ جذر عدد ۲ را پیدا کردند؛ و در قرن هشتم میلادی، معادلات نامعین درجه دوم را که تا هزارسال بعد، یعنی تا زمان »اویلر» ناشناخته بود، حل کردند.»[۱]

«روحانیان در اندازه‌گیری و ساختن محراب، قضیه فیثاغورس را (که بنابر آن، در مثلث قائم‌الزاویه، مربع وتر مساوی است با مجموع مربعات اضلاع دیگر) چند صد سال قبل از میلاد مسیح[علیه السلام] به ضابطه درآوردند. «آریبهط» احتمالاً تحت تأثیر یونانیان، مساحت مثلث، شبه ذوزنقه و دایره را پیدا کرد و ارزش عدد «پی» (نسبت قطر دایره به محیط آن) را تا ۱۴۱۶،۳ پیدا کرد و از نظر دقت و صحت هیچ محاسبه دیگری تا زمان »پورباخ» (۱۴۲۳ـ۱۴۶۱) در اروپا با آن برابر نبود. «بهاسکره» گرچه به صورت ناقص، در حساب دیفرانسیل پیشگام بود.»[۲]

«قدیم‌ترین رساله ریاضی که در تاریخ شناخته شده، پاپیروسی است به نام پاپیروس احمس، که تاریخ آن میان دو هزار و هفتصد قبل از میلاد است، ولی در همان رساله، به نوشته‌های ریاضی دیگری اشاره می شود که پانصد سال بر آن پیشی داشته است. در آن پاپیروس، با مثالهایی راه اندازه گرفتن گنجایش انبار گندم یا مساحت مزرعه نشان داده شده و از معادلات جبری درجه اوّل سخن رفته است ؛ علمای هندسه مصری تنها به اندازه‌گرفتن مساحت مربع و دایره و مکعب قناعت نداشتند، بلکه حجم استوانه و کره را نیز اندازه می‌گرفتند. و برای نسبت محیط دایره به قطر آن، یعنی عدد پی، رقم ۱۶/۳ را به دست آورده بودند. فخر ما به این است که در مدت چهار هزار سال، آن اندازه پیش رفته‌ایم که از ۱۶،۳ به

۱- همان، ص ۶۰۰

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۰۱ و ۶۰۰

۱۴۱۶،۳ رسیده‌ایم.»[۱]

«قدمت قطب نما از قدمت باروت بیشتر است. اگر بتوان سخن مورّخان چینی را باور داشت، در عصر سلطنت فغفور «چنگ‌وانگ» (۱۱۱۵ـ۱۰۷۸ق‌م)، امیر«چو»، به قصد راهنمایی فرستادگان کشورهای بیگانه که به مملکت خود بازمی‌گشتند، قطب نما را اختراع کرد. گویند که این امیر به هیأتی از این فرستادگان پنج ارابه تقدیم داشت، همه مجهز به سوزنی روبه جنوب...؛ در کتاب تاریخی قرن پنجم میلادی، «سونگ شو» از سوزن مغناطیسی نام آمده و گفته شده است که »چانگ هنگ» ستاره شناس آن را، که بر گذشتگان معلوم بود، بازشناخت. در یکی از آثار اوایل قرن دوازدهم آمده است که دریانوردان بیگانه (شاید ملاحان عرب)، که بین سوماترا و کانتون تردد می‌کردند، سوزن مغناطیسی را مورد استفاده قراردادند.»[۲]

«امروز هنر چینی‌سازی، مانند هنر شیشه رنگین که در اروپای قرون وسطی رواج داشت، از میان رفته و جز نامی از آن نمانده است. چینی‌سازان اروپا هرچه کوشش کرده‌اند، نتوانسته‌اند به گردپای چینیان برسند. از این رو هنرشناسان همواره بر آثار پربهای چینی قدیم افزوده‌اند، چنانچه یک فنجان چای را به پانصد دلار، و یک گلدان هاثورن را به بیست و سه هزار و ششصد دلار فروخته‌اند. در سال ۱۷۶۷، دوقطعه چینی فیروزه‌ای معروف به »سگان فو» به بهایی پنج بار بیشتر از بهای تصویرعصای نوزاد، اثر «گویدورنی»، و سه بار سنگین‌تر از قیمت تصویر خانواده مقدس، اثر «رافائل»، حراج شد. کسی که با چشم و انگشت و حواس خود، زیبایی چینی‌های چین را احساس کرده است، از این ارزش‌گذاریها بیزار است و آن را نشانه ناسپاسی می‌داند.

۱- همان، ص ۲۱۵

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۴۶

دنیای زیبایی را با دنیای پول ارتباطی نیست، حتی اگر زیبایی را در معرض فروش گذارند.»[۱]

«مصر و بابل، تقریباً در یک زمان، قدیم‌ترین سازمان تعلیم و تربیتی را که تاریخ از آن آگاهی دارد، برقرار ساخته‌اند. تنها در قرن نوزدهم میلادی است که سازمان تعلیم و تربیت ترقی کرد و دوباره به درجه کمالی رسید که در نزد مصریان به آن درجه رسیده بود. وقتی دانش‌آموز به کلاسهای آخر مدرسه می‌رسید، حق داشت که برای نوشتن از کاغذ استفاده کند؛ این کاغذ خود یکی از مهم‌ترین کالاهای بازرگانی مصر، در آن زمان، و یکی از بزرگترین عطایایی است که این کشور به جهان بخشیده است. ساقه بردی (پاپیروس) را رشته رشته می‌کردند و آن رشته‌ها را چپ و راست بر روی یکدیگر قرار می‌دادند و می‌فشردند؛ به این ترتیب کاغذ را، که یکی از ارکان تمدن است، می‌ساختند. گواه برخوبی ساختمان این نوع کاغذ، آن است که نوشته‌هایی از پنج هزار سال پیش، باقی است که به آسانی خطوط آن خوانده می‌شود. برای آن که با کاغذ، کتابی بسازند، طرف راست هر صفحه را به طرف چپ صفحه دیگر می‌چسباندند، و به این ترتیب طومارهایی به دست می‌آوردند که طول بعضی از آنها به چهل متر می‌رسید و از این حد، کمتر تجاوز می‌کردند، زیرا مورخان مصری، اصراری در پرنویسی وپرداختن به حشو و زواید نداشته‌اند. برای ساختن مرکب، رنگ سیاه فسادناپذیر دوده را با کمی آب و صمغ گیاهی، بر روی پاره‌تخته‌ای، خوب مخلوط می‌کردند؛ قلمی که به کار می‌بردند از نی بود که کنار آن را با کارد می‌تراشیدند و برای نوشتن، آماده می‌ساختند.»[۲]

۱- همان، ص ۸۲۷-۸۲۶

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۰۵

پزشکی

«آنها [مصری‌ها] می‌توانستند استخوانهای شکسته را مرتّب کنند و آنها را با تخته های شکسته‌بندی ببندند، زخم‌بندی و پانسمان کنند و جراحی‌های خاصی را انجام دهند.»[۱]

«مصریان قدیم، استخوانهای بزرگ و امعا و احشا را با دقت تمام، وصف کرده‌اند و قلب را محرک اصلی بدن و مرکز جهاز دوران خون دانسته‌اند. در پاپیروس ابرس، چنین می‌خوانیم که: «رگهای قلب به همه اندامهای بدن می‌رود و طبیب، خواه دست خود را بر پیشانی انسان بگذارد یا بر پشت سر یا بر دست و پای او، همه جا با قلب روبرو می شود. «میان این گفتار و آنچه »لئوناردو» و «هاروی» گفته‌اند، گامی بیش نیست ولی برای برداشتن این گام، سه هزار سال زمان لازم بوده است.»[۲]

«بعدها پزشکی مصری، از این پایه، بی‌اندازه ترقی کرد و بالاتر آمد و پزشکان و جراحان و متخصصانی در آن پیدا شدند که از همان قانون اخلاقی‌ای پیروی می‌کردند که نسل به نسل، انتقال پیدا کرد و در آخر کار به صورت سوگندنامه بقراط درآمد. بعضی از پزشکان، متخصص در قابلگی و امراض زنانه بودند؛ بعضی دیگر جز اختلالات معده، بیماری دیگری را معالجه نمی‌کردند؛ گروهی تنها چشم پزشک بودند. شهرت این پزشکان به اندازه‌ای بود که کوروش، شاهنشاه پارس، یکی از آنان را به کشور خود دعوت کرد. از این پزشکان متخصص گذشته، طبیبانی بودند که ریزه‌خوار آنان بودند و به مداوای فقرا می‌پرداختند؛ این طبیبان، در ضمن کارهای خود، روغنها و عطریاتی برای مالیدن به دست و صورت و موادی برای رنگین کردن مو، و داروهایی برای زیبایی پوست یا کشتن

۱- ظهور و سقوط تمدن، ص ۶۷

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۱۷

کک و مگس نیز می‌ساختند. چند پاپیروس مربوط به امور پزشکی بر جای مانده و به دست ما رسیده است. گرانبهاترین آنها که به نام کاشف آن «ادوین سمیث» به اسم پاپیروس سمیث نامیده می‌شود، طوماری است به درازای چهارونیم متر که تاریخ آن تقریباً به ۱۶۰۰ ق.م می‌رسد، و در آن از کتب و مراجع کهنه‌تر استفاده شده. حتی اگر از این مدارک قدیمی نیز چشم بپوشیم، خط این پاپیروس، باز قدیمترین سند علمی شناخته شده در تاریخ به شمار می‌رود. در این طومار، از چهل وهشت حالت جراحی سریری، ازشکستگی کاسه سر گرفته تا جراحتهای نخاع شوکی، بحث شده. هریک از این حالات، به صورت منظم، مورد تحقیق قرارگرفته و در ضمن آن، عناوین مختلف تشخیص و آزمایش و بحث از عوارض مشابه با امراض دیگر و تشخیص علت و معالجه آمده است؛ و در هر جا اصطلاح خاصی بوده، درباره آن توضیحی دیده می‌شود. مؤلف، با وضوحی که نظیر آن در نوشته‌های علمی قبل از قرن هجدهم میلادی به نظر نمی‌رسد، به این مطلب اشاره می‌کند که دستگاه اداره کردن اندامهای تحتانی بدن در «مغز سر» جای دارد ؛ و این نخستین بار است که این کلمه به صورت نوشته به نظر می‌رسد.»[1]

«پزشکان مصری در برابر این بیماریها با قرابادینهای (= دستورهای دارویی) فراوان مجهز بودند؛ در پاپیروس ابرس، نام هفتصد دارو برای درمان کردن امراض مختلف، از گزش افعی گرفته تا تب نفاسی، ذکرشده. پاپیروس کاهون (که تاریخ آن به ۱۸۵۰ ق.م می‌رسد) شیافهایی را شرح می‌دهد که شاید برای جلوگیری از آبستنی به کار می‌رفته است.»[2]

مثل برخی از سیماهای شیمی، محصول فرعی طب هندی بود. طبیبان هندی، در قرن ششم ق.م، رباطها، انواع بخیه، جهاز لنفی، شبکه

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۷

۲- علم تشریح و فیزیولوژی، . همان، ص ۲۱۹

عصبی، نیام، بافتهای چربی و عروقی، غشاهای بلغمی و زلالی، و نیز عضلانی را، بیش از آنچه امروزه از روی هر جسدی می‌توان نشان داد، وصف کردند.»[۱]

«پزشکان برجسته هندی عبارتند از «سوشروته» در قرن پنجم ق.م و «چرکه» که در قرن دوم میلادی می‌زیست. سوشروته استاد طب دانشگاه بنارس بود و درباره نظام تشخیص و درمان، کتابی به زبان سانسکریت نوشت، که مفردات آن را از استادش دنونتری اخذ کرده بود. در کتابش از جراحی، مامایی، پرهیز، استحمام، دارو، تغذیه و بهداشت نوزاد و آموزش پزشکی مشروحاً بحث می‌کند. چرکه کتاب سمهیتا (یا دانشنامه) طب را تألیف کرد که هنوز هم در هند از آن استفاده می‌شود. او به شاگردانش سوگندی می‌آموخت که کمابیش به مفهوم سوگند بقراطی نزدیک است: «باید بیمارانتان را نه برای خودتان، نه برای رسیدن به جیفه دنیایی، بلکه تنها برای خیر انسان‌های رنجور درمان کنید، و بدین گونه بر همه برتری یابید...»؛ سوشروته بسیاری از اعمال جراحی، مثل آب مروارید، فتق، درآوردن سنگ، سزارین، و مانند اینها، و ۱۲۱ ابزار جراحی از قبیل: انواع نشتر، سوند، فورسپس، میل و سپکولوم برای مهبل و مقعد را شرح می‌دهد. او به رغم منع برهمنان، مدافع تشریح اجساد بود و آن را در تربیت جراحان ضروری می‌دانست. او اولین کسی بود که قسمتهایی از پوست بدن را به گوش پاره شده‌ای پیوند زد؛ بر اثر کارهای او و اخلاف هندیش بود که رینوپلاستی، یا جراحی ترمیمی بینی به طب جدید رسید. «گاریسن» می‌گوید: «هندیان قدیم تقریباً همه گونه عمل مهمی را، به استثنای بستن شریانها، انجام می‌دادند.» دست و پا قطع می‌کردند، جراحی‌های درون شکم انجام می‌دادند ؛ شکستگی‌ها را جا می‌انداختند ؛ انواع فیستول را درمی‌آوردند. سوشروته اصول دقیقی برای

۱- همان، ص ۶۰۲ و ۶۰۱

مقدمات جراحی وضع کرد؛ پیشنهاد او برای استریل کردن زخم،از طریق دود دادن با مواد گند زدا، یکی از کهن‌ترین کوشش‌های شناخته شده در جراحی، مطابق با روشهای ضد عفونی است. سوشروته و چرکه، هر دو، کاربرد شرابهای طبی را برای ایجاد بی حسی در برابر درد ذکر می‌کنند. در سال ۹۲۷ میلادی، دو جراح جمجمه یک پادشاه هندی را با مته سوراخ کردند، و با استفاده از دارویی به نام سموهینی او را در هنگام عمل بی‌حس کردند. سوشروته ۱۱۲۰ بیماری برمی‌شمارد و برای کشف آنها، تشخیص از طریق مشاهده، لمس با دست، و گوش دادن به صداهای بدن بیمار را توصیه می‌کند. گرفتن نبض در رساله‌ای به تاریخ ۱۳۰۰ میلادی وصف شده است. تجزیه ادرار، روش مطلوب تشخیص بیماری بود؛ مشهور بود که پزشکان تبّتی می‌توانند هر مریضی را فقط با دادن اندکی از قاروره او درمان کنند. در زمان »یوان جوانگ»، معالجه پزشکی با یک روزه هفت روزه آغاز می‌شد؛ غالباً بیمار در این فاصله خوب می‌شد؛ امّا اگر بیماری ادامه می‌یافت؛ آن وقت از دارو استفاده می‌کردند. حتی آن موقع هم در مصرف دارو امساک می‌کردند؛ بیشتر به پرهیز، انواع استحمام، انواع تنقیه، انواع بخور، انواع تزریقات میزراهی و مهبلی و خونگیری با زالو انداختن یا از طریق حجامت تکیه می‌کردند. پزشکان هندی، خصوصاً، در درست کردن انواع پادزهر مهارت داشتند؛ آنان در درمان مارگزیدگی هنوز بر اطبای اروپایی برتری دارند. مایه‌کوبی، که پیش از قرن هجدهم در اروپا ناشناخته بود، در سال ۵۵۰ میلادی در هند شناخته شده بود؛ مؤید این امر البته متنی منسوب به دنونتری، یکی از کهن‌ترین اطبای هندی است: « مایع آبله را با نوک نشتر از روی پستان گاو... بگیرید، و با آن بازوها را در قسمت بین شانه و آرنج نشتر بزنید تا خون بیاید؛ بعد، آن مایع را با خون بیامیزید، تب آبله ایجاد می‌شود.» بسیاری از کارهای بهداشتی که سوشروته و مانو توصیه می‌کردند، دالّ بر این بود که گویا آنها آنچه را ما امروزیهاکه

عاشق لغات نو برای چیزهای کهنه هستیم نظریه میکروبی بیماری می‌نامیم، مسلّم می‌دانستند.»[۱]

«پزشکی چین قبل از اختراع خط پدید آمد و مدتها پیش از عصر بقراط یونانی، طبیبان حاذق به بار آورد. در عهد دودمان چو، دولت برای کسانی که قصد طبابت داشتند، هر ساله آزمایشهایی ترتیب می‌داد و آنان را که از عهده امتحانات برمی‌آمدند، بر حسب لیاقتشان، از حقوقی ماهانه برخوردار می‌گردانید. در قرن چهارم ق.م، یکی از حکام چین فرمان داد که کالبد چهل بزهکار مقتول را بشکافند و تشریح کنند... در قرن دوم، «چانگ چونگ نینگ» در زمینه پرهیز غذایی و انواع تب، به نوشتن رسالاتی پرداخت که مدت هزار سال در مدارس به عنوان درس نامه به کار رفت. در قرن سوم، «هواتو» رساله‌ای در باب جرّاحی منتشر کرد و با ساختن شرابی که بیهوشی کامل می‌آورد، عمل‌های جراحی را رواج بخشید. متأسفیم که بر اثر حماقت تاریخ، نسخه این شراب ناپدید شده است! در حدود ۳۰۰ میلادی، «وانگ شوهو» رساله مهمی در باره نبض انتشار داد. در اوایل قرن ششم، «تائو هونگ چینگ» شرح مفصلی در باره هفتصد و سی داروی چینی نوشت؛ صد سال بعد، «چائویوان فانگ» در زمینه بیماریهای زنان و کودکان اثر مهمی به وجود آورد. در عصر دودمان تانگ، انتشار دایرة المعارف‌های طبی، و در عهد دودمان سونگ، گزارشهای دقیق پزشکی رواج گرفت. در دوره فغفورهای سونگ، یک دانشکده پزشکی تأسیس شد. کسانی که نزد طبیبان شاگردی می‌کردند، اکثراً به رموز طبابت دست می‌یافتند و خود، طبیب می‌شدند. داروهای چینی بسیار متنوع و فراوان بود. سه قرن پیش، یک داروفروش روزانه هزار دلار فروش داشت. پزشکان چینی در تشخیص امراض، اهتمامی مبالغه‌آمیز می‌ورزیدند و ده هزار نوع تب و بیست وچهار نوع ضربان

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۶۰۴-۶۰۳

نبض می شناختند. برای درمان بیماری آبله، دست به مایه‌کوبی می‌زدند، و شاید این نکته را از هندیان آموخته بودند.»[۱]

نظام حکومتی، اداری و قضایی

«در همه جا منشی‌هایی وجود داشتند که با تنظیم اسناد قانونی و کارهای حسابداری و رسیدگی به مسائل مالی، سبب سرعت معاملات بازرگانی می‌شدند. هرکس از موزه لوور دیدن کرده باشد، ناچار، مجسمه آن منشی مصری را دیده است که چهار زانو نشسته و علاوه بر قلمی که به دست دارد، قلم دیگری از راه احتیاط بر پشت گوش زده است. این منشی از کارهای انجام شده و کالاهایی که تحویل داده‌اند و بها و سود و زیان آنها صورت برمی‌دارد؛ حساب دامهایی را که به کشتارگاه روانه کرده‌اند یا اندازه دانه باری را که فروخته‌اند، نگاه می‌دارد؛ قراردادها و وصیتنامه‌ها به دست وی تنظیم می‌شود. براستی باید گفت که در زیر خورشید هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد.»[۲]

«شاهان و اشراف شهرستانها با استفاده از این منشی‌ها، نظم و تسلط قانون را در مملکت محفوظ نگاه می‌داشتند. بعضی از لوحهای قدیمی، منشی‌هایی را نشان می‌دهد که مشغول سرشماری هستند و حساب مالیات بردرآمدی را می‌کنند که به خزانه وارد می‌شود یا حساب بالا آمدن آب نیل را می‌کنند تا محصول را پیش‌بینی نمایند و تخمینی از درآمد دولت برای سال آینده بزنند و سهم هر یک از دستگاهها را از این درآمد تعیین کنند؛ این منشی‌ها بر امور صناعت و بازرگانی نیز نظارت داشتند و تقریباً در آغاز تاریخ، توانستند طرح یک سازمان اقتصادی‌ای را بریزند که در زیر رهبری دولت و حکومت باشد. قوانین مدنی و

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۴۸-۸۴۷

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۲

جنایی بسیار ترقی کرده بود؛ از زمان سلسله پنجم، برای مالکیت خصوصی و تقسیم ارث، قوانین مفصّل و دقیقی وجود داشت. مردم، در آن زمان نیز مانند امروز، همه در برابر قانون با یکدیگر مساوی بودند، البته به این شرط که هردو طرف نزاع از حیث ثروت و نفوذ با یکدیگر مساوی باشند. قدیم‌ترین سند قانونی جهان، که اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، اظهارنامه‌ای است که در باره قضیه‌ای از قضایای پیچیده ارث به محکمه تسلیم شده است. قضات از طرفین دعوی می‌خواستند که مرافعه و استدلال و محاجّه، به صورت نطق و خطابه نباشد، بلکه طرفین باید هر چه را که می‌خواهند بگویند، به صورت کتبی به محکمه تقدیم کنند که البته بر محاکمات شفاهی زمان ما ترجیح داشته است.»[۱]

«متهمان مورد انگشت نگاری قرار می‌گرفتند»[۲]

«حکومت مصر، از لحاظ سازمان، بسیار خوب اداره می‌شد و دوام آن از هر حکومت دیگری در تاریخ بیشتر بوده است. رییس اداری مملکت، وزیری بود که در آن واحد، کار نخست وزیر و رییس دادگستری و خزانه‌دار را داشت و آخرین پناهگاه برای متداعیان به شمار می‌رفت و هیچ کس جز فرعون، بر او در این سمت برتری نداشت. در یکی از نقش‌های مقابر، وزیری دیده می‌شود که بامداد پگاه از خانه خارج می‌شود تا چنانکه کتیبه می‌گوید، «به شکایت فقیران گوش فرا دارد، بی آن که میان بزرگ و کوچک تفاوتی بگذارد.» پاپیروس شگفت انگیزی هم اکنون از دوره امپراطوری به دست است و در آن خطابه‌ای است که فرعون، هنگام گماشتن وزیر تازه، ایراد کرده است (و شاید این، خود، قطعه‌ای ادبی باشد که نویسنده از پیش خود نوشته است)؛ در آن

۱- همان، ص ۱۹۳

۲- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۶۱

نوشته چنین آمده است: «نیک مراقب دفتر وزارت باش و آنچه را در آن می‌گذرد، از نظر دور مدار، بدان که این ستونی است که‌همه مملکت به آن تکیه دارد... وزارت شیرین نیست، بلکه تلخ است... در این اندیشه باش که وزارت تنها آن نیست که مردم را به بندگی خود گیری... هنگامی که کسی از مصر سفلی یا علیا به شکایت می‌آید، هشیار و حریص باش... که در هر امر، قانون به مجرای خود کار کند، و عرفی که جاری است رعایت شود، و حق هرکس محفوظ بماند... طرفداری از اشخاص، خشم خدا را برمی‌انگیزد... همان گونه که به کسی که او را می‌شناسی، نظر داری، به آن‌کس که او را نمی‌شناسی، نظر داشته باش ؛ به نزدیکان شاه چنان بنگر که به آنان که دور از دربار اویند، می‌نگری. به‌خاطر داشته باش که هر امیری چنین کند، مدت درازی بر جای خواهد ماند... آنچه مردم را از امیرشان می‌ترساند، باید آن باشد که امیر در حکم خود به عدل کارکند... آنچه را بر تو واجب است، مراعات کن.» فرعون شخصاً عنوان دیوان عالی کشور را داشت و اگر شکایت‌کننده از هزینه گزاف باکی نداشت، هر دعوایی ممکن بود با واجد بودن خصوصیاتی، در نزد شاه مطرح شود.»[1]

«آیین حکمرانی چینی، گیراترین وجه تمدن چین است. اگر حکومت آرمانی، آمیخته‌ای از دمکراسی و اشرافیّت (آریستو کراسی) باشد، باید گفت که چینیان بیش از هزار سال است که چنین حکومتی دارند؛ و اگر بهترین حکومت، حکومتی باشد که کمتر بر مردم مسلّط باشد، باید گفت که حکومت چین باستانی بهترین حکومتهاست. هیچ حکومتی نیست که مانند حکومت‌آن مملکت در زمان پهنه‌ای به این وسعت، بر قومی به این کثرت، سلطه‌ای به این ملایمت ورزیده باشد.»[2]

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۴

۲- همان، ص ۸۶۰

«واحد کوچک اداری، ده بود، و پیران خانواده‌ها زیر نظر کدخدایی که از طرف حکومت نامزد می‌شد، ده را اداره می‌کردند. مجموعه‌ای از یک شهرک و کثیری ده، یک »هی‌ین» یا بخش پدید می‌آورد. دو یا چند «هی‌ین»، که زیر سلطه شهری قرار داشت، یک »فو» (شهرستان) تشکیل می‌داد. از دو یا چند «فو» یک »تائو» یا ناحیه، و از دو یا چند «تائو» یک »شنگ « یا ایالت به وجود می‌آمد. در چین، نزدیک به هزار و سیصد «هن‌یی» وجود داشت و تعداد ایالتها در عصر دودمان منچو به هجده می‌رسید. دولت در هر بخش، برای برقراری نظم و خراج‌گیری و دادگستری، یک تن کلانتر برمی‌گماشت و برای هر «فو» و «تائو» یک صاحب منصب و برای هر ایالت، یک قاضی و یک خزانه دار و یک حاکم و گاهی یک نایب السلطنه تعیین می‌کرد.»[۱]

«سلطان در راس جامعه انبوه چین قرار داشت و بنا بر حقی الهی، حکومت می‌کرد؛ بغپور یا فرزند آسمان و نماینده باری‌تعالی در روی زمین محسوب می‌شد. به برکت قدرت خدایی خویش، بر فصول، سلطه می‌ورزید و مردم را به هماهنگی با نظام آسمانی عالم امر می‌کرد. فرمان‌های او قانون به شمار می‌رفت، و رأی او رأی نهایی بود. دولت را می‌گردانید و رییس دین به شمار می‌رفت. همه کارگزاران مهم را برمی‌گماشت، داوطلبان مشاغل عالی را مورد امتحان قرار می‌داد و جانشین خود را برمی‌گزید. عرف و قانون، قدرت او را محدود و متعادل ساخته بود. می‌بایست حکومت او بر وفق مقررات مقدس کهنسال باشد. دستگاه مقتدری که دستگاه تفتیش نام داشت، می‌توانست او را توبیخ کند. معمولاً ناگزیر از قبول اندرز رایزنان و کارگزاران بود و اگر سخت از صلاح و انصاف رو برمی‌تافت، مطابق عرف و با موافقت عموم، «نمایندگی آسمان» را از او سلب می‌کردند و معتقد بودند که در چنین

۱- همان، ص ۸۶۱-۸۶۰

صورتی خلع و سرکوبی او خلاف اخلاق و دین نیست. دستگاه تفتیش، مرکب بود از هیأتی که رسیدگی به اعمال همه کارگزاران دولت را بر عهده داشت. حتی شخص فغفور از این تفتیش مستثنی نبود؛ در طی تاریخ چین، چند فغفور مورد توبیخ آن قرار گرفتند. در عصر فغفور « چیاچینگ» (۱۷۹۶ـ۱۸۲۱)، «سونگ»، رییس دستگاه تفتیش، محترمانه از فغفور خواستار شد که در معاشرت با بازیگران و صرف باده گساری از اعتدال بیرون نرود.»[۱]

«بر اساس این تعلیمات بود که دولت برای استخدام کارگزاران خود، در عهد دودمان تانگ به طور دایم، امتحاناتی ترتیب داد. مقرّر داشت که حاکمان و مدیران به جای آن که فن حکومت را عملاً به هنگام اداره جامعه بیاموزند، قبلاً درس بخوانند و آماده کار شوند. از دیدگاه دولت چین، اگر مردم متعارف نتوانند به مقامات حکومتی راه یابند و حکومت، امتیاز موروثی اقلیتی باشد، نکبت‌های بسیار پدید آید. صلاح جامعه در این است که کارگزاران دولت، تعلیم دیده و در خور مقام خود باشند. بدین ترتیب، چین برای حل معمای قدیمی و حل ناشدنی آیین حکمرانی، آمیختن دمکراسی و آریستوکراسی را پیشنهاد کرد و اجازه داد که همه مردم متساویاً خود را برای تصدّی مقدمات حکومتی آماده کنند و کسانی که در امتحانات بر دیگران سبقت گیرند، به مقامات دیوانی رسند. به این سبب، گاه به‌گاه درهریک از نواحی چین، مجالس امتحان برپا می‌شد. همه مردان، پیر و جوان، حق شرکت داشتند. در این گونه امتحانات، آگاهی داوطلبان از آثار کنفوسیوس و شعر و تاریخ چین و توانایی آنان در نوشتن مقالات اخلاقی و سیاسی، مورد آزمایش قرار می‌گرفت. کسانی که در یک نوبت، شکست می‌خوردند، خود را برای نوبت‌های آینده آماده می‌کردند و آنان که توفیق می‌یافتند، به اخذ درجه

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۶۲

«شیوتسای» و عضویت در جرگه ادیبان نایـل مـی‌آمدنـد و در صـورت امکان، مشاغل کوچک محلی را برعهده می‌گرفتند. از این گذشـته، گـاه بدون وقفه و گاه پس از طی مراحلی، می‌توانستند در امتحان ایالتی، کـه سه سال یک بار تشکیل می‌شد، شرکت کنند. ایـن امتحـان دشـوارتر از امتحان پیشین بود ولی در این مورد نیز شکست‌خوردگان از حق شرکت در امتحان‌های بعدی، برخوردار بودند. گفتنی است که بساکسان درحدود هشتاد سالگی امتحانات ایالتی را می‌گذرانیدند و داوطلبان بسـیار، عمـر خود را بر سر مطالعه کردن و امتحان دادن و رد شدن می‌گذاشتند! کسانی که از عهده امتحانات ایالتی برمی‌آمدند، برای ورود به خـدمات کوچـک دولت مرکزی و شرکت در امتحان نهایی شایسـتگی مـی‌یافتنـد. امتحـان نهایی در تالار امتحانی پکن، که دارای ده هزار حجره حفرهماننـد بـود، صورت مـی‌گرفـت. هریـک از داوطلبـان، بـا لـوازم نوشـتن و وسـایل استراحت و خوراک کافی، در یکی از حجره‌ها محبوس می‌شـد و مـدت سه روز به نوشتن می‌پرداخت؛... از علوم یا تجـارت یـا صـنعت چیـزی نمی‌پرسـیدند. تنهـا قـدرت قضـاوت و قـوت شخصـیت، و نـه وسـعت اطلاعات، مورد نظر بود و هرکس که از آن لحـاظ مایـه‌ور بـود، برحـق اشغال شامخ‌ترین مشاغل دیوانی دست می‌یافت.»[۱]

«انتخاب کارمندان رسمی از راه امتحان، محاسن بسیار داشـت و از بروز فجایع اداری، آنچنان که در جامعه آمریکایی ریشه دوانیـده اسـت، ممانعت می‌کرد. در چین انتصاب »فرمایشی» صورت نمی‌گرفـت، بـرای مسخ کردن حقیقـت و عـوام فریبـی، مبـارزات مبتـذل ومزّورانـه پـیش نمی‌آمد، میان دو دسته یا دو حزب «جنگهای زرگـری» درنمـی‌گرفـت، انتخابـات عمـومی پرقیـل وقـال و پرفسـاد، روی نمـی‌داد، و کسـی

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۶۵-۸۶۴

نمی‌توانست با کسب شهرتی روسپی‌وار، از نردبان مقامات بالا رود.»[۱]

آقای »ویل دورانت»، علاوه بر موارد مشخص فوق، مطالب شنیدنی دیگری در باب توانمندی‌های تمدن‌های قدیم و ادوار اولیه تاریخ دارد که نظریه »سیر خطی پیشرفت» را بی‌اعتبار می‌سازد، اگر چه باز هم در خلال این مطالب، همچنان بر ادوار موهوم و ساخته و پرداخته تاریخ‌نویسان جدید مثل دوره ماقبل تاریخ، عصر نوسنگی، مفرغ و... پافشاری می‌کند:

«در عصر نوسنگی، کشاورزی، اهلی کردن حیوانات، بافندگی، کوزه‌گری، خانه سازی، تهیه وسایل حمل ونقل و پزشکی پیدا شده و انسان به صورت قطعی، خواجه و فرمانروای کره زمین گردیده است. تمام شالوده هایی که باید تمدن آینده بر روی آن بنا شود، در آن عصر طرح ریزی شده.»[۲]

«درست نمی‌دانیم که حد پیشرفت انسان در دوران ماقبل تاریخ تا چه اندازه بوده...ولی این را باید از نظر دور نداشت که گذشت زمانه، بسیاری از آثار را از بین برده و اگر آن آثار اکنون بر جای بود، معلوم می‌شد که اختلاف میان انسان اولیه و انسان عصر جدید، آن اندازه‌ها زیاد نیست.»[۳]

«اصول و مبادی حیات اقتصادی ما، از شکار و ماهیگیری و چوپانی و کشاورزی و حمل و نقل و بنایی و صناعت و تجارت و امور مالی، همه در آن دوره‌ها(ی اولیه) پیدا شد.»[۴]

۱- همان، ص ۸۶۶-۸۶۵

۲- همان، ص ۱۲۵

۳- همان، ص ۱۲۴

۴- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۰۷

آقای ویل دورانت در بخش مربوط به تمدن چین باستان، به نکته‌ای بس ظریف درباره عدم توسعه تمدن صنعتی در چین باستان، علی‌رغم برخورداری از توانمندی‌هایی چون قطب‌نما و باروت و کاغذ و چاپ، اشاره می‌کند و در واقع بر فهم عمیق چینی‌های آن روز از عوارض و اقتضائات تکنولوژی، صحه می‌گذارد و البته این موضوع، کم و بیش درباره دیگر تمدن‌های باستانی نیز صادق است:

«چین، حکومت آرام و بی‌دغدغه صنعت و فرهنگ قدیم را بر رشد هراس‌انگیز و مهیّج علم و حکومت پول، ترجیح داده و کمتر در ترقی فنون مادی زندگی، کوشیده است. چینیان دو قرن قبل از میلاد، کتابهایی گرانبها درباره کشاورزی و پرورش کرم ابریشم نوشتند و در جغرافیا بسیار پیش رفتند. ریاضیدان، «چانگ تسانگ» (م ۱۵۲ ق.م) که عمرش از صد گذشت، کتابی در باره جبر و هندسه از خود باقی گذاشت. تا جایی که ما می‌دانیم، مفهوم کمیّت منفی برای اولین بار در این کتاب آمده است. «تسوچونگ چیه» ارزش صحیح عدد پی را تا شش رقم اعشاری محاسبه، و مغناطیس یا «سوزن جنوب نما» را اصلاح کرد و به قولی برای ساختن اشیای خودرو، دست به آزمایش‌هایی زد. «چانگ هنگ» درسال ۱۳۲ میلادی، زلزله نگار ساخت....[۱]

با وجود قطب‌نما و باروت و کاغذ و ابریشم و چاپ و ظرفهای چینی، باز نمی‌توان چینیان را مردمی صنعتگر و مخترع شمرد. در هنر مبتکر بودند و آثاری که از حیث ظرافت و کمال در اعصار و اقالیم دیگر نظیر نداشت، به وجود آوردند. اما، تا سال ۱۹۱۲، به شیوه‌های اقتصادی و صنعتی کهنسال خود اکتفا ورزیدند. اینان نسبت به افزارها و دستگاه‌هایی که سرعت کار انسان رابه صورتی سرسام‌آور بالا برده و نیمی از مردم را ثروتمند و نیمی دیگر را از کار بیکار گردانیده است، به

۱- همان، ص ۸۴۷

دیده حقارت می‌نگریستند.»[1]

۱- تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۵۱

پیوست – ۲

بحران تجدّد

- بررسی دستاوردهای تجدد
- بن‌بست پیشرفت و پایان تجدد
- خلأ معنی
- تردید در علوم جدید
- تخطئه تکنولوژی
- تباهی محیط زیست
- پزشکی نوین و تردیدهای پیش‌رو
- نظامی‌گری مدرن
- افسانه عصر طلایی ارتباطات
- دمکراسی یا سلطه تراست‌ها و کارتل‌ها
- فروپاشی اخلاقی و اجتماعی
- توسعهٔ نابرابری و فقر
- آیندهٔ تجدد

ظَهَرَ الْفَسادُ فیٱلبَرِّ وَ الْبَحْرِ بما کَسَبَتْ اَیْدی النّاس[1]

به خاطر کار و بار مردم [دستاوردهای بشری]
تباهی در برّ و بحر [همه جا] فراگیر شده است.

بررسی دستاوردهای تجدّد

در بخش اول کتاب با استناد به آیات و روایات نشان دادیم که تمدن جدید، محصول انحراف تمام عیار بشر، از مسیر ترسیمی از سوی انبیای الهی و معلول خودسری و خودرأیی اوست.

از قرن پانزدهم و شانزدهم به این سو، تدریجاً هوای جدیدی در غرب وزیدن می‌گیرد و بستر تکوین، تولد و نموّ انسانی نو و متفاوت که مهمترین ممیزه‌اش، خودبنیادی است فراهم می‌شود و خویش را محور و غایت همه چیز و مرجع همه مشروعیت‌ها می‌داند. انسان جدید، هم در عرصه علم و معرفت، خود را بی‌نیاز و مستقل از خداوند می‌دید و هم در عرصه عمل و انتخاب راهبردهای عملی، و این به نحو تمام عیار، نقطه مقابل انسان دینی بود که خویش را در وجود و بقا و در همه لحظات و عرصه‌های حیات، عین ربط و تعلّق به خداوند و هدایت تکوینی و تشریعی او می‌دانست.

انسان نو با چنین ویژگی‌ای، دست به تأسیس فلسفه، علم،

۱- روم / ۴۱

ایدئولوژی و تمدن می‌زند و در کار ساخت و پرداخت دنیایی برمـی‌آیـد

که خود طراح و معمار آن است، و البته امـداد غیبـی[۱] نیـز بـه اقتضـای صفت قهر و مکر خداوند، همراه او می‌شود که تا به امروز در چراغ کبر و نخوت و غفلت او روغن ریخته است و درهـای قـدرت و ثـروت را بـه روی او گشوده است؛ امدادی که براساس سنن غیرقابل تبدیل الهـی، تـا فرجام عذاب و هلاکت و نابودی ادامه پیدا خواهد کرد.

اینک جدای از آنچه تاکنون گفتـه‌ایـم و بـا قطـع نظـر از زمینـه و ریشه‌های شجره تجدد، به میوه‌های آن نیز نظر می‌کنـیم تـا بـه تحلیلـی جامع از تجدد و دستاوردهای آن دست یابیم.

در برانداز و بررسی میوه‌های درخـت تجـدد، بهتـر از هـر منبـع و مأخذی، نوشته‌ها و آثار آن دسته از اندیشمندان و صاحب‌نظـران غربـی است که فارغ از سیطره ذهنی و عملی تجدد، به نقد دوران جدید و تمدن نوین غرب پرداخته‌اند و از آنجا که اغلب در حال و هوای تجدد تـنفس کرده‌اند و با گوشت و پوست خود، دستاوردها و پی‌آمدهای این تمدن را حس و لمس کرده‌اند، بعضاً به درک و تحلیل‌هایی نسبتاً عمیق و گویا از آن دست یافته‌اند. در آثار اغلب این نویسندگان، «تجـدد» و «بحـران»، پابه‌پای هم مطرح شده‌اند و گویا ارائه هرگونه تحلیلـی از تجـدد بـدون مدخلیّت عنصـر بحران، توهـم و خیال‌بـافی محض است.

افزون بر آن، باید به این نکته مهم اشاره کرد کـه ظـرف چنـد دهـه اخیر بخصوص دهه پایانی قرن بیستم، بسیاری از نشـریات و مطبوعـات غربی نیز آکنده از مطالب، گزارش‌ها و مقالات تحلیلـی از بحـران‌هـای فراگیر و متنوع دنیای جدید است. خلاصه آن که مسأله بحران مدرنیسم، اکنون یکی از جدی‌ترین مقولات مطرح در بین اندیشمندان و قلم بدستان و حتی بعضاً سیاستمداران غربی است.

ما در این فصل، از زبان خود غربی‌ها[۱] به طرح ابعاد بحران تمدن

۱- ر.ک به: انعام / ۴۴، اعراف / ۱۸۳-۱۸۲، اسْراء / ۲۲-۲۰

جدید می‌پردازیم تا صدق آنچه را که از آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام در تحلیل تجدد مطرح کردیم، بیشتر دریابیم.

ابتدا به نقل مطالبی می‌پردازیم که به بن‌بست اندیشه ترقی و پیشرفت و بحران عمومی تمدن جدید اشاره کرده‌اند؛ سپس به بحران تجدد در زمینه معنویت، علم، تکنولوژی، محیط‌زیست، پزشکی، نظامی‌گری، ارتباطات، اخلاق، دمکراسی و اقتصاد خواهیم پرداخت و در پایان، مطالبی را مرور می‌کنیم که از آینده نامعلوم و پرابهام و اضطراب تمدن جدید و بلکه تمام بشریت که با این تمدن پیوند خورده‌اند، سخن می‌گویند.

بن بست «پیشرفت» و پایان تجدّد

تا پیش از قرن بیستم، اندیشه ترقی و پیشرفت، پژواکی بس گسترده و شوق‌انگیز داشت و آنها که دستاوردهای آغازین تمدن جدید را لمس کرده بودند، آینده‌ای سرشار از خوشبختی و بهروزی را برای بشریت، پیش‌بینی می‌کردند اما با ورود به قرن بیستم و ظهور برخی از نتایج و پیامدهای تمدن جدید و رخداد دو جنگ جهانی، حباب‌های غرور و خوش‌بینی به آینده، یکی پس از دیگری، شروع به ترکیدن نمود و جنبه‌های سراب‌گونه و بحران‌زای مذهب ترقی و تجدد، رو به آشکار شدن گذاشت. اکنون دیگر، زمزمه پایان دوران تجدد، به گوش می‌رسید:

«همه آن اصول نوآورانه عصر جدید، اکنون خود در وضعیتی بحرانی قرار گرفته است. در تایید این نظر، دلایل چندی وجود دارد که نشان می‌دهد انسان اروپایی مشغول جمع کردن خیمه و خرگاه خویش از سرزمین نوینی است که طی سیصد سال گذشته، در آن رحل اقامت افکنده بود. این انسان، آهنگ عزیمت به قلمرو تاریخی دیگر و شیوه زیستی دیگر دارد. به عبارت دیگر، سرآغاز عصر جدید، هنگامی بود که گالیله بر این زمین پای نهاد و پایان آن در حال فرارسیدن است. پاهای

ما هم اکنون از زمین کنده شده‌اند.»[۱]

«این روزها انسان متمدن، از چیزهایی احساس ترس و هراس می‌کند که سی سال پیش از آنها بی‌خبر بود. سی‌سال پیش،[۲] بر این باور بود که در جهانی زندگی می‌کند که پیشرفت اقتصادی آن را نهایتی نیست و هیچ مانع و مشکلی بر سر راه این پیشرفت، به وجود نخواهد آمد. اما جهان در این چند سال اخیر، دگرگونی پیدا کرده و جوانانی که در دنیای رونق و فراوانی، چشم به جهان گشودند، اکنون در جهان بحران اقتصادی، زندگی می‌کنند و همه عناصر ایمنی و اطمینان بخش این بخش از زندگی، دستخوش تزلزل شده که چه بسا موجب تغییرات غیرمنتظره و باورنکردنی در حیات انسانی شود.»[۳]

رنه گنون، منتقد شهیر فرانسوی، در اثر خود با عنوان »بحران دنیای متجدد» چنین می‌نویسد:

«یک دم از دریچه چشم کسانی که »تنعم و رفاه» مادی را آرمان خود ساخته و بدین عنوان، از عموم بهبودهایی که بر اثر «پیشرفت و ترقی« عصر متجدد در زندگی حاصل گشته است، برخوردارند، به امر بنگریم، آیا اینان اطمینان خاطر دارند که فریب نخورده و شیدا نگشته‌اند؟ آیا حقیقت دارد که ابنای بشر، امروزه خوشبخت‌تر از روزگاران قدیمند، زیرا وسایل ارتباطی سریعتر و چیزهایی دیگر از این قماش، در اختیار دارند، زیرا دارای زندگانی متلاطم‌تر و طوفانی‌تر و بغرنج‌ترند؟ به نظر ما وضع به‌تمام معنی برعکس آن می‌باشد: عدم تعادل و نابسامانی، نمی‌تواند شرط بهروزی و سعادت راستین باشد. وانگهی، هر چه نیازمندی‌های آدمی بیشتر باشد، بیشتر معروض خطر فاقد بودن چیزی و در نتیجه،

۱- انسان و بحران، ص ۳

۲- نویسنده، در گذشته سال ۱۹۵۵ میلادی است.

۳- همان، ص ۴۱

دستخوش بدبختی خواهد بود. هدف تمدن متجدد، عبارت است از افزایش نیازمندی‌های تصنعی؛ این تمدن همیشه بیش از آنچه می‌تواند ارضا نماید نیازمندی بوجود می‌آورد، زیرا وقتی آدمی در این راه گام نهاد، ایست و توقف دشوار می‌باشد و شاید حتی هیچ دلیل و موجبی برای توقف در نقطه‌ای مشخص وجود نداشته باشد.»[۱]

«آیا معایب این تکامل مادی از مزایایش بیشتر نشده است؟ ما حتی در پیرامون هر آنچه فقط در راه این رشد و تکامل، فدا گشته و ارزش آن به نحوی فزون از قیاس، بیش از خود این تکامل بوده است، سخنی بر زبان نمی‌رانیم... اگر مزایا و معایب، سودها و زیانهایی را که زاده این تمدن است با هم بسنجیم، این خطر در پیش است که نتیجه این سنجش، سخت منفی باشد. اختراعاتی که امروزه با شتابی روزافزون، افزایش می‌پذیرند، چنان خطرناکند که نیروهایی را هم ـ که ماهیت حقیقی‌شان یکسره حتی بر کسانی که آنها را به کار می‌برند ناشناس است ـ به‌کار می‌اندازند و این بی‌خبری، خود بهترین گواه بر بطلان علم متجدّد خواهد بود.»[۲]

و بالاخره نتیجه می‌گیرد:

«تمدن متجدد، به نحوی از انحا، نابود خواهد گردید، حالا چه اهمیت دارد که این انهدام بر اثر اختلاف افکار و آرا، بین خود مردم مغرب باشد، یعنی اختلاف آرا و افکار همین ملل و یا طبقات اجتماعی آن و یا این که مانند آنچه بعضی ادعا دارند، معلول حملات مشرق زمینان غربی شده، و یا این که به دنبال مصیبتی عظیم، رخ دهد که خود مولود «ترقی و پیشرفت علوم» است. به هرحال، دنیای مغرب فقط به‌خاطر خطای خاص خودش و به علت آنچه معلول و مولد خود او

۱- بحران دنیای متجدد، ص ۱۴۵-۱۴۴

۲- همان، ص ۱۴۰

است، معروض خطر و نابودی می‌باشد.»[۱]

خلأ معنی

تجدد با اصول و مبانی فکری و فلسفی خود، و تمدن جدید با ره‌آوردهای علمی و تکنیکی و مادی‌اش، «تعالی‌زدایی» را از اندیشه و عمل بشر جدید، آغاز کرد که نتیجه محتوم آن، خلأ معنی و بحران روحی و معنوی در افراد و جوامع بود. این بحران، مورد اشاره بسیاری از منتقدان قرار گرفته است:

آندره مالرو، می‌نویسد: «تمدن ما نخستین تمدنی در تاریخ است که به پرسش »معنی زندگی چیست؟»، پاسخ داده است: «نمی‌دانم!»![۲]

روژه دوپاسکیه فرانسوی نیز چنین نوشته است: «اندیشه این عصر، انسان‌شناسی مشخص و قابل قبولی برای عرضه به عموم مردم ندارد و آنچه بر دوش دارد، انبانی از مفاهیم گونه‌گون است و این مفاهیم در گرداب شوریدگی‌ها و اختلافات کنونی، از پیشنهاد تعریفی هماهنگ راجع به وضع بشر ناتوان‌اند. آری، در هیچ تمدنی، همانند تمدن جدید، اینگونه کامل و نظام‌واره از این نکته‌ها غفلت نشده است که: دنیا برای چیست؟ ما از کجا آمده‌ایم، آمدنمان بهر چه بوده است، به کجا می‌رویم و چرا بایدمان رفت؟»[۳]

«تمدن جدید که به هنگام حرکت آغازین خود، می‌خواست «انسان‌گرا» باشد و به انسان آن چنان اصالتی داد که آغاز و انجام همه چیزش کرد، اکنون به ماجرایی این چنین شگفت دچار شده است: در روزگار ما تاروپود مفهوم انسان از هم گسسته است. مکتب تطورگرایی، از آدمی میمونی والاتبار و پیشرفته ساخته، آنگاه فلسفه پوچی و عبث

۱- همان، ص ۱۵۵

۲- گورکن‌ها، ص ۱۱

۳- اسلام و بحران عصر ما، ص ۱۸-۱۷

گرایی، گام به میدان نهاده است، تا باقیمانده همسازی آدمی را از وی بگیرد و این چنین شده است... هنگامی که در پهن‌دشت زمین، زندگی پوچ و عبث دانسته شود، حیات، معنی خود را از کف فرو می‌نهد و تنها امکانات گونه‌گون و امتیازاتی مادی به آدمی ارزانی می‌گردد که نسل‌های گذشته، حتی در خواب هم یارای دیدن آنها را نداشته‌اند. در عین حال، به‌طور کامل از این نکته غفلت می‌شود که آدمی به واقع چیست و مشتاق و آرزومند چه چیزی است؟ در نتیجه، تمامی این عجایب نمی‌توانند مانع آن شوند که شمع وجود آدمی، در طوفان ناامیدی و سردرگمی فرو نمیرد... به هرحال، تمدنی که خود را «انسان‌گرا» می‌نامید، نظامی از آب درآمده است که آدمی را تحقیر می‌کند و می‌فریبد و سرانجام نابودش می‌سازد. تحقیر آدمی در این معنی و از این راه است که تمدن مذکور، انسان را به دستگاهی مرکب از یک سلسله وظیفه کمی و مادی و به ماشینی منحصراً تولیدکننده و مصرف‌کننده تبدیل می‌نماید. این تمدن، عَلَم تحقیر انسان را برافراشته است زیرا به وی باورانده است که به یمن ترقی و از راه بسط و توسعه علم و به مدد سازمان اجتماعی فعال و با دستیاری آزادی و رهایی از قید و بند باقیمانده «پیش‌داوریها» و اجبارهای گذشته، او را به سعادت می‌رساند و بر دردها و رنج‌ها، پیروزش می‌گرداند، دردها و رنجهایی که در عین حال ملازم وضع بشری می‌باشند. اما سرانجام، این تمدن در ضمن تباه ساختن و بند از بند گسستن انسان و محروم ساختن زندگی وی از روح و معنی، آدمی را به نابودی مطلق می‌کشاند.»[۱]

یکی دیگر از متفکران غربی به نام »لیروینک هاو» نوشته است:

«ما در عصری زندگی می‌کنیم که تمام سیستم‌های غالب و مسلّط جهانی که روزگاری پایه حیات عقلانی غرب را شکل می‌دادند، از

۱- اسلام و بحران عصر ما، ص ۱۸ و ۲۱

الهیّات تا ایدئولوژی، رو به زوال نهاده و در معرض از هم گسیختگی قرار گرفته‌اند. این امر به سرانجامی خواهد رسید که در آن شک‌گرایی، ندانم‌گرایی و نیست‌انگاری پدیدار خواهد شد؛ اوضاع و احوالی که ساده‌ترین ذهن‌ها را بدان جا سوق می‌دهد که همه چیز را زیر سئوال برند، از اختلاف ارزش‌ها گرفته تا ارزش اختلاف‌ها.»[1]

تردید در علوم جدید

با ظهور پی‌درپی بحران‌های تجدد، علوم جدید نیز که راهگشا و سازنده تمدن جدید بودند، مورد سئوال و تردید قرار گرفتند و عده‌ای از منتقدان، انگشت اتهام را متوجه ذات و شاکله علوم جدید کردند. برتراند راسل می‌گوید:

«درست در همان موقعی که مردم کوچه و بازار شروع کردند به این که به علم کاملاً اعتقاد پیدا کنند، آنها که در آزمایشگاه‌ها بودند، از دست دادن ایمانشان به علم را آغاز کردند.»[2]

در کتاب »روشنفکران و شکست در پیامبری»، آمده است:

«آن گونه که امروزه در ابعاد وسیعی، تشخیص داده می‌شود، آثار دانش دانشمندان علوم تجربی بر جامعه نه تنها رحمت نیست بلکه زحمت است و آثار زیان‌باری که دانش دانشمندان، به وجود آورده است اکنون رویاروی ما به شکل مسایل اجتماعی ـ سیاسی خودنمایی می‌کند و راه‌حل آنها در حال حاضر دور از دسترس به نظر می‌رسد... آثار ناگوار علم تجربی نظیر آثار گوارای آن، محصول عَرَضی و فرعی آن نیست بلکه ذاتی طبیعت آن است.»[3]

۱- تکنوپولی، ص ۲۳۳

۲- جهان‌بینی علمی، ص ۹۰

۳- روشنفکران و شکست در پیامبری، ص ۱۰۸

منتقدی دیگر با اشاره به القائات فریبنده نظام تعلیم و تربیت جدید در مورد توانایی و مواهب علم و تکنولوژی، می‌نویسد:

«به تدریج که بزرگتر می‌شویم، به ما می‌آموزند که علم و تکنولوژی را ارج بگذاریم. به ما یاد می‌دهند که پاسخ همه مسایل امروز و فردا را می‌توان از طریق علم و تکنولوژی به دست آورد. به ما گفته می‌شود که علم می‌تواند انسان را در پیروزی برآینده کمک کند و تکنولوژی نیز آدمی را برای غلبه بر مشکلاتی که محصول گذشته و حال هستند یاری می‌دهد. حقیقت آن است که این گفته‌ها به گونه‌ای کسل‌کننده، تأسف‌انگیز و شرم‌آور، پوچ و بی‌اساس‌اند. حقیقت آن است که علم و تکنولوژی، علت بسیاری از استرس‌های زهرآگین ما هستند. حقیقت آن است که علم و تکنولوژی، امروزه عمدتاً وقف حل مشکلاتی شده است که به وجودآورنده این مشکلات بوده‌اند. این همان علم است که به ما امکان داده است تا بخش زیادی از جهان خویش را نابود سازیم. این علم بود که به ما توانایی تسخیر، کنترل و بهره‌برداری از طبیعت را بخشید. این علم بود که آلودگی محیط‌زیست را به ما ارزانی داشت. این علم بود که ساختمانهای بتونی سربه فلک کشیده و جاده‌های بی‌پایان ماشین‌رو را برایمان به ارمغان آورد. این علم بود که حوادث ترافیک جاده‌ها، سوانح هوایی و صدها نوع مختلف از مرگ و نابودی را به ما ارزانی داشت. این علم بود که ما را به نیروی هسته‌ای و قدرت نابودسازی خودمان مجهز کرد. این علم بود که اعتیاد و نیاز تأسف‌بار برای جستجوی داروهایی را در ما برانگیخت تا بدان وسیله از دنیای خویش فرار کنیم. غذاهایی را که مزه آنها چیزی بهتر از مزه مقوا نیست به ما ارزانی داشت. این علم بود که بیکاری را برای ما به ارمغان آورد و میلیونها نفر را از غرور و لذت طبیعی و رضایت خاطر توأم با آرامشی که می‌توانستند با انجام کارهای مفید به دست آورند، محروم ساخت. این علم بود که صنعتگران ماهر را به محافظان بدبخت ماشین‌ها تبدیل کرد و غرور، ابراز وجود و

رضایت خاطر از زندگی را از آنان گرفت. تمامی این مشکلات، نگرانی‌ها و اضطرابها را علم بوجود آورد و اکنون همین علم است که ما را در جهت یافتن راه‌حل‌های تازه برای این مشکلات سوق می‌دهد و همچنان که ما را به سوی راه‌حل‌های جدید رهنمون می‌شود، مشکلات و ترسهای جدیدی را نیز بوجود می‌آورد.»[۱]

«لوئی لپرنس رینگه» عضو آکادمی فرانسه و استاد فیزیک آموزشگاه پلی‌تکنیک پاریس در کتاب »علم و خوشبختی انسان»، می‌پرسد:

«آیا سرانجام، این دانشی که مطلوب همه است، با رشته‌های گوناگونش، چیز خوبی است؟ آیا کوشش انسان‌ها برای شناخت همه چیز و بیان طبیعت و به‌دست آوردن سنتزهای متعدد و کشف فرآورده‌های نوین شیمیایی یا دارویی، شکافتن ذره و ردیف بندی مولکولها و دستیابی به انرژی اتمی و انتقال اخبار و اطلاعات توسط امواج کوتاه و بلند، براستی موجب خوشبختی آدم شده است؟ علم، عبارت از شناخت دقیق طبیعت است، ولی آیا همه تطبیق‌ها و کاربردهای عملی آن نیز مطلوب و مطبوع است؟ آیا بشر با تولید فرآورده‌های گوناگون شیمیایی، با تسهیلات حمل و نقل و با کسب اخبار و اطلاعات و امکانات نوین درمانی و جراحی، آسوده‌تر و آرام‌تر و خوشبخت‌تر از پیش شده است؟!»[۲]

اما نقد علم جدید، منحصر به نتایج منفی کاربردی آن نماند بلکه اساساً واقع‌نمایی آن مورد خدشه و تردید واقع شد و این سئوال مطرح گردید که آیا علوم جدید، به لحاظ تبیین واقعیت امور و هستی، قابل اعتمادند؟:

۱- فشار روانی زهرآگین و اندوه قرن بیستم، ص ۴۹-۴۸

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۳۷

«دانشمندان امروزی می‌گویند، قبول فیزیک کلاسیک ــ که ما تمام سازماندهی زندگی خود را با اطمینان خاطر بر آن بنا نهاده‌ایم ــ دارد نادرست از کار درمی‌آید. مثلاً این اندیشه را ــ که نخستین بار به وسیله بیکن و دکارت عنوان شد ــ در نظر بگیریم مبنی بر این که جهان را می‌توان به وسیله «روش علمی» شناخت و سپس سازمان داد، یعنی چیزها را به علتها و معلولها تقسیم کرد و به وسیله فرمولهای ریاضی، دقیقاً اندازه‌گیری و تعیین مقدار نمود. تئوری کوانتوم این ساده‌سازی افراط‌آمیز قضیه را نقض می‌کند. در اوایل قرن بیستم بود که دانشمندان شروع کردند، هر چه عمیق‌تر به جهان ذرات بسیار کوچک حیات دقیق شوند و سعی کنند ساده‌ترین ذره ماده را در گیتی پیدا کرده و جدا سازند و اندازه بگیرند. آنان دریافتند که هر چه بیشتر به عمق ماده نفوذ می‌کنند راه پیدا کردن عنصرهای کوچکتر، بی‌پایان به نظر می‌رسد. سپس معلومشان شد که کل روش، همانند گشودن یک معضل عظیم کیهانی است که ساده انگاشته شده است. هنگامی که هایزنبرگ فیزیکدان آلمانی، کشف کرد که »مشاهده عینی ذرات اتمی غیرممکن است و ماهیّت ذرات اتمی چنان است که مشاهده به جای آن که هدف را تثبیت و حفظ نماید، معارض و تغییردهنده آن بوده است»، در محافل دانشمندان شگفتی آفرید. هایزنبرگ و کسانی که دنباله‌رو او در جهان ذرات بسیار کوچک فیزیک کوانتوم هستند، با هر مشاهده جدیدی که انجام دادند، معلومشان شد که اندازه‌گیری دقیق ماده ــ که شالوده فیزیک کلاسیک است ــ غیرممکن است، زیرا نیاز بدان دارد که بتوان سرعت و مکان یک شئی را با هم در لحظه معینی از زمان تعیین کرد. آنان با اندوه تمام متوجه شدند، هر بار که کوچکترین ذرات، یعنی الکترون‌ها را مشاهده می‌کنند، عمل مشاهده تحت تأثیر چیزی قرار می‌گیرد که مورد مشاهده آنهاست. علت این است که شما فقط می‌توانید الکترون را هنگامی ببینید که نور صادر کند و الکترون فقط هنگامی نور صادر می‌کند که بجهد، به طوری که

برای دیدن مکانی که بود باید سبب حرکت او به جای دیگر شوید. وقتی وضع چنین باشد شما نمی‌توانید آن را در دو حال با هم ببینید. شما می‌توانید یا مکانش را اندازه بگیرید یا سرعتش را ولی هیچ‌گاه نمی‌توانید هر دو کار را با هم انجام دهید. نکته اینجاست که »وقتی بدانید کجا هستید، نمی‌توانید بگویید با چه سرعتی حرکت می‌کنید و اگر بدانید با چه سرعتی حرکت می‌کنید، نمی‌توانید بگویید کجا هستید»، به کشف هایزنبرگ نامی داده شد: «اصل عدم قطعیت هایزنبرگ.» کشف او تاریک‌ترین روز تاریخ فیزیک کلاسیک را نشان داد. هایزنبرگ علم نوین و دید جهانی مبتنی بر آن را واژگون ساخت... ادعای نیوتن مبنی بر این که کلید علمی گشودن باب رازهای گیتی را یافته است اکنون چیزی در حد رجزخوانی‌های یک پهلوان پنبه علم، بچگانه، فارغ از اضداد و پیچیدگی‌هایی که همواره با فرایند رشد معرفت همراه است، پنداشته می‌شود.

فیزیک تا صد سال پیش با اطمینان، با ادعاهایش بر این محور می‌چرخید که هر دسته از شرایط آغاز می‌تواند به یک و فقط به یک حالت نهایی بینجامد. امروز اصل علیت فیزیک کلاسیک چنان محدود شده است که به زحمت می‌تواند صورت یک قانون داشته باشد... . ماکس بورن فیزیکدان، نومیدی همکارانش را درباره جهتی که پژوهش‌هایشان بدان‌جا رهنمون شده است، بدین صورت خلاصه می‌کند: «ما به جست‌وجوی زمینه‌ای محکم پرداخته‌ایم و چیزی نیافته‌ایم. هر چه بیشتر گیتی را بکاویم، بی‌قرارتر به نظر می‌رسد، همه‌اش حرکت شدید و ارتعاش به صورت رقصی وحشیانه است.»... این نظریه که پدیده‌های خاصی را می‌توان از بقیه گیتی، که خود جزء آن است، جدا ساخت و سپس به نوعی از ارتباطات علّی »خالص» با دیگر پدیده‌های جدا مربوط کرد، آشکارا نادرست است. طرح نیوتنی اندازه‌گیری دقیق و تقسیم ماده به مقادیر خالصی که بعداً بتوانند با یکدیگر به ترتیب تازه‌ای

متصل گردند، بدون آن که اثر آنها بر بقیه کیهان یا اثر بقیه کیهان بر آنها در نظر گرفته شود، به دستکاری نامنظم و تخریب طبیعت به دست علم جدید انجامیده است.»[۱]

سوروکین، (متولد ۱۸۸۹م) جامعه‌شناس روس می‌گوید:

«امروز علم دیگر با زبان »جبر علمی» خود با ما سخن نمی‌گوید، بلکه فروتنانه و با شیوه شبه عرفانی از «اصل عدم قطعیت» حرف می‌زند.. حقیقت اقیانوسی است که احاطه بر آن با علم بی‌بصیرت نظام مادی ممکن نیست و تنها به پاره‌ای از محتوای آن می‌توان دسترسی یافت.»[۲]

تخطئه تکنولوژی

تکنولوژی جدید به تبع علم، از اساس، مورد جدی‌ترین تشکیک‌ها و تردیدها قرار گرفت و گاه با نفرتی شدید از آن یاد شد. ماشین و اتوماسیون که در آغاز اختراع، طلیعه سعادت ابدی انسان به شمار می‌رفت، مورد هجو و طعن واقع گردید:

«عصر حاضر، عصر ماشین است. اندازه‌گیری دقیق، سرعت و دقت دارای بیشترین ارزش است. ما همواره می‌پرسیم، «با چه سرعتی می‌رود؟» یا «چقدر طول می‌کشد تا به آنجا بروید؟» بهترین تعریف از یک چیز، این است که بگوییم فلان چیز چنان خوب ساخته یا طراحی شده است که گویی خودکار است... ماشین، راه زندگی ماست و دید جهانی ما در آن خلاصه می‌شود. ما گیتی را ماشین بزرگی می‌دانیم که از زمانهای بسیار دور به وسیله عالی‌ترین مهندس، یعنی خداوند، به گردش درآمده است. گیتی چنان مهندسی شده که خودکار است، حتی لحظه‌ای

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۲۶۷-۲۶۵

۲- علم و ایمان در گفتگو با دانشمندان، ص ۴۱

باز نمی‌ایستد و حرکتش قابل پیشگویی است و تا میلیونیم درجه قابل محاسبه است. درستی ادارک ما از گیتی، چنان مسحورمان کرده است که به جست‌وجوی ایجاد عظمتی نظیر آن بر روی زمین هستیم. تاریخ به نظر ما تمرین مداوم مهندسی است. زمین چون انبار غول‌پیکر پر از وسایل فلزی است که از همه نوع اجزای لازم برای تشکیل یک سیستم فعال ساخته شده است. کارها هرگز پایان نمی‌یابند. همیشه طرحهای جدید در نظر می‌گیریم و کارهای جدیدی انجام می‌دهیم که همه آنها نیازمند تجدید آرایش مداوم و توسعه فزاینده هستند.... این است طرح تاریخی عصر ما، ما به دستور ماشین زندگی می‌کنیم و گرچه از کاربرد آن در ظواهر امر کاملاً راضی هستیم، اما کمتر تمایل به نفوذ آن در قلب زندگی داریم. ماشین اکنون چنان در زندگی ما، نفوذ کرده است که مشکل است بدانیم در چه شرایطی متوقف خواهد شد و ما آغاز خواهیم کرد. حتی اصطلاحاتی را که در زندگی روزمره به کار می‌بریم خاص ماشین‌هاست.»[۱]

«حتی دلمان نمی‌خواهد هویّت عامل لغزش جهان را در سراشیبی، بشناسیم. بلکه خودمان را محکم در پیله تکنولوژی محصور کرده‌ایم و از تمام انتقاداتی که بر آن وارد است، دفاع می‌کنیم و نمی‌توانیم اعتراف کنیم که چه بر سر محیط زندگی ما می‌آورد و حتی کمتر معترفیم که با خود ما چه می‌کند. ما همچنان این افسانه را باور داریم که حتی اگر بیش از این هم به وسیله بی‌نظمی‌های جهانی که خود ساخته‌ایم به خطر بیفتیم، با اطمینان کامل حفاظت خواهیم شد.»[۲]

روژه گارودی، اندیشمند مسلمان فرانسوی، درباره پیشرفت تکنیکی بشر می‌نویسد:

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۳۴

۲- همان، صفحه ۹۹

«دکارت گفت ما باید ارباب و تسخیرکننده طبیعت باشیم. علم و تکنیک، طبیعت را عملاً مسخّر ما ساخته است تا آنجا که امروز می‌توانیم طبیعت را از میان ببریم. بمبی که آمریکایی‌ها بر «هیروشیما» افکندند، در یک لحظه هفتاد هزار نفر را کشت. این، یک ترقی و پیشرفت تکنیک به شمار می‌آید به‌ویژه هنگامی که آن را با عمل »چنگیزخان» مقایسه کنیم که وقتی اصفهان را فتح کرد، هفت روز طول کشید تا توانست تلی از کله‌های ده هزار قربانی بی‌گناه بسازد. قدرت بمب اتمی برابر با انبار ذخیره‌ای از یک میلیون بمب »هیروشیما»ست، یعنی امکان علمی و تکنیکی کشتن هفتاد میلیارد انسان، دوازده یا پانزده بار بیشتر از شمار نفوسی که در روی زمین وجود دارد، یعنی از میان بردن هرگونه آثار زندگی در سطح کره ارض.»[۱]

سیمون دوبووار، نیز از علم و تکنولوژی جدید چنین شکوه می‌کند:

«چه سوسیالیست و چه کاپیتالیست، انسان در همه کشورها به توسط تکنیک، خرد و شکسته (له و لورده) شده است؛ در کارش، هویت اصلی (خویشتن خویش) را از دست داده است. به زنجیر کشیده شده و خرف و احمق گردیده است. همه گرفتاری و بدبختی و مصیبت، از این ناشی می‌شود که نیازهای انسان، پیوسته روی به افزایش نهاده و آدمی باید همواره برای برآوردن این نیازهای روزافزون، تلاش کند و هیچ‌گاه هم بی‌نیاز نشود. انسان به جای آن که در پی فراوانی و نعمت سرشاری که هرگز وجود ندارد و شاید هیچ‌گاه هم وجود پیدا نکند، پیوسته در تلاش طاقت‌فرسا باشد، بهتر است به حداقل نیازهای حیاتی خود اکتفا کند و با آن ارضا شود، چنان که گروه‌های فقیری هنوز هم در «ساردنی» یا در یونان زندگی می‌کنند و در آنجا و در میان آنها تکنولوژی، نفوذ و رسوخ نکرده است و پول، مایه فساد و تباهی نشده است. در آنجا مردم

۱- گورکن‌ها، ص ۹۶-۹۵

با خوشبختی آشنایی دارند زیرا ارزش‌های ویژه‌ای را حفظ کرده‌اند: ارزش‌های براستی انسانی، احترام به برادری و جوانمردی که به زندگی طعم خاصی می‌بخشد. تا زمانی که برای آدمی نیازهای روزافزون پدید می‌آید، گرفتاری‌ها و دشواری‌های او نیز روزافزون است. این سقوط از کی آغاز شده است؟ از روزی که علم را بر حکمت برتری دادند و سودمندی را از زیبایی برتر شمردند. اینها همه با رنسانس، خردگرایی و با کاپیتالیسم و با علم‌زدگی پدید آمد. اینک که به اینجا رسیده‌ایم، چه باید کرد؟ باید کوشید که در خویشتن خویش و در پیرامون خویش، حکمت و احساس زیبایی را پدید آوریم. تنها یک انقلاب اخلاقی و نه اجتماعی و نه سیاسی و نه تکنولوژیک، می‌تواند انسان را به حقیقت از دست رفته‌اش بازگرداند...»[۱]

تباهی محیطزیست

تمدن جدید، اگر هیچ ضایعه‌ای جز ویرانی محیط زیست نداشت و در دیگر عرصه‌ها موفق و سربلند بود، همین امر برای مردود بودن آن کافی است. تمدن تکنولوژیک چنان بلیّه‌ای برای زمین و زیستگاه انسان، ایجاد کرده است که راه هر گونه اصلاح و بازگشت را نیز سد نموده و آینده‌ای بس مبهم و تاریک را پیش روی بشریت قرار داده است.

ابعادی از تباهی محیط زیست به روایت منتقدان غربی بدین شرح است:

«آیا به تمدن، چشم امید می‌توان داشت؟ آیا جهان بر جای می‌ماند؟ در خلال چندین دهه گذشته، مردمان بسیار در پاسخ این پرسش‌ها گفته‌اند: «نه». البته بدبینی فراگیر پدیده تازه‌ای نیست، در همه دوره‌های تاریخ، بوده‌اند کسانی که عصر زندگی خود را ناساز و بی‌رویه دیده‌اند،

۱- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۱۵-۲۱۴

اما بدبینی معاصر نسبت به امور، از مرز دل‌نگرانی‌های جاری فراگذشته است. این فرض که آیندگان در اوضاعی به مراتب بدتر از اوضاع کنونی خواهند زیست، زیرا که جهان پیچیده‌تر از قدرت درک ذهنی ما شده است، نشانه بُعد تازه‌ای از بدبینی است.... از طرفی اگر آهنگ کنونی رشد جمعیت جهان و پیشرفت صنعتی گستری و شیوع آلودگی تا چند دهه دیگر ادامه بیابد، دیگر نیازی به بررسی آینده‌نگری علمی نخواهد بود. زمین از جمعیت مالامال و از منابع تهی خواهد شد. آلودگی، محیط‌زیست را تباه، اقلیم‌ها را دگرگون، دیده‌ها را تار و ریه‌هامان را مجروح خواهد کرد. فاصله سطح زندگی کشورهای غنی و فقیر افزون خواهد شد و این فاصله، مردم خشمگین و گرسنه جهان را به اعمالی از سر ناامیدی واخواهد داشت که به کار بردن سلاحهای هسته‌ای یکی از آنهاست. رونق اقتصادی نیز روی به زوال نهاده و جان کلام آن که روابط انسانی مورد تهدید قرار گرفته است و آسیب‌هایی که به محیط زیست وارد آمده، به این دلیل ساده که دامنه آلودگی‌ها از نقاط نشر آلودگی، بسیار فراتر رفته، بیش از پیش به کیفیت زیستی و طبیعی کره مسکون، لطمه زده است. اگر روند کنونی رشد مجهول‌القوه ادامه بیابد، چشم‌انداز آینده کره مسکون و بشر، به راستی ناامیدکننده است.»[۱]

مهمترین عامل آلودگی و تباهی محیط‌زیست، استفاده از سوخت‌های فسیلی (زغال سنگ، نفت، بنزین، گاز و ...) است که لازمه تداوم حیات تمدن صنعتی است. به عبارت دیگر، نابودی محیط زیست بهایی است که بشر باید برای تغییر الگوی تمدنی خود از تمدن طبیعی به تمدن صناعی بپردازد:

«با آغاز عصر صنعتی در اواسط قرن هجدهم و سوزاندن مقادیر بسیار زیاد سوختهای فسیلی (زغال سنگ، نفت و گاز)، مقدار دی اکسید

۱- تکنولوژی و بحران محیط زیست، ص ۴۰-۳۹

کربن بخش بالایی اتمسفر بسیار زیاد شده و از فرار گرما از سیاره ما به فضا جلوگیری کرده است. در نتیجه، زمین به مقیاسی گرم شده است که نظیر آن در تاریخ زمین، رخ نداده است... از سال ۱۸۶۰ تاکنون، ملل صنعتی جهان با سوزاندن سوخت‌های فسیلی، متجاوز از ۱۸۵ میلیارد تن کربن، وارد اتمسفر کرده‌اند. در همین مدت، تولید دی‌اکسید کربن از ۹۳ میلیون تن به قریب ۵ میلیارد تن در سال، افزایش یافته است. دانشمندان پیش‌بینی می‌کنند که در حدود سال ۲۰۳۰، تراکم دی‌اکسید کربن در اتمسفر به دو برابر افزایش خواهد یافت و به میزانی خواهد رسید که هیچ‌وقت چنان نبوده است.»[۱]

«وقتی جیمز هانسن محقق ناسا، در یکی از جلسات سنای آمریکا که در گرمای شدید ژوئن ۱۹۸۸ تشکیل شده بود، اعلام کرد که گرم شدن کره زمین شروع شده است، گردبادی از نگرانی عمومی را برانگیخت که هنوز هم فروکش نکرده است. گرم شدن آب و هوای کره زمین، فاجعه زیست محیطی است که از مقیاس جدیدی برخوردار است و بالقوه می‌تواند باعث از هم گسیختگی شدید هر نظام زیست بومی طبیعی و بسیاری از ساختارها و نهادهایی که بشر برای پشتگرمی خود پدید آورده است، بشود. اگرچه آب و هوای کره زمین تا به حال فقط اندکی تغییر کرده، دنیا با چشم‌انداز تغییر فوق‌العاده شدید آب و هوا در دهه‌های آینده روبروست. همانطور که گفتیم، شرایط لازمه حیات، امروز در خطر است. خطر تغییر آب و هوا از افزایش غلظت Co2 (اکسید دو کربن) و سایر گازهای گلخانه‌ای که گرما را در اتمسفر تحتانی، نگاه می‌دارند و باعث بالا رفتن درجه حرارت می‌شوند، نشأت می‌گیرد. سوختن ذغال سنگ و سایر سوختهای کربنی مانند نفت و گاز طبیعی، منجر به آزاد شدن کربن به عنوان محصول اصلی احتراق می‌شود و در

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۷

همین حال، محو شدن جنگل‌های گرمسیری در سطحی وسیع، بر میزان دی‌اکسید کربن موجود در جو می‌افزاید. درست از سال ۱۹۵۸ که سنجش مرتب کربن، آغاز شد تاکنون غلظت Co2 از ۳۱۵ قسمت در میلیون به ۳۵۲ قسمت در میلیون، افزایش یافته و این رقم، بسیار بالاتر از بالاترین غلظتی است که طی ۱۶۰ هزار سال گذشته در زمین موجود بوده است.»[۱]

به فهرست بخشی از پیامدهای گرم شدن کره زمین، اشاره می‌کنیم:[۲]

ـ بروز خشکسالی‌ها و قحطی‌ها

ـ بحران آب شرب و کشاورزی

ـ از بین رفتن جنگل‌ها و مزارع

ـ نابودی گونه‌های گیاهی و جانوری

ـ بالا رفتن سطح آب دریاها و به دنبال آن نابودی کشتزارها، منازل مسکونی، تاسیسات و آوارگی انسان‌ها

ـ ضایعات بهداشتی برای کل بشریت (که مشروحاً بدان خواهیم پرداخت)

البته مساله تغییر آب و هوا، در بردارنده یک نتیجه جالب و مفید برای بشر متجدد و تکنیک‌زده است:

«در واقع هیچ مسأله‌ای مانند مسأله تغییر آب و هوا، سایه تردید بر فکر پیشرفت بشر نمی‌افکند. گرم شدن لجام گسیخته کره زمین، می‌تواند تمام مزایای ناشی از تکنولوژی‌های پیشرفته‌تر و اقتصادهای کارآتر یا نظامهای سیاسی تکامل یافته را از دست بشر خارج کند.»

بحران سلامتی

۱- وضعیت جهان، ص ۳۴

۲- ر.ک به «وضعیت جهان»، فصل اول (جهان در خطر)، ص ۶۱-۲۳

یکی از تبعات آلودگی محیط‌زیست و ظهور تباهی در خشکی و دریا و آلودگی آب و هوا و غذا، صدمه به سلامتی انسان‌هاست. ویرانی لایه اوزون ـ که از آن با عنوان سپر محافظی کره زمین در برابر تابش اشعه ماورای بنفش خورشید نام برده می‌شود ـ و ایجاد حفره‌های اوزونی که معلول افزایش و تراکم دی‌اکسیدکربن و برخی دیگر از گازها مثل متان در جوّ زمین است،[1] از عوامل ایجاد و افزایش بیماریها به شمار می‌رود:

«حفره اوزونی قطب جنوب، سال به سال گسترده‌تر می‌شود. پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که در سال ۱۹۸۵، ۵۰ درصد اوزون این ناحیه از دست رفته بود و این میزان در سال ۱۹۸۷ به ۶۰ درصد رسیده است. براساس گزارش آنها، حفره موجود در لایه اوزونی قطب جنوب، به وسعت سرزمین ایالات متحده است. اخیراً صد تن از دانشمندان اتمسفرشناس، گزارش داده‌اند که حفره دیگری در لایه اوزون نیمه راه قطب شمال، در نیمکره شمالی به وجود آمده است، اکنون قراینی مبنی بر آغاز پیدایش حفره سومی در قطب شمال به دست آمده است که به گزارش دانشمندان، حفره‌ای است در استراتوسفر به وسعت گروئنلند. براساس پیش‌بینی NASA در سال ۲۰۵۰، ۱۰ درصد لایه اوزون از بین خواهد رفت. EPA پیش‌بینی می‌کند که این کاهش چشمگیر سپر محافظ اوزون، باعث خواهد شد که سالیانه دو میلیون مورد سرطان‌پوست بر آنچه فعلاً پیش می‌آید، افزوده خواهد شد. افزایش تابش اشعه فرابنفش، همچنین باعث آسیب دیدن دستگاه ایمنی بدن انسان می‌شود و مردم سراسر جهان را در برابر بسیاری از بیماری‌های عفونی، آسیب‌پذیرتر می‌کند. به گفته دانالد دوگلاس ـ عضو انجمن دفاع از منابع طبیعی ـ «اگر گفته شود که تندرستی و ایمنی میلیونها مردم در سراسر جهان به

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۹۱

مخاطره می‌افتد، اغراق‌آمیز نیست.»[۱]

«براساس نظر خبرگان پزشکی، مسئله عبارت است از افزایش بسیار زیاد همه انواع آلودگی در همه ترازهای زندگی انسان. استاندارد بالای زندگی، به زبان انتروپیک، سیر توده عظیم انرژی و ماده ـ که ما در این محیط بسیار صنعتی از آن بهره برده‌ایم ـ اکنون دارد به بهای انتشار بیماری‌ها و مرگ تمام می‌شود. تکرار می‌کنیم که آلودگی، یک محصول فرعی سیر انرژی و ماده در جامعه است، هر چه سیر انرژی و ماده بیشتر شود آلودگی بیشتر می‌گردد و سرانجام، مرگ و میر بیشتر از آن نتیجه می‌شود. اثرات مرگبار آلودگی بر فیزیولوژی انسان به راستی گیج‌کننده است. در شهر نیویورک بیشتر تاکسی‌رانان، آن قدر مونواکسید کربن در خون دارند که خونشان قابل انتقال به بیماران نیست. چند سال پیش دانشمندان به یک کمیته سنا اظهار داشتند که دیگر ممکن نیست شیر غیرآلوده برای تغذیه کودکان، پیدا کرد: «شیر پستان آدمی به صورتی فزاینده، حاوی آفت‌زداها و دیگر مواد سرطان‌زاست و شیرهای خشک حاوی مقدار زیانباری سرب است. براساس چند گزارش دولتی در چند سال پیش، عامل ۶۰ تا ۹۰ درصد همه انواع سرطان در ایالات متحده، عوامل محیطی‌ای بوده‌اند که از مواد محافظ خوراک تا مواد سمی متغیر بوده‌اند. جوزف کالیفانو منشی »آموزش و پرورش، تندرستی و رفاه»، نیروی کار ملت را در اواخر تابستان ۱۹۷۸ با اعلام نتایج یک بررسی گسترده مبنی بر این که ۲۰ تا ۴۰ درصد همه سرطانها مربوط به کارند، شگفت‌زده کرده است: در نتیجه تماس با تعدادی فلز و مواد شیمیایی و فرایندهایی که برای ادامه برون‌ده صنعتی لازم‌اند. از آنجا که از موقع قرارداشتن در معرض سرطان‌زاهای شیمیایی و بروز سرطان، ۲۰ تا ۳۰ سال طول می‌کشد، برآورد می‌شود که یک نفر از هر سه نفر امریکایی

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۹

زنده امروزی، در آینده، به سرطان مبتلا خواهد شد. واقع امر، این است که چون استفاده بسیار زیاد از مواد صناعی و آفت‌زداها و دیگر مواد شیمیایی، در صنعت و تجارت بعد از جنگ جهانی دوم صورت گرفته است، بسیاری از خبرگان پزشکی، پیش‌بینی می‌کنند که در اواسط دهه ۱۹۹۰، سرطان صورت همه‌گیر پیدا خواهد کرد.»[۱]

زباله‌های مدرن

اما بحران سلامتی تنها ناشی از حفره‌های اوزونی نیست بلکه مرتبط با یکی دیگر از ابعاد آلودگی محیط زیست که «زباله‌های مدرن» است، نیز می‌باشد. از آن رو می‌گوییم «زباله‌های مدرن» که این مسأله از اساس، یک مسأله نو و مخلوق تمدن جدید است و ما در تمدن‌های ماقبل مدرن، با مقوله‌ای به نام «زباله» که وبال انسان‌ها باشد، مواجه نیستیم. در گذشته، همه زواید حاصل از تولید و مصرف انسان‌ها، دوباره به طبیعت، ملحق و در آن مستحیل می‌شد. به عنوان مثال، فضولات مرکبهای طبیعی مثل اسب، نه تنها بار زمین و طبیعت نبود که یار و نیروبخش به آن بود اما به فضولات مرکبهای جدید و مدرن یعنی دود اگزوزهای اتومبیل‌ها و هواپیماها و ... بنگرید که همگی دشمن طبیعت و نابودکننده محیط‌زیست هستند:

«شخصی که اتومبیلی را در بزرگراه می‌راند، بی‌شک از این شگفت‌زده خواهد شد که بداند هر بار که به پدال گاز فشار می‌آورد، دارد به وارد آوردن آسیب مغزی به کودکان ۵ الی ۶ ساله کیلومترها دورتر بالقوه کمک می‌کند... اکنون معلوم شده است که بخشی از افزایش چشمگیر مرگ و میر ناشی از بیماری‌های قلبی و سرطان را می‌توان با آلودگی هوا بر اثردودهای اگزوز اتومبیلها و کامیونها و اتوبوسها ردیابی

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۲۱۱-۲۱۰

کرد.»[۱]

بله! این شمه‌ای از تفاوتْ بین مصنوع خداوند، با مصنوع بشر خودمدار و خودبنیاد است.

برگردیم به بحث زباله‌های مدرن و گرفتاری‌هایی که برای جوامع، ایجاد کرده است:

«به وجود آمدن مواد زاید آلوده‌ساز به شکل انرژی پراکنده شده و زباله‌های آلی و غیرآلی، اکنون قابلیت بقا را در روی زمین، مورد تهدید قرار داده است. اماکن داخل شهری تقریباً ظرفیتشان پر شده است. در اوایل دهه ۱۹۹۰، بیش از نیمی از شهرهای آمریکا با پرشدن زباله‌دانهای خود با بحران زباله کلان روبه‌رو خواهند شد. بعضی از شهرها از هم اکنون زباله‌ها را به سراسر جهان حمل می‌کنند؛ به این امید که بعضی کشورها با انبار کردن آنها موافقت کنند. با انباشته شدن زباله‌ها بر روی هم و کاهش حفره‌های دفن آنها، هزینه مسئله‌ساز زباله همچنان بالا می‌گیرد. در مینه‌پولیس، در ظرف شش سال، هزینه دفن یک تن زباله از ۵ دلار به ۳۰ دلار، افزایش یافته است. در فیلادلفیا، این هزینه از ۲۰ دلاربرای هر تن، به ۹۰ دلار رسیده است؛ زیرا مجبور شده‌اند بخشی از زباله‌ها را به اوهایو و ویرجینیا بفرستند. انتظار می‌رود که شهرهای بزرگ و کوچک کالیفرنیا از سال ۱۹۹۰، سالیانه یک میلیارد دلار برای دفن زباله‌ها بپردازند. با پر شدن زباله‌ها، شهرداری‌ها به صورت فزاینده به سوزاندن زباله روی خواهند آورد و این خود بحران آلودگی هوا را در ناحیه‌های شهری سراسر کشور تشدید می‌کند. در سال ۱۹۸۷، برای نخستین بار، ملت به وجود زباله‌های زیانبار عفونت‌زا آگاهی یافت. این زباله‌ها مملو از جانداران میکروسکوپی بیماری‌زا و نیز حاوی اعضای انسانی و حیوانی، باندهای خون‌آلود، تجهیزات جراحی، نمونه‌های بافتی،

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۱۶۸

سرنگهای استفاده شده و دستکشهای جراحی بودند. روزانه ۷۵۰/۰۰۰ کیلوگرم زباله عفونت‌زا در ۷۰۰۰ بیمارستان کشور، تولید می‌شود. آزمایشگاه‌های پژوهشی، پزشکی بالینی وخانه‌های پرستاری نیز مقداری زباله عفونت‌زا تولید می‌کنند. زباله‌های عفونت‌زا به صورتی غیرمجاز در سراسر کشور دفن می‌شوند و تندرستی میلیونها نفر را درمعرض خطر قرار می‌دهند.»[1]

«در ایالات متحده به تنهایی، تعداد مردمی که در فاصله ۵۰ کیلومتری اقیانوس، زندگی می‌کنند از ۴۲ میلیون نفر در سال ۱۹۴۰ به ۸۹ میلیون در سال ۱۹۸۰ بالغ شده است. زباله‌های محله‌ای سکونت آدمی، دارد به میزانی هشداردهنده به دریا راه می‌یابد و این خطری است برای انقراض گروهی جانداران دریایی. فکهای ساکن آبهای گرم خلیج مکزیک اکنون در تن خود بالاترین تراز آفت‌زداها را بین پستانداران دارند. ماهیگیران سراسر ساحل شرقی ایالت متحده، از خلیج چس‌اَپیک تا قست شمالی مین، گزارش داده‌اند که خرچنگ‌های دراز و گردی صید کرده‌اند که در پوسته ضخیم سطح بدنشان سوراخهایی وجود داشته و ماهی‌هایی به دام انداخته‌اند که باله دمی آنها تحلیل رفته و زخم بر تن داشته‌اند. در لویزیانا ۳۵ درصد بستر صدفهای خوراکی ایالت را به سبب نشت آلودگی زباله در سال ۱۹۸۸ بسته‌اند. خلیج سانفرانسیسکو مقادیر زیادی مس، کلسیم، جیوه، نیکل و فلزات سنگین دارد که با مواد زاید صنعتی بدانجا ریخته‌اند. مواد زاید پلاستیکی اکنون چنان پرشمار شده است که سالیانه تقریباً دو میلیون پرنده دریایی و ۱۰۰/۰۰۰ پستاندار دریایی با خوردن آنها یا به دام افتادن در آنها، به هلاکت می‌رسند. لاک‌پشت‌هایی پیدا شده‌اند که درون کیسه‌های پلاستیکی در شرف مرگ بوده‌اند. شیرهای دریایی درون شبکه‌ای از پلاستیک، در حال خفگی پیدا

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۲۰۰-۱۹۹

شده‌اند. غواصان اسکوبا گزارش می‌دهند که، «در ابری از کاغذهای توالت و مدفوع نیمه محلول ته خلیج، که پوشیده از مخلوطی از رسوبات و زباله و مواد زاید پتروشیمی ناپاک و سمی بوده و به نام مناسب «مایونز سیاه» معروف شده است، شنا کرده‌اند.» آلودگی اقیانوسهای بزرگ سیاره، صنعت صید تجاری ماهی و خوراک میلیون‌ها مردم سراسر جهان را سخت به مخاطره انداخته است. صید تجاری ماهی در ایالات متحده، یک صنعت ۳۱ میلیارد دلاری است ولی ماهیگیران گزارش داده‌اند که صید به مقدار چشمگیری افت کرده است و در بعضی نواحی، صید انواع صدفهای خوراکی در هفت سال گذشته، ۵۰ درصد کاهش یافته است. ماهی‌ها اکنون چنان آلوده شده‌اند که مسئولان تندرستی ایالتی دارند اعلامیه‌هایی برای آگاهی مصرف‌کنندگان انتشار می‌دهند. انواع بیماری‌ها، از هپاتیت A گرفته تا وبا، از خوردن ماهیهای آلوده به انسان سرایت کرده است. در ایالت نیویورک، مسئولان امر به زنانی که در سنین آبستنی هستند و به کودکان کمتر از ۱۵ سال اخطار کرده‌اند که از خوردن بیشتر ماهی‌هایی که در آبهای ساحلی نیویورک وجود دارند، خودداری کنند. مسئول اداره EPA محلی نیواینگلند خاطرنشان ساخته است که هر کسی جگر خرچنگ دریایی را بخورد که از ناحیه شهری گرفته شده است، به صورتی مخاطره‌آمیز به زندگی ادامه خواهد داد.

هزینه پاکسازی مواد زاید انتروپیک عصر صنعتی به رقمی گیج‌کننده رسیده است. براساس برآورد EPA، معادل ۱۱۰ میلیارد دلار در ۲۰ سال آینده لازم خواهد بود که راه‌های آبی کشور پاک شود. ۱۰۰ میلیارد دلار دیگر برای پاکسازی ۱۰/۰۰۰ جایگاه مسئله آفرین زباله که منظره‌های خشکی را لکه‌دار کرده‌اند، لازم است. برای کاهش مقدار بارانهای اسیدی، ۳۰ میلیارد دلار دیگر در پنج سال آینده مورد نیاز است. دفن کردن مواد زاید رادیواکتیو برای مالیات‌دهندگان و صنایع، ۳۷ میلیارد دلار دیگر خرج خواهد داشت. آباد ساختن زمین‌هایی که بر اثر

استخراج معدن ویران شده‌اند، هفت میلیارد دیگر لازم دارد. این رشته سر دراز دارد. صورت‌حساب پاکسازی انتروپیک[۲] اکنون از ۳۰۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند ولی ما هنوز کمترین اقدامی در این باره به عمل نیاورده‌ایم. هنگامی که صورت حساب نهایی انتروپی به موعد پرداخت در عصر صنعتی برسد، مبلغ آن احتمالاً از مجموع درآمد اقتصادی ثبت شده در طول چند صد سال گذشته تجاوز خواهد کرد. عصر پیشرفت به وسیله تاریخ‌دانان نسل آینده، به عنوان عصر دارای «ظاهر فریبنده» نام داده خواهد شد زیرا قوانین ترمودینامیک به درستی، باج تمدنی را تعیین خواهند کرد که شتابش بر تحملش حکومت می‌کرد.»[۱]

آفت‌زداهای شیمیایی مصنوع دست بشر که در بدو اکتشاف به مثابه فرشته‌های نجات تلقی می‌شدند، اکنون معلوم شده است که یکی از فاجعه‌آمیزترین محصولات تمدن جدید است:

«آلودگی آفت‌زداها، تهدید جدی دیگری برای محیط و تندرستی عمومی است... امروزه بیش از ۵۰/۰۰۰ آفت‌زدای حاوی ۷۰۰ ماده جزء ترکیبی برای استفاده در ایالات متحده به ثبت رسیده است. فقط ۱۰ درصد آفت‌زداهای به کار رفته، معمولاً باگیاهان تماس پیدا می‌کنند، ۹۰ درصد بقیه، در خاک و آب پراکنده و به وسیله باد برده می‌شوند... ناراحت‌کننده‌ترین واقعیت این است که در حدود ۴۹۶ ماده جزء ترکیبی آفت‌زداهایی که در آمریکا مورد استفاده‌اند، به طور معمول در گوجه‌فرنگی، سیب، انگور، کاهو، لوبیا و دیگر فرآورده‌های خوراکی پیدا می‌شوند. در سال ۱۹۸۷، آکادمی ملی علوم، اعلام خطر کرده است که ۹۰ درصد قارچ‌زداها، ۶۰ درصد علف‌کش‌ها و ۳۰ درصد همه

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۲۰۵-۲۰۴

حشره‌کش‌ها سرطان‌زا هستند.»[۱]

در ادامه مبحث آفت‌زداها، باید به بررسی عملکرد تمدن جدید در عرصه کشاورزی بپردازیم. آفت‌زداها و کودهای شیمیایی، اگر چه در یک مقطع کوتاه، موجب افزایش محصولات کشاورزی شدند اما به تدریج، عوارض و خطرات آنها روشن شد:

«از بررسی‌ها چنین معلوم شده است که با وجود کاربرد مقادیر عظیم آفت‌زدای شیمیایی، خساراتی که از آفات به محصولات وارد می‌شود در ۳۰ سال گذشته، حدود یک سوم کل محصولات، باقی مانده است. برای این پدیده، توضیح خوبی وجود دارد. آفتها، دودمان‌هایی ژنتیکی به وجود می‌آورند که نسبت به آفت‌زداها مقاوم‌اند. براساس گزارش سالیانه »انجمن دولتی کیفیت محیط»، اکنون ۳۰۵ نوع حشره و کنه و دیگر آفات شناخته شده‌اند که دودمان‌های ژنتیکی مقاوم، نسبت به یک یا چند آفت‌زدا تولید کرده‌اند. با ادامه یافتن تولید دودمانهای ژنتیکی مقاوم به وسیله آفتها، باید مواد شیمیایی موثرتر به کار گرفته شود که این خود باعث پیدایش آفتهای مقاوم‌تر می‌گردد. این دور تدریجاً پرخرج‌تر و در هر مرحله بی‌رحمانه‌تر خواهد شد. به گفته دریل فرگوسن، متخصص در کشاورزی، «اثر گسترده استفاده فزون‌تر از آفت‌زدا بر اکولوژی، وحشتناک است.»، وی مانند دیگر متخصصانی که مسئله را مورد بررسی قرار داده‌اند، هشدار می‌دهد که خسارات وارد از طرف آفت‌زداها بر خاک، خطری است که عظمتش غیرقابل محاسبه است، «هر ۳۰ گرم خاک حاصلخیر، میلیونها باکتری و قارچ و جلبک و جانوران تک‌سلولی و بی‌مهرگان کوچکی مثل کرم و بندپایان دارد.». فرگوسن خاطرنشان می‌سازد که همه این جانداران، در حفظ «حاصلخیزی و ساخت خاک»، نقش مهمی ایفا می‌کنند. آفت‌زداها، این

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۲۰۱

جانداران و مسکن‌های کوچک ولی بسیار پیچیده آنها را از بین می‌برد و با این عمل، به فرایند انتروپیک سرعت می‌بخشد. نتیجه نهایی کاربرد آنها، تهی شدن و فرسایش خاک است. استفاده از مواد شیمیایی آفت‌زدا و کود، یکی از عوامل از بین رفتن چهار میلیارد تن خاک سطحی است که سالیانه شسته شده و وارد رودهای فرعی می‌گردد. براساس گزارش «انجمن علم کشاورزی»، «یک سوم تمام زمینهای مزروعی، دچار چنان ضایعات خاکی شده است که تدریجاً به فاجعه نهایی کاهش باردهی خواهد انجامید.» آکادمی ملی علوم، اکنون برآورد می‌کند که خاک سطحی یک سوم از زمینهای زراعی ارزنده ایالات متحده، برای همیشه از بین رفته است. با فرسایش خاک سطحی، نیاز بیشتری به افزودن کود شیمیایی پیدا می‌شود تا کمبود را جبران کند. در سال ۱۹۷۴، قریب ۲/۱ میلیارد دلار خرج شد تا کودهای شیمیایی را جانشین مواد مغذّی از دست رفته خاک به وسیله فرسایش، سازند. بنابراین، تکنولوژی کشاورزی گرفتار یک مارپیچ باطل خرج انرژی بیشتر، به شکل کود و آفت‌زدا، و ضایعات بیشتری به صورت فرسایش خاک و مقاومت آفتهاست.»[۱]

«جالب اینجاست، کودهای شیمیایی که به تولید مقادیر زیاد مواد خوراکی در طول »انقلاب سبز»، انجامیده، اکنون دارند آب و هوای بیشتر مناطق معتدله جهان را دستخوش تغییر می‌سازند و تمامی نواحی کشاورزی را در آینده تهدید می‌کنند. براساس پیشگویی دانشمندان، اکسید نیتروژن حاصل از کاربرد کود شیمیایی در سال ۲۰۳۰، زمین را در حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد بیش از ورود دی‌اکسید کربن به اتمسفر گرم می‌کند. «انقلاب سبز» همچنین بر مقادیر گاز متان که وارد اتمسفر می‌شود نیز افزوده است و با این عمل، روند گرم شدن زمین را افزایش

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۱۶۱-۱۶۰

داده است. متان، گازی است که باکتری‌ها در محیط‌های بدون اکسیژن از تجزیه مواد آلی به وجود می‌آورند. بیشتر متانی که وارد اتمسفر می‌شود از ساقه برنج، لوله گوارش گاوها و مواد دفعی آنهاست. انقلاب سبز در نتیجه تولید بسیار زیاد برنج و گاو برای تأمین غذای جمعیت روزافزون آدمیان، بر مقدار متانی که وارد اتمسفر می‌شود، افزوده است.»[1]

پزشکی نوین و تردیدهای پیش رو

تمدن غرب بیش از هر دستاورد دیگر، به اکتشافات طبی و پزشکی خود، می‌بالد و بسیاری از ما، تنها با ملاحظه برخی از نتایج پزشکی جدید، نسبت به اصل ترقی و پیشرفت، متقاعد می‌شویم اما این امر ناشی از ناآگاهی نسبت به سه مقوله است:

۱. طب سنتی و غنای شگفت‌انگیز آن

۲. سرقت‌های پزشکی جدید از طب سنتی و ثبت آنها به نام خود که اغلب توفیق‌های آن، مرتبط با این سرقت‌هاست.

۳. ضایعات و خطاهای فاحش پزشکی جدید.[2]

ما در این مقال، تنها به ابعادی از ضایعات و ناتوانایی‌های مسأله‌آفرین پزشکی جدید از زبان منتقدان غربی اشاره می‌کنیم تا روشن شود دستاورد تمدن جدید در عرصه پزشکی نیز با سئوال‌ها و ابهام‌های فراوانی روبروست:

«پزشکی جدید مثل همه فعالیت‌های دیگر جامعه معاصر، نشانگر دید جهانی نیوتنی است. کار پزشکی با دید مکانیکی، مدت ۲۰۰ سال است که بر مشاغل مربوط به تندرستی، سایه افکنده است. تامس مک کئوون، یکی از خبرگان انگلیسی تندرستی، طرز تلقی رایج را بدین

۱- همان، ص ۹

۲- درباره این سه موضوع ر.ک به: طب سنتی (مجموعه مقالات) / دارو مسأله پزشکی قرن / طب سنتی ایران (مجموعه مقالات)

صورت خلاصه کرده است: برداشتی که از زیست‌شناسی و پزشکی در قرن هفدهم شده است نوعی مهندسی برپایه مدل فیزیکی بود. طبیعت، مکانیستی ادراک می‌شد و در زیست‌شناسی، باعث پیدایش این نظر گردید که جاندار را می‌توان به صورت ماشینی به تصور آورد که اعضایش جداشدنی و بار دیگر متصل شدنی‌اند، به این شرط که ساخت و کنش آنها کاملاً شناخته شده باشد. همین نظریه در پزشکی، فراتر رفت و به این باور انجامید که شناخت فرایندهای بیماری و پاسخ بدانها، این امکان را به وجود می‌آورد که بتوان به خصوص به روشهای فیزیکی (جراحی) و شیمیایی و الکتریکی دست به کار درمان شد.

امروزه مراقبت‌های تندرستی، سومین صنعت بزرگ ایالات متحده است و در حدود ۹ درصد تولید ناخالص ملی است. بیشتر ۱۵۰ میلیارد دلاری که در زمینه پزشکی خرج می‌شود، صرف تهیه ابزارها و تکنولوژی جدید پیچیده‌تر و هوشمندانه‌تر می‌شود درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های امروزی، حاوی مقادیر زیادی ماشین‌آلات صنعتی و درمانی‌اند. یکی از دلایل بالا رفتن هزینه‌های مراقبت‌های تندرستی، ورود این سخت‌افزارها در پزشکی است. هزینه‌ای که بیمار برای این ماشین‌آلات می‌پردازد بی‌نهایت بالاست. هزینه سرانه برای تندرستی بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۸ از ۷۶ دلار به ۱۶۰۰ دلار، افزایش یافته است. بیشتر این افزایش، برای پرداخت هزینه عظیم حفظ نهادهای روزافزون پزشکی است. امروزه دکتر خانوادگی، که با روش فردی خاصش به کار مشغول بود، تحت‌الشعاع مجتمع غول پیکر پزشکی قرار دارد. نهادهای متمرکزی که صدها متخصص و دستگاه‌های کار آنها را در خود جای می‌دهد. تمرکز و افزایش تخصص و تجهیزات هوشمندانه‌تر، همه به مصرف انتروپی بیشتر می‌انجامد. هر چه انرژی بیشتری برای پزشکی، مصرف شود، بی‌نظمی‌های مربوط به آن، فزون‌تر می‌گردد. اگرچه پزشکان، دوست ندارند در این باره چیزی بگویند اما حقیقت تلخ این

است که صنعت پزشکی از دیگر فعالیت‌های جامعه از قانون انتروپی، ایمنی بیشتر ندارد. خوشبختانه شما اصطلاح Iatrogenic را نشنیده‌اید ولی پزشکان، با آن آشنا هستند. این کلمه ده حرفی را در مقابل پزشکی قرار دهید. پاسخش احتمالاً عبارت خواهد بود از دفاع فوری توأم با مختصری وحشت. بیماری‌های یاتروژنیک آنهایی هستند که در واقع، پزشکان، بیمارستان‌ها، داروها و دستگاه‌های درمان به وجود می‌آورند. واقعیت این است که وضع بیمار به دنبال اعمال یک اقدام پزشکی به طور موقت بهتر می‌شود ولی غالباً همراه مشکل بزرگ‌تری برای تندرستی بیمار است. بخشی از توضیح مسئله به این واقعیت مربوط است که «۷۵ تا ۸۰ درصد همه بیمارانی که به پزشک مراجعه و طلب کمک می‌کنند، بیماری‌هایی دارند که یا به هر صورت خوب می‌شوند و یا با قوی‌ترین داروهای امروزی هم قابل بهبود نیستند.» با این حال پزشکان به جای آن که بیماران را به محل کمک‌های پزشکی ابتدایی بفرستند، دست به عمل جراحی می‌زنند و داروهای مختلفی نسخه می‌کنند که برای بیمار، مشکلات بزرگ‌تری می‌آفرینند. مثلاً بیشتر ما اکنون می‌دانیم که چه سود اندکی (کاهش انتروپی) از دریافت اشعه X می‌بریم، حال آن که زیان دراز مدت قرار داشتن در معرض تابش (افزایش انتروپی) آن، بسیار بیشتر است. و نیز داریم درک می‌کنیم که فرایند انتروپی چگونه به هنگام کاربرد دارو عمل می‌کند. در هر ۲۴ ساعت تا ۳۶ ساعت، بین ۵۰ تا ۸۰ نفر آمریکایی بالغ، یک داروی نسخه شده می‌بلعد. البته ناراحتی یا بیماری آنها موقتاً بهبود می‌یابد، اما اثرات زیانبار دراز مدت دارو بر فیزیولوژی انسان، قطعاً برجا خواهد بود. این پدیده، در هیچ‌جا آشکارتر از آنتی‌بیوتیک‌ها نیست. این داروی به اصطلاح عجیب، برای تقریباً هر بیماری عفونی که وضعی بلاتکلیف دارد، تجویز می‌شود. نتایج حاصل، فاجعه‌آمیز بوده‌اند. از آنجا که آنتی‌بیوتیک‌ها باکتریها را یکسره می‌کشند، بسیاری از جانداران درون بدن ما را که برای حفظ تندرستی ما لازم‌اند

نیز از بین می‌برند. برفک مهبلی، عفونت‌های قارچی روده، کمبود ویتامین و تعدادی از اختلالات دیگر، حاصل استفاده از آنتی‌بیوتیک‌هاست. استفاده کلان از این داروها، سبب شده است که دودمانهای مقام و از آنها به وجود آید که هم در مقابل کاربرد دارو همچنان زنده می‌مانند و هم در غیاب آن، یعنی در حالت عادی اوضاع بدن انسان. آنتی‌بیوتیک فقط نمایانگر رأس کوه یخی است که از بیرون آب، نمایان است. براساس یک بررسی مفصل، که به وسیله کمیته فرعی سنای آمریکا در سال ۱۹۶۲ انتشار یافت، مشخص شد از ۴/۰۰۰ دارویی که متجاوز از ۲۴ سال قبل به صورتی قانونی وارد بازار دارویی کشور شده‌اند، تقریباً نیمی ارزش علمی تأیید شده، ندارند و از آن زمان تا کنون، تغییری در وضع پیدا نشده است. جالب‌تر این است که بسیاری از این فرآورده‌های بی‌اثر، که به وسیله شرکتهای بزرگ ساخته شده‌اند، به راستی خطرناک‌اند و باعث بیماری شده‌اند. میلتون سیلورمن داروشناس پژوهشگر و فیلیپ لی ــ دستیار پیشین منشی HEW ــ در کتابشان به نام قرص، سود، سیاست، گزارش داده‌اند که «اختلالات ثانویه ناخواسته ناشی از داروها بیش از سرطان پستان قربانی می‌دهد.». به قول مؤلفان، مسئله چنان صادر شده است که اثرات ناخواسته داروها، اکنون در ردیف ده علت عمده بستری شدن در بیمارستانها درآمده است و به اندازه ۵۰ میلیون روز بیماران بستری را در سال به خود اختصاص می‌دهد.

آگاهی از میزان کل ناتوانی‌های بزرگ‌تر و شدیدتری که حرفه پزشکی ایجاد می‌کند غیرممکن است، ولی این را می‌دانیم حتی وقتی بیمار در بیمارستان درمان می‌شود، از هر پنج نفر، یکی مبتلا به بیماری یاتروژنیک می‌گردد و یکی از ۳۰ نفر بیمار یاتروژنیک، سرانجام به وسیله بیماری وابسته به بیمارستان می‌میرد. فاجعه این است که در وهله اول بیماری بسیاری از بیماران، اساساً دلیلی برای بستری شدن در بیمارستان وجود ندارد. یک گزارش کنگره، حاکی است که در سال

۱۹۷۴، پزشکان، ۴/۲ میلیون عمل جراحی غیرلازم انجام داده‌اند که نتیجه‌اش، مرگ غیرلازم ۹۰۰/۱۱ نفر به بهای معادل ۴ میلیارد دلار برای عموم بوده است.»[۱]

هاری بنجامین، منتقد پزشکی جدید و مدافع طب سنّتی می‌نویسد:

حرفه پزشکی همواره برای تغییر شکل دادن به درمان، آمادگی کامل داشته و دارد. حتی این تغییر شکل، گاه با سرعت قابل ملاحظه‌ای به طور دایم از برابر چشمان ما در این روزها می‌گذرد. مانند درمان به وسیله اشعّه، درمان غده‌ای، شیمی درمانی و نظایر آن. این تغییر شکل سریع روش درمانی را باید بدین علت بدانیم که این روشها فقط آن‌طور که در ابتدا تصور می‌شد، مؤثر و مفید واقع نمی‌شود و از این جهت در پی نوع جدیدتری می‌روند بلکه عمق مطلب این است که علم پزشکی اصولاً فاقد یک اصل اساسی است که حاکم بر قلمرو کلیه بیماری‌ها باشد»[۲]

«اگر کسی به بیمارستان یا به اتاق انتظار شلوغ و پرجمعیت پزشکان به سرعت سری بزند و یا آگهی پزشکان را در روزنامه‌ها و مطبوعات مطالعه کند، به خوبی متوجه می‌شود که مسأله بیماری به دست علم پزشکی حل نشده است و در حقیقت چنین به نظر می‌رسد که این مشکل روز به روز بیشتر غیرقابل حل می‌شود. علت چیست؟ دلیل آن این است که دانش پزشکی همواره به جای آن که علت بیماری‌ها را در داخل بدن افراد جستجو کند آنها را از خارج مورد بررسی قرار می‌دهد... در نتیجه با آن که نیّت و قصد آن کاملاً صحیح است، حرفه پزشکی به اشتباهات خود ادامه می‌دهد و با تجویز داروهای سمّی و تزریقات و به

۱- همان، ص ۲۰۹-۲۰۶، همچنین ر.ک به: روشنفکران و شکست در پیامبری، ص ۱۱۷-۱۱۳

۲- درمان طبیعی، ص ۶۹

کار بردن چاقوی جرّاحی به هنگام معالجه، برستمکاری و شناعت خود می‌افزاید. بدین ترتیب گرچه این نوع پزشکی را «علم» خوانده‌اند لیکن هیچگونه قاعده و اساسی که بر وضع بیماری در داخل بدن انسان حکمروایی کند و آن را از بین ببرد، وجود ندارد. در پزشکی رسمی همواره با روش معین و معلوم »آزمایش و اشتباه» عمل شده و هر روز گره محکم‌تری بر مشکل های دیگر زده می‌شود. آن چه به صورت روش درمان در یک دهه مورد توجّه و استقبال واقع شده و به اصطلاح مد روز می‌گردد، در دهه بعد ملغی می‌شود»[1]

عجین شدن پزشکی با تجارت، یکی از بی‌رحمانه‌ترین و زیانبارترین جنبه‌های پزشکی غربی است که جان انسان‌ها را به بازی گرفته است:

«تراست‌های دارو از پی پر کردن کیسه خود و تهی ساختن جیب مردم برای هر یک از علائم گوناگون بیماری‌ها، دارویی جدا ساخته و عامه پزشکان و توده مردم را به درمان‌های علامتی عادت داده‌اند و این به طور قطع و یقین یکی از گناهان بزرگ و نابخشودنی، و مستحق اشدّ مجازات کیفری است. هر یک از بیماری‌ها دارای علایمی فراوان است، مثلا در بعضی از کتاب‌های پزشکی برای بیماری اسکوربوت که در نتیجه کمبود یا فقدان ویتامین C در بدن بروز می‌کند، بیست علامت مختلف ذکر کرده‌اند و هیچ پزشکی امروز شک ندارد که با خوردن انواع سبزی‌ها مخصوصا کلم و تره‌تیزک و مرکبات از قبیل لیموترش و پرتقال و نارنج که سرشار از ویتامین C است، می‌توان تمام آن بیست علامت اسکوربوت را به طور کامل درمان کرد. این را درمان علتی گویند زیرا علت بیماری را از میان می‌برد بی‌این که به درمان علایم مختلف اسکوربوت نیاز باشد. در تازه‌ترین چاپ کتاب طب داخلی هاریسون نیز

۱- درمان طبیعی، ص ۲۶-۲۵

برای درمان اسکوربوت به همین مرکبات اشاره رفته است، حال اگر تشخیص علت بیماری اندکی مشکل باشد و یا این که پزشک باید به خود کمی زحمت دهد و با جستجو و بررسی دقیق آن را بیابد، سازندگان داروها پزشک را از تجسس و تفحص دریافت علت بیماری بازدارند و با تبلیغات بسیار فریبنده برای هر یک از علایم بیماری‌ها به ویژه علایم چشمگیر و دردناک و ناراحت‌کننده، داروهایی رنگارنگ بسازند و به‌وفور در اختیار پزشکان و بیماران قرار دهند و پزشکان را به این عادت دهند که پشت و روی نسخه را از نام داروها سیاه کنند؛ مثلا برای درمان همین بیماری اسکوربوت که به عنوان نمونه ذکر شد از نظر خونروی‌ها یک دارو؛ برای دردهای استخوانی و مفصلی یک دارو، برای التهاب و ورم لثه و لق شدن دندان‌ها یک دارو، برای عفونت و چرکین شدن یک دارو، برای ضعف مفرط بدن یک دارو، برای درمان یبوست شدید یک دارو، برای درمان خستگی و کوفتگی بدن یک دارو و برای علائم دیگر این بیماری نیز داروهایی دیگر بسازند و بر بساط بگسترانند؛ [در حالی که] این داروها همه دارای ترکیب شیمیایی و زیان‌بخش است و برای کبد و کلیه و جهاز هاضمه و مراکز عصبی و خونساز، سم و زهر باشد، چون هیچ یک علت اصلی بیماری را درمان نمی‌کند، بیمار به هر روز و هر ساعت مجبور است برای رفع علایم این بیماری داروهای مزبور را مصرف کند؛ سازندگان داروها روز و شب از این راه، مال و منال مردم را به یغما برند، آیا این کار گناهی بزرگ به شمار نمی‌رود و آیا گناهکار مستحق اشدّ مجازات کیفری نیست؟ در اینجا ممکن است کسی اعتراض کند و بگوید پزشک چرا زیر نفوذ تراستهای دارو قرار گیرد و داروهایی را که آنان می‌سازند برای بیماران تجویز کند؟ پاسخ آن را از زبان یک پزشک لطیفه‌پرداز بشنوید. او می‌گفت: از زمان حضرت آدم ابوالبشر تا اوایل قرن بیستم، پزشک دستور دارو می‌داد و داروساز آن را می‌ساخت و به بیمار می‌داد. ولی از اوایل قرن بیستم به این طرف،

داروساز دارو می‌سازد و پزشک چاره‌ای جز این ندارد که داروهای ساخته شده لابراتورهای داروسازی را برای بیماران تجویز کند. دانشجو نیز که در دانشکده پزشکی و در کتاب‌های داروشناسی جز این داروها نخوانده و نشناخته و از استادان خود نشنیده و نیاموخته، بنابراین ناچار است پس از رسیدن به مقام پزشکی، همین داروها رایج را که ساخت لابراتورهای داروسازی است، با وجود احراز زیان آنها، در نسخه بیماران بنویسد.»[1]

کنترل «مرگ و میر» که یکی از دستاوردهای پزشکی جدید به شمار می‌رود، خود منشأ یکی از بزرگترین معضلات جامعه بشری به نام انفجار جمعیت، شده است:

دکتر ژاک منو، دانشمند مشهور فرانسوی و برنده جایزه نوبل پزشکی می‌نویسد:

«ما، زیست‌شناسان، شیمیدانان و فیزیکدانانی که بمب اتمی را ساختند مورد نکوهش قرار دادیم، غافل از آن که خود ما به کمک واکسنها، بمب انفجاری جمعیت را فراهم آورده‌ایم که به‌زودی منفجر خواهد شد و زندگی در روی کره زمین را مشکل خواهد کرد و به تدریج تعادل معجزه‌آسایی که به مدد میلیاردها سال فعالیت موجودات زنده به وجود آمده، از بین خواهد رفت.»[2]

سیر افزایش جمعیت بدین شرح بوده است:

«در تمامی مدتی که انسان وجود داشت، تا سال ۱۸۰۰ م تعدادش به یک میلیارد رسید. از این نقطه به بعد انفجار جمعیت به صورتی جدی آغاز شد. چنان که قبلاً دیدیم دومین میلیارد در طول ۱۰۰ سال به وجود

۱- دارو مسأله پزشکی قرن، ص ۱۴۲، همچنین ر.ک به: روشنفکران و شکست در پیامبری، ص ۱۲۱-۱۱۷

۲- افسانه زندگی، ص ۲۱۹

آمد و سومین میلیارد فقط در ظرف ۳۰ سال، یعنی از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ پیدا شد. چهارمین میلیارد در ظرف ۱۵ سال به وجود آمد. با نرخ فعلی رشد، جمعیت جهان بار دیگر دو برابر می‌شود به طوری که در سال ۲۰۱۵ به هشت میلیارد خواهد رسید و در سال ۲۰۵۵ به ۱۶ میلیارد بالغ خواهد شد.»[1]

تمدن جدید از یک سو، عامل افزایش و انفجار جمعیت، بوده است و از سوی دیگر، با تمام قوای ارتباطی و رسانه‌های خود، درصدد ساخت انسانی مصرفی، افزون طلب، شادخوار و مسرف است که هرگز به رضایت خاطر نمی‌رسد و پیوسته از لذتی به دنبال لذتی دیگر، روان است:

«از ۱۹۵۰ به این طرف، مردم دنیا، برحسب ارزش ثابت دلار، به اندازه تمام نسل‌های قبلی، بر روی هم، کالا و خدمات مصرف نموده‌اند. از ۱۹۴۰ به بعد، آمریکاییان به تنهایی به اندازه همه مردم قبل از خود، بر روی هم کانی‌های زمین را مصرف کرده‌اند. اما ظاهراً این مصرف غول‌آسا، طبقه مصرفی را به هیچ وجه خشنودتر نساخته است.»[2]

در همین جا باید به موضوع تبلیغات در دنیای جدید، اشاره کرد. اگر در تمدن‌های الهی و دینی، تبلیغ به معنای رساندن پیام‌های انسان‌ساز و معنی‌آفرین به بشریت بود، در تمدن جدید، تبلیغ، مفهومی جز به قید کشیدن انسان‌ها در چنبره نفس اماره و پست‌ترین تمایلات حیوانی، برای پرشدن جیب کارتل‌ها و تراست‌ها ندارد، و اساساً تبلیغ، خود به یکی از سودآورترین صنعت‌ها تبدیل شده است:

«اغلب کلماتی که امروزه هر آمریکایی و یا هر کس دیگری از ما در جامعه جهانی مصرف می‌شنود، یک بیان تبلیغاتی است که به عنوان بخشی از فعالیت‌های بازار فروش انبوه، سوار بر امواج به ما می‌رسد.

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۲۶۲

۲- چقدر کافیست؟، ص ۲۴

تصویری که می‌بینیم، متنی که می‌خوانیم و مکانهای عمومی که گذار می‌کنیم همگی در چنبره پیامهای تبلیغاتی است که به قصد برانگیختن اشتهای مصرف در ما، هنرمندانه ایجاد شده‌اند. شبکه ارتباطات جامعه مصرفی، در چنبره پیامهای فروش و در چنبره چرب‌زبانی بازار است. آگهی‌های تبلیغاتی در همه جا هست و اعضای طبقه مصرفی را روزانه با بیش از ۳۰۰۰ پیام، بمباران می‌کند.»[۱]

نظامی‌گری مدرن

پیشرفت و ترّقی تسلیحاتی و نظامی، یکی دیگر از ابعاد تمدن نوین بشری است. این پیشرفت از یک سو، ثروت‌های جوامع را به تاراج برده و صرف ساخت و تولید سلاح‌های پیشرفته می‌کند و هر روز بر فشار اقتصادی بر مردم جهان می‌افزاید و از سوی دیگر منشأ ناامنی‌ها و خطرات سهمگین در مقیاس جهانی شده است:

«مخارج نظامی در سراسر جهانی کنونی، در هر دقیقه، بالغ بر دو میلیون دلار آمریکایی است؛ در حالی که بیشتر از دو میلیارد نفر از جمعیت کره زمین در بینوایی و فقر زندگی می‌کنند و پانصد میلیون نفر از این عده، غذای کافی ندارند و همیشه گرسنه هستند!... دهشت‌انگیز این است که خرج تنها یک زیردریایی اتمی آمریکا، برابر با بودجه سالانه آموزش و پرورش دوازده کشور رو به توسعه است. با بهای یک زیردریایی اتمی، می‌توان هزاران مدرسه در جهان سوم ساخت.»[۲]

«هزینه‌های تسلیحاتی جهان، سالانه حدود ۷۰۰ میلیارد دلار را می‌بلعد، در حالی که بشر برای گذراندن یک زندگانی در خور انسان، به

۱- چقدر کافیست؟ ص ۸۸

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۷۶-۷۵

این مبلغ، نیازی مبرم دارد.»[۱]

و اما در باب ناامنی‌های ایجاد شده به دنبال ساخت سلاح‌های اتمی و میکروبی نیز مطالب شنیدنی فراوانی است:

«رایت میلز، در مورد حساسیت و خطاپذیری تأسیسات صنعتی جدید و تکنولوژی پیشرفته، در کتاب خود «انگیزه‌های جنگ سوم» می‌نویسد: خیلی آسان و نزدیک به واقع است اگر فرض کنیم که دستگاه‌های رادار در یکی از پایگاه‌های آمریکایی در کانادا دچار اختلال مکانیکی شود و یا آن که مأمور یکی از آنها در نتیجه خستگی (یا میخوارگی) یکی از ماهواره‌های مصنوعی کهنه را که قدرت فرستندگی خود را احتمالاً از دست داده است، موشک قاره‌پیمایی تصور کند که در راه پرواز به سوی ایالات متحده آمریکاست و قلب صنایع آمریکا را نشانه رفته است و در خلال چند دقیقه، آژیرهای خطر را به صدا درآورد و هواپیماهای فرماندهی هوایی استراتژیک و موشکهای دوربرد با کلاهک‌های اتمی، به سوی شهرها و مراکز صنعتی شوروی به پرواز درآیند و بدین گونه جنگ بزرگ سوم در ظرف چند دقیقه بر اثر اشتباه ناشی از کم‌خوابی و خستگی یا میخوارگی که امری بسیار عادی بویژه در آمریکاست، در سراسر جهان شعله‌ور گردد و جهانیان را طی چند لحظه در لهیب وحشتناک خود خاکستر کند!»[۲]

«هر چه قدرت بیشتر باشد، خسارتهایی هم که می‌تواند به بار آورد بزرگتر خواهد بود. پیشرفت در کار دستیابی به انرژی هسته‌ای موجب شد که موشک‌هایی با کلاهک اتمی ساخته شوند و بتوانند با دقت بی‌نظیری به هدفهای خود اصابت کنند. در نتیجه، این خطر که یکی از

۱- جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۲۴۸ (مترجم کتاب در پاورقی یادآور می‌شود: هزینه‌های تسلیحاتی جهان اکنون از مرز یک هزار میلیارد دلار در سال گذشته است.)

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۰۳

طرفها بکوشد با استفاده از این موشکها، ضربه نخست را وارد کند و دشمن را در دم از پای درآورد، افزایش یافته است. امروز خطر یک جهنم اتمی بارها بیش از چند سال گذشته، بشر را تهدید می‌کند.»[۱]

و انیشتین هم خود بعدها به این نکته پی برد که کشفیات علمی‌اش چه مخاطراتی را برای بشریت رقم زده است:

«قدرت افسار گسیخته اتم، همه چیز را دگرگون کرده است جز شیوه فکر کردن ما را، و از این روست که ما در حال لغزیدن به سوی فاجعه بی‌سابقه‌ای هستیم. در آن سوی راه، شبح یک نابودی همگانی، هر چه بیشتر و هر چند لحظه بیشتر، نمودار می‌گردد.»[۲]

تروریسم هسته‌ای و میکروبی یکی دیگر از ابعاد این مخاطرات است:

«امروز قدرتهای بزرگ با وجود داشتن آن همه سلاح اتمی که قادر است جهان را چندین بار زیرورو کند، خود در بیم آن به سر می‌برند که مخالفانشان در جهان سوم، به اصطلاح ایشان، دست به »تروریسم« اتمی و «سابوتاژ» هسته‌ای بزنند!»[۳]

و این در شرایطی است که علاوه بر بسیاری از دولت‌ها، افراد و گروه‌های غیردولتی نیز در اثر پیشرفت‌های علمی، می‌توانند به سلاح‌های هسته‌ای و میکروبی دست پیدا کنند، بدون آن که پایگاه ثابت و مشخصی داشته و به راحتی قابل تعقیب باشند:

«اکنون ما در وضعیتی هستیم که در آن نه تنها شمار بیشتری از افراد بلکه مجموعه‌های اجتماعی غیرقابل اطمینانی به تدریج قابلیت نابودی همه ما را به دست می‌آورند. در اولین مرحله، تنها ابرقدرتها این

۱- جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۳۷

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، به نقل از انیشتین، ص ۹۷

۳- همان، ص ۹۳

قابلیت را داشتند. در آن مرحله، مردم هنوز می‌توانستند خود را متقاعد و آرام کنند که این قدرت‌ها توسط گروهی از مردم نسبتاً عاقل اداره می‌شوند. مرحله بعدی که اکنون ما شاهد آنیم، مرحله‌ای است که قابلیت امحای عمومی به سرعت در حال گسترش به شمار کثیری از کشورهای کوچک‌تر می‌باشد. و در نهایت به دست کشورهایی می‌افتد که یا تحت فشارند یا مورد تهدید قرار دارند و یا به دست حکامی می‌افتد که از لحاظ ذهنی بی‌ثباتند و این احتمالات به گونه‌ای غیرقابل مهار در حال افزایش است. مرحله سوم که ما هنوز بدان نرسیده‌ایم اما توالی منطقی دو مرحله قبلی است، مرحله‌ای است که طی آن، سلاح‌های اتمی واجد قدرت تخریبی جهانی به دست تروریست‌های غیردولتی یا دیگر گروه‌های غیرقابل پیش‌بینی یا سازمان‌ها می‌افتد.»[1]

و اما در مورد سلاح‌های شیمیایی، مسأله بسیار خطرناک‌تر است:

«مطابق گزارش‌های معتبر «انستیتوی تحلیل سیاست خارجی» که اخیراً در واشنگتن انتشار یافته است، ساخت و تولید کشنده‌ترین سلاح شیمیایی، گاز اعصاب، به سادگی ساخت و تولید حشره کشهاست. هر شخص دارای کارشناسی ارشد در بیوشیمی می‌تواند در یک گاراژ یا زیرزمین به ساخت آن دست بزند. شخص فاقد چنین مدرکی به سهولت می‌تواند آن را از یکی از آزمایشگاه‌های تحقیقاتی بی‌شمار در ایالات متحده و ماورای بحار بدزدد، و حتی بعضی از آنها از طریق سفارش پستی در آمریکا قابل تهیه است. تنها در ایالات متحده، ۵۵ گروه تروریستی در فهرست آنهایی قرار دارند که بالقوه واجد توانایی استفاده از سلاح‌های (C.B)[2] شیمیایی و بیولوژیکی هستند... ارتش آزادی بخش زیمبیونیز که در اوایل دهه (۱۹۷۰) در کالیفرنیا فعال بود گلوله‌های خود

۱- روشنفکران و شکست در پیامبری ص ۱۲۴

۲- C.B اوایل کلمات Chemical و Biological است.

را به سم آغشته می‌کرد و روشن شد که برنامه‌های مکتوبی در زمینه جنگ بیولوژیکی دارد. در سال ۱۹۷۴ یک مهندس دیوانه لس‌آنجلسی به ساخت گاز اعصاب دست یافت و سپس ریچارد نیکسون رئیس جمهور را به وسیله نوار ضبط شده‌ای که به کاخ سفید فرستاد، تهدید کرد. یک احتمال نگران‌کننده این که ممکن است تروریست‌ها به مواد رادیواکتیویته دست یابند و تهدیدکنند که یک منطقه را با آن آلوده می‌سازند و یا آن را در مخازن آب یک شهر می‌اندازند. البته خطر مشابهی هم در رابطه با دیگر سلاح‌های شیمیایی رخ می‌نماید. سلاح‌های بیولوژیکی به خصوص از حیث ایذایی بی‌نظیرند، مقادیر اندکی از این مواد که در محل‌های استراتژیکی جاگذاری شده باشد، می‌تواند تلفات گسترده‌ای به جا گذارد.»[۱]

افسانه عصر طلایی ارتباطات

درباره فواید «انفجار اطلاعات» و «عصر ارتباطات»، حرفهای فراوانی زده شده است و همچنان می‌شود اما این بُعد از پیشرفت بشری نیز، با ناکامی و تبعات خردکننده ویژه خود روبرو بوده است. کثرت اطلاعات و افزایش رسانه‌ها و بالا رفتن مصرف سرانه کاغذ، به هیچ وجه منتج به انسانی داناتر، خردمندتر و صالح‌تر نشده است. کسانی این عبارت را که »آب، آب همه جا، قطره‌ای برای نوشیدن هیچ کجا»، استعاره‌ای مناسب برای بیان وضعیت عصر ارتباطات دانسته‌اند.[۲] وفور و سهولت ارتباطات حتی منتج به ارتباطات عاطفی و انسانی بیشتر بین آدمها هم نبوده است:

«گرچه علم ارتباطات بی‌تردید بیش از هر زمان دیگری، پیشرفته‌تر

۱- روشنفکران و شکست در پیامبری، ص ۱۳۰

۲- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۵۲

شده است، اما هنوز ارتباط برقرار کردن راه زوال می‌پیماید. علم ارتباطات ما را قادر ساخته است تا در نگرانی‌های مردم جهان شریک شویم، اما توانایی‌مان برای صحبت با یکدیگر، در میان گذاشتن غم‌هایمان با کسانی که دور و برمان هستند، در حال از میان رفتن است. ما از سیستمهای ارتباطی برتری برخورداریم که حتی در تصور نیاکانمان نمی‌گنجید اما با یکدیگر صحبت نمی‌کنیم. می‌توانیم ظرف چند ثانیه پیامهایی را به سراسر دنیا بفرستیم، می‌توانیم علایم را از طریق ماهواره‌ها منعکس کنیم، می‌توانیم اطلاعات را به فضا بفرستیم اما با کسانی که دوستشان داریم حرف نمی‌زنیم. به دور و بر خودتان نگاه کنید، خواهید دید که همسایگان و دوستانتان در واقع با یکدیگر صحبت نمی‌کنند. درباره شایعاتی که از تلویزیون شنیده‌اند حرف می‌زنند. درباره مدهای جدید و افراد سرشناس سخن می‌گویند. درباره فجایع حرف می‌زنند و با هم ناله می‌کنند اما آن گونه که باید درباره احساساتشان با هم صحبت نمی‌کنند.»[1]

«اگرچه امروزه از دستگاه‌های ارتباطی پیچیده‌ای برخورداریم، با وجود این در گذشته هرگز به اندازه زمان حال از نادانی خود آگاه نبوده‌ایم. اکنون در مقایسه با اجدادمان نفوذ و کنترل بیشتری نسبت به محیط خود داریم که اجدادمان چنین قدرتی را حتی به خواب هم نمی‌دیدند ولی هنوز مرتباً در اندیشه درماندگی و آسیب‌پذیری خود هستیم. از لحاظ مادی غنی‌تر اما از نظر معنوی فقیرتریم. ما بر سیاره خویش غلبه کرده و تسخیر فضا را آغاز کرده‌ایم، ولی همواره درباره ناتوانی تأسف‌آورمان برای زندگی صلح‌آمیز با یکدیگر دراندیشه‌ایم.»[2]

کثرت و تنوع اطلاعاتی و اطلاع‌رسانی مسلسل‌وار، هرگز ملازم با

۱- فشار روانی زهرآگین و اندوه قرن بیستم، ص ۷۸

۲- همان، ص ۱۸

دانایی بیشتر نیست، بلکه حتی عوارض روحی و روانی ناگوار نیز بر جای می‌گذارد:

«عجیب این است که هر چه خبر بیشتری در اختیارمان قرار گیرد، ما کمتر خبر دریافت می‌داریم. تصمیم‌گیری دشوار می‌شود و جهان ما آشفته‌تر از همیشه به نظر خواهد رسید. روانشناسان به این حالت «گرانباری خبر» نام داده‌اند که خود یک عبارت درمانگاهی است. وقتی خبر هر چه بیشتری به سوی ما روانه شود، هر چه کمتر از آن می‌تواند جذب و به ذهن سپرده شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد. بقیه خبرها به صورت انرژیهای پراکنده شده یا چیزهای زاید جمع می‌گردد. ساخت این انرژی پراکنده شده، در واقع آلودگی اجتماعی و عوارضش، افزایش همه نوع اختلال روانی است، درست به همان صورت که آلودگی محیطی سلامت تن را تهدید می‌کند. افزایش سریع بیماری‌های روانی در این کشور پابه‌پای انقلاب خبری پیش‌رفته است. منظور این نیست که زیاد شدن بیماری‌های روانی به تنهایی ناشی از گرانباری خبر است بلکه عوامل دیگر از جمله عوامل ارثی یا ناشی از شلوغی شهر، افزایش گسیختگی‌ها و مهاجرت جمعیت‌ها و اضطراب‌های مربوط به شغل نیز دست‌اندرکاراند. در مدتی کمتر از ۲۰ سال، مفهوم سلامت ذهن در ایالات متحده، از سالن‌های آکادمیک به بیرون راه یافته و به صورت صنعتی ۱۵ میلیارد دلاری درآمده است. امروز متجاوز از ۴۰ میلیون آمریکایی ــ یک نفر از هر پنج نفر ــ تحت درمان انواع مختلف بیماری‌های روانی‌اند. وقتی بیماری‌های روانی، چنان که بعضی از خبرگان تندرستی باور دارند، به نسبت‌های همه‌گیر برسند، مبارزه همه جانبه‌ای برای فراهم کردن وسایل درمانی مخصوص، آغاز می‌شود. اکنون در کشور ما تعداد کارکنان بخش سلامت روان، بیشتر از تعداد پلیس است. آنان بخشی از مجتمع در حال رشدی هستند که شامل: قریب ۱/۱۰۰ درمانگاه بیماران روانی سرپایی، ۳۰۰ بیمارستان عمومی آماده

خدمات بیماران روانی سرپایی، ۸۰ بیمارستان مخصوص بیماران روانی سرپایی، ۵۰۰ مرکز سلامت روان ـ که با بودجه فدرال اداره می‌شوند ـ ده‌ها هزار خانه پرستاران، خوابگاه و وسایل مراقبت، خانه‌های نیمه مجهز، درمانگاه رفتاری، درمانگاه راهنمای کودکان و مسائل مربوط به سوءاستفاده از آنها، درمانگاه الکلی‌ها و درمانگاه‌های جلوگیری از خودکشی، به فعالیت مشغولند.»[1]

یکی از نظریه‌پردازان تجدّد در کشورمان نیز اعترافات شنیدنی در این باب دارد:

«ما در عصری زندگی می‌کنیم که متأسفانه پرگویی ترویج می‌شود. یکی از مهم‌ترین اموری که مدیریّت‌های کنونی باید به آن بپردازند جمع میان عصر تکنیک و این گونه ارزشهاست. در عصر حاضر روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و کلاً رسانه‌های عمومی، یک صدا و به بانگ بلند مردم را دعوت می‌کنند که بگویید و بگویید تا ما صدای شما را به گوش دیگران برسانیم. آیا چنین امری به خیر و مصلحت ما آدمیان است؟ آیا به فرض محال حتی اگر این رسانه‌ها یکسره سخنان خوب و ثمربخش و آموزنده و خدایی پخش کنند، باز هم نیکوست؟ آیا درست است که مردم از بامداد تا شامگاه یکسره بمباران اطلاعاتی شوند، سخن بگویند و سخن بشنوند؟ آیا نباید به آنها مجالی برای فکر کردن داد؟ آیا نباید مجالی فراهم شود تا این بلعیده‌ها و جویده‌ها هضم شوند؟ آیا اگر انسان از صبح تا شام مدام غذا بخورد ـ ولو آنکه غذایش مغذی و مقوی باشد ـ زیان نخواهد دید؟ حتی غذای مغذی و سرشار از ویتامین نیز اگر از حدّ بگذرد بیماری‌زا خواهد شد. انسان اگر نیکوترین سخنان را نیز یکسره از صبح تا شام بشنود یا بخواند، ضرر خواهد دید. کمترین زیانش آن است که هجوم این حجم از مطالب آدمی را از خود می‌ستاند، او را

۱- جهان در سراشیبی سقوط، ص ۱۹۴

به خود وا نمی‌گذارد تا اندکی نیز بیندیشد، وی را به یک مصرف‌کننده محض تبدیل می‌کند و قدرت تمییز وی را از او می‌گیرد، او را در انبوهی از سخنان مختلف متحیر می‌نماید و به جای آن که به او تمییز بخشد، برایش سرگیجه می‌آفریند. هر چیز از جمله حرف نیکو نیز اندازه‌ای دارد، باید حدّ اعتدالی را رعایت نمود که اگر امر از آن حدّ درگذرد به ضد خود بدل خواهد شد و به جای سودبخشی، زیان‌آور خواهد گردید. سخنان نیکو حتی اگر به نحو وقفه‌ناپذیر و سیل‌آسا پراکنده و پخش شوند زیان دارد، چه رسد به آنکه همگان می‌دانیم در دنیا این همه سخنان نیکو و عالی و آموزنده یافت نمی‌شود. به تعبیر دیگر، رشد تکنیک هیچ‌گاه با رشد فکر متناسب نبوده است. افکار نیکو ـ کماً و کیفاً ـ کمتر از آن هستند که پابه‌پای رشد تکنیک پیش بیایند. یعنی هرگز نمی‌توان به آن مقدار انبوهی که می‌توان روزنامه، رادیو، تلویزیون و... تولید و توزیع کرد، اندیشه و سخن نیکو نیز تولید نمود. اما از سوی دیگر در حال حاضر ابزارهای متنوع و بسیار مؤثری پدید آمده‌اند که هر سخن رطب و یابسی را بردوش می‌گیرند و تا اعماق اذهان افراد در اقطار عالم می‌برند و مدیریت‌های بزرگ را در کشورهایی که نسبت به مردمشان شفقت و مسئولیت دارند، به شدت دچار مشکل می‌کنند.»[1]

اگر کثرت رسانه‌ها و وفور اطلاع‌رسانی، عامل افزایش دانایی باشد، اکنون باید جامعه آمریکا داناترین جوامع باشد، اما به عللی، مردم آمریکا در ردیف کم‌اطلاع‌ترین جوامع دنیا هستند، و این بیانگر این نتیجه مهم است که یکی از راه‌های اغفال جوامع، بمباران خبری و اطلاعاتی، به گونه‌ای است که فرصت و قدرت هرگونه تأمل و تفکر و انتخاب را از آنها بگیرد و این در حالی باشد که مردم، کمترین احساس نادانی و بی‌اطلاعی نکنند و در عین جهل مرکب، خود را داناترین بدانند:

۱- حکمت و معیشت، ص ۲۴۴

«آمریکاییان، کم‌اطلاع‌ترین و بی‌خبرترین مردمی هستند که از حداقل اطلاعات عمومی بهره‌مندند. براین مطلب از این روی پافشاری می‌کنم و بدین جهت بر آن تأکید می‌ورزم که پیوسته به ما تلقین می‌شود که تلویزیون، به مثابه دریچه‌ای و پنجره‌ای به جهان، آمریکاییان را به مردمی بدل ساخته است که آگاه‌ترین و مطلع‌ترین ملت عصر خود شده‌اند. ممکن است از خود سئوال کنیم منظور از «مطلع بودن» و «آگاه بودن» در این جا چیست؟ بد نیست به نتیجه یک سنجش افکار عمومی و همه‌پرسی، اشاره کنم که می‌گوید: در هر مقطع زمانی، بیش از ۷۰ درصد مردم آمریکا نمی‌دانند وزیر امور خارجه‌شان کیست و نام رئیس دیوان عالی کشور چیست؟ به عنوان مثال اشاره می‌کنم به موردی دیگر. مثلاً به ایران و حادثه «گروگان‌گیری»[۱] من عقیده دارم که هیچ رویدادی در این دوران اخیر به اندازه این حادثه در رسانه‌ها و مخصوصاً در تلویزیون مورد توجه قرار نگرفته و این گونه تداوم نداشته و به این شدت افکار عمومی آمریکا را بسیج نکرده باشد. از این جهت انتظار می‌رود که این مردم بیشترین اطلاع و آگاهی را در مورد هر چه که به این حادثه مربوط است داشته باشند. حال من این سئوال‌ها را مطرح می‌کنم: آیا اغراق‌آمیز است اگر بگویم از هر صد نفر آمریکایی یک نفر نمی‌داند که ایرانیان به چه زبانی تکلم می‌کنند؟ یا معنای واژه «آیت‌الله» چیست و مفهوم آن کدام است؟ یا از هر صد نفر یک نفر دقیق‌تر بداند که اصول عقاید و مذهب ایرانیان چیست؟ یا چارچوب اصلی و کلیاتی از تاریخ ایران را یک درصد نمی‌دانند؟ و یا کسی از این عده نمی‌داند که شاه که بود و از کجا می‌آمد؟ با وجود همه اینها، هرکس عقیده‌ای درباره این حادثه دارد؛ زیرا در آمریکا هر کس حق دارد عقیده خاص خودش

۱- این کتاب با فاصله کمی از اشغال سفارت آمریکا در تهران، منتشر شده است.

را داشته باشد. شاید هم داشتن یک عقیده از آن جهت ضرورت داشته و مفید فایده باشد که اگر سر و کله آمارگیران سنجش افکار عمومی و همه‌پرسان عقاید پیدا شد ارائه پاسخی و ابراز عقیده‌ای، میسر باشد. البته باید گفت که این عقاید، تفاوتی اساسی با عقایدی دارند که در قرون هجدهم و نوزدهم متداول بود و نیز به لحاظ اهمیت و اعتبار در ردیف دیگری قرار دارند. این را باید بی‌اعتقادی دانست نه عقیده داشتن؛ زیرا احساساتی است تحریک شده و در واقع، جنبش حس است نه تحریک عقل؛ از این جهت است که بنا به اظهارات پرسشگران سنجش افکار عمومی، از این هفته تا هفته دیگر تغییر می‌یابد. این‌جاست که ما در برابر این واقعیت قرار می‌گیرم که تلویزیون معنا و مفهوم »مطلع بودن« را دگرگون ساخته است؛ آن هم بدین گونه که نوعی بازی با اطلاعات را ابداع کرده است که بهتر است آن را ضداطلاعات بنامیم.»[۱]

دمکراسی یا سلطه تراست‌ها و کارتل‌ها

تمدن جدید، یکی از دستاوردهای مهم خود را الگوی حکومتی دمکراسی ــ حاکمیت مردم بر مردم ــ می‌داند. صرف‌نظر از این که، آیا چنین شیوه حکومتی مطلوب و یا حتی ممکن است، باید دید آیا در غرب زمام امور در دست توده‌های مردم است یا واقعیت امر، چیز دیگری است.

اسوالد اشپنگلر، فیلسوف تاریخ آلمانی‌الاصل، در سال ۱۹۲۰ در اثر مشهورش با عنوان »انحطاط غرب«، درباره ماهیت دمکراسی غرب، چنین نوشته است:

«ما امروز در زیر شلیک این توپخانه عقلانی [مطبوعات] با چنان هول و هراسی زندگانی می‌کنیم که هیچ کس نمی‌تواند آن فراغت باطنی

۱– زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۱۶

لازم را به دست آورد، که بتواند غرض اصلی این درام (داستان) پر هیاهو را درک کند. حس قدرت‌طلبی که در زیر لفافه دمکراسی به فعالیت مشغول است شاهکار خود را به چنان خوبی انجام داده که حتی وقتی مردم را به شدیدترین وضعی به قید رقیت و بردگی می‌کشد، اینان به قدری اغفال شده‌اند که تصور می‌کنند معنی آزادی همین است، و هر چه طوق اسارت تنگ‌تر می‌شود، به نظر مردم چنین جلوه می‌کند که دائره آزادی وسیع‌تر شده است. همه با رضا و رغبت، بلکه با ذوق و شوق و جوش و خروش به ساز عده معدودی قدرت‌طلب بی‌باک می‌رقصند. آزادیخواهان طبقه متوسط، از این مغرور و خوشنودند که مطبوعات آزاد شده و سانسور از میان رفته است، غافل از این که دیکتاتوری مطبوعات یا آن چند نفری که تمام روزنامه‌ها و مجلات را به ضرب پول در اختیار خود درآورده‌اند، اسیران خود، یعنی خوانندگان را در زیر تازیانه‌های سرمقاله‌هاو تلگراف‌ها و عکس‌ها و تصویرها به هر طرف که بخواهند سوق می‌دهند. کار دیگر دمکراسی این است که به وسیله روزنامه‌های خود، کتاب را از میدان زندگانی عقلانی مردم بیرون کرده است. کتاب‌ها که هر یک از نقطه نظر دیگری امور دنیا را مورد بحث قرار داده و فکر خواننده را به انتقاد و انتخاب عادت می‌داد، اینک جز عده بسیار معدودی مشتری ندارد، زیرا مردم روزنامه می‌خوانند، روزنامه خودشان را، همان روزنامه‌ای که هر روز میلیون‌ها نسخه از آن به داخل خانه‌ها راه خود را باز کرده و از صبح تا شام، عقل و فکر انسان خانه را با مقاله‌های جذاب و مطالب فریبنده به خود مشغول و مسحور ساخته و کتاب را به زاویه فراموشی پرتاب می‌کند و اگر اتفاقاً کتابی که ممکن است اذهان را روشن سازد، راهی برای خود باز کرده و شهرتی یافت، روزنامه‌ها به وسیله تفسیر ناروایی اثر آن را خنثی کرده و از میدانش

بیرون می‌رانند.»[۱]

روژه‌گارودی در کتاب »گورکن‌ها» پس از توضیحاتی پیرامون نقش تحمیقی رسانه‌ها بویژه تلویزیون در جوامع غربی، می‌نویسد:

«این یک سیاست مهم و بزرگ است که چگونه یک ملت را هر چه بیشتر و بهتر برای خدمتگزاری و فرمانبرداری به وسیله مواد مخدره شیرین برنامه‌گزاری شده پرده کوچک تلویزیون، آماده و دست‌آموز ساخت. این از غفلت دولت نیست که به برنامه‌های مبتذل تلویزیونی به نام »فرهنگ» کمک مالی می‌کند. تلویزیون نه تنها موجب افت تحصیلی و کم‌خونی مدرسه شده است بلکه سیاست را نیز به این آفت مبتلا ساخته است... سیمای کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا، خیلی مهم‌تر از برنامه و سخن اوست. در سال ۱۹۷۷ «میشل نوآر»، شهردار شهر «لیون» که داوطلب احراز مقام ریاست جمهوری در فرانسه بود، با گرفتن درسهایی از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به سال ۱۹۷۶، کتابی نوشت که پیشگوی سیاست نمایشی فرانسه بود. در این کتاب که عنوانش »توفیق در مبارزه انتخاباتی با اجرای الگوی آمریکایی» است، چنین می‌خوانیم: «هدف مسئول بازاریابی برای خمیردندان با هدف مدیر مبارزه انتخاباتی یک کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا یکسان است: قانع کردن مردم به خرید یک خمیردندان مشخص، همچنان که قانع ساختن مردم به انتخاب یک آدم معین!». بدین گونه اگر برای کامیابی، شکل مهم‌تر از مضمون است و همچنین اگر آگاهی از طرز استفاده از وسایل مدرن ارتباطات، شرط اول توفیق [در مبارزات انتخاباتی] است، پس می‌توان گفت که یک شغل سیاسی در برابر نسل نو پیدا شده است: شغل سیاسی ستارگان سینما! وظیفه عمده و مسئولیت اول رهبر سیاسی در آمریکا (و همچنین در غرب و در کشورهایی که تلویزیون بر اذهان

۱- فلسفه سیاست (چهره عریان دمکراسی غرب)، ص ۸۸

حکومت می‌کند) پس از این، عبارت از آن است که سروصورت و قد و قامت خود را خوب بیاراید. همچنین بازاری نوین برای ساخت و پاخت تصویرها و صورتها به توسط »مشاوران ارتباطات»، پدید آورده است. بهای متوسط ساخت و پاخت این صورتک‌ها در ایالات متحده آمریکا تا دو میلیون دلار برآورد شده است. اقتصاد بازار، یک قدرت دموکراتیک جدید مشتمل بر سه رکن، پدید آورده است: مدیر مؤسسه ارتباطات، تصمیم‌گیرنده برنامه‌های تلویزیونی و رییس حزب سیاسی ... بدین گونه «دمکراسی» نام مستعار سیاسی »اقتصاد بازار» شده است.»[۱]

«شکاف میان حاکمان و مردم چیزی نیست که بتوان یک شبه آن را پر کرد. بسیاری از مردم امکان تصمیم‌گیری ندارند. راه ورود به سیاست آن قدر پر پیچ و خم و هزینه آن چندان زیاد است که هیچ انسان پاک و منزهی نمی‌تواند وارد آن شود. بدون دادن رشوه یا حمایت مافیا هیچ کس نمی‌تواند به مقام مهمی برسد. علی‌رغم رفاه و وفوری که در جوامع شمال [کشورهای پیشرفته] دیده می‌شود، واقعیت‌ها چنین است. همچون گذشته، شهروند معمولی دستش به جایی بند نیست و تنها زمانی به حرف‌های او گوش می‌کنند که خارج از نهادهای موجود خود را سازمان دهد.»[۲]

«محافل اقتصادی و دفاتر مدیران شرکتها و سرمایه‌داران بزرگ با ادارات دولتی، پیوندی ناگسستنی دارند و هیچ یک از آنان را نمی‌توان جدا از دیگری تصور کرد. حتی می‌توان گفت که صاحبان شرکتهای بزرگ، بر احزاب و مسئولان حکومت و مجریان امور دولتی در آمریکا از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون، فرمانروایی می‌کنند و همه صنایع نظامی و اقتصاد جنگ را در دست دارند. آنچه در آمریکا جالب توجه

۱- گورکن‌ها، ص ۷۴

۲- جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۲۵۰

است این است که اقتصاد این کشور، همواره بر پایه اقتصاد جنگی است و این اقتصاد در عین حال، در دست بخش خصوصی است. مهمترین ارتباط میان بخش خصوصی و دولت در آمریکا، توافق و هماهنگی میان مصالح نظامیان و شرکتهای بزرگی مانند «ژنرال موتورز» است. ژنرالهای ارتش آمریکا و مدیران شرکتهای بزرگ در این کشور طرح اقتصاد جامعه را می‌ریزند و تصمیم هرگونه ساخت و پاخت اقتصادی ـ سیاسی را می‌گیرند و آنگاه به سیاستمداران کشور اطلاع می‌دهند و آنان هم چاره‌ای جز پذیرش آن طرحها و تصمیم‌ها ندارند وگرنه در صورت کمترین انتقاد یا ایرادی، از کار برکنار می‌شوند... در این میان، آنان که کمترین تأثیر و دخالتی در این امور ندارند، مردم‌اند که همه کارها در این دمکراسی، ظاهراً به نام آنان و برای آنان انجام می‌شود! در آمریکا، سیاستمدار، نماینده کنگره یا عضو حزب، کسی نیست که با نظامیان بنشیند و آنچه را که نباید عمل شود، به آنان بازگوید بلکه فقط و فقط مدیر یک شرکت بزرگ است که به آن هر دو گروه ـ گروه نظامی و گروه سیاسی ـ دستور می‌دهد!»[۱]

فروپاشی اخلاقی و اجتماعی

بحران اخلاقی و اجتماعی غرب و همه جوامع متأثر از تمدن جدید [به میزان تأثرشان از تجدد]، امری واضح و روشن برای همگان است و نیاز چندانی به تشریح آن نیست. افزایش طلاق، کاهش ازدواج، بچه‌های نامشروع، همجنس‌بازی، اعتیاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی، انواع جرم و جنایت، از جمله مصادیق فروپاشی اخلاقی و اجتماعی جوامع متجدد یا در حال تجدّد است. به عنوان نمونه، تنها به وضعیت انضباط و اخلاق در مدارس آمریکا با ذکر نتیجه یک بررسی و تحقیق اشاره می‌کنیم:

۱- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۲۰۲

«یک بررسی انجام شده در ایالت کالیفرنیا در آمریکا نشان می‌دهد که در سال ۱۹۴۰، هفت مورد از مسایل عمده انضباطی در مدارس این ایالت، عبارت بودند از صحبت کردن در سر کلاس، جویدن آدامس، شلوغ کردن، دویدن در راهروها، خارج شدن از صف، پوشیدن لباسهای نامناسب، نینداختن آشغال در سطل زباله. در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۸۶ در مدارس همین ایالت انجام گرفت، هفت مورد از مسایل جاری به این شرح بود: استفاده از مواد مخدر، نوشیدن مشروبات الکلی، حاملگی دختران جوان، خودکشی، تجاوز، دزدی و خشونت. البته یک مورد دیگر که در سالهای اخیر به موارد بالا افزوده شده و در غالب ایالات آمریکا به عنوان یک معضل اجتماعی مطرح شده، مسلح شدن جوانان دانش‌آموز به انواع سلاحهای گرم و بعضاً استفاده از آنها علیه معلمان، کارکنان و دانش‌آموزان دیگر است.»[1]

توسعه نابرابری و فقر

دراین باره تنها به‌نقل گزارش نهاد توسعه انسانی سازمان ملل اکتفا می‌کنیم:

«براساس گزارش نهاد توسعه انسانی سازمان ملل (یو.ان.اچ.دی.آر) نابرابری‌های اجتماعی در زمینه درآمد و استانداردهای زندگی در سال‌های اخیر گسترش شگرفی یافته است. براساس این گزارش (به نقل از شبکه جهانی اینترنت) ۳/۱ میلیارد نفر از جمعیت روزانه کمتر از یک دلار درآمد دارند و این در حالی است که ۲۰۰ ثروتمند جهان در بین سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸ ثروت خالص خود خود را به دو برابر افزایش داده و آن رابه یک تریلیون دلار رسانده‌اند. نکته قابل توجه اینجاست که تنها ۳ میلیاردر بزرگ جهان به تنهایی درآمدی بیشتر از درآمد کل

۱- بحران جامعه مدرن، ص ۸۷

کشورهای توسعه نیافته با ۶۰۰ میلیون نفر جمعیتشان دارند. براساس این گزارش، ۸۴۰ میلیون نفر در جهان دچار سوءتغذیه هستند و نزدیک به یک میلیارد نفر با سختی و مشقت آذوقه خود را تامین می‌کنند. بیش از ۸۸۰ میلیون نفر در جهان از امکانات درمانی محرومند و ۶/۲ میلیارد نفر هیچ‌گونه دسترسی به امکانات اولیه بهداشتی ندارند. این گزارش می‌افزاید که فاصله بین فقرا و اغنیا به جای کم شدن به سرعت در حال گسترش است. فاصله درآمدی بین مردم ثروتمند و فقیر جهان در سال ۱۹۹۷، ۷۴ به یک بود، در حالی که این فاصله در ۱۹۹۰، ۶۰ به یک و در سال ۱۹۶۰، ۳۰ به یک بود. ثروتمندان جهان، ۸۶ درصد درآمد سرانه جهان و ۸۲ درصد از بازارهای صادرات جهان را در کنار ۶۸ درصد از سرمایه‌گذاری‌های خارجی و ۷۴ درصد از خطوط تلفن جهان را در اختیار دارند. آنان که در فقیرترین کشورهای جهانی زندگی می‌کنند، از این میزان فقط یک درصد سهم دارند. این آمار فقط نشانگر تفاوت‌های اقتصادی این کشورها است و این در شرایطی است که فاصله اجتماعی این دو گروه از مردم جهان نیز بسیار عظیم است. حتی در کشورهای ثروتمندی مثل ایالات متحده، فقرا فقیرتر شده‌اند و درآمدهای سرانه آنها آفت شدیدی کرده است و همین وضعیت در آلمان و انگلیس نیز به چشم می‌خورد.»[۱]

آینده تجدّد

جهان به کدامین سو می‌رود؟، آیا آینده‌ای برای بشریت وجود دارد؟، تمدن جدید تا به کجا پیش خواهد رفت؟ اینها و دیگر سئوال‌های مشابه، در اذهان بسیاری از کسانی که به عمق و ماهیت ویرانگر تجدد و تمدن جدید، رسوخ کرده‌اند، جولان دارد:

۱– ماهنامه صبح، شماره ۱۰۱، سوم شهریور ۱۳۷۸

«در آغاز دهه هفتاد (۱۹۷۰)، یکی از سران عمده صنعت ایتالیا، پس از آن که گفتگوها و اشاره‌هایی پی‌درپی و هشدارهای تازه آغاز شده در مورد آلودگی‌های محیط‌زیست و خطر کنونی و آینده آن برای سلامت جسم و جان انسان و گیاه و جانوران و سراسر زمینی ــ که این موجودات در آغوش آن زیست می‌کنند ــ به اوج خود، رسید، اقدام به کار جالب و جدیدی کرد و آن، این بود که صدتن از بزرگترین دانشمندان جهان امروز را دعوت کرد تا گزارشی از آنچه فکر می‌کنند جهان تا پایان سده بیستم به خود خواهد دید، فراهم آورند. براثر این اقدام، انجمنی پدید آمد که به »باشگاه رم» معروف گردید و مجموعه‌ای از بحثهای آن دانشمندان در کتابی با عنوان »حدود رشد و نمو» ــ که گردآورنده آن پروفسور «دنیس میدور» سرپرست مؤسسه تکنولوژی »ماساچوست» بود ــ درج و منتشر شد. دانشمندانی که در «باشگاه رم» گرد آمدند تا اوضاع و احوال جهان را در خلال واپسین سالهای سده بیستم، مطالعه کنند، تحول و تطور پنج متغیر عمده را در سه دهه واپسین این سده به یاری مغزهای الکترونیک مورد توجه قرار دادند. این پنج متغیر، عبارت بود از:

۱ــ افزایش جمعیت
۲ــ منابع طبیعی
۳ــ غذا و تولیدهای زراعی
۴ــ تولیدهای صناعی
۵ــ آلودگی محیط‌زیست

خلاصه آنچه این دانشمندان از مطالعات خود در این زمینه به دست آوردند این بود که جهان به سوی فاجعه‌ها و سانحه‌هایی پیش می‌رود که بشریت در طول تاریخ خود با نظایر آن، روبرو نبوده است و در افق آینده بشر، هرگز نشانه‌هایی دیده نمی‌شود که موجب امیدواری یا خوش‌بینی باشد. برعکس انسان باید منتظر دورانهای تاریکی در تاریخ

خود باشد که در سده‌های میانه نیز مانند آن وجود نداشته باشد.»[۱]

«در کتابچه‌ای با عنوان »آیا در واپسین روزها زندگی می‌کنیم؟» ــ که آمباسادور کالج کالیفرنیا آن را در سال ۱۹۸۲ منتشر کرده است ـ این پرسش مطرح شده است که چگونه می‌توان یقین داشت که این نسل، متعلق به واپسین دوره تاریخ است؟ در پاسخ این پرسش می‌خوانیم که اوضاع جهان هر چه بیشتر به سوی بی‌قراری و بی‌عدالتی و عدم ثبات و ناهنجاری می‌رود؛ بی‌اعتمادی نسبت به پیش‌بینی‌های بدبینانه درباره پایان یافتن جهان، کمتر می‌شود چنان که این روزها، اندیشه درباره امکان این واقعیت که بزودی کار جهان پایان می‌پذیرد، دیگر از جانب پیام‌آوران دروغین مانند گذشته و جادوگران و ستاره‌شناسان و پیشگویان مذهبی، ابراز نمی‌شود بلکه این بار، بسیاری از اندیشمندان با اعتبار و سیاستمداران کهنه‌کار و دانشمندان صاحب اشتهارند که در این باره هشدار می‌دهند و وقوع خطری را پیش‌بینی می‌کنند که بسیار نزدیک است و در صورت بی‌تفاوت ماندن انسان‌ها در برابر آن و عدم چاره‌اندیشی و اقدامی برای دفع و رفع آن، آن را بدیهی و حتمی می‌دانند. تنی چند از رهبران جهان کنونی، صریحا گفته‌اند که اگر ما نتوانیم دشواری‌ها و مسائل کنونی جهان از قبیل جنگ، افزایش جمعیت و آلایش محیط‌زیست را چاره کنیم، شمارش معکوس پایان‌یابی واپسین روزهای زندگی آدمی بر این کره خاکی آغاز خواهد شد.»[۲]

روژه دوپاسکیه، کتابش را با عنوان »اسلام و بحران عصرما»، چنین آغاز می‌کند:

«از بحرانی که گریبانگیر دنیای متمدن شده، هیچ امری در امان نمانده است. حتی کار به جایی رسیده که تنها از بحران دنیای متمدن

۱- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۳۲۷

۲- جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص ۴۰۲

سخن گفتن خطاست. زیرا ابعاد این بحران، مجموعه جهان را در برمی‌گیرد و چهره مصیبت‌بارش هر روز بیشتر آشکار می‌شود و دلهره‌ای پرمایه‌تر و ژرف‌تر را سبب می‌گردد»[۱]

اجازه بدهید جمع‌بندی این فصل را برعهده آقای توین‌بی، متفکر و مورخ نقاد تمدن جدید، بگذاریم:

«آنها [مورخان آینده] احتمالاً درباره این عصر چه خواهند گفت؟ به گمان من آنها خواهند گفت که واقعه بزرگ قرن بیستم، ضربه تمدن غرب به تمام جوامع زنده دیگر جهان آن روز بود. درباره این ضربه خواهند گفت که آن قدر نیرومند و نافذ بود که زندگی تمام قربانیان خویش را واژگون و پشت ورو کرد. بر رفتار، طرز نگرش، احساسات و اعتقادات افراد انسانی اعم از مرد، زن و کودک، چنان اثر کرد و تارهای روح بشر را چنان به جنبش درآورد که هیچ نیروی مادی خارجی صرف ـ هر قدر هم که سنگین و وحشت‌زا بوده باشد ـ نتوانسته است، چنین کند»[۲]

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ طرح ابعاد بحران غرب از زبان غربی‌ها نه از این بابت است که هر مطلبی تا به غرب و غربی مستند نشود، صحت و حقیقت ندارد! بلکه یکی از آن جهت که اقرار و اعتراف خود غربی‌ها در باب تمدنشان، به حکم «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز» سندی قابل اعتماد در نقد و بررسی تجدّد است. دیگر آن که عده‌ای از اندیشمندان غربی به دلیل ارتباط تنگاتنگ با این تمدن به نقد و تحلیل‌های روشنی دست یافته‌اند که دریافت مستقیم و بلاواسطه آنها برای بسیاری از ما بسی دشوار است، و ما به حکم توصیه‌های دینی‌مان، موظف به اخذ سخنان حکیمانه ـ بعد از احراز انطباق آنها با موازین قرآن و سنت ـ از هر کسی هستیم.

[۲]ـ قانون انتروپی، دومین قانون ترمودینامیک است. این قانون بیان می‌کند که

۱- اسلام و بحران عصر ما، ص ۱۷

۲- تمدن در بوته آزمایش، ص ۲۰۲ / درباره «بحران تجدد» همچنین ر.ک به: ظهور و سقوط مدرن / جهان در سراشیبی سقوط، ص ۲۳

ماده و انرژی فقط در یک جهت، تغییر می‌کند: یعنی از صورت قابل استفاده به صورت غیرقابل استفاده، یا از قابل دسترسی به غیرقابل دسترسی یا از نظم به بی‌نظمی.

پیوست – ۳

تأملی درباره بی‌طرفی تکنولوژی

- تکنولوژی جدید، تکامل یا تبدل ماهوی؟
- تکنولوژی و فرا رخسارها
- دین، ابزارها و شیوه‌ها
- چهره نامریی ابزاری به نام تلویزیون
- واعظان تلویزیونی
- تلویزیون و دمکراسی

وَاَلبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ باذْن رَبَّه وَالَّذی خَبُثَ لایَخْرُجُ اَلّانَکداً[۱]

و زمین پاک گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید،
و آنچه پلید است جز [حاصلی] ناچیز برنیاورد.

تکنولوژی جدید، تکامل یا تبدل ماهوی؟

آیا تکنولوژی جدید، تداوم طبیعی و بلکه تکاملی تکنولوژی قدیم است که هر دو ماهیتی واحد دارند اما یکی ساده‌تر و دیگری پیچیده‌تر است؟[۱] آیا تراکتور، ادامه طبیعی و کمال‌یافته گاوآهن؛ ماشین ادامه اسب و گاری؛ روزنامه ادامه کتاب؛ و تلویزیون، ادامه منبر و تریبون است؟

پاسخ عموم افراد ـ اعم از خواص و عوام ـ به این سئوال، مثبت است، به همین جهت، هرگاه از ضایعات تکنولوژی جدید سخن گفته می‌شود، دلیل آن، بد استفاده کردن و جهت‌گیری غلط متولیان، عنوان می‌شود و کمترین تردیدی درباره ماهیت و کارکرد خود تکنولوژی وجود ندارد. درباره کلیت تمدن جدید هم ـ اعم از علم و تکنولوژی و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، آموزشی و اداری آن ـ همین نگرش وجود دارد. بدین توضیح که گمان می‌شود همه کاستی‌ها و کژی‌ها و ناراستی‌های حاصله از این تمدن، مربوط به فقدان ایمان و انگیزه صحیح و سالم در کسانی است که این ابزارها را در اختیار دارند و بر ساختارها،

۱- اعراف / ۵۸

حکومت و مدیریت دارند و چنانچه در سطح اداره‌کنندگان و اهداف و جهت‌گیری‌های کلان، تغییر صورت بگیرد، نتایج به‌دست آمده، کاملا مثبت خواهد بود و بلکه بهتر از ابزارها و سازوکارهای سنتی، می‌توان به بسط فضایل و ارزش‌های دینی و تحقق مدینه فاضله، نایل آمد.

به بیان دیگر، فی‌المثل درباره رسانه دیداری (سینما و تلویزیون)، باور شایع این است که این ابزار به مثابه مرکب راهوار و زین‌کرده‌ای است که در میدان عمل حضور دارد و منتظر سوار خود است، حال اگر سوار، فردی فارغ از تعهدات دینی باشد، مرکب مزبور با تحریک او به حرکت در می‌آید و به مسیر دلخواه او روانه می‌شود و اگر سوار، متعهد به اصول و احکام دینی باشد، همین مرکب با همان سهولت، در جهت خواست و تمایل او به حرکت خواهد افتاد. بنابراین، یک جامعه دینی همان قدر می‌تواند از سینما و تلویزیون در جهت تحقق اهداف خود استفاده کند که یک جامعه لاییک و پشت‌پازده به هرگونه بینش و تعهد دینی و اخلاقی، اما واقعیت این است که این تلقی از تمدن جدید و سازوکارهای آن، شتابزده و ناشی از بی‌اطلاعی نسبت به تبعات و کارکردهای ممتدّ آن در جوامع تکنولوژیک است.

تکنولوژی و فرا رخسارها

تلقی دیگر آن است که علم و تکنولوژی و کلیه ساختارهای ناشی از تمدن جدید، هم به دلیل مبادی و مبانی‌ای که محرک ایجاد و اختراع آنها بوده است و هم به جهت شاکله و نوع کارکردهایشان، حامل گرایش‌ها و کشش‌های خاص خود هستند که با برخی از مبانی و اهداف فکری و اعتقادی، سازگاری بیشتر دارند تا برخی دیگر:

«فقط کسی که اطلاع چندانی از تاریخ تکنیک ندارد، می‌تواند بر این باور باشد که تکنیک فاقد جهت ولذا خنثی و بی‌طرف است... هر تکنیکی منطق خاص خود را دارد و دارای فرارخسار و سیمایی درونی و چهره‌ای نامریی است و بر آن است که آن را باز و شکوفا سازد و نقاب

از استعاره خود بردارد.»[۱]

البته ظاهراً دلیلی بر این مسأله که ما با جبر تکنولوژیک، مواجه هستیم و گرایش‌های موجود در تکنولوژی‌های جدید، ذاتی آنها و غیرقابل انفکاک است، وجود ندارد، اما مساله این است که چون کارکردها و اقتضائات [و نه الزاماً ذاتیات] درونی و ماهوی آنها، به سمت و سوی ویژه‌ای گرایش دارند، بنابراین، نمی‌توان آنها را بی‌طرف تلقی کرد و با ساده‌انگاری به سراغ آنها رفت.

ممکن است عده‌ای چنین استدلال کنند که انسان، موجودی است مختار و صاحب اراده که اراده او می‌تواند بر هر شرایطی فایق آید، بنابراین، اگر تکنولوژی، واجد گرایشهایی ویژه و غیرجبری باشد، آدمی می‌تواند بر آن چیره شود و در جهت اراده مثبت و سازنده خود از آن بهره ببرد. در پاسخ به این استدلال، باید گفت که اگرچه اراده آدمی می‌تواند بر همه اقتضائات و شرایط و جبرهای عارضی، فایق آید اما این بدان معنا نیست که نوع انسان‌ها و بلکه اغلب افراد، در میدان عمل می‌توانند فارغ از همه کشش‌ها و شرایط جانبی، اراده مستقل خویش را اعمال نمایند و لذا هیچ‌گاه نباید نگران شرایط، زمینه‌ها و عوامل موثر دیگر بود. بسیاری از آموزه‌های دینی به خصوص در عرصه‌های تربیتی (ضمن اذعان به اراده انسان‌ها)، نظر به زمینه‌ها و شرایط دارند و انسان‌ها را از ورود به میدان‌هایی که موجب تضعیف اراده آنها و تقویت ابعاد نفسانی آنها می‌شود و آنان را به مرزهای خطر و حرام نزدیک می‌کند ـ حتی اگر همیشه منجر به وقوع در حرام نشود ـ برحذر می‌دارد. توصیه‌هایی چون نرفتن به محیط‌های آلوده به گناه، اجتناب از شبهات و... ناظر به همین موضوع است.

بر این اساس، اگر ثابت شود میل و کشش یک ابزار، ساختار و

---

۱ – زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۷۷

ظرف، به محتوا و مظروف خاصی بیشتر است و طبع و کشش اوّلی آن، در سمت و سوی مقاصد و اهداف دینی نیست، دین نمی‌تواند نسبت به آن، موضعی بی‌طرفانه داشته باشد و متدینان را ـ اگرچه در حدّ کراهت ـ از نزدیک شدن به آن، برحذر ندارد.

دین، ابزارها و شیوه‌ها

پذیرش نظریه سیرخطی پیشرفت و تجربی دانستن علوم و فنون معیشت، منشأ این دیدگاه بوده است که دین و شریعت، نسبت به روشها و ابزارها، اغلب نظر خاصی ندارد و این امور را به عنوان منطقه فراغ، بر عهده عقل و تجربه بشری قرار داده است و آنچه دین می‌خواهد، تأمین ارزش‌ها و اهداف مورد نظر است؛ اما با رد نظریه ترقی و اثبات توقیفی بودن علوم و فنون معاش، این دیدگاه، مورد تردید جدی قرار می‌گیرد و روشن می‌شود که انبیا و شرایع الهی به ظروف و شیوه‌ها و ابزارها نظر داشته‌اند و بلکه معلم، سازنده و مبتکر شیوه‌ها و ابزارهای مورد نظر دین، بوده‌اند و به دلیل علم کامل نسبت به ماهیت امور و پدیده‌ها، به سراغ بسیاری از شیوه‌ها و ابزارها نرفته‌اند و بشر را به نحو حرمت یا کراهت، از آنها نهی کرده‌اند:

قالَ الصّادقُ علیه السلام: اَوْحَی اللّهُ الی نَبیٍّ مِنَ الْاَنْبیاء: قُلْ لِلْمُؤْمنینَ لایَلْبسُوا لباسَ اَعْدائی وَ لایَطْعَموُا مَطاعمَ اَعْدائی وَ لایَسْلُکوُا مسالکَ اَعدائی فَیکونُوا اَعدائی کما هُم اَعدائی[1]

امام صادق علیه السلام: خداوند به یکی از پیامبران وحی نمود که به مؤمنان بگو: جامه‌های دشمنان من را نپوشند، غذاهای آنها را نخورند و شیوه‌های آنها را [در امور مختلف] به کار نگیرند که در این صورت مانند

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۲/ قصص الانبیای راوندی، ص ۲۷۸ / الاثناعشریه، ص ۱۵۸ / برای توضیح بیشتر پیرامون این روایت ر.ک به همین کتاب ص ۱۹۹

آنان، دشمن من می‌شوند.

متأسفانه این ذهنیت که دین درباره شیوه‌ها و اَشکال امور، نظری خاص ندارد و آن را به عقل بشری واگذار کرده است، یکی از علل جدی انفعال ما در برابر غرب و دنیای جدید بوده است. چنین دیدگاهی مانع از آن شد تا دریابیم غرب چه دگرگونی‌هایی در اموری چون زبان، معماری، شهرسازی، لباس، نظام آموزشی و حتی شیوه حکومتی ما [جمع بین اسلام و دمکراسی!] به وجود آورده است. این ذهنیت، غافل از آن است که همپای با محتوا، اشکال و شیوه‌ها نیز باید اصالت خود را داشته باشند و محتوا و مظروف، ارتباطی تنگاتنگ با اشکال و ظروف دارند و هر ظرفی، مظروف خود را می‌طلبد.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره اهمیت عمامه، احادیثی نقل شده است که بیانگر اهتمام اسلام به شکل و صورت امور، همپای با محتواست:

قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله:

اَلْعَمائمُ وَقارٌ للْمُؤْمن وَ عزٌّ للْعَرَب، فَاذا وَضَعَت الْعَرَبُ عَمائمَها وَضَعَتْ عزَّها[1]

عمامه‌ها، مایه وقار مؤمن و عزت عرب است، پس هرگاه عرب، عمامه‌ها را به کناری نهاد، عزتش را از دست داده است.

لاتَزالُ اُمَّتی عَلَی الْفطْرَة ما لَبسُوا الْعَمائمَ عَلَی الْقَلانس[2]

امت من، تا آنگاه که عمامه بر روی عرقچین می‌پوشد، بر فطرت [و اَصالت دینی‌اش [باقی است.

یکی از صاحب‌نظران در این باره می‌نویسد:

۱- کنزالعمال، ح ۴۱۴۷ / همچنین ر.ک به وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۵۷ / مکارم الاخلاق، ص ۱۱۹

۲- کنزالعمّال، ح ۴۱۱۴۸ و نیز ر.ک به ح ۴۱۱۴۲

«مشخصه لباسهای اسلامی مردانه، عمامه است که حدیثی در باب آن می‌فرماید: جامعه اسلامی مادام که مردان آن عمامه بر سر داشته باشد، گمراه نخواهد شد... بر سرگذاشتن عمامه به یک معنا، کنایه از این است که باید گردن فراز داشت و از وظیفه‌ای که به عنوان خلیفه خداوند بر دوش انسان است، غافل نبود. مشکل می‌توان با در تن داشتن لباس‌های سنتی اسلامی، اعم از این که »عبا» یا «عبائه» بوده باشد یا «جلابه» یا «شلوار» و یا اشکال و اجزای دیگر نظایر آن، لاادری یا ملحد بود... کنار گذاشته شدن لباس‌های سنتی اسلامی، همچون از دست رفتن معماری و بافت شهری سنتی اسلامی، [به خاطر هجوم تجدّد] به معنای ضایعه و خسرانی بزرگ برای تمامیت و جامعیت تمدن اسلامی است که مسلمین از ابتدای تاریخ اسلامی، در بطن و آغوش آن، زیسته و تنفس کرده‌اند.»[۱]

بحث درباره بی‌طرفی یا جهت‌داری تکنولوژی بود. گفتیم هر ابزار و تکنولوژی، اقتضائات و الزامات خاص خود را دارد. هر نوع تکنولوژی با ورود به محیط یک جامعه، موجد تحولاتی متناسب با کارکرد خویش می‌شود. این تحولات اعم از فنی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خواهد بود. فی‌المثل آیا وضعیت معماری، شهرسازی، مشاغل، زیست‌محیطی، سلامتی و حتی خصلت‌های معاشرتی و اخلاقی و فرهنگی جامعه‌ای که وسیله نقلیه‌اش اسب و گاری است با جامعه‌ای که اتومبیل است، عین یکدیگر است و تفاوتشان تنها در سرعت تردد و کیفیت مرکبهایشان است؟[۲]

آیا انقلاب الکترونیکی، تنها در سرعت چرخش امور، تغییر ایجاد می‌کند یا آن که موجد تغییرات بسیار گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... می‌شود:

۱- جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۱۶۲

«من به سه خطر مهمی که انقلاب الکترونیکی برای بشر خواهد داشت اشاره خواهم کرد. خطر نخست جنبه نظامی دارد، بدان علت که صحنه جنگ، بویژه در جنگ اتمی، کاملاً خصلت »اطلاعاتی» و «خودکار» خواهد داشت. امروز تلاش وسیعی برای پیشرفت امور نظامی می‌شود و به این امور بیش از مسائل دیگر اولویت می‌دهند. من در جای دیگر اشاره کرده‌ام که هدف‌گیری با کلاهک اتمی روزی آن قدر دقیق خواهد شد که وارد کردن »ضربه اول» وسوسه‌انگیز خواهد گشت. این واقعیت هم به نوبه خود دردآور است که وقتی حتی کامپیوتر به اشاره انسانی، موشک را رها کرد، دیگر بشر روی آن کنترل نخواهد داشت و زمام کار به دست کامپیوتر خواهد افتاد و انسان به برده آن تبدیل خواهد شد.

خطر دوم: خیل عظیم کارگران و کارمندانی است که در صنعت، بانک، خدمات، و ادارات کار می‌کنند. اینان با «هجوم پولکها» بیکار خواهند شد. نظریه‌ای که می‌گوید میکروالکترونیک مشاغل تازه‌ای برای بیکارشدگان ایجاد می‌کند شاید تنها رویایی بیش نباشد و واقعیت هرگز تحقق پیدا نکند، حتی اگر در واقعیت هم مشاغل تازه‌ای ایجاد شود، فراخور بیکارشدگان نیست. بی‌شک با هجوم پولکها، بیکاری بنیادی و گسترده‌ای همه‌جا را فرا خواهد گرفت و آثار اجتماعی و سیاسی آن تعیین‌کننده خواهد بود. کشورهای فقیر، جوانان، و اقلیتهای هر کشور، همچنین توده‌های وسیع محرومان، بیش از همه از این بیکاری انبوه آسیب خواهند دید و در نتیجه می‌توان پیش‌بینی کرد که آنها با تمام توش و توان خود با این تبعیض مبارزه خواهند کرد و تنشهای اجتماعی و سیاسی شدت خواهد گرفت...

سومین خطر واقعی که ما را تهدید می‌کند، تعارض میان شمال و جنوب [به دلیل ثروت‌های هنگفتی که از رهگذر انقلاب الکترونیکی عاید کشورهای شمال می‌شود و کشورهای جنوب باز هم فقیرتر

می‌شوند] است که به نظر من سرچشمه بی‌ثباتی و بحـران جهـان کنـونی ماست. اگر این جدایی به صـورت شـکافی عمیـق و پرناشـدنی درآیـد، بی‌گمان به فاجعه تبدیل خواهد شد.»[۱]

چهره نامریی رسانه‌ای به نام تلویزیون

نیـل پسـتمن،[۳] نویسـنده آمریکـایی و منتقـد هوشـمند تمـدن تکنولوژیـک، دربـاره اقتضـائات و الزامـات ناشـی از هـر تکنولـوژی، می‌نویسد:

«اگر در یک محیط‌زیست، راه را برای ورود حشـراتی بـاز کردیـد، نمی‌توانید بگویید اتاقی دارم به اضافه حشره. با کم و یا اضافه شدن یک عنصر اساسی، اصولا کیفیت و فرم زنـدگی نیـز فـرق مـی‌کنـد. درسـت همین‌گونه است ورود و دخول یک تکنولوژی به درون یک زندگی. ایـن تکنولوژی، چیزی را کم و یا زیاد نمی‌کند، بلکه اصولا شرایط جدیدی را می‌آفریند و همه چیز را عوض می‌کند. اروپای سـال یکهـزار و پانصـد، درست پنجاه سال بعد از اختراع صنعت چاپ، اروپـای قبـل بـه عـلاوه تکنیک چاپ نبود، بلکه اصولا یک اروپای دیگر شده بود. بعد از ظهـور و رواج تلویزیون، ایالات متحده آمریکا، همان آمریکای سابق به اضـافه تلویزیون نبود؛ بلکه همین تلویزیون در هر عرصه زندگی، در هر خانـه، در هر مدرسه، و در هر شاخه صنعت، رنـگ جدیـد و شـرایط معیشـتی جدیدی آفریده بود.»[۲]

پستمن، دگرگونی‌های ایجاد شده در جامعه آمریکا را بـر اثـر ورود تلویزیون، در ابعاد مختلف بررسی و تحلیل کرده است. او قویاً به رد این گمان رایج و شایع می‌پردازد که رسانه‌های جدید از جملـه تلویزیـون،

۱- جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۷-۶

۲- تکنوپولی (سیطره فرهنگ بر تکنولوژی)، ص ۳۵

تداوم تکاملی خطابه و کتابت است:

«تلویزیون، نه ادامه دهنده فرهنگ کتابت است و نه گسترش‌دهنده و وسعت بخشنده آن، بلکه نقش یک مهاجم به فرهنگ کتابت را دارد.»[۱]

ما در این بخش، به نقل فرازهایی از تحلیل آقای پستمن پیرامون کارکرد تلویزیون در جامعه آمریکا و تحولات ناشی از آن، در سه بخش آموزش، تبلیغات مذهبی و انتخابات می‌پردازیم.

وی درباره تفاوتهای تعلیم و تربیت مدرسه‌ای با تعلیم و تربیت تلویزیونی، با اشاره به یک سریال سرگرم‌کننده تلویزیونی (سال ۱۹۴۹ م) که برای خود رسالت آموزشی برای کودکان قائل شده بود، می‌نویسد:

«سه‌سام استریت، به عنوان مددکاری پرذوق و با نشاط، برای حل مشکل روزافزون آموزش قرائت کودکان آمریکایی، تجلی کرد و همزمان به نظر رسید وسیله خوبی برای تشویق کودکان به حضور در کلاس درس باشد. اما امروز دریافته‌ایم که سه‌سام استریت به گونه‌ای کودکان را برای حضور در کلاس درس تشویق و تحریک می‌کند که برنامه کلاس درس و آنچه در مدرسه جریان می‌یابد، به گونه‌ای باشد که در برنامه تلویزیونی اجرا می‌شود. به عبارت دیگر، امروزه می‌دانیم این سریال روشها و اندیشه‌های متداول تشکیل کلاس درس را به گور می‌سپرد. در حالی که کلاس درس، مکانی است با داد و ستدهای اجتماعی، جایگاه مقابل صفحه تلویزیون، مکانی است خصوصی. در حالی که در کلاس درس از آموزگاران می‌توان سئوال کرد و از او برای بهتر فهمیدن کمک گرفت، امکان سئوال از صفحه تلویزیون، وجود ندارد. در حالی که در مدرسه، مسئله اساسی، رشد زبان محاوره و پرورش گویش است، تلویزیون از بیننده خردسال خود، فقط بذل توجه می‌طلبد. در حالی که رفتن به مدرسه از طرف قانون‌گذار، اجباری شناخته شده است، حضور

---

۱ – زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۷۶

در برابر صفحه تلویزیون عملی است در چارچوب آزادی‌های فردی. نکته دیگر این که در کلاس درس، در صورت تمرّد از دستور معلم، امکان جریمه و تنبیه وجود دارد، ولی عدم توجه به تلویزیون، مستوجب مجازات نمی‌شود. نکته دیگر این که رفتار کودک در مدرسه منجر به درک ظرافتها و رعایت آیین‌های رفتار اجتماعی می‌شود و او را برای شرکت در اجتماع آماده می‌سازد، اما حضور در برابر صفحه تلویزیون، مستلزم رعایت هیچ ضابطه اجتماعی نیست؛ زیرا تلویزیون هیچ مفهومی از رفتار اجتماعی ندارد. در حالی که شوخی و خنده در کلاس درس وسیله‌ای است در خدمت هدف، در تلویزیون، وظیفه اصلی و تنها رسالت است و هدف نهایی تلقی می‌شود. علی‌رغم همه اینها، نباید به سه‌سام استریت و بعدها به شاخه منشعب از آن، کمپانی الکتریکی، خرده گرفت و این اتهام را وارد کرد که این برنامه، روش‌های سنتی کلاس درس را، با تبدیل کردن کلاس درس به مکانهای قهقهه، نابود کرده است. اگر کلاس درس که باید محیطی باشد برای آموزش، به مکانی تبدیل شده است مخصوص شادی و سرگرمی، باید اعلام جرم را متوجه مخترع تلویزیون کرد نه کمپانی تلویزیون کودکان.»[1]

واعظان تلویزیونی

پستمن، معتقد است تلویزیون بر خطابه‌های مذهبی و تبلیغات دینی نیز اثر مخرب خود را گذاشته و اقتضائات خود را بر این عرصه نیز تحمیل کرده است:

«سخنگویان مذهبی تلویزیونی هنوز به طور جدّ این موضوع را مورد بررسی قرار نداده‌اند. آنها بر این باورند که آنچه را که قبلاً در کلیسا، در زیر یک چادر و خیمه، یا در ارتباط مستقیم و حضوری با

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۷۷

مردم خود انجام می‌دادند، می‌تواند عیناً در تلویزیون اجرا شود؛ بدون آن که خصلت صیرورت مذهبی آن تغییر یابد.»[۱]

وی آنگاه با اشاره به اظهار نظر یکی از کشیش‌ها مبنی بر این که: «ابلهی و دیوانگی است اگر کلیسا نخواهد با این قوی‌ترین وسیله و ابزار تعلیم و آموزش و پرورش در آمریکا سروکاری داشته باشد»، می‌نویسد:

«در ورای همه اینها یک ساده‌لوحی بارز تکنولوژیک قرار دارد. اگر ارتباط و وسیله ارتباطی، ثابت نیست و تغییر می‌کند، پس قطعا پیام و آنچه از طریق این ابزار متبادل می‌شود نیز نمی‌تواند [عین] همان باشد و تغییری در آن روی ندهد... از مهم‌ترین عناصر اولیه و پایه‌ای یک برنامه آیینی ـ مذهبی، این است که فضایی که این برنامه در آن اجرا می‌شود، از نوعی قداست معنوی و ماورای مادی ویژه‌ای برخوردار باشد. دیر و کنشت و کلیسا [و مساجد] مکانهای طبیعی و خاصی هستند که از اصل و اساس برای انجام آیین‌های مذهبی، ساخته و متناسب با آن آیین‌ها پرداخت و آذین‌بندی شده‌اند، به گونه‌ای که هر چه در آن مکانها رخ دهد، خود یک حال و هوای مذهبی و تأثیری ماورایی پیدا می‌کند.. [این مکانها اقتضائات خاصی را دارند] مثلا در چنین مکانی نباید چیزی خورد یا لازم است در گفتگوها مراقب بود، بعضی موضوعات یا بعضی کلمات را بر زبان نیاورد. شاید لازم باشد کلاهی یا عرقچینی بر سر بگذاریم یا در حالات خاصی خم شویم، زانو بزنیم، ایستاده و در سکوتی مطلق، به نقطه‌ای خیره شویم، یا چشمها را ببندیم. به‌طور کلی مجموعه حرکات ما باید نظام و ساختاری داشته باشد متناسب و هماهنگ با شرایط »آن جهانی این مکان». وقتی که یک برنامه مذهبی را در تلویزیون ضبط می‌کنند، هیچکدام از اینها که بر شمرده شد رعایت نمی‌شود. ما نیز هیچ کدام از این رفتارها را هنگام تماشای یک آیین

۱- همان، ص ۲۳۴

مذهبی از تلویزیون انجام نمی‌دهیم. همه کارها و حرکات‌مان چه اعمال عادی و چه اعمال و رفتار غریزی، خواه در اتاق نشیمن، خواه در اطاق خواب، خواه در آشپزخانه و خواه در راهرو، تغییری نمی‌کند. خواه یک برنامه مذهبی از تلویزیون پخش شود، خواه برنامه‌ای از سریال دالاس، و خواه یک شوی تفریحی و ... . هر کس همه کار می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، به حمام می‌رود، لم می‌دهد، پا روی میز می‌گذارد و با دیگری حرف می‌زند و همه چیز می‌گوید، خلاصه همه آن کارهایی را می‌کند که در مواقع دیگر نیز انجام می‌داد و این همه در حالی است که تلویزیون، برنامه مذهبی پخش می‌کند. همان‌طور که یک چنین اجرای مراسم مذهبی در تلویزیون، نمی‌تواند بینندگان خود را به حال و هوایی بکشاند و به دنیایی از قداست و معنویت سوق دهد و احساس »آن جهانی» به آنان القا کند، همانطور هم نخواهد توانست تاثیر سازنده‌ای را برای پرورش روحیه و تربیت دل و جان، آن‌گونه که شایسته یک واقعه و رویداد و اجرای یک قطعه مذهبی و غیرعوامانه است، برای مخاطب‌ها و تماشاچیان در پی داشته باشد.

افزون بر همه اینها، صفحه تلویزیون، خود دارای ماهیتی ذاتی و برخوردار از گرایشی نیرومند به روان‌شناسی »این جهانی» است. ذهن و روح ما و خاطره ما آنچنان از برنامه‌های عادی و روزمره و سرگرم‌کننده و تبلیغات تجاری و انواع فیلم‌های تفریحی، انباشته و اشباع شده است که اصولا مشکل می‌توان تصور کرد که قادر باشیم تلویزیون را از ساختار و خصلت غیرروحانی آن خارج کنیم و به آن، هاله قدس و ویژگی معنوی ببخشیم. تبدیل شکل »این جهانی» تلویزیون به شکلی «آن جهانی»، متناسب با معنویت و قداست مذهبی، چگونه ممکن است؟ تماشاچی نیز می‌داند که تنها با فشردن یک دکمه، می‌تواند هر لحظه که اراده کند از «آن جهان» به »این جهان» و از قداست به روزمرگی بازگردد و به جای مراسم مذهبی، یک مسابقه هاکی، پیام بازرگانی، یا

کارتون را بر صفحه تلویزیون ظاهر سازد. نه فقط این، بلکه غالباً، هم قبل و هم بعد از برنامه مذهبی در تلویزیون، آگهی‌های تجاری، اعلام برنامه، مشتی بی‌شمار از تصاویر غیردینی و گفتگوهای عادی و عامیانه پخش می‌شود؛ به گونه‌ای که پیام اصلی صفحه تلویزیون، در وعده و وعید و اعلام پیوسته و لاینقطع سرگرمی خلاصه می‌شود... . وعاظ تلویزیونی، همه اینها را می‌دانند. آنان می‌دانند که برنامه‌های مذهبی‌شان نه تنها وقفه و تغییر در تلویزیون انتفاعی و تجاری وارد نمی‌سازد، بلکه همین برنامه‌های آنان نیز خود جذب این وسیله بازرگانی شده و در آن هضم می‌شوند. اغلب این برنامه‌های مذهبی هیچگاه در ساعات سنتی روزهای یکشنبه از تلویزیون پخش نمی‌شوند. تنی چند از مشهورترین و محبوب‌ترین وعاظ، حتی آماده‌اند که برنامه‌ها و مطالبی از موضوعات و رویدادهای مادی و «این جهانی» را چاشنی و ضمیمه برنامه‌های خود سازند. زیرا عقیده دارند که در آن صورت، برنامه می‌تواند جاذبه‌های یک شو را پیدا کند و در نتیجه به یک نمایشنامه یا «شو»ی مذهبی تبدیل شود.»[۱]

یکی از الزامات تلویزیون، همراه و همرأی شدن برنامه‌سازان و گویندگان و تهیه‌کنندگان و ... با ذائقه عامه مردم و تنزل دادن ارزش‌ها و اعتقادات، به سطح خواست‌ها و تمایلات آنهاست تا بدین وسیله مخاطبان بیشتری پیدا کنند و وقتی کشیش یا روحانی‌ای می‌خواهد خطابه و وعظش را از طریق این تکنولوژی، ارائه نماید، اغلب ناخواسته و شاید بعدها با اراده و رغبت، تن به این الزام می‌دهد:

«اگر کسی انتظار داشته باشد که این »تله واعظ»)ها [واعظ از راه دور] مطلب تعرض‌آمیزی یا اشاره‌ای درباره ثروتمندان و اغنیا روا دارند یا اشکالات ورود آنان را به حریم خداوندی یادآور شوند، باید همچنان

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۳۳۸-۲۳۷

در انتظار بماند. رییس اتحادیه ملی تلویزیونهای مذهبی، قانون نانوشته و لازم‌الاجرای برنامه‌های مذهبی تلویزیونی را این گونه بیان می‌کند: «انسان سهم خود را در برخورداری از بینندگان و تماشاچیان، زمانی می‌تواند بالا برد که هر چه را که آنها می‌خواهند و طلب می‌کنند، بتواند به آنها عطا کند.» خواننده این سطور، توجه خواهد کرد که این نوع دین‌باوری و این گونه اعترافات مذهبی تا چه میزان غیرمتعارف و تا چه حد قابل تأمل است. هیچ یک از بنیان‌گذاران مذهبی، نه بودا و نه موسی علیه السلام، نه عیسی علیه السلام، نه محمد صلی الله علیه و آله (و نه حتی لوتر)، هیچ‌کدام هر چه را که مردم می‌خواستند، به آنها هدیه نمی‌کردند؛ بلکه چیزی را به آنان عرضه می‌داشتند که برای آنها ضروری و مفید بود. اما تلویزیون این وظیفه و مسئولیت را ندارد که آنچه را که مردم بدان نیازمند هستند و برای آنها ضروری و مفید است، بدانها عرضه کند. زیرا تلویزیون »دوستدار مصرف‌کننده» است. انسان هر وقت دلش خواست، می‌تواند به آسانی آن را روشن یا خاموش کند. جالب‌ترین لحظات آن، زمانی است که با تصاویر پرشور با ما مواجه می‌شود. این «دوستدار مصرف‌کننده» زبانی پیچیده که نیاز به اندیشیدن داشته باشد ندارد. داشتن انتظارات سخت و توقعات دشوار از تماشاگر، در شأن تلویزیون نیست. نتیجه آن که، هر آنچه در تلویزیون به عنوان پند و موعظه دینی، به مردم عرضه می‌شود با مقولات متعالی دینی، کوچک‌ترین ارتباطی ندارد. برنامه‌های مذهبی تلویزیون، انباشته و لبریز از «خوش اخلاقی» و شادمانی است؛ جشن و گرامی‌داشت است؛ اسراف و تبذیر است؛ و تعزیه گردانان و مجریان اصلیش، شهرتمندانی مسرور و گرامی‌اند. با وجود آن ــ ببخشید! علیرغم آن ــ که محتوای برنامه‌هایشان پوچ و عوام‌زده و مبتذل است، از بینندگان و تماشاچیان زیادی

برخوردارند.»[۱]

تلویزیون و دمکراسی

از دیگر عرصه‌های شدیداً تـاثیر پذیرفتـه از تلویزیـون در جامعـه آمریکا، عرصه سیاست و انتخابـات ریاسـت جمهـوری اسـت. فرهنـگ منبعث از تلویزیون، از آنجا که غفلت آفرین، سـطحی‌پـرور، ظـاهربین و ابتذال‌خواه است، مردم واجد این فرهنـگ، دیگـر در انتخـاب مسـئولان سیاسی خود ـ که برنامه‌های تبلیغاتی‌شان از تلویزیون پخش می‌شـود ـ به دنبـال فضـایلی چـون اندیشـمندی، تقـوا، صـداقت و تـدبیر و ... در کاندیداها نیستند بلکه به دنبال ویژگی‌های دیگری هستند:

«امروزه برای ما قابل تصور نیست که مـردی بـا ۲۵۰ کیلـو وزن و غبغب‌های آویزان نظیر ویلیام هـوارد تافـت [بیسـت و هفتمـین ریـیس جمهور ایالات متحده آمریکا که بعد از پایان دوره ریاسـت جمهـوریش، عضو محکمه علیای آمریکا شد. [بتوانـد در یـک مبـارزه انتخابـاتی بـه عنوان نامزد ریاست جمهوری آمریکا حضور داشته باشد. چهره ظـاهری یک انسان، خیلی هم نمی‌تواند بیانگر اندیشه‌هـا و آرمانهـای درونـی او باشد. البته امروز این مطلب تا آنجایی صحت دارد که این انسان فقـط از طریق کتاب و رادیو و حتی علائم دور با مخاطبان خـود ارتبـاط داشـته باشد. اما در عصر تلویزیون، وضع کاملا فـرق مـی‌کنـد. در ایـن رسـانه دیداری، تصویر یک انسان با وزن ۲۵۰ کیلو، حتی اگر خطیـب توانـایی هم باشد، می‌تواند کاملا خصلت‌های ضـمیری و زیبـایی‌هـای نهفتـه در برهان و استدلال‌های منطقی او را در فن بیان، تحت‌الشعاع اندام فربـه او قرار دهد؛ زیرا در تلویزیون، داد و ستدهای فکری، ناگزیر تحـت تـأثیر ویژگی ابزارهای بصری، قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، تبـادل افکـار در

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۴۰

بیان تلویزیونی، بیشتر در قالب تصاویر متحرک، انجام می‌شود نه به مدد حروف و کلمات. ظهور مدیران و مشاوران تبلیغاتی با چهره‌های مناسب تلویزیونی در صحنه سیاسی و نیز کم‌رنگ شدن تدریجی نقش کسانی که نویسنده نطق‌های سیاسی بودند، دلالت بر این امر دارد که: آنچه تلویزیون به عنوان یک رسانه و یک وسیله تبادل آرا و اندیشه می‌طلبد با آنچه که لازمه همین امر در دیگر وسایل و ابزارهای تبلیغاتی است، کاملا متفاوت است. آرا و عقاید سیاسی را نمی‌توان به‌طور مطلوب و دلخواه از طریق تلویزیون، مورد بحث و گفتگو قرار داد، زیرا که شکل و فرم ظاهری این وسیله با محتوا و معنی سروکاری ندارد.»[۱]

«زمانی ریچارد نیکسون، رییس جمهور پیشین آمریکا، که یک بار گناه شکست خود را در یک انتخابات به گردن چهره‌پردازان تلویزیون انداخته بود، اظهار داشت که: «این گریمورها کار را خراب کردند!». او به سناتور ادوارد کندی توصیه کرد که اگر بطور جدی قصد شرکت در مبارزات انتخاباتی را دارد باید تا میزان ۱۰ کیلوگرم از وزن خود بکاهد... شاید امروزه ما در عمل به جایگاهی رسیده‌ایم که در آن، سیاستمداران باید در زمینه‌های آرایش و فنون زیبایی، اطلاعات و تبحر بیشتری داشته باشند تا در زمینه تفکر برای برنامه‌های عملی و کارهای اجرایی...!»[۲]

از دیدگاه پستمن، اکنون دیگر حاکمان با وجود تلویزیون و فرهنگ زاییده آن، نیاز چندانی به ممانعت از بعضی اطلاعات و مطالب ندارند. مردم دست پرورده این رسانه، اصولاً حساسیت و قدرت گیرندگی و تجزیه و تحلیلشان را نسبت به حقایق و مطالب جدی و عمیق از دست می‌دهند:

۱- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۶۴

۲- همان، ص ۲۹

«شاهان و تزارها و رهبران مستبد گذشته تاریخ را (و نیز کمیسرهای امروز را) چه چیزی می‌توانست بیشتر و بهتر از این خشنود و کامیاب سازد که بدانند سانسور ضرورتی ندارد به شرطی که بتوانند تمامی شعور سیاسی جامعه و افکار عامه را در قالب پیکره‌ای به نام سرگرمی و خوشی [به وسیله رسانه‌ای به نام تلویزیون] بریزند.»[۱]

بالاخره جمع‌بندی آقای پستمن از تأثیر تلویزیون بر جامعه آمریکا این است:

«زوال یک معرفت‌شناسی مبتنی بر کتاب و به جای آن طلوع و رشد معرفت‌شناسی دیگر که مبتنی بر تلویزیون است، ردّپای ناگواری بر زندگی اجتماعی ما برجای گذارده است، به طوری که از دقیقه‌ای به دقیقه دیگر احمق‌تر می‌شویم.»[۲]

البته این سخن درست است که گردانندگان و مدیران و برنامه‌سازان تلویزیون آمریکا، در ایجاد این وضعیت سهم مهمی دارند اما در این که سهم آنها مهمتر از سهم الزامات و اقتضائات خود تلویزیون باشد، تردید وجود دارد. اولا، این رسانه چنین استعدادی را داشته است که در خدمت چنین فرهنگ‌سازیی قرار بگیرد. ثانیاً، اگر مدیران و برنامه‌سازان قرار باشد رسانه تلویزیون را عمدتاً به کلاس درس و جلسه سخنرانی و محفل وعظ تبدیل نمایند، به مثابه آن است که چوپانی، از تفنگ یا شمشیر به عنوان چوبدستی استفاده کند! کلاس درس، محفل وعظ و سخنرانی، بدون تلویزیون و مشخصاً با رسانه‌ای به نام رادیو و حتی بدون رادیو، با نتایجی بهتر، قابل تحقق است.[۴]

مروری بر کارکردهای تلویزیون در جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی، نیز موّید این دیدگاه است. با همه دقت‌نظرها، نظارت‌ها و

۱- همان، ۲۴۷

۲- زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۸۹

تعهدهایی که در پس اداره این رسانه وجود داشته است، اما بسیاری از اقتضائات و الزامات منفی خود را از رهگذر سریال‌ها و فیلم‌های داخلی و خارجی و دیگر برنامه‌ها، بر فرهنگ و اعتقادات جامعه تحمیل کرده است. بسیاری از سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی، مروج بی‌چون و چرای غرب‌باوری و غرب‌زدگی و ایجاد شیفتگی نسبت به تمدّنی است که بیشترین مخاصمات را با اسلام داشته است. البته تقصیر زیادی متوجه کسی نیست زیرا مردم و مخاطبان، نیاز به تفریح و سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت دارند و برای تأمین این نیاز، گریزی از پخش این گونه سریال‌ها و فیلم‌ها نیست! بلکه تقصیر متوجه رسانه‌ای به نام تلویزیون است که خالق نیازی به عنوان تفریح و سرگرمی (و عمدتاً همان لهو و لعب)، برای جامعه و مردم بوده است. با پذیرش ضرورت وجود تلویزیون، چاره‌ای جز همین گونه عملکرد ـ با شدت و ضعف ـ باقی نمی‌ماند، حتی اگر مدیرترین، عالم‌ترین، متقی‌ترین و مخلص‌ترین فرد در راس آن گمارده شود. حتی وقتی قرار می‌شود سریالی با موضوع معرفی مولای متقیان امام علی علیه السلام به عنوان یک اثر سازنده دینی، ساخته شود، سروکله الزامات تلویزیونی پیدا می‌شود. این سریال باید مثل همه سریالهای دیگر تلویزیونی از عنصر زن به عنوان یکی از عوامل جذب مخاطب، استفاده نماید، لذا با استناد به یک گزاره چند سطری تاریخی که زنی به نام »قطام» در طراحی به شهادت رساندن امام علیه السلام نقش داشته است، شخصیتی به نام »قطام» خلق می‌شود و تا آنجا جذبه ایجاد می‌کند که ـ در ذهن و جان بسیاری از بینندگان ـ به جای امام علیه السلام، نقش محوری در سریال پیدا می‌کند و عده‌ای به طنز، از سریال امام علی علیه السلام با سریال قطام یاد می‌کنند و این که اگر قطامش بیشتر بود، بهتر بود و...!

مقصود این نیست که این سریال، حاوی نکات و نتایج سودمندی نبوده است، بلکه بحث بر سر الزامات و اقتضائات بی‌چون و چرای

تکنیکی به نام تلویزیون و سینما است.

چکیده آن که، همه ظروف و شیوه‌های مخلوق تمدن جدید و همه تکنولوژی‌های آن، به ویژه تکنولوژی رسانه‌ای، میل و الزامی وافر به سواری گرفتن از انسان دارند نه سواری دادن به او، و تنها در سایه درک عمیق این مسأله، می‌توان از باب اضطرار، به گونه‌ای این تکنولوژی‌ها را به کار گرفت که حاوی مضارّ و آفات کمتری باشد، در غیر این صورت، له شدن اعتقادی و عملی در زیردست و پای غول هراسناک ماشینیسم و اتوماسیون برای آنان که تا کنون سالم مانده‌اند، محتوم است.

و آخرین نکته در این باب این که، اگر این ظروف و شیوه‌ها و تکنیک‌ها، مدخلیتی در سعادت دنیوی و اخروی بشر داشتند، حتماً خداوند و سفیرانش، بانی و سازنده و ارائه دهنده آن می‌شدند و اگر چنین اتفاقی از سوی آنان رخ نداده است، دلیلی جز حکمت و رحمت نداشته است.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]ـ شهید مطهری؛ در این مقوله اشاره‌ای مهم دارد، اگرچه متاسفانه فرصت بیشتری برای تأمّل پیرامون این موضوع نیافت. ایشان در کتاب »مبانی اقتصاد اسلامی» می‌نویسد:

«به عقیده من، مشخصّه اصلی سرمایه‌داری که آن را موضوع جدیدی از لحاظ فقه و اجتهاد قرار می‌دهد، دخالت ماشین است. ماشینیزم صرفاً توسعه آلت و ابزار تولید نیست که انسان ابزار بهتری برای کاری که باید کند پیدا کرده است بلکه تکنیک و صنعت جدید، علاوه بر بهتر کردن ابزارها، ماشین را جانشین انسان کرده است. ماشین مظهر فکر و اراده و نیروی انسان بماهو انسان است. ماشین جانشین انسان است نه آلت و ابزار انسان؛ یک انسان مصنوعی است.»[۱]

[۲]ـ رژی دبره، نویسنده فرانسوی نیز به شدت از نظریه جهت‌دار بودن تکنولوژی به‌ویژه رسانه‌های جدید دفاع می‌کند. وی در گفتگویی با نشریه لوپوئن

۱ـ به نقل از: توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۸۷

چاپ پاریس[1] در مورد وسایل حمل و نقل و فرهنگ خاص هر یک می‌گوید: «اختراع خودرو به عنوان نشانه پیروزی فردگرایی، نقطه عطفی در فروپاشی انگاره کارگری و نوعی از تمدن است. با خصوصی‌شدن سرعت، فردگرایی، شکل می‌گیرد. فرد وقتی سوار خودروی خود می‌شود، دیگر چهره سایر افراد را نمی‌بیند. هنگامی که در بزرگراه با سرعت ۱۷۰ کیلومتر در ساعت می‌رانید، مشکل می‌توانید شخصی را که پیش‌روی شما یا پشت سر شما در حرکت است، مانند خودتان دوست داشته باشید. خلاصه کلام این که هر وسیله نقلیه، حامل یک جهان‌بینی است. زمانی که با خودرو شخصی خود سفر می‌کنید، لیبرال هستید، چون اختیار رانندگی دست خودتان است. هنگامی که با قطار مسافرت می‌کنید، چون همه قطارها از نظم و انضباط خاص و یک ساعت خاص تبعیت می‌کنند، سوسیال دموکرات هستید و اگر سوار هواپیما شوید و مرزهای جغرافیایی را درنوردید، جهان مدار می‌شوید و اگر دوچرخه سوار شوید، در این صورت طرفدار محیط‌زیست یا آنارشیست می‌شوید.»[2]

البته تعابیر آقای دبره شاید اغراق‌آمیز باشد و بعضاً غیرواقعی جلوه کند اما در عین حال نمی‌توان عوارض و تبعات ویژه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی حاصل از هر نوع تکنولوژی نقلیه را منکر شد.

[۳]ـ مطالعه دو اثر آقای پستمن با عنوان »تکنوپولی» (سیطره تکنولوژی بر فرهنگ) و «زندگی در عیش، مردن در خوشی» را به علاقه‌مندان مبحث «جهت‌دار بودن تکنیک» توصیه می‌کنیم.

[۴]ـ چند سال پیش، معاون ریاست سازمان صدا و سیما، اعلام کرد برنامه تلویزیونی یکی از آیات و اساتید برجسته حوزه علمیه قم، طبق آمار، کم‌بیننده‌ترین برنامه تلویزیون است (در حالی که به اعتراف عموم اهل علم و فهم، از محتوای عمیقی نیز برخوردار بوده است). عده‌ای از علاقه‌مندان به این دانشمند محترم، از این سخن برآشفتند، اما واقعیت این است که در این مورد، تقصیری متوجه هیچ کس جز خود «تلویزیون» نیست.

۱- ۱۹ ژانویه ۲۰۰۱ برابر با ۳۰/۱۰/۷۹

۲- ترجمان اقتصادی، سال سوم، شماره ۳۷، ص ۵۸

جمع‌بندی و چکیده مباحث کتاب

أَلَیْسَ الصُّبحُ بقَریب[1]
آیا بامداد [نابودی باطل] نزدیک نیست؟

الف) مقدّمه

درباره نسبت »اسلام» و «تجدد» دو رویکرد وجود دارد:

۱ـ نظریه تفصیل و تفکیک بین وجوه مثبت و منفی تجدّد، و سازگاری اسلام با وجوه مثبت و طرد وجوه منفی آن (نظریه غالب)

۲ـ تعارض کامل بین اسلام و تجدّد و نفی کلی تجدّد از سوی اسلام

مطالب و مباحث کتاب در پی دفاع از رویکرد دوم است

ب) بخش اول

مهمترین مدخل بحث نسبت اسلام و تجدّد، شناخت و نقد نظریه ترقی و تکامل تاریخ است که ضمن قائل شدن تبار حیوانی برای انسان، وی را موجودی مکتفی بالذات می‌داند که با تجربه و دانش شخصی دست به تمدن‌سازی زد و با پشت‌سر گذاشتن ادوار حجر، مفرغ و آهن به دوران ماشین رسید و اکنون به اوج پیشرفت و ترقی رسیده است.

نظریه مزبور، از قرن هفدهم میلادی به این سو، مطرح و به تعبیر بهتر جعل شده است و هیچ استناد محکم نقلی و عقلی ندارد و مبتنی بر حدس و گمانه‌زنی است.

القای این نظریه منافع بی‌شماری برای بورژوازی که پشتوانه اقتصادی و سیاسی تجدّد بود، به دنبال داشت و مهمترین نقش را در

۱- هود / ۸۱

انهدام فضای دینی و معنوی قرون وسطی و قرون اخیر ایفا کرده است و زمینه روانی و نظری تسلط غرب را بر جوامع، بیش از هر اصل و مبنای نظری دیگر فراهم کرده است.

ج) بخش دوم

براساس نظریه تاریخی اسلام، اصل همه انسان‌ها به آدم و حوّا ـ که خود از خاک خلق شده‌اند ـ برمی‌گردد و از آغاز آفرینش انسان، خداوند با تعلیم همه علوم و فنون مادّی و معنوی به حضرت آدم علیه السلام، در کار سامان‌دهی به معیشت انسان‌ها برآمد و تمدّنی متعادل را که بستری برای عبودیت انسان باشد، از طریق انبیا رقم زد.

خلاصه آنچه تمدن‌ساز بوده، تعالیم انبیا و القای علوم و فنون از سوی آنها به انسان‌ها بوده است نه تجربه شخصی انسان‌ها در یک سیر خَطّی و تدریجی رو به پیشرفت. خداوند همان‌گونه که هدایت تشریعی و معنوی انسان‌ها را از طریق انبیا عهده‌دار است، هدایت مادی و معیشتی آنها را نیز به آنها وانگذاشته و به انبیا سپرده است و انبیا در تأمین مصالح دنیوی انسان‌ها ـ همانند مصالح دینی و اُخروی آنها ـ ذره‌ای کوتاهی نکرده و به نحو اتمّ و اکمل، آگاهی‌ها، فنون و سازوکارهای لازم را در اختیار جوامع بشری قرار دادند و اگر از تعلیم پاره‌ای از علوم و فنون به بشر خودداری کردند، بدان دلیل بوده است که برای آنها مدخلیتی در سعادت دنیوی و اُخروی بشر نمی‌دیدند و برخلاف مصالح وی می‌دانستند.

د) بخش سوم

اساساً انسان‌ها قادر نبوده‌اند با اتکا به تجربه شخصی بطور مستقل از تعالیم انبیا، نظام معیشتی خود را سامان دهند و تمدن‌سازی کنند. قوای ادراکی انسان فاقد چنین توانایی بوده است. از همین رو تمام علوم و فنون معاش جنبه توقیفی دارند یعنی از ناحیه خداوند و وحی الهی با واسطه انبیا به انسان‌ها تعلیم داده شده است و اگر جز این بود، تداوم

حیات برای انسان‌ها ممکن نبود. البته با دستمایه قرار دادن علوم و فنون تعلیمی از سوی انبیا، انسان‌ها قادرند دست به اکتشاف و اختراع بزنند، و به آگاهی‌ها و توانایی‌های جدیدی فراسوی آنچه انبیا ارائه کرده‌اند دست یابند ــ همان‌گونه که در تمدن جدید این امر واقع شد ــ اما چنین اقدامی امری خودسرانه محسوب شده و خارج از مدار مصلحت و سعادت دنیوی و اُخروی انسان‌هاست و به دلیل آن که قوای ادراکی انسان ناتوان از دریافت همه ابعاد، زوایا و عواقب کشفیات و اختراعات و نیز مصالح و مفاسد فرد و جامعه است، این امر در نهایت به زیان وی تمام خواهد شد و این دقیقاً همان چیزی است که در دوران جدید و با ظهور تمدن جدید، رخ داده است.

ه) بخش چهارم

از قران و سنت نمی‌توان مطلوبیت علوم و فنون جدید را استنباط کرد. آیاتی که در قران به تفکر و تدبر در طبیعت و خلقت توصیه کرده‌اند، نظر به مطالعه آیه‌ای طبیعت برای وصول به اصولی چون توحید و معاد دارد و نه تفکر و تدبّر برای کشف قوانین طبیعت و اکتشاف و اختراع علوم و فنون برای تصرف در آن. علوم و دانش مورد توصیه قرآن و روایات، معطوف به خضوع و خشوع در برابر خداوند است و نه معطوف به کسب قدرت برای تصرف و تملک طبیعت آن گونه که در تلقی جدید از علم وجود دارد.

همچنین از آیاتی که درباره تسخیر طبیعت برای انسان است، استنباط نمی‌شود که جهان به مثابه مجموعه‌ای از منابع و قوه و مواد خام شکل ناگرفته‌ای است که بشر باید با اکتشاف و اختراع علوم و ابزارهای هر روز جدیدتر و پیشرفته‌تر، به سراغ طبیعت برود و از آن بهره‌برداری نماید.

از منظر قرآن، طبیعت به مثابه بستری مُمَهِّد و رام برای معیشت متعادل و عاری از اسراف و تجاوز انسان‌هاست و خداوند همه چیز را

برای بشر فراهم کرده است و تنها بهره‌برداری از طبیعت را برعهده انسان گذارده است تا دچار بیکاری و بطالت نشود و شیوه و چگونگی این بهره‌برداری را از همان آغاز خلقت و تاریخ انسان از طریق انبیا به نحو اَحسن و اکمل به او آموخته است.

بنابراین نه با آیات تدبر و تفکر در طبیعت و نه با آیات تسخیر، نمی‌توان مطلوبیت علوم و فنون جدید را اثبات کرد.

و) بخش پنجم

پرداختن به آبادانی و توسعه دنیا از منظر اسلام تا آنجا مجاز است که در خدمت بندگی و تعالی انسان برای وفود به محضر خداوند باشد که بدان دنیای بلاغ گفته می‌شود اما اگر آبادانی و توسعه، اَصالت یابد و به انگیزه ساخت بهشت زمینی و ارضای حسّ میل به خلود در دنیا و تفاخر و برتری‌طلبی باشد، بویژه آنگاه که با تخریب طبیعت و اسراف و تبذیر و تعمیق شکاف بین فقر و غنا باشد، یکپارچه مذموم و مطرود است که بدان دنیای ملعون گفته می‌شود.

اسلام نه با رهبانیّت و عزلت از دنیا و فقر و ناداری موافق است و نه با تجمل‌گرایی و توسعه تعلق به مظاهر مادی و دنیاگرایی اصیل، و در یک کلمه دنیا باید کشتگاه آخرت و بستری برای انجام تکلیف عبودیّت ــ به معنای وسیع آن ــ باشد.

ز) بخش ششم

حضرت حجت‌ابن الحسن(عج) هنگام ظهور، از سازوکارهای تمدن جدید استفاده نخواهد کرد و همین طور در تاسیس حکومت و تمدن صالحان. تمدن امام زمانی از نوع تمدن طبیعی خواهد بود نه تمدنی صناعی و تکنولوژیک از نوع تمدن جدید. البته در این تمدن، توانمندی‌های خارق‌العاده و شگفتی وجود خواهد داشت که از نوع توانمندی‌های تمدن جدید نیست بلکه اموری نظیر طی الارض و ... است که با اعجاز و دانش‌های تعلیمی از سوی حضرت(عج) محقق خواهد شد.

ح) بخش هفتم

علاوه بر آنچه در بخش های پیشین در باب تعارض «اسلام» و «تجدّد» گفته آمد، می‌توان به ادله‌ای دیگر نیز استناد کرد. از جمله آنها عبارت است:

۱ـ اصل حرمت تغییر در آفرینش خداوند

۲ـ مذمّت از امور مُحَدث و جدید که ریشه در سنن الهی و تعالیم انبیا و معصومین علیه السلام ندارد.

۳ـ حرمت تشبّه به کفّار و بیگانگان

۴ـ قاعده لاضرر و اصل حرمت القای نفس در هلاکت

ط) بخش هشتم

آیاتی چون «یا معشر الجن و الانس ان اسْتَطَعْتُم اَنْ تَنْفُذُوا منْ اَقطار السموات وَالارض...» و «یخلُقُ مالا تَعْلَمُون» و «خَلَقْنا لَهُمْ منْ مثله ما یَرْکَبُون» و روایاتی چون «تولید برق از آب» و «علم ۲۷ حرف است...»، نمی تواند برای اثبات مطلوبیت علوم جدید مورد استناد قرار بگیرد.

ی) بخش پایانی

با اثبات تعارض بین «اسلام» و «تجدد»، برای پرهیز از بن بست، باید بین مقام نظر و عمل تفکیک قائل شویم. اگرچه در مقام نظر، اسلام را معارض با تجدد و تمدن جدید می دانیم اما در مقام عمل به دلیل آن که نفی تمدن جدید و مظاهر آن، موجب تنگنا و عسروحرج و اختلال در نظام اجتماعی خواهد شد، از باب اضطرار به هر میزان که لازم و ضروری باشد از سازوکارهای تمدن جدید استفاده خواهیم کرد. اما با این وجود، نباید پنداشت که نظریه تعارض «اسلام» و «تجدد» نتیجه ای در بر ندارد. نفی انفعال روحی و فکری در مقابل غرب و تجدّد، و ابطال پندار عقب‌ماندگی، مهمترین دستاورد نظری اثبات تعارض بین اسلام و تجدد است که مانع از غلبه تام و تمام غرب خواهد شد و از سوی دیگر،

در مقام عمل نیز می تواند از توسعه و تشدید حاکمیت غـرب بـر شـؤون گوناگون جامعه ، جلوگیری نموده و با در پیش گرفتن راهبـرد «اقـدام و انتظار»، به اندازه وسع و فرصت‌های باقی‌مانده، به اصلاح امور پرداخـت و با گسترش روشنگری در مورد وضعیت اضطراری و نامتعادل حاکم بر زمانه کنونی، جوامع بشری را بـرای تحـولی عمیـق و فراگیـر کـه آدم و عالمی نو ایجاد خواهد کرد، آماده نمود:

اَلا انّ موعدنا الصبح، الیس الصُّبحُ بقریب؟

ک) پیوست ـ ۱

برخلاف آنچه در اذهان در باب تمـدن هـای ماقبـل تمـدن جدیـد، موجود است، این تمدن‌ها تمام علوم و توانمنـدی‌هـای لازم بـرای یـک معیشت متعادل را دارا بوده‌اند و انسان‌ها بی‌آن که بـه تخریـب و تفسـید طبیعت و منابع مادی بپردازند و از اضطراب ها و فشارهای گوناگون رنج ببرند، زندگی می‌کرده‌اند و همـین روال را هـزاران سـال ادامـه دادنـد و طبیعتی بکر و سالم را به بشر جدید سپردند که تنها با گذشت چند قـرن، چنان به ویرانگری پرداخته است که تداوم چنین روالی مسـتلزم نـابودی حیات تا دو سه قرن آینده خواهد بود.

ل) پیوست ـ ۲

تجدد و تمدن جدید علاوه بر مبادی و مبانی شکل دهنده بـه آن، از جهت نتایج و دستاوردها نیز قابل نقد و شناسایی است. بررسی کارنامـه تمدن جدید در همه عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسـی و اخلاقی ، بیانگر وجود بحرانی عمیق و رو به تزاید است و برآیند کلی آن کاملاً منفی و مردود است و اسـلام هرگـز بـر چنـین تمـدنی بـا چنـین محصولات و میوه هایی ـ که نتیجه منطقی مبادی و مبانی آن بوده است ـ مهر تایید نمی‌زند.

م) پیوست ـ ۳

این پندار که ابزار و تکنولوژی های جدید به مثابه چـاقویی هسـتند

که هم می توانند شکم را برای معالجه و مداوا پاره کنند و هم برای آدمکشی مورد استفاده قرار بگیرند، و به عبارت دیگر فاقد جهت گیری و تمایلی خاص هستند و کاملاً بسته به بکارگیرندگان و نیّت آنان است ، منطبق با واقعیت نیست. تکنولوژی های جدید اَعم از ابزارهای حمل و نقل، نظامی، کشاورزی، رسانه‌ها و... واجد کشش‌ها، اقتضائات و فرارخسارهایی هستند که به تدریج خود را بر فرد و جامعه تحمیل می کنند و گاه پیامدهایی به دنبال دارند که هرگز به ذهن سازندگان و مخترعان آن نیز خطور نمی‌کرده است. تکنولوژی و ابزارهای جدید، نتیجه تداوم طبیعی و تکاملی ابزارهای قدیم نیستند بلکه دارای ماهیّت و کارکردی کاملاً متفاوت هستند که برآیند نهایی آن، مسخ روحی و اخلاقی انسان، تخریب محیط زیست و دهها عارضه منفی دیگر است.

فهرست‌ها

- آیات
- روایات
- اعلام
- منابع

فهرست آیات

مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْاخرَة نَزِدْ لَهُ فی حَرْثه...(۲۰) ص ۱۵۴
وَ لَوْبَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لعباده لَبَغَوا فیالْاَرْض...(۲۸) ص ۱۵۵
زخرف
وجَعَل منَ الْفُلْک وَالْاَنْعام ما تَرْکَبُونَ (۱۲) ص ۲۱۵
وَالَّذی خَلَقَ الْاَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ ... (۱۴-۱۳) ص ۱۳۷، ۵۲
جاثیه
انَّ فی السَّموات وَ الْاَرْض لَایات للْمُؤْمنینَ ٭ وَ فی خَلْقکُمْ...(۸-۳) ص ۱۲۵
سَخَّرَ لَکُمْ ما فیالسماوات و ما فیالاَرض جَمیعاً (۱۳) ص ۱۲۹
احقاف
قُلْ ماکنتُ بدْعاً منَ الرُّسُل (۹) ص ۱۸۷
ق
اَفَلَمْ یَنْظُرُوا الیَ السَّماء فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنّاها...(۱۲-۷) ص ۱۱۳
ذاریات
وَفی الْاَرْض ایاتٌ للْمُوقنینَ ٭ وَفی اَنْفُسکُمْ اَفَلا تُبْصرُونَ (۲۱-۲۰) ص ۱۱۴
نجم
فَاَعْرِضْ عَمَّنْ تَوَلّی عَنْ ذکْرنا...(۳۰-۲۹) ص ۹
الرَّحمن
خَلَقَ الْانْسانَ، عَلَّمَهُ الْبَیانَ (۵-۴) ص ۵۱
یا مَعْشَرَ الْجنَّ وَالْاْنْس ان اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنفُذُوا...(۳۳) ص ۲۱۱
حدید
اعْلَمُوا انَّمَا الْحَیوةُ الدُّنْیا لَعبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَةٌ وَ ... (۲۰) ص ۱۵۵
و اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیه بَاْسٌ شَدیدٌ و مَنافعُ للنّاس (۲۵) ص ۵۱
ملک
هُوَالَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا ... (۱۵) ص ۱۳۸
نازعات
فَاَمّا مَنْ طَغی وَ اثَرَ الْحَیوةَ الدُّنْیا فَانَّ الْجَحیمَ هیَ الْمَاْوی (۴۰) ص ۱۵۵

فهرست روایات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

امام علی علیه السلام

امام سجاد علیه السلام

امام باقر علیه السلام

امام صادق علیه السلام

امام کاظم علیه السلام

امام رضا علیه السلام

امام حسن عسگری علیه السلام

فهرست اعلام

ب

پ

ت

فهرست منابع

۱ـ قرآن کریم

آ

۲ـ **آفرینش و تاریخ**. مطهربن طاهر مقتدی (زنده ۳۵۰ ه.)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ ش
۳ـ **آغاز و انجام تاریخ**. کارل یاسپرس، ترجمه محمد حسن لطفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش
۴ـ **آیین و اندیشه در دام خودکامگی**. سید محمد خاتمی ، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۸ ش

الف

۵ـ **الاتقان فی علوم القران**. جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (۹۱۱ ه.)، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶ش
۶ـ **اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات**. محمدبن الحسن الحرّ العاملی (۱۱۰۴ ه.)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش
۷ـ **اثنا عشر رسالة**. المحقق الداماد (۱۰۴۱ ه.)، مکتبة السید الداماد
۸ـ **الاثناعشریة**. محمّدبن الحسن الحرّ العاملی (۱۱۰۴ ه.)، دارالکتب العلمیة، قم، ۱۴۰۰ ه.
۹ـ **اجتهاد و تقلید در فلسفه**. محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش
۱۰ـ **احادیث و قصص مثنوی**. بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶ ش

۱۱ـ **الاحتجاج علی اهل اللجاج**. ابی منصور احمدبن علی بن ابی‌طالب الطبرسی (۶۲۰ ه.)، انتشارات نعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۶ ه.
۱۲ـ **الاحکام فی‌اصول الاحکام**. ابن حزم (۴۵۶ ه.)، تحقیق: احمد شاکر
۱۳ـ **الاحکام فی اصول الاحکام**. علی بن محمد الآمدی (۶۳۱ ه.)، المکتب الاسلامی، دمشق، چاپ دوم، ۱۴۰۲ ه.
۱۴ـ **اَخبار الدُّوَل و اثار الْاُوَل فی التاریخ**. احمد بن یوسف القرمانی (۱۰۲۹ ه.)، تصحیح: فهمی سعد و احمد حطیط، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۱۲ه.
۱۵ـ **اَخبار الزمان**. علی عبدالحسین بن علی المسعودی (۳۴۶ ه.)، دارالاندلس، بیروت، ۱۳۸۶ ه.
۱۶ـ **الاختصاص**. ابی عبدالله محمدبن محمد بن النعمان العکبری البغدادی معروف به شیخ مفید (۴۱۳ ه.)، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۴ ه.
۱۷ـ **الادب المفرد**. محمّدبن اسماعیل البخاری (۲۵۶ ه.)، تحقیق: محمّدفؤاد عبدالباقی، مؤسسةالکتب الثقافیه، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۹ ه.
۱۸ـ **ادعانامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام**. سیدقطب (۱۳۸۶ ه.)، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، انتشارات طوس، مشهد، ۱۳۴۹ ش
۱۹ـ **الارشاد فی معرفَة حجج الله علی العباد**. ابی عبدالله محمدبن محمد بن النعمان العکبری البغدادی معروف به شیخ مفید (۴۱۳ ه.)، تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البیت:، قم
۲۰ـ **اسفار**.ر الحکمة المتعالیه
۲۱ـ **اسلام و بحران عصر ما**. روژه دوپاسکیه، ترجمه حسن حبیبی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۳ش
۲۲ـ **اسلام و سنت وبری**. داوود مهدی زادگان، مؤسسه طه، قم، ۱۳۷۷ ش
۲۳ـ **اصول کافی**.ر الکافی
۲۴ـ **اعلام الوَری باَعْلام الهدی**. ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی (۵۴۸ ه.)، مؤسسه آل‌البیت:، قم، ۱۴۱۷ ه..
۲۵ـ **افسانه زندگی**. علی افضل صمدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ ش
۲۶ـ **الزام الناصب**. علی الیزدی الحائری (۱۳۳۳ ه.)، انتشارات رضی، قم،

۱۴۰۴ ه.
۲۷ـ **الامالی**. ابی جعفر محمدبن الحسن معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ ه.)، دارالثقافة، قم، ۱۴۱۴ ه.
۲۸ـ **الامالی**. ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ ه.)، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ه.
۲۹ـ **الامامَة و التبصرة من الحیرة**. ابی‌الحسن علی بن‌الحسین بن بابویه القمی (۳۲۹ ه.)، مدرسة الامام المهدی۷، قم
۳۰ـ **اندیشه پست مدرن**. رضا داوری اردکانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش
۳۱ـ **اندیشه ترقی تاریخ و جامعه**. سیدنی پولارد. ترجمه حسین اسدپور و پیرانفر،انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴ ش
۳۲ـ **انسان به روایت زیست‌شناسی**. آنتونی بارنت، ترجمه محمدرضا باطنی و ماه طلعت نفرآبادی، نشر نو، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش
۳۳ـ **انسان و بحران**. خوسه ارتگای ای گاست ، ترجمه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶ش
۳۴ـ **انسان و طبیعت**. سیدحسین نصر، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ ش
۳۵ـ **انقلاب رنسانس**. ژوزف آنتونی،
۳۶ـ **ایرانیان و اندیشه تجدد**. جمشید بهنام، نشر و پژوهش فرزان، تهران، ۱۳۷۵ش

ب

۳۷ـ **بحار الانوار الجامعة لدرر اَخبار الائمة الأطهار**. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ه.)، انتشارات وفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ه.
۳۸ـ **بحران جامعه مدرن**. سید علی اصغر کاظمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ش
۳۹ـ **بحران دنیای متجدد**. رنه گنون، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ش
۴۰ـ **برای چند نفر جا هست؟**. لستر براون ـ هال کین، ترجمه حمید طراوتی ـــ

فرزانه بهار، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۴ش
۴۱ـ **البرهان فی تفسیر القران**. سیدهاشم بحرانی، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ه.
۴۲ـ **البرهان فی علوم القران**. بدرالدین محمد بن عبدالله الزرکشی (۷۹۴ ه.)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۳۷۶ ه.
۴۳ـ **بزرگان فلسفه**. هنری توماس، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۵ ش
۴۴ـ **بشارةَ الاسلام**. سیدمصطفی الکاظمی آل السید حیدر (۱۳۳۶ ه.)، دارالکتاب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۲ ه.
۴۵ـ **بصایر الدرجات فی فضائل آل محمد**. ابی جعفر محمدبن الحسن الصفار القمی (۲۹۰ه.)، منشورات الاعلمی، تهران
۴۶ـ **بهار خاموش**. راشل کارسون، ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده، عوض کوچکی، امین علیزاده، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۶ ش
۴۷ـ **بیان الْأئمّة للوقایع الغریبة و الاسرار العجیبة**. محمد مهدی النجفی (معاصر)، المکتبة الاسلامیة، بیروت، ۱۴۰۸ ه.

ت

۴۸ـ **تاج العروس من جواهر القاموس**. محمد مرتضی الزبیدی (۱۲۰۵ ه.)، انتشارات الحیاة، بیروت
۴۹ـ **تاریخ الامم و الملوک**. محمّدبن جریربن رستم الطبری (۳۱۰ ه.)، مؤسسه اعلمی، بیروت
۵۰ـ **تاریخ تمدن**. ویل دورانت، گروه مترجمان، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۰ش
۵۱ـ **تاریخ جهان لاروس**. ترجمه امیرجلال‌الدین اَعلم، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۸ش
۵۲ـ **تاریخ صنعت و اختراع**. موریس داماس، ترجمه عبدالله ارگانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ش
۵۳ـ **تاریخ طبری**.ر تاریخ الامم و الملوک
۵۴ـ **تاریخ علم**. جورج سارتن، ترجمه احمد آرام، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۷ش

۵۵ـ **تاریخ فلسفه**. ویل دورانت، ترجمه عباس زریاب خوئی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۵ ش
۵۶ـ **تاریخ فلسفه در اسلام**. م.م شریف، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲ ش
۵۷ـ **تاریخ کامل**. ابی الحسن علی بن محمّدالشیبانی معروف به عزالدین ابن اثیر (۶۳۰ ه.)، ترجمه محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش
۵۸ـ **تاریخ مدینة دمشق**. ابن عساکر (۵۷۱ ه.)، تحقیق: علی شیری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ه.
۵۹ـ **تاریخ یعقوبی**. احمد ابن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (۲۹۲ ه.)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲
۶۰ـ **التبیان**. ابی جعفر محمدبن الحسن معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ه.)، تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ ه.
۶۱ـ **تحریر الوسیلة**، سیدروح الله الموسوی الخمینی (۱۴۰۹ ه.)، دارالکتب العلمیّه، اسمعیلیان، قم.
۶۲ـ **تحف العقول**. ابن شعبة حرّانی (۳۸۱ ه.)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.
۶۳ـ **التحفة السنیّة فی شرح نخبة المحسنیة**. السید عبدالله الجزایری، نسخه خطی، برنامه کامپیوتری المعجم الفقهی، مؤسسه آیت‌الله گلپایگانی، قم
۶۴ـ **التحقیق فی کلمات القران الکریم**. حسن مصطفوی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ش
۶۵ـ **ترجمان اقتصادی**. (هفته‌نامه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی)
۶۶ـ **ترجمان سیاسی**. (هفته‌نامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی)
۶۷ـ **ترجمه تفسیر المیزان**. سیدمحمد حسین طباطبایی (۱۴۰۲ ه.)، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش
۶۸ـ **ترجمه نهج البلاغه**، عبدالمحمد آیتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش

۶۹ـ **تصحیح اعتقادات الامامیّه**. ابی عبدالله محمدبن محمد بن النعمان العکبری البغدادی معروف به شیخ مفید، (۴۱۳ ه.)، تحقیق: حسین درگاهی ، دارالمفید، بیروت چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه.
۷۰ـ **االتعلیقات**. ابوعلی حسین بن‌علی بن سینا (۴۲۸ ه.)، تصحیح: عبدالرحمن بدوی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم
۷۱ـ **تفسیر ابن کثیر**. ر **تفسیرالقران العظیم**.
۷۲ـ **تفسیر الصافی**. محسن الفیض الکاشانی (۱۰۹۱ ه.)، تحقیق: حسین اعلمی، مکتبة الصدر، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ه.
۷۳ـ **تفسیر العیاشی**. محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی (۳۲۰ ه.)، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران
۷۴ـ **تفسیر فرات الکوفی**. ابی القاسم بن ابراهیم فرات الکوفی (۳۵۲ ه.)، تحقیق: محمدالکاظم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ه.
۷۵ـ **تفسیر القران العظیم**. اسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی (۷۷۴ ه.)، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۲ ه.
۷۶ـ **تفسیر القمی**. ابی الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم القمی (قرن چهارم ه.) تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، مؤسسه دارالکتاب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه.
۷۷ـ **تفسیر مثنوی معنوی**. محمد تقی جعفری، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۲ش
۷۸ـ **تفسیر نمونه**. ناصر مکارم شیرازی (با همکاری جمعی از نویسندگان)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۴ش
۷۹ـ **تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری**. علی دژاکام ، مؤسسه فرهنگ اندیشه معاصر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش
۸۰ـ **تکنوپولی**. نیل پستمن، ترجمه سیدصادق طباطبایی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۲ش
۸۱ـ **تکنولوژی و بحران محیط زیست**. (مجموعه مقالات) ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ش
۸۲ـ **تمدن در بوته آزمایش**. توین بی، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران
۸۳ـ **توسعه و اباحة**. یوسفعلی میرشکاک ، انتشارات فرهنگسرای اندیشه ،

تهران، ۱۳۷۸ش
۸۴ـ **توسعه و مبانی تمدن غرب**. سیدمرتضی آوینی، نشر ساقی، چاپ دوم، ۱۳۶۷ش
۸۵ـ **تهذیب الاحکام**. ابی جعفر محمدبن الحسن ، معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ ه.)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش

ج

۸۶ـ **جامع احادیث الشیعة**. اسماعیل المعزی الملایری، ناشر: مؤلف، قم، ۱۴۱۳ ه.
۸۷ـ **جامع البیان فی تفسیر القران**. ابی جعفر محمدبن جریر الطبری (۳۱۰ ه.)، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۸ ه.
۸۸ـ **جامع الحکمتین**. ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی (۴۸۱ ه.)، به اهتمام هانری کربن و محمد معین، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش
۸۹ـ **الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر**. جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیو طی (۹۱۱ ه.)، دارالفکر، بیروت
۹۰ـ **الجامع لاحکام القران**. ابی عبدالله محمدبن احمد الانصاری القرطبی (۶۷۱ ه.)، مؤسسه تاریخ عربی، بیروت، ۱۴۰۵ ه.
۹۱ـ **جامع المقاصد فی شرح القواعد**. علی بن الحسین الکرکی (۹۴۰ ه.)، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت:، قم، ۱۴۱۱ ه.
۹۲ـ **جامعه و تاریخ از دیدگاه قران**. محمدتقی مصباح یزدی ، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ش
۹۳ـ **جمهرة اللغة**. ابوبکر محمّدبن حسن بن درید (۳۲۱ ه.)، تحقیق: رمزی منیر بعلبکی، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۷ م
۹۴ـ **جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی**. علی اکبر کسمایی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴ش
۹۵ـ **جهان بینی علمی**. برتراند راسل، ترجمه سیدحسن منصور، انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۰ ش
۹۶ـ **جهان در آستانه قرن بیست و یکم (گزارش باشگاه رم)**. مجموعه

مقالات، ترجمه علی اسدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش
۹۷ـ **جهان در سراشیبی سقوط**. جرمی ریفکین و تد هوارد، ترجمه محمود بهزاد، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۴ش
۹۸ـ **جهان و انیشتاین**.
۹۹ـ **جوان مسلمان و دنیای متجدد**. سیدحسین نصر، ترجمه مرتضی اسعدی، انتشارات طرح نو، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش
۱۰۰ـ **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**. محمد حسن النجفی (۱۲۶۶ه.)، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ه.

چ

۱۰۱ـ **چقدر کافیست؟** (جامعه مصرفی و آینده زمین). آلن درنینگ، ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۴ش

ح

۱۰۲ـ **الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة**. الشیخ یوسف البحرانی (۱۱۸۶ ه.)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ ه.
۱۰۳ـ **الحقّ المبین**. ملامحسن فیض کاشانی (۱۳۹۰ ه.)، تحقیق: میرجلال الدین الحسینی الارموی، سازمان چاپ دانشگاه، تهران، ۱۳۹۰ ه.
۱۰۴ـ **الحکمة المتعالیه فی الْأَسفار العقلیه الْأَربَعة**. صدرالدین محمد الشیرازی (۱۰۵۰ ه.)، دارالاحیاء لتراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۱ م
۱۰۵ـ **حکمت** و **معیشت**. عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۳ ش

خ

۱۰۶ـ **الخرائج** و **الجرائح**. ابی الحسین سعید بن هبة الراوندی (۵۷۳ ه.)، مؤسسه امام مهدی(عج)، قم، ۱۴۰۹ ه.
۱۰۷ـ **الخصال**. ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ ه.)، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳ ه.

۱۰۸ـ **خلاصة الْحکْمَة**. محمدحسین عقیلی خراسانی، بندر بمبئی، ۱۲۶۱ه.

د

۱۰۹ـ **دارو مسأله پزشکی قرن**. سیدجلال الدین مصطفوی کاشانی ، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۷ش

۱۱۰ـ **الدّر المنثور**. جلال الدین عبدالرحمن ابن ابی بکر السیوطی (۹۱۱ ه.)، دارالفکر، بیروت

۱۱۱ـ **درمان طبیعی**. هاری بنجامین، ترجمه سیاوش آگاه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴ش

۱۱۲ـ **در محضر حکیم (علامه جعفری)**. گردآوری و تنظیم: محمدرضا جوادی ـ علی جعفری، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران، ۱۳۸۰ ش

۱۱۳ـ **دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و الاحکام**. ابی حنیفة النعمان بن محمد بن منصور التمیمی المغربی (۳۶۳ ه.)، تحقیق: اصف بن علی اصغر فیض؛ دارالمعارف، مصر، چاپ سوم، ۱۳۸۳ ه.

۱۱۴ـ **دلائل الامامَة**. محمدبن جریربن رستم الطبری (قرن چهارم)، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۳ ه.

۱۱۵ـ **دیوان ناصر خسرو**. ابومعین حمید الدین ناصربن خسرو قبادیانی (۴۸۱ ه.)، به کوشش مهدی سهیلی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۵۵ ش

ذ

۱۱۶ـ **ذخیرة المعاد**. السبزواری (۱۰۹۰ ه.)، مؤسسه آل‌البیت، قم

۱۱۷ـ **الذکری**. محمدبن مکّی مشهور به شهید اول (۷۸۶ ه.)، چاپ سنگی، ۱۲۷۲ ه.

ر

۱۱۸ـ **راهنمای تدریس کتاب تعلیمات اجتماعی سوم دبستان**. توران میرهادی ، سازمان کتابهای درسی ایران، تهران، ۱۳۵۰ش

۱۱۹ـ **رسائل سیّد لاری**. سیدعبدالحسین لاری (۱۳۴۲ ه.)، تحقیق: سیدعلی

میرشریفی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ ش
۱۲۰ـ **روزگار رهایی**. کامل سلیمان، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، نشر آفاق، تهران
۱۲۱ـ **روشنفکران و شکست در پیامبری**. ایوا اتزیونی ـ هالوی، ترجمه حسین کچویان، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، تهران، ۱۳۷۸ ش
۱۲۲ـ **روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان**. زین‌الدین الجبلی العاملی السّامی معروف به شهید ثانی (۹۶۶ ه.)، مؤسسه آل‌البیت۷، قم، ۱۴۰۴ ه.

ز

۱۲۳ـ **زادالمسیر فی علم التفسیر**. عبدالرحمن بن علی بن محمد الجوزی القرشی (۵۹۷ ه.)، تحقیق: محمدبن عبدالرحمن عبدالله، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ه.
۱۲۴ـ **زندگی در عیش، مردن در خوشی**. نیل پستمن، ترجمه سیدصادق طباطبایی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۳ ش

س

۱۲۵ـ **سبل السلام**. محمدبن اسماعیل الکحلانی (۱۱۸۲)، شرکت انتشاراتی مصطفی البابی الحلبی، مصر، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ه.
۱۲۶ـ **سفینة البحار و مدینة الحکم وَ الاثار**. الشیخ عباس القمی (۱۳۵۹ ه.)، تحقیق: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۴۱۶ ه.
۱۲۷ـ **سنن ابن ماجة**. محمدبن یزید القزوینی (۲۷۵ ه.)، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بیروت
۱۲۸ـ **سننن ابی داوود**. ابی داوود سلیمان بن الاشعث السعنانی (۲۵۷ ه.)، تحقیق: سعید محمد اللحام، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ ه.
۱۲۹ـ **سنن الدارمی**. عبدالله بن بهرام الدارمی (۲۵۵ ه.)، مطبعة الاعتدال، دمشق
۱۳۰ـ **سنن کبری بیهقی**. احمدبن الحسین بن علی البیهقی (۴۵۸ ه.)، دارالفکر، بیروت
۱۳۱ـ **سنن نسایی**. احمدبن شعیب نسایی (۳۰۳ ه.)، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸ه.

۱۳۲ـ **سیرحکمت در اروپا**. محمدعلی فروغی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۴ ش
۱۳۳ـ **سیر تمدّن**. رالف لینتون، ترجمه پرویز مرزبان، نشر دانش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۷ ش
۱۳۴ـ **سیمای حضرت مهدی (عج) در قران**. سیدهاشم حسینی بحرانی (۱۱۰۷ ه.)، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی، نشر آفاق، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۶ ش

ش

۱۳۵ـ **شرح نهج البلاغه**. عزالدین ابوحامد بن هبةالله بن محمدبن محمد بن ابی الحدید (۶۵۶ ه.)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالاحیاء لتراث العربی، بیروت
۱۳۶ـ **شمه‌ای از تاریخ غربزدگی ما**. رضا داوری اردکانی، انتشارات سروش، تهران

ص

۱۳۷ـ **الصحاح**. اسماعیل بن حمّاد الجوهری (۳۹۳ ه.)، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۹۹ ه.
۱۳۸ـ **صحیح البخاری**. ابوعبدالله محمد بن اسماعیل البخاری (۲۵۶ ه.)، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ه.
۱۳۹ـ **صحیح مسلم**. ابوالحسین مسلم بن الحجاج (۲۶۱ ه.)، دارالفکر، بیروت
۱۴۰ـ **صراط النجاة**. المیرزا جواد التبریزی، دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۶ ه.

ط

۱۴۱ـ طب سنتی (مجموعه مقالات). دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش
۱۴۲ـ **طب سنتی ایران (مجموعه مقالات)**. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ش

ظ

۱۴۳ـ **ظهور و سقوط تمدن**. شپردبی. کلاو، ترجمه محمود طلوع، انتشارات بدر، تهران، ۱۳۷۰ش

۱۴۴ـ **ظهور و سقوط مدرن**. مولانا، سیدحمید، کتاب صبح، تهران، ۱۳۸۰ ش

ع

۱۴۵ـ **عُدة الداعی و نجاح الساعی**. احمد بن فهد الحلّی (۸۴۱ ه.)، تحقیق: احمد موحدی قمی، انتشارات وجدانی، قم

۱۴۶ـ **علل الشرایع**. ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ ه.)، دارالحجّة للثقافة، قم، ۱۴۱۶ ه.

۱۴۷ـ **علم و ایمان در گفتگو با دانشمندان**. جواد محقق، انتشارات مدرسه، تهران

۱۴۸ـ **علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم**. مهدی گلشنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹ش

۱۴۹ـ **عوالی اللئالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة**. محمدبن علی بن ابراهیم الاحسائی معروف به ابن اَبی جمهور (۹۴۰ ه.)، تحقیق: مجتبی عراقی، انتشارات سیدالشهداء، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه.

۱۵۰ـ **عیون اَخبار الرضا** علیه السلام. ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی ، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ ه.)، تحقیق: سیدمهدی حسینی لاجوردی، انتشارات جهان، تهران

۱۵۱ـ **عیون الاخبار**. عبدالله بن مسلم بن قتیبةالدینوری (۲۷۶ ه.)، دارالکتب المصریه، قاهره، ۱۳۴۳ ه.

۱۵۲ـ **عیون الحکم و المواعظ**. علی بن محمد اللیثی الواسطی (قرن ششم ه.)، تحقیق: حسین حسنی بیرجندی، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۶ ش

غ

۱۵۳ـ **الغیبة (غیبت نعمانی)**. ابن ابی زینب محمدبن ابراهیم النعمانی (۳۵۰ ه.) تحقیق: علی‌اکبر غفاری، انتشارات صدوق، تهران

۱۵۴ـ **الغیبة (غیبت طوسی)**. ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی (۴۶۰ه.)، مؤسسه معارف اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ه.

۱۵۵ـ **غریب الحدیث**. عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری (۲۷۶ ه.)، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه.

ف

۱۵۶ـ **فتح الباری بشرح صحیح البخاری**. حافظ احمدبن علی بن حجر العسقلانی (۸۵۲ ه.)، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ه.
۱۵۷ـ **فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم**. رضی الدین علی بن موسی بن الطاووس الحسینی (۶۶۴ ه.)، دارالذخائر للمطبوعات
۱۵۸ـ **فتح القدیر**. محمدبن علی بن محمد الشوکانی (۱۲۵۰ ه.)، عالم الکتب
۱۵۹ـ **فشار روانی زهرآگین و اندوه قرن بیستم**. ورنون کلمن، مترجمان: محمدرضا نیکخو، محی‌الدین غفرانی، داوود شریفی، انتشارات آزاده، تهران، ۱۳۷۳ ش
۱۶۰ـ **الفصول فی الاصول**. احمد بن علی الرازی الجَصّاص (۳۷۰ ه.)، تحقیق: دکتر عجیل جاسم النمشی، ۱۴۰۸ ه.
۱۶۱ـ **الفصول المهمة فی اصول الائمة**. محمدبن الحسن الحر العاملی (۱۱۰۴ ه.)، تحقیق: محمدبن محمد الحسین القائینی ، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا۷، قم، ۱۴۱۸ ه.
۱۶۲ـ **فلسفه در بحران**. رضا داوری اردکانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳ ش
۱۶۳ـ **فلسفه سیاست (چهره عریان دموکراسی غرب)**. فصلی از کتاب انحطاط غرب، اسوالد اشپنگلر، ترجمه هدایت‌الله فروهر، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر نظر، تهران، ۱۳۶۹ ش
۱۶۴ـ **فوائد الاصول**. (تقریرات درس میرزای نایینی)، محمدعلی کاظمی خراسانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۶ ه.
۱۶۵ـ **الفهرست**. محمدبن اسحاق الندیم (۴۳۸ ه.)، تحقیق: رضا تجدّد،
۱۶۶ـ **فیض القدیر**. محمد عبدالرؤوف المناوی (۱۳۳۱ ه.)، تحقیق: احمد عبدالسلام، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه.
۱۶۷ـ **فی ظلال القران**. سید قطب (۱۳۸۶ ه.)، دارالشروق ، قاهره ، چاپ بیست و پنجم، ۱۴۱۷ ه.

ق

۱۶۸ـ **القاموس المحیط**. مجدالدین محمد بن یعقوب الفیروز آبادی (۱۸۱۷ ه.)، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۷ ه.

۱۶۹ـ **قصص الانبیاء**. فضل‌الله بن علی الحسینی الراوندی (۵۷۳ ه.)، نشرالهادی، قم

۱۷۰ـ **قصص الانبیاء**. سیدهاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۷ش

۱۷۱ـ **قصص الانبیاء**. عبدالوهاب بن سیداحمد نجار (۱۳۶۰ ه.)، مؤسسة دین و دانش و دارالهجرة، قم، ۱۴۰۵ ه.

۱۷۲ـ **قصص الانبیاء**. محمد جویری، کتابفروشی اسلامیه، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ ه.

ک

۱۷۳ـ **الکاشف**. (التفسیر الکاشف)، محمد جواد مغنیه (۱۴۰۷ ه.)، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، ۱۹۹۰ م

۱۷۴ـ **الکافی**. ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی (۳۲۹ ه.)، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ه.

۱۷۵ـ **کامل الزیارات**. ابی القاسم جعفربن محمدبن قولویه القمی (۳۶۸ ه.)، تحقیق: جواد القیومی، مؤسسه نشر المکاهة، قم، ۱۴۱۷ ه.

۱۷۶ـ **کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغرّاء**. جعفرالغطاء معروف به کاشف الغطاء (۱۲۲۸ ه.)، انتشارات مهدوی، اصفهان

۱۷۷ـ **کشف الغمّة فی معرفة الائمة** علیهم السلام: ابی‌الحسن علی بن عیسی الاربلی (۶۸۷ ه.)، تصحیح: سیدهاشم رسولی محلاتی، دارالکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۱ ه.

۱۷۸ـ **کشف المُحجّة لَثمرة المهجة**. رضی‌الدین علی‌بن موسی‌بن جعفر الحلی معروف به سیدبن طاووس (۶۶۴ ه.)، انتشارات الحیدریه، نجف اشرف، ۱۳۷۰ ه.

۱۷۹ـ **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**. جمال‌الدین ابی منصور الحسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلّی مشهور به علامه حلّی (۷۶۲ ه.)، مکتبة المصطفوی، قم

۱۸۰ـ **کفایة الاثر فی النصّ علی الائمة الاثنی عشر**. الخزار القمی (۴۰۰ ه.)، تحقیق: سیدعبداللطیف الحسینی، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ ه.

۱۸۱ـ **کمال الدین و تمام النعمة**. ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه

القمی، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ ه.) ، تحقیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۵ ه.
۱۸۲ـ **کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال**. علاءالدین علی المتقی ابن حسام‌الدین الهندی (۹۷۵ ه.)، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۳۹۵ه.
۱۸۳ـ **کنز الفوائد**. محمدبن علی بن عثمان الکراجکی (۴۴۹ ه.)، مکتبة المصطفوی، قم، ۱۴۱۰ ه.

گ

۱۸۴ـ **گورکن ها، یک هشدار نوین به زندگان**. روژه گارودی، ترجمه علی اکبر کسمایی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ش

ل

۱۸۵ـ **لسان العرب**. ابی الفضل جمال الدین محمدبن مکرم ابن منظور (۷۱۱ ه.)، دار صادر، بیروت
۱۸۶ـ **لواقح الانوار القدسین فی بیان العهود المحمدیه**. عبدالوهاب الشعرانی (۹۷۳ ه.)، ناشر: مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۳۹۳ه.

م

۱۸۷ـ **المباحثات**. ابوعلی حسین بن علی بن سینا (۴۲۸ ه.)، تحقیق و تعلیق: محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۱ش
۱۸۸ـ **مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر منتسکیو**. محمد مددپور، انتشارات تربیت، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش
۱۸۹ـ **مجمع البحرین**. فخرالدین الطریحی (۱۰۸۵ ه.)، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۵ ه.
۱۹۰ـ **مجمع البیان فی تفسیر القران**. ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی (۵۴۸ ه.)، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ه.
۱۹۱ـ **المحاسن**. احمد بن محمد بن خالد البرقی (۲۷۴ ه.)، تحقیق: سیدجلال‌الدین الحسینی الارموی، دارالکتب الاسلامیّه
۱۹۲ـ **مروج الذهب** و **معادن الجواهر**. ابوالحسن علی بن مسعودی (۳۴۶ه.) ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ ش

۱۹۳ـ **المستجاد من الارشاد**. حسن بن المطهر الحلّی معروف به علامه حلی (۷۲۶ ه.)، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶ ه.
۱۹۴ـ **مستدرک سفینة البحار**. علی النمازی الشاهرودی (۱۴۰۵ ه.)، تحقیق: حسن بن علی النمازی، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ ه.
۱۹۵ـ **مستدرک الوسایل و مستنبط المسائل**. الحاج المیرزا حسین النوری (۱۳۲۰ ه.)، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۷ ه.
۱۹۶ـ **مسند ابن المبارک**. عبدالله بن المبارک (۱۸۱ ه.)، تحقیق: صبحی البدری السامرائی، مکتبة المعارف، ریاض، ۱۴۰۷ ه.
۱۹۷ـ **مسند احمد**. احمد بن حنبل (۲۴۱ ه.)، دارالصادر، بیروت
۱۹۸ـ **معجم احادیث الامام المهدی(عج)**، علی کورانی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ ه.
۱۹۹ـ **مسند الامام الرضا** علیه السلام. عزیزالله عطاردی خبوشانی، کنفرانس جهانی امام رضا۷، ۱۴۰۶ ه.
۲۰۰ـ **مشکاة الانوار فی غرر الاخبار**. ابی الفضل علی الطبرسی (قرن هفتم ه.)، تحقیق: مهدی هوشمند، دارالحدیث، قم
۲۰۱ـ **مقدمه ابن خلدون**. عبدالرحمن بن خلدون (۸۰۸ ه.) دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳ ه.
۲۰۲ـ **المکاسب المحرّمة**. سیدروح الله الموسوی الخمینی (۱۴۰۹ ه.)، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ه.
۲۰۳ـ **مکارم الاخلاق**. ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی (۵۴۸ ه.)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۴ه.
۲۰۴ـ **مناقب آل ابی طالب (مناقب ابن شهرآشوب)**. ابی جعفر رشیدالدین محمدبن علی بن شهر آشوب المازندرانی (۵۸۸ ه.)، المطبعة العلمیة، قم
۲۰۵ـ **منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر(عج)**. لطف الله الصافی الگپایگانی، مؤسسه حضرت معصومة(س)، قم، ۱۴۱۹ ه.
۲۰۶ـ **المنقذ من الظلال**. محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ ه.)، المکتبة الشرقیة، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۶۹م
۲۰۷ـ **من لایحضرهُ الفقیه**. ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ ه.)، تحقیق: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات

اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.

۲۰۸ـ **المواعظ العددیّة**. محمدبن الحسن الحسینی، تحریر: میرزعلی المشکینی، مؤسسة الهادی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۴ ه.

۲۰۹ـ **المیزان فی تفسیر القران**. السیدمحمد حسین الطباطبایی (۱۴۰۲ ه.)، موسسه اسماعیلیان، قم

م

۲۱۰ـ **ناسخ التواریخ**. میرزا محمدتقی سپهر (۱۲۹۷ ه.)، انتشارات اسلامیه، تهران،۱۳۵۱ ش

۲۱۱ـ **نجم الثاقب**. میرزا حسین طبرسی نوری (۱۳۲۰ ه.)، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش

۲۱۲ـ **نخستین رویارویی های اندیشه گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب**. عبدالهادی حائری، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش

۲۱۳ـ **نشریه نشر دانش**.

۲۱۴ـ **نمونه بینات در شأن نزول آیات**. محمدباقر محقّق

۲۱۵ـ **نوادر الراوندی**. فضل الله بن علی الحسینی الراوندی (۵۷۳ ه.)، مطبعة الحیدریة، نجف اشرف، ۱۳۷۰ ه.

۲۱۶ـ **نوادر المعجزات فی مناقب ائمة الهداة**. محمدبن جریربن رستم الطبری الشیعی، (۳۱۰ ه.)، مؤسسه امام مهدی(عج)، قم، ۱۴۱۰ ه.

۲۱۷ـ **النورالمبین فی قصص الانبیاء و المرسلین**. سید نعمة الله جزائری (۱۱۱۲ ه.)

۲۱۷ـ **النهایه فی غریب الحدیث**. ابن الاثیر (۶۰۶ ه.)، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ ش

۲۱۹ـ **نهج‌البلاغه عبدة**. محمد عبده (۱۳۲۳ ه.)، دارالمعرفه، بیروت

و

۲۳۰ـ **وسایل الشیعة**. محمدبن الحسین الحر العاملی (۱۰۴ ه.)، دارالاحیاء لتراث العربی، بیروت، چاپ ششم، ۱۴۱۲ ه.

۲۳۱ـ **وضعیت جهان ۱۹۹۸**. لستر براون و همکاران، ترجمه حمید طراوتی، نشر ژرف، تهران، ۱۳۷۰ش

ه.

۲۳۲ـ هزار و پانصد يادداشت. مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل، تهران، ۱۳۷۸ ش

ی.

۲۳۳ـ ينابيع المودة لذوی القربی. سليمان بن ابراهيم القندازی الحنفی (۱۲۹۴ ه.)، تحقيق: علی جمال اشرف الحسينی، دارالاسوة، تهران، ۱۴۱۶ ه.